

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سرگذشت یک رئیس جمہور

شریف منصور

شناسنامه کتاب

عنوان: سرگذشت یک رئیس جمهور

نویسنده: شریف منصور

Sharifmansour351@gmail.com

دسته بندی: تاریخی / سیاسی

ناشر الکترونیک: افغانستان آزاد

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۹/۱۲

نوبت انتشار: نخست

فهرست

۷	پیشگفتار
۱۰	کودتای سریع، انقلاب سفید
۱۲	آغاز مخالفت ها
۱۶	سیاست خارجی داود خان
۱۸	تیرگی روابط با پاکستان
۲۳	دادگاه نظامی
۲۶	تقسیم زمین و اصلاحات ارضی
۳۲	کودتای میوندوال
۴۵	تجهیز ارتش
۴۷	سفر به ایران
۴۹	دیدار کاتماندو، انفجار پشاور
۵۳	قیام نهضت اسلامی
۵۷	روگردانی از شوروی
۶۳	پاکسازی کمونیست ها
۷۳	بهبود روابط با ایران و پاکستان
۸۰	کابل، میدان نبرد اطلاعاتی
۹۱	کودتای ژنرال میر احمد شاه
۹۳	لویه جرگه

دیدار با بیرژنف	۹۶
توافق آب، سفر بوتو	۱۱۳
اتحاد خلق و پرچم	۱۱۵
حزب انقلاب ملی	۱۲۰
سفر ضیالحق به کابل	۱۲۵
ترور خرم	۱۲۷
اجساد دارالمجانین	۱۳۴
مبارزه با مواد مخدر	۱۳۷
آخر خط	۱۴۰
زمزمه های سقوط	۱۴۹
ترور خیبر	۱۵۲
بازداشت رهبران	۱۶۴
کودتای ثور	۱۷۵
حمله به ارگ، مقاومت گارد	۱۸۰
تصرف وزارت داخله	۱۹۱
در شهر چه میگذشت؟	۲۰۸
طرح حمله به رادیو	۲۱۰
تماس با قندهار	۲۱۲
شب هفت ثور	۲۱۴
خروج نافرجام	۲۱۵
اقدامات وزیر دفاع	۲۲۴

۲۳۲	پایان مقاومت گارد
۲۳۶	بامداد خونین
۲۴۹	پیام آور مرگ
۲۵۷	پس از کودتا
۲۶۴	تلفات کودتای ثور
۲۶۵	چرا داود خان سقوط کرد؟
۲۷۴	شوروی و کودتای ثور
۲۷۸	هفت ثور، انقلاب یا کودتا؟
۲۸۴	داود، کارمل و نیروی سوم
۲۹۴	نگاهی گذرا به دوران ریاست جمهوری
۲۹۶	منابع

پیشگفتار

شکی نیست که محمد داود خان یکی از بازیگران کلیدی تحولات ۵ دهه گذشته در افغانستان به شمار میرود. در دوران نخست وزیری وی، تنش ها با پاکستان بر سر پشتونستان شدت گرفت و افغانستان مجبور شد که هرچه بیشتر به روسیه نزدیک شود. همچنین او بود که در سال ۱۹۷۳ نظام چند صد ساله سلطنتی را برانداخت و نظام جمهوری را جایگزین آن کرد و بالاخره با سقوط او چپ گراها به قدرت رسیدند و پای اتحاد شوروی را به افغانستان باز کردند، به همین خاطر مطالعه سرگذشت محمد داود خان برای روشن شدن زوایای پنهان تاریخ افغانستان لازمی پنداشته میشود. محمد داود خان فرزند سردار محمد عزیز خان در ۲۷ سرطان [تیر] ۱۲۸۸ مصادف با ۱۸ جولای ۱۹۰۹ در کابل پایتخت افغانستان دیده به جهان گشود. وی در کابل و پاریس تحصیل کرد و پس از آن دوره یک ساله آموزش نظامی را سپری کرد. همسر وی شاهدخت زینب خواهر ظاهر شاه بود. در سال ۱۹۳۳ یعنی اوایل جوانی محمد داود، جوانی به نام کمال، پدر محمد داود سردار عزیز خان (سفیر افغانستان در آلمان) را ترور کرد، مدتی بعد جوان دیگری به نام عبدالخالق، نادر شاه عموی محمد داود و پادشاه افغانستان را کشت و سلطنت به محمد ظاهر رسید. محمد داود در دوران سلطنت ظاهر شاه در سیمت های مختلف به ایفای وظیفه پرداخت، مدتی فرماندار جلال آباد بود و زمانی چند فرماندهی نیروهای گارنیزون جلال آباد را به عهده داشت، مدتی هم نایب الحکومه قندهار بود و نیروهای ارتش ملی در قندهار و فراه هم تحت فرمان او بودند. به جز این ها به عنوان سفیر افغانستان در فرانسه، سفیر غیر مقیم در سوئیس و بلژیک و وزیر داخله [کشور] هم کار کرده بود. محمد داود خان گاهی وقت ها سخت گیری و قاطعیت منحصر به فرد خودش را به نمایش میگذاشت. مثلا در زمان سلطنت ظاهرشاه، اوضاع نابسامان قندهار یکی از بزرگ ترین مشکلات پادشاه و نظام او بود. ارازل و اوباش در قندهار پسرک های نابالغی را که از زیبایی بهره مند بودند به عنوان برده جنسی به کار می گرفتند و قتل های پیاپی را مرتکب میشدند و کسی جرئت نداشت که جلو آن ها را بگیرد در این هنگام محمد داود شخصا داوطلب شد که به قندهار برود و با آن تبه کاران تسویه حساب کند. پادشاه موافقت کرد و محمد داود

خان به عنوان نایب الحکومه به قندهار رفت. وی ابتدا با کمک اداره ضبط احوالات [سازمان اطلاعات افغانستان] و افراد قابل اطمینان تک تک این ارازل را شناسایی کرد و سپس آن ها را به زندان انداخت و به پرداخت جریمه های نقدی گزافی محکوم کرد.¹ در سال ۱۹۵۳ محمد داود خان به نخست وزیری رسید. در دوران نخست وزیری او افغانستان در راه پیشرفت و عصری شدن گام برداشت. داود خان با راه اندازی نهضت نسوان [زنان] حجاب را آزاد کرد. در اواخر دوران نخست وزیری او تنش ها بر سر پشتونستان با پاکستان شدت گرفت. پشتونستان به بخش هایی از خاک هند اطلاق میشود که احمدشاه درانی آن ها را فتح کرده بود و اکنون جز خاک پاکستان است. اگرچه پس از زوال درانی ها، سیک ها و انگلیسی ها با زور و یا زر آن مناطق را از حکمرانان افغانستان پس گرفتند اما پس از آنکه بریتانیا تصمیم به خروج از هند گرفت و قرار شد هند به دو کشور هندوستان و پاکستان تجزیه شود، افغان ها خواهان استرداد آن مناطق شدند. بریتانیایی ها نپذیرفتند اما سرانجام همه پرسى در پشتونستان برگزار کردند و با وجود آنکه ساکنان آن مناطق خواهان خودمختاری بودند بریتانیایی ها این درخواست آنها را نپذیرفتند و از آنها خواستند تا به یکی از دو کشور هند و پاکستان بپیوندند، بخشی از آنها این همه پرسى را تحریم کردند و بخشی هم پاکستان را انتخاب کردند که به الحاق پشتونستان به پاکستان انجامید. محمد داود خان که یکی از پرچم داران سرسخت داعیه پشتونستان بود در دوران نخست وزیری اش تلاش هایی در این راستا کرد که به تیرگی روابط افغانستان و پاکستان منجر شد، پاکستان مرزهایش را به روی افغانستان بست و در نتیجه بهای کالاها در افغانستان صدر درصد افزایش یافت. محمد داود با کمک اتحاد شوروی ارتش را برای رویاری احتمالی با پاکستان تجهیز کرد. پاکستان مرزهایش را به روی افغانستان بست و این کار سبب افزایش صد درصدی کالاها و کاهش بیست درصدی بودجه وزارت خانه های افغانستان شد. در سال ۱۹۶۳ محمد داود خان از نخست وزیری استعفا داد و خانه نشین شد. پس از آن پادشاه با اصلاح قانون اساسی تمام راه های بازگشت محمد داود خان به قدرت را بست و این کار باعث تیرگی روابط محمد داود خان با پادشاه شد. نخست وزیران بعدی در راه تحقق دموکراسی گام برداشتند و این دوران که ده سال به درازا کشید دهه دموکراسی نامیده شد. در این دهه کمونیست ها توانستند به حد کافی رشد کنند. در اواخر سلطنت ظاهرشاه نارضایتی مردم از او و نظامش

1 _ دو خاطره از خدمات صادقانه داود خان قبل از صدارتش، آقای عبدالجلیل جمیلی، پورتال افغان جرمن، ۲۰۱۷

بیش از اندازه افزایش یافت، در سال های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ خشکسالی باعث مرگ و میر حدود ۸۰ هزار نفر شد^۲ و نظام بخاطر بی کفایتی و سهل انگاری مسئولانش نتوانست با وجود کمک های بین المللی جلو این فاجعه را بگیرد. محمد داود خان از این نارضایتی برای برگشتن به صحنه استفاده کرد و پس از ده سال انزوا با کمک هوادارانی که در ارتش داشت و با یاری جستن از مخالفان ظاهرشاه بخصوص چپ گرایان بر علیه پادشاه کودتا کرد و پس از سرنگونی رژیم سلطنتی ظاهرشاه، به عنوان نخستین رئیس جمهور افغانستان قدرت را به دست گرفت. حدود ۵ سال بعد نظامیان چپ گرای وابسته به حزب کمونیست خلق افغانستان که تعدادی از آنها در کودتای محمد داود خان بر علیه ظاهرشاه شرکت کرده بودند بر علیه خود او کودتا کردند و محمد داود خان را به همراه اکثر اعضای خانواده و تعدادی از اعضای کابینه اش به شهادت رساندند. در این کتاب سعی کرده ام که حوادث مهم دوران ریاست جمهوری محمد داود خان را بی طرفانه و با بهره جستن از منابع معتبر بنویسم. از کسانی که به هر ترتیبی در نوشتن این کتاب کمک کردند بی نهایت ممنونم. مخصوصا از آقای عبدالجلیل جمیلی که در رابطه با سفر محمد داود خان به مسکو و دیدار او با برژنف اطلاعات شان را در اختیار من قرار دادند و آقای محمود محمدی که در بخش اصطلاحات نظامی به من کمک کردند.

شریف منصور

۲_ دهه قانون اساسی، صباح الدین کشکی، ص ۲۵

کودتای سریع، انقلاب سفید

شب ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ محمد داود خان و هوادارانش بر علیه نظام سلطنتی کودتا کردند. کودتا به سرعت پیروز شد و مقاومت چندان در برابر آن صورت نگرفت. کودتاچیان به مقاومت عبدالولی خان تنها با یک شلیک تانک پایان دادند و وزیر دفاع را که در زیر زمین عمارتش پنهان شده بود دستگیر کردند. فرماندهان قوای مسلح و مقامات بلندرتبه دولتی بدون مقاومت تسلیم شدند. تنها کسانی که از سلطنت ظاهرشاه دفاع کردند همسر و پسر او بودند. شاهزاده احمد شاه پسر او پس از زد و خورد کوتاهی دستگیر شد. چند افسر و سرباز پلیسی که به دستور ملکه حمیرا در حرم سرا مقاومت میکردند هم به دستور دوم ملکه دست از مقاومت کشیدند و نظام سلطنتی از افغانستان برچیده شد. ظاهر شاه در این زمان در ایتالیا به سر میبرد و البته اگر در افغانستان بود هم وجودش تأثیر خاصی نمی گذاشت و فقط شاید اگر بود به جای ملکه حمیرا دستور تسلیم شدن را به آن چند افسر و سرباز حرم سرا میداد. تلفات کودتا هم کم بود و با احتساب کسانی که در یک تصادف کشته شدند به کمتر از ده نفر می رسید، به همین خاطر کودتای محمد داود خان انقلاب سفید نامیده شد. بامداد فردا محمد داود خان به رادیو رفت و سقوط سلطنت و استقرار جمهوریت را به اطلاع مردم رساند. پس از پیروزی کودتا، قرار شد محمد داود خان هم زمان هم رئیس جمهور باشد و هم نخست وزیر و در کنار آن، امور وزارت دفاع و وزارت امور خارجه را هم سرپرستی کند. همه نظامیانی که در کودتا شرکت کرده بودند دو رتبه ترفیع درجه گرفتند و آنهایی که در سرنگونی سلطنت نقش اساسی داشتند به مقام های بلندی رسیدند:

دکتر محمد حسن شرق: معاون نخست وزیر

دکتر عبدالمجید: وزیر عدلیه

سید عبدالله: وزیر مالیه

فیض محمد وزیری: وزیر داخله

پاچاگل وفادار: وزیر امور سرحدات

غوٹ الدین فایق: وزیر فواید عامه

عبدالحمید محتاط: وزیر مخابرات

آغاز مخالفت ها

از آنجا که نظام سلطنتی در میان مردم چندان محبوبیتی نداشت به همین خاطر نظام جدید در داخل کشور با استقبال گسترده مردم روبرو شد. محمد نبی عظیمی که در آن روز شاهد خوشحالی مردم بود، در این مورد می نویسد:

«بعد از ختم بیانیه، محمد داود خان در راه رفتن به منزلش با استقبال بی نظیر هزاران نفر از اهالی شهر کابل که قبل از شنیدن سخنان وی، هیجان زده، متعجب، سرگردان و پریشان بودند مواجه گردید. وی برای مردم دست تکان میداد، مردم برایش کف میزدند و او را گل باران می نمودند، معلوم نبود که آن همه گل در آن صبح زود از کجا پیدا شد، زیرا که مردم نه تنها او را بلکه ما را، سربازان را، موترها، زره پوش ها و تانک ها و اسلحه ها را غرق در گل و برگ میساختند. آن ها ما را در بغل می گرفتند، سربازان را می بوسیدند، تانک را می بوسیدند و اشک شادی، رضایت و سپاس از گونه های شان جاری بود. مرد ها، زن ها، پسران و دختران یکسان عمل می کردند. بالای تانک ها ایستاده می شدند، نطق ها و صحبت های هیجان انگیز و انقلابی، شعارهای تند و آتشین، هورا گفتن ها و کف زدن ها به اوج خود رسیده بود و تمام نقاط شهر کابل را در بر گرفته بود. آن ها تانک ها و اسلحه ها را لمس میکردند، به چشمان ما و سربازان ما می نگرستند، گویی باورشان نمی شد که در طی یک شب رژیم چندصد ساله پادشاهی و سلطنتی به رژیم جمهوری تبدیل شده باشد. دست فروشان، کراچی بانان، دکان داران کالای خود را بدون پول به ما عرضه میکردند، تاکسی ها و سرویس ها از کسی پول نمی گرفتند. سینما ها رایگان شده بودند. شهر غرق خوشی، شادمانی و سرمستی بود. در ولایات نیز کسی دست از پا خطا نکرد. همین که صدای محمد داود شنیده شد سوال ها حل شد و تلگرام های تیریک برای محمد داود از هر گوشه و کنار مملکت مواصلت نمود.»³

3_ اردو و سیاست ، ص ۹۳ و ۹۴

اما در خارج از افغانستان وضع خیلی فرق میکرد و از دید دکتر حسن شریقی نظام جدید با استقبال شوروی و هند و ناراحتی آمریکا، ایران و پاکستان مواجه شد:

«اتحاد جماهیر شوروی انکشافات افغانستان را استقبال و آن را یک امر داخلی افغانستان تلقی کردند و هکذا هند با حسن نظر و روابط نیک همسایگی از انکشافات افغانستان استقبال نمودند ولی برای حکومت ایالات متحده آمریکا و متحدین آن حربه شدیدی بود که همه آن ها را تکان داده و اساس سلطنت ایران را متزلزل می پنداشتند، ضمناً پاکستان را به وحشت و چین را متحیر ساخته بود.»⁴

به همین خاطر هنوز چند روزی از برپایی نظام جمهوری نگذشته بود که مخالفان آن نارضایتی شان را نشان دادند، حلقاتی در داخل و خارج کشور جمهوری خواهان را به کفر و بیگانه پرستی متهم کردند و به آنان اتهام می بستند که مخالف روابط افغانستان و کشورهای غربی هستند و در شهر جلال آباد بر علیه نظام جمهوری تظاهرات راه انداختند. هواداران نظام به تظاهرات کنندگان حمله کردند و تظاهرات را به هم زدند. مخالفت به همین جا خلاصه نشد و عواملی در شهرهای جلال آباد و کار سه بمب کار گذاشتند. بمب ها منفجر شدند و اگرچه انفجار بمب ها تلفاتی در پی نداشت اما ترس و نگرانی مردم را به همراه آورد. مخالفان از هر فرصتی برای حمله به نظام بهره برداری میکردند و میکوشیدند که مردم را بر علیه نظام بشورانند. مثلاً زمانی که پارچه های سفید که در افغانستان از آن برای کفن کردن مرده ها استفاده میشد در بازار کمیاب شد و بهای آن به طور سرسام آوری افزایش یافت مخالفان محمد داود خان در پاکستان و افغانستان مقامات دولت را متهم میکردند که خودشان کافر هستند و نمی خواهند مرده های مسلمان کفن سفید داشته باشند! با آنکه دولت برای حل این مشکل به سید امان الدین رئیس شرکت نساجی گلپهار دستور داده که تا تولیدات نخ خود را بدون رنگ آمیزی و به رنگ طبیعی سفید به بازار عرضه کند ولی باز هم پارچه های نخ سفید در بازار کمیاب و کمیاب تر می شد. سرانجام دولت چند تن از بازرگانان منجمله آقای عارف ریکشا را به اتهام خرید و نابود کردن پارچه های سفید دستگیر کرد و پس

4 _ تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان ، ص ۱۷۷

از دستگیری آنان، دیگر خبری از کمبود پارچه سفید شنیده نشد و قیمت آن هم ثابت ماند.⁵

البته پاکستانی ها در پی گزینه های دیگری هم بودند که از آنها بر علیه محمد داود خان استفاده کنند. یکی از این گزینه ها ظاهر شاه بود. پاکستانی ها فکر میکردند که میتوانند از ظاهر شاه در برابر محمد داود خان استفاده کنند و با حمایت از او، نظام سلطنتی را دوباره روی کار بیاورند و یا حداقل مشکلاتی برای محمد داود به وجود بیاورند. آقای عبدالحمید مبارز می نویسد:

«وقتی در افغانستان جمهوریت اعلام شد و سردار محمد داود که در طول دوره صدارت اول خود از حقوق پشتون ها و بلوچ ها جدا پشتیبانی کرده و طرح دوستی با خان عبدالغفار خان و خان عبدالولی خان مخالفان پاکستان را گذاشته بود رهبری این جمهوریت جوان را به عهده دارد و تعدادی از افسران جوان تحصیل یافته شوروی در لیدرشپ [رهبری] جدید افغانستان شامل می باشند این موضوع رهبران پاکستان را بسیار پریشان ساخته بود که باعث شد تا مقابله را با این رژیم جدید و جوان شروع نمایند. نخست با فرستادن هیئت سه نفری سعی کردند تا ظاهر شاه را به پاکستان بیاورند و علیه داود خان تحریکات را آغاز کنند و [ظاهرشاه] برای گرفتن سلطنت به جنگ و مقابله پردازد.»⁶

اما پادشاه این درخواست را نپذیرفت و دست رد به سینه پاکستانی ها زد. آقای همایون شاه آصفی یکی از نزدیکان پادشاه در این باره میگوید:

«در سال های اول کودتای محمد داود رئیس دولت و وحید عبدالله معاون وزارت خارجه از نظام شاهی به شدت انتقاد و نکوهش میکردند ولی در اواخر سال سوم و آغاز سال چهارم یک نوع تغییر را در موقف [موضع] شان نسبت به ظاهر شاه ملاحظه میکردم یعنی کشیدگی

⁵ _ همان منبع، ص ۱۸۰

⁶ _ سقوط سلطنت، عبدالحمید مبارز، ص ۲۶ و ۲۷

[اختلاف، بدبینی] اول را نمی دیدم. حتی وحید عبدالله در اواخر از ظاهر شاه به نکویی یاد میکرد. بعدا درک کردم که علت آن این است که وقتی ذوالفقار علی بوتو رهبر پاکستان هیاتی را متشکل از حاجی محمد یونس خوگبانی و وکیل محمد اعظم شینواری دو تن از بزرگان افغان و کرنیل ابراهیم خان پاکستانی را که محمد زائی نژاد بود به روم فرستاده و به وسیله این هئیت از ظاهر شاه دعوت کرده بود تا به پاکستان بیاید و پاکستان برای وی کمک می نماید. ظاهر شاه این دعوت را رد کرد و این سبب شد تا کمک ناچیز مالی را آنهم از محصول عایداتی که از جایداد [املاک، دارایی] شخصی ظاهر شاه به دست می آمد حکومت محمد داود برای وی ارسال بدارد و در عوض بدگونی از ظاهر شاه، به خوبی از وی یاد نماید.⁷

محمد رضا شاه آخرین پادشاه ایران و اسدالله علم مشاور او هم در پی سرنگونی محمد داود خان بودند اما شاه ایران چندان امیدی به ظاهر شاه نداشت و او را بی جریزه می نامید. علم هم تا حدی امیوار بود که با حمایت از پادشاه و یا سردار عبدالولی بتواند داود خان را سرنگون کند اما کم کم ناامید شد. ظاهر شاه در ماه اگست همان سال استعفا نامه اش را برای محمد داود خان فرستاد.

⁷ _ همان منبع ، ص ۲۱

سیاست خارجی محمد داود خان

محمد داود خان در بخش سیاست خارجی افغانستان همچنان بر حفظ بیطرفی افغانستان پافشاری میکرد. از سوی دیگر او خواهان روابط خوب دو جانبه با کشورهای همسایه و جهان بود، به استثنای اسرائیل که محمد داودخان به عنوان یک رئیس جمهور اسلام گرا نظر مساعدی نسبت به آن نداشت در روز نخست پیروزی کودتا محمد داود خان در سخنرانی مشهور «خطاب به مردم» او نقشه راه سیاست خارجی دولت جمهوری را مشخص کرد:

«دولت جمهوری جوان افغانستان با در نظر داشت تحولات جهانی و به تاسی از سیاست داخلی مترقی خویش مسایل آتی را در سیاست خارجی خود در نظر میگیرد:

افغانستان همیشه یک کشور صلح دوست بوده و خواهد بود. این سیاست بخصوص از طرف دولت جمهوری جوان افغانستان به صورت دوام دار تعقیب میگردد. دولت جمهوری افغانستان در حالیکه به معاهدات عادلانه بین المللی خود وفادار میباشد، معتقد است که با کمک کشورهای عضو سازمان ملل متحد و به اتفاق سایر کشورهای صلح دوست جهان، میتواند در امر تامین صلح و امنیت، رفع تشنجات بین المللی و موفقیت سیاست دیتانت، سهم بگیرد. دولت جمهوری افغانستان معتقد است که باید به سیاست استعمار و نژاد پرستانه خاتمه داده شود. اصل حق تعیین سرنوشت ملل تحقق یابد، آثار تجاوز اسرائیل بر کشورهای عربی از میان برده شود و حقوق ملی مردمان فلسطینی احیا گردد. سیاست همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای پیرو نظام های اجتماعی مختلف بطور دوامدار تعقیب گردد و به سیاست تجاوز و جنگ خاتمه داده شود و از توسل به قوه در زمینه حل مسائل مورد اختلاف اجتناب به عمل آید. بخاطر اعتقاد به این هدف ها دولت جمهوری افغانستان بر اساس سیاست مستقل صلح جویانه، بی طرفی مثبت و فعال و عدم شرکت در پیمان های نظامی، احترام به منشور ملل متحد، پشتیبانی از نهضت آزادی خواهی، دوستی و همکاری و تحکیم روابط حسنه با تمام کشورهای صلح دوست جهان

- بسط و توسعه روابط و همکاری اقتصادی، فنی و فرهنگی به این کشورها، بر مبنای منافع متقابل ملی استوار میباشد. دولت جمهوری افغانستان به پیروی از اراده آزاد مردم خود یکبار دیگر به تأیید از اعلامیه جمهوری به صراحت و صداقت اعلام میدارد که ماهیت سیاست داخلی و خارجی افغانستان را اصل صلح و عدالت، آزادی ملی، حاکمیت ملی و استقلال ملی تشکیل میدهد. بنا برآن تکرار میکنم که زیستن در صلح و تقویه علائق دوستانه به اساس احترام متقابل به همه مردم و ملل دنیا، یکی از آرزوهای قلبی ما است. به حکم اصول همجواری خاطر نشان میسازم که روابط همسایگی نیک دوستی ما با اتحاد جماهیر شوروی خلل ناپذیر است. با همسایه دیگر خود جمهوری مردم چین مناسبات دوستانه و صمیمانه داریم و آرزو مندیم این دوستی باز هم گسترش یابد. روابط ما با برادران ایرانی همیشه دوستانه بوده و امیدواریم این روابط دوستانه بیشتر تحکیم گردد. در مورد مناسبات ما با پاکستان باید گفت که متأسفانه این یگانه کشوری است که روی مسئله پشتونستان و حقوق حقه برادران پشتون و بلوچ خود با آن اختلاف نظر داریم. دولت جمهوری افغانستان با حوصله و خونسردی کامل در راه پیدا کردن راه حل مسالمت آمیز و شرافتمندانه مسئله ملی پشتونستان مجدانه سعی خواهد کرد. ما عقیده داریم که مناسبات افغانستان و پاکستان با منافع دو کشور و با منافع ترقی و تحکیم صلح در منطقه مطابقت دارد و امیدواریم سر انجام به این امر توفیق خواهیم یافت.

پیوند های معنوی فراوان ما را با کشور های ملی و مترقی عربی بسته میسازد. ما با کشورهای غیر منسلک جهان سوم بخاطر تامین صلح و مبارزه علیه استعمار به هر شکلی که باشد و تبعیض نژادی همکاری نزدیک خواهیم داشت. رشته های محکم و وجوه مشترک قابل توجه ، دوستی ما را با هند و بنگله دیش تامین کرده است و خواهان صلح دایمی در نیم قاره میباشیم.»

تیرگی روابط با پاکستان

همانطور که دیدیم محمد داود خان یکی از پرچم داران داعیه پشتونستان بود به همین خاطر از همان ابتدای رسیدن به قدرت، بحث پشتونستان را دوباره پیش کشید و وضعیت تا حدودی به حالت دوران نخست وزیری او برگشت. با وجود آنکه دولت مردان افغانستان در ظاهر امر از «حل مسالمت آمیز و شرافتمندانه مسئله پشتونستان» سخن میگفتند اما در واقع جمهوری خواهان تصمیم گرفته بودند که با حمایت از استقلال طلبان پشتون و بلوچ این مشکل را یکطرفه کنند. محمد داود خان میدانست که تیرگی روابط میان دو کشور مساوی است با سردی روابط با ایالات متحده و ایران. با وجود آن محمد داود خان حمایت از پشتونستان را نسبت به دوستی با پاکستان، ایران و غرب ترجیح داد. حل مسئله پشتونستان کار آسانی نبود و افغانستان به تنهایی از پس آن برنمی آمد برای این کار محمد داود خان به متحدان و حامیانی نیاز داشت که پیدا کردن شان چندان ساخت نبود، هند، دشمن قدیمی پاکستان و بنگلادش نوظهور که به تازگی از پاکستان جدا شده بود و طبعاً نمیتوانست دوست خوبی برای پاکستان باشد متحدان خوبی به شمار می آمدند. مشکل اینجا بود که به استثنای محمد داود خان هیچکس تمایل ویژه ای به «حل مسئله پشتونستان» آنطور که محمد داود خان میخواست نداشت. اتحاد شوروی اگرچه در ظاهر امر از محمد داود خان در این مورد حمایت میکرد اما این حمایت بیشتر ظاهری و مقطعی بود تا یک حمایت کامل و قطعی. هند هم اگرچه از استقلال طلبان حمایت میکرد اما نه به اندازه محمد داود خان و پشتونستان برای هند حکم عضو آسیب پذیری را داشت که با آن نمیتوانست پاکستان را بیازارد. در داخل خود کشور هم نظر همه مردم درباره مسئله پشتونستان یکسان نبود. آقای سید شمس الدین مجروح می گوید که سه نوع طرز تفکر متفاوت در مورد مسئله پشتونستان وجود داشت:

«اول اینکه گفته میشد این قسمتی از خاک افغانستان است باید اعاده شود زیرا افغانستان با انگلیس ها معاهده نموده بود و حالا که انگلیس ها رفته اند و خط دیورند وجود ندارد باید آن قسمت ها به افغانستان الحاق شوند. طرز تفکر دوم این بود که گفته میشد مردم پشتونستان نمی

خواهند با افغانستان یکجا شوند و روشنفکران آنجا مانند عبدالغفار خان و دیگران شاید بخواهند یک مملکت مستقل داشته باشند باید آنها تائید شوند و خواسته های آنها به نظر قدر دیده شود. فکر سوم این بود که هیچ اقدامی باید صورت نگیرد. پشتون ها میدانند با پاکستان و انگلیس ها. ما تنها تماشاجی باشیم و به آینده نگاه کنیم و خود را به مشکلات مواجه نسازیم.»⁸

محمد داود خان برای حل مسئله پشتونستان تصمیم گرفت که همانند گذشته از ناراضیان آن کشور حمایت کند. محمد داود خان مخالفان پاکستان را با آغوش باز می پذیرفت و در سال های نخست ریاست جمهوری وی، تعداد زیادی از مخالفان دولت پاکستان به افغانستان پناهنده شدند و از مزایایی که دولت افغانستان در اختیار آنها قرار میداد بهره مند شدند. یکی از آنها اجمل ختک بود. دولت افغانستان امتیازات زیادی به اجمل ختک داد و امکانات فوق العاده ای را هم در اختیار او گذاشت، آقای جمعه خان صوفی یکی از مخالفان دولت پاکستان که به افغانستان پناهنده شده بود در این مورد می نویسد:

«جمهوری افغانستان در مجموع تابع سیاست نپ شد. برای اجمل منزل جداگانه، محافظین، خدمتگاران، درپور و موتر داده شد و او را به حیث مرکز مراجعه تبدیل ساختند داودخان بر اساس سیاست خویش برای اجمل ختک مقام غیرسیاسی قایل شد که بالاتر از اعضای کابینه او بود و به همین جهت افغانانی بیشماری که خواستار امتیازات و مرحمت جمهورییت بودند، به اجمل مراجعه مینمودند.»⁹

شمار ناراضیانی که از پاکستان به افغانستان می آمدند بسیار زیاد بود. محمد داود خان تصمیم گرفت که از آن ها یک سپاه نیابتی تشکیل بدهد و آن ها را بر علیه دولت پاکستان به کار بگیرد همین خاطر ترتیبی داد که آنها آموزش های نظامی ببینند و مسلح شوند. در اوایل سال 1974 دولت افغانستان تربیت نظامی

8 _ روزشمار وقایع و تاریخ شفاهی افغانستان ، ص ۱۴۵

9 _ همان منبع ، ص ۴۲

جوانان بلوچ را شروع کرد. اجمل ختک مسئول عمومی جبهه های نبرد بر علیه پاکستان بود.¹⁰ ژنرال محمد نبی عظیمی می نویسد:

«محمد داود خان علی علیرغم گفتار و اظهارات خویش مبنی بر حل عادلانه قضیه پشتونستان در اولین سال های نظام جمهوری آگاهانه و یا نا آگاهانه عده ای از رجال و شخصیت های معروف پشتونستان مانند خان عبدالولی خان، اجمل ختک و غیره را به کابل دعوت نموده و برای آنها پول و اسلحه فراوان تادیه کرد. عده ای از جوانان و شورشیان بلوچ را در نواحی کندهار، تحت تعلیم و تربیت نظامی قرار داد و یک کمپ تعلیم و تربیت نظامی برای جوانان پشتونستانی در دامنه کوه ولایتی، نزدیک سیاه بینی کابل، تحت نظارت گارد جمهوری برپا نمود. آنها مدت دو ماه در این کمپ تحت تعلیم و تربیت نظامی قرار می گرفتند و بعداً به پاکستان فرستاده میشدند. مسئول تعلیم و تربیت این کمپ جگرن ظاهر آمر تعلیم و تربیت گارد جمهوری بود. ضیا مجید [فرمانده پیشین گارد ریاست جمهوری] همراه با نگارنده و عبدالحق علمی بارها از جریان تعلیم و تربیت نظامی در کمپ مذکور بازدید به عمل می آوردیم. ظاهراً کمپ مذکور را به نام مرکز تعلیمی تعلیمی گارد جمهوری یاد میکردند [می نامیدند] و کسی از کیف و کان آن اطلاع نداشت. اکثراً در اوقات شب، بنا به دستور محمد داود از مخزن های ارگ، سلاح [های] قدیمی توسط آمر اوپراسیون گارد عبدالحق علمی کشیده [خارج] میشد و توسط موترهای لندروور از ارگ خارج شده و به نماینده ولی خان تسلیم داده میشد و مسئولیت امنیت آن را تا سرحد، گارد ریاست جمهوری متقبل می گردید.»¹¹

مخالفان دولت پاکستان پس از فراگیری آموزش های نظامی با سلاح ها و تجهیزاتی که افغانستان در اختیار آنها قرار داده بود به پاکستان برگشتند و عملیات هایی را در داخل خاک پاکستان انجام دادند، اما دولت پاکستان این ناراضیان را به شدت سرکوب کرد و شمار زیادی از پاکستانی های مخالف دولت بخاطر

10 _ همان منبع، ص ۶۷

11 _ اردو و سیاست، ص ۱۰۳

بمباران شدید به افغانستان مهاجر شدند. جمعه خان صوفی در خاطراتش می نویسد:

«با آغاز آب شدن برفها و فرارسیدن بهار، در ماه مارچ سال 1974 آمدن جوانان پشتون و بلوچ برای آموزش شروع شد. آنها در گروپ های جداگانه می آمدند، در راس بلوچ ها، رازق بگنی و صوفی خالق و در راس پشتون ها، عالم زیب که همزمان قوماندان عمومی نیز بود، قرار داشت. این ها در مرکزی نزدیک چهار آسیاب دوره آموزش جنگهای چریکی را که شامل بخشهای تیوریک و عملی بود، سپری کردند.¹² جوانان آموزش دیده از راه های مختلف دوباره برگشت نموده و با خود سلاح، مهمات و مواد منفجره انتقال دادند. گروه های دیگری برای آموزش تربیت نظامی و فعالیتهای گوریلابی اعزام شدند. سلسله از فعالیتهای تخریبی و سیوتاز آغاز شد. پرتاب بم بر بانک، پسته های پولیس، انفجار خطر ریل، پل، تاسیسات دولتی و قطع لین تلفون و برق جز از فعالیتهای آنها بود. در صوبه نیز فعالیتهای تخریبی و کشتن افراد بیگناه ادامه داشت.¹³

حکومت نیز دست زیر الاشه ننشسته به گرفتاریها و شکنجه ها آغاز کرد و به پولیس صلاحیت های بیشتری داده شد. با آغاز دستگیری جوانان، هدایت چنین بود که نباید آنها خود را به چنگ پولیس دهند. آنها که به چنگ پولیس افتادند مورد شکنجه قرار گرفتند و حتی فامیل های بعضی از آنها به ادارات پولیس آورده شده و مورد بی حرمتی و بی عزتی قرار گرفتند. در بلوچستان برخلاف قوای نظامی عملیات آغاز شد و دولت از هلیکوپترهای که از جانب دولت ایران در اختیار آنها قرار داده شده بود به بمبارد قبیله مری پرداخت و راههای عبور و مرور آنها را مسدود و مری ها را محاصره نمود. در جنگ تلفات جانی و مالی زیادی بر قوای پاکستان نیز وارد شد.¹⁴ فعالیت جوانان ما کم شد و برعکس در افغانستان، فعالیت اخوانی ها و عناصر مخرب تربیه شده در پاکستان افزایش بعمل آمد و افغانستان تحت فشار داخلی و

12 _ گل برای درمسال، ص ۴۸

13 _ همان منبع، ص ۴۹

14 _ همان منبع، ص ۴۹

خارجی قرار گرفت. شماری از خانواده‌های مشهور از کنر، شینوار، مهمند، خوگیانی، منگل، خروت و اچکزی به پاکستان کوچیدند.¹⁵

جنگ امواج [جنگ رادیویی] میان دو کشور شدت گرفته بود. جنگ تبلیغاتی با پاکستان سال‌ها با همان حرارت ادامه یافت و محمد داود خان شخصا آن را مدیریت میکرد، جمعه خان صوفی می‌نویسد:

«ما میخواستیم از فعالیت حکومت بوتو در بین قبایل جلوگیری نماییم. یعنی پشتونستان آزاد را از تاثیرات مخرب پاکستان محافظت نماییم. برای این کار، اجمل صاحب و یا من زیر عنوان «فیصله قومی» بر روی گاغذ گستنتر مینوشتیم و تفنگ را نیز رسم و آن را به ارگ میبردیم. داودخان هر متن را مرور و بعد از کمی و زیادی دوباره فرستاده میشد و بعد از تصحیح، به تکثیر آن اقدام و از طریق افراد ارتباطی غرض پخش در بین قبایل فرستاده میشد. گاهی متن عنوانی قبیله مشخص میبود و حاوی جملات تحریک کننده در مورد غیرت، شجاعت و مقاومت آنها در برابر انگیس ها میبود تا در مقابل حکومت پاکستان قیام نمایند.¹⁶»

اما این اقدامات نه تنها نتیجه مثبتی به بار نیاوردند بلکه به ضرر دولت نوپای جمهوری هم تمام شدند. پاکستان توانست هم مخالفانش را سرکوب کند و هم به گونه بهتری از مخالفان سرسخت محمد داود حمایت کند. مقامات دولتی پاکستان در برابر پشتیبانی داود خان از پشتون ها و بلوچ های پاکستان، برای تحریک مردم هزاره افغانستان، یک برنامه رادیویی در اختیار هزاره های پاکستان قرار داد و از مخالفان داخلی محمد داود خان هم پشتیبانی کرد.¹⁷

15 _ همان منبع ، ص ۵۴

16 _ همان منبع ، ص ۵۵

17 _ تاریخ سیاسی مختصر افغانستان ، ص ۱۵۵

دادگاه نظامی/محاکمه سردار عبدالولی

مدتی پس از وقوع کودتای سفید و دستگیری سردار عبدالولی و آغاز مخالفت ها با دولت جمهوری که به دستگیری تعدادی از متهمان منجر شده بود یک دادگاه نظامی متشکل از هئیتی از فرماندهان بلند پایه ارتش تشکیل شد تا به جرائم آنها رسیدگی کند. محمد نبی عظیمی هم یکی از اعضای هئیت منصفه بود:

«جهت محاکمه سردار عبدالولی و اشخاصی که علیه رژیم جمهوری دست به فعالیت میزدند، محکمه نظامی تشکیل شد، در ترکیب این محکمه دگر جنرال [سپهبد] غلام فاروق خان و بعدها دگر جنرال محمد نعیم وزیر یی یکی بعد از دیگری به حیث رئیس محکمه حضور داشتند. اعضای محکمه عبارت بودند از:

جنرال عبدالرحیم معاون ریاست محاکمات اردو

دگروال [سرهنگ] محمد سرور نورستانی قومندان قوای ۴

دگروال محمد عثمان عضو ریاست محاکمات اردو

جگتورن [سروان یکم] مولاداد رئیس ارکان قوای ۱۵

جگرن [سرگرد] محمد آصف الم عضو ریاست محاکمات اردو

و نگارنده [محمد نبی عظیمی]

جگتورن ستارخان رئیس ارکان غند ۷۱۷ نیز به صفت [عنوان] همکار دائمی این محکمه تعیین گردید ولی در ترکیب محکمه نبود. رئیس دولت قبل از محاکمه سردار عبدالولی من و آصف الم را به نزد خود خواست و گفت: «وظیفه شما دو نفر که نسبت به دیگران به من نزدیک تر هستید، این است که دلایل و اسناد کافی علیه سردار ولی فراهم نمایید تا در محکمه به جزای اعدام محکوم شود.» گرچه ما دو نفر نفهمیدیم که به کدام علت به وی نزدیک تر هستیم اما به روی خود نیاوردیم و کار خویش را با جدیت آغاز نمودیم.¹⁸

18 _ اردو و سیاست، محمد نبی عظیمی، ص ۹۷

دوسیه سردار عبدالولی تکمیل شد. اتهام اساسی علیه وی آن بود که به تاریخ ۳ عقرب سال ۱۳۴۶ حکم فیر را بالای محصلان پوهنتون کابل صادر نموده که منجر به کشته شدن سه نفر و مجروح گردیدن تعدادی از شاگردان و محصلین معارف و پوهنتون شده بود. اتهامات دیگر علیه وی، کوشش های او در سرد نگه داشتن مسئله پشتونستان، دخالت در امورات ملکی و اداری مملکت، قتل یک نفر عابر در حصه هودخیل کابل که با موتر وی تصادف کرده و کشته شده بود، [البته] به دربیوری [رانندگی] خودش، تشکیل میداد. میگویند هیئت تحقیق که در راس آن عبدالصمد اظهر بود، با زور، فشار، تهدید، لت و کوب [کتک کاری] و استفاده از دنده برقی از وی اعتراف گرفته بودند. در دوسیه وی که سوال های طولانی مستنطقین [بازجویان] و جواب های مختصر با خط نا خوانا و کج و معوج سردار عبدالولی به چشم میخورد، فقط همین یک جمله وی: «بلی، من حکم فیر را دادم» کفایت میکرد که محکمه برایش حکم اعدام را تقاضا نماید. سردار عبدالولی در برابر محکمه نظامی خونسرد و متین نشسته بود و با لکتنت خاصی صحبت میکرد. او اتهامات وارده را رد کرد و خود را بیگناه معرفی کرد. او گفت که اعترافات در طول شب های طولانی به وسیله شکنجه ها و دنده برقی از وی گرفته شده است. شبی سردار محمد داود من و آصف الم را به منزل خویش احضار کرد و برخلاف هدایت قبلی شان که امر نموده بودند دوسیه سردار عبدالولی طوری ترتیب شود که محکمه حکم اعدام را برایش صادر نماید هدایت دادند که چون دوسیه مذکور به اثر لت و کوب و شکنجه پولیس های پرچمی ترتیب گردیده و اعتراف گرفته شده و دگر جنرال فاروق خان رئیس محکمه نظامی این جریان را تائید میکند، بنا دوسیه مذکور حفظ و نامبرده [عبدالولی] را برائت دهید. تا خواستم چیزی بگویم، سردار با برآشتگی مخصوص شان مشت بر میز کوبیده و گفتند: برادر به زور دنده برقی هرکس اعتراف میکند، حتی من و شما. وی ادامه داد: اکنون هرچه که شده، شده است، امر میکنم که این دوسیه را از بین بردارید، دگر جنرال صاحب [فاروق خان] در جریان است، عبدالولی شخص نافهمی [نادانی] بود، فقط یک کلاه و یک چوب پایه های غرورش را تشکیل میداد، اکنون به قدر کافی جزا دیده است، من هیچوقت به وطن پرستی وی شک نداشتم. بنابراین آن دوسیه سردار عبدالولی همانطوری که به امر شفاهی سردار داود ترتیب شده بود باز هم به امر شفاهی شان عوض شد و محکمه

نظامی اتهامات وارده را بی اساس خوانده حکم برائت وی [را] صادر نمود و سردار عبدالولی همراه با پدر و مادرش به روم پرواز نموده و به محمد ظاهر شاه پیوست. ولی معلوم نشد که این تغییر اراده در تصمیم سردار داود ناشی از فامیلی بود و یا کشش های قومی و همخونی عواطف او را برانگیخته و احساسات انتقام جویی و عقده های قبلی اش را نسبت به وی فروکش داده بود.»¹⁹

¹⁹ _ اردو و سیاست ، ص ۱۱۵ تا ۱۱۶

تقسیم زمین و اصلاحات ارضی

محمد داود خان از همان ابتدای کودتا، تقسیم زمین و ساکن شدن کوچی ها را در صدر امور قرار داد. اصلاحات ارضی مسئله ساده ای نبود. از قدیم الایام فئودال ها قدرت زیادی در افغانستان داشتند و در افتادن با آنها گاهی عواقب سختی داشت. این خان ها بودند که بر علیه تیمورشاه درانی، که وزیر شاه ولی خان یکی از خان های بزرگ را کشته بود لشکرکشی کردند و در جنگ میان شاه زمان و محمود جانب محمود را گرفتند زیرا شاه زمان هم نظر مساعدی نسبت به فئودال ها نداشت و چند تن از آنها را از دم تیغ گذرانده بود. حالا محمد داود خان میخواست که زمین های این زمینداران بزرگ را از آنها بگیرد و به کوچی ها و کشاورزان فقیر بدهد. همانطور که در بیانیه خطاب به مردم، و عده سپرده بود:

«دولت جمهوری افغانستان اصلاحات ارضی را برای منافع اکثریت مردم افغانستان یکی از اقدامات عمده در پروگرام اصلاحات بنیادی خویش در نظر خواهد گرفت»
«دولت شرایط لازم را حتی المقدور جهت مسکون شدن کوچی ها و همچنان توزیع املاک دولتی را برای مردمان بی زمین فراهم خواهد آورد و آثار حیات بدوی کوچی و عشیره وی را از بین خواهد برد.»

محمد داود در رابطه با اصلاحات ارضی کاملاً سنجیده و با دقت عمل کرد. در گام نخست دو قانون را در رابطه با اصلاحات ارضی تصویب کرد. نخست قانون اصلاحات ارضی که میزان مالکیت شخصی را به ۲۰ هکتار زمین آبی و ۴۰ هکتار زمین للمی محدود میکرد و با قانون بعدی که مالیات مترقی زمین نامیده میشد مالیات زمین ها را افزایش داد. در سومین گام رئیس جمهور فرمانی صادر کرد که بر مبنای آن فروش زمین های قابل کشت تا هنگام به پایان رسیدن اصلاحات ارضی ممنوع شد. با توجه به همه این موارد میتوان گفت که محمد داود خان هیچ راه نجاتی برای فئودال ها باقی نگذاشته بود، آنها یا باید زمین های شان را به صورت قسطی به دولت واگذار میکردند و یا مالیات سنگینی میپرداختند که بیشتر از حاصل زمین بود. طبعاً آن ها مجبور بودند که راه نخست را برگزینند.

با وجود همه این ها دولت در این بخش چندان موفق عمل نکرد. اما چرا؟ آقای محمد نبی عظیمی می نویسد:

«اصلاحات ارضی زمان داودی که به صورت مرحله وار پلان گذاری شده بود با شرایط کشور ما جنبه تطبیقی داشت ولی برای تطبیق آن میبایست دفاتر ثبت املاک تصحیح میشد، احصائیه ها دقیق می گردید و ولسوال [بخشدار] های جوان و مامورین بی حوصله اصلاحات ارضی زحمات فراوان را متقبل می گردیدند ولی چنین نشد... در نتیجه در اثر استملاک زمین های زمین داران، آنها متضرر شدند و وعده های آنها [=دولت مداران] در مورد کمک به دهقانان که در خط مشی دولت گنجانیده شده بود جنبه تطبیقی نیافت. زمین داران بزرگ احساس خطر کردند و شروع به مقاومت ریفرم ها و اصلاحات داودی نمودند.»²⁰

آقای دکتر محمد حسن شروق هم میپذیرد که کار آن ها موفقیت آمیز نبود اما او چالش هایی که بر سر راه آنها بود را می شمارد و میگوید که آنها در این بخش تجربه هایی کسب کردند و دستاوردهای کوچکی هم داشتند:

«در روزهای اول جمهوریت برای چند هزار فامیل کوچی از املاک دولتی ولایت هیرمند زمین توزیع می کنند. اگرچه کوچی های بی خانمان روش حکومت را به گرمی استقبال کردند ولی باز هم حکومت از نا سنجیدگی به مشکلات کوچی ها مرتکب غلطی های زیاد شده بود. زیرا کوچی ها به گرفتن زمین و ده نشین شدن علاقه داشتند مگر به امور زراعتی و دهقانی هیچ بلدیت [آشنایی] نداشتند. اوشان [آنها] احتیاج به محل بود و باش و مسائل زراعتی، تخم [بذر] اصلاح شده و کود کیمیاوی داشتند و این خود مصارف زیادی به کار داشت که حکومت قادر به اجرای آن نبود. بدین صورت حکومت هم کوچی ها را از کوچی گری به دور نگهداشت و هم وسائل زراعتی را برای آنها

20 _ اردو و سیاست، ص ۱۰۲ و ۱۰۳

مهیبا کرده نتوانست... جهت تطبیق اصلاحات ارضی و رفع مشکلات گفته شده به دفتر ملل متحد مراجعه شد و آنها موافقه کردند تا سالانه به یک تعداد از کشاورزان که صاحب زمین می گردند کمک نمایند. با آن هم مشکلات ذیل در توزیع و اصلاح اراضی به مقابل حکومت وجود داشت :

۱_ زمین های افغانستان متاسفانه اکثرا توپو گرافی و کادستر نشده بود. حکومت در این باره جهت تشدید کار توپو گرافی و کادستر داخل اقدامات جدی و عملی شدند تا بدینوسیله زمین های زراعتی درجه بندی و حد بخشی شده و واحد اقتصادی زمین را تعیین و بعد به دهقانان توزیع نمایند.

۲_ در افغانستان ملکیت های شخصی اکثرا ارثی بوده و اسناد زمین بعضا متعلق به چند نسل گذشته بود و دیده میشد که به نام احمد صد سال قبل صد جریب زمین قید و حالا در میان ورثه او کمتر از یک واحد تعیین شده به فی نفر می رسد. از آن رو قبل از توزیع املاک، ترکه املاک در بین ورثه یک کار ضروری بود.

۳_ غصب املاک و توزیع املاک غصب شده یک کار خلاف شرعی بود و مال غصب شده را دهاقین مسلمان به صورت رایگان نمی پذیرفتند. از آنرو حکومت تجویز گرفت تا املاک اضافه از معیار تعیین شده، یعنی صد جریب زمین درجه اول و یا معادل آن را از مالکین به قسط ۲۵ سال خریداری نموده و برای دهاقین بی زمین به قسط ۲۵ سال به فروش برسانند و املاک خریداری شده و زمین های اضافه جریب به ترتیب ذیل فروخته شود:

به اشخاص بی زمین خود قریه و بعدا به دهاقین همان ولایت و اگر اضافه بماند به فارغان مکاتب زراعتی و مالدارای و دهقانان ولایت همجوار و بعد از آن برای کوچی ها.

حکومت به اساس همین فیصله زمین های پروژه آبیاری کوچک غوربند را تقسیم کرد که نتایج آن رضایت بخش بود.²¹

21_ تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان ، ص ۱۹۱ و ۱۹۲

اما به استثنای مشکلاتی که آقای حسن شروق به آنها اشاره کرد، چالش های دیگری هم وجود داشت که باید از میان برداشته میشد، اما نشد. نخست وزیر پیشین افغانستان آقای سلطان علی کشتمند به موارد مهمی اشاره میکند که باعث شدند برنامه دولت عقیم بماند:

«هر دو قانون متذکره بنا بر نبود دفاتر دقیق ثبت املاک، سو استفاده ها و فریب کاری های کارمندان عالیرتبه دولتی، اعمال نفوذ از جانب زمین داران بزرگ، چاق شدن بازار رشوه ستانی و یک سلسله عوامل دیگر منفی، زمینه تطبیق نیافتند.

برای تطبیق برنامه اصلاحات ارضی، شورای عالی مشتمل بر اشخاص ذیل تشکیل گردیده بود:

عزیز الله واصفی _ وزیر زراعت

سید عبدالله _ وزیر مالیه

قدیر نورستانی _ وزیر داخله

فضل رحیم مهمند _ رئیس اداره اصلاحات ارضی

دکتر محمد کبیر _ رئیس توزیع زمین و اسکان در اداره اصلاحات ارضی

بر پایه قانون، زمین باید از مالکین ارضی خریداری و به دهقانان در برابر قیمت توزیع می گردید؛ بدین قرار که قیمت اراضی توزیع شده از دهقانان طی ۲۵ سال به اقساط محصول می گردید و طی ۲۷ سال به اقساط به مالکین پرداخت میشد. ولی تا پایان، قیمت های خرید و فروش اراضی تثبیت نشده باقی ماند.

بنابر آن، نه زمین از زمین داران خریداری و نه توزیع شد. صرف ۷۵ هزار هکتار زمین اضافه جریبی در ولایات کاپیسا، بغلان، لغمان، نیمروز و در ده سبز ولایت کابل برای دهقانان محل توزیع گردید.»²²

22_ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ج اول، ص ۲۹۲ و ۲۹۳

آقای عزیز الله واصفی وزیر پیشین زراعت جمهوری محمد داود خان هم می گوید که ضد و بندهایی در پروژه اصلاحات ارضی انجام شد و او با اصلاحات ارضی مخالف بود زیرا این برنامه برای مردم رفاه نمی آورد:

«برنامه اصلاحات ارضی قبل از [وزارت] من به تصویب رسیده بود. حتی قرارداد خریداری دویست تراکتور کوچک که برای کشاورزان کم زمین داده میشد نیز قبل از من صورت گرفته بود. زمانی که من وزیر شدم در بانک زراعتی مجلسی دایر و این مسئله مطرح شد. به من اطلاع داده شده بود که بسیاری از اشخاص به نام کمیسیون از طرف یک کمپانی ژاپنی پول گرفته اند و از طرف دیگر به من اطلاع دادند که این تراکتور های کوچک برای اراضی افغانستان سودمند نیست. در آن مرحله اصلاحات زمین بسیار مهم بود و خاصیت ها و ذهنیت مردم افغانستان برایم معلوم بود که این کار تقریباً ناممکن است و اگر ممکن باشد کار دشواری است و در وضع موجود ما موفق نمی توانستیم شویم [نمی توانستیم موفق شویم] من در همان مجلس که اسناد آن موجود است و تاریخ زنده است به برنامه اصلاحات ارضی انتقاد شدید نمودم. من به بانک زراعتی اعتراض نموده گفتم: اول باید شما می دیدید که برنامه اصلاحات ارضی چطور پیش می رود بعداً قرارداد منعقد می نمودید. شما آب را نادیده موزه را از پا کشیده اید. من گفتم اول باید زمین های دولتی آبیاری شود. از آنها استفاده صورت گیرد و نهرها کشیده شود بعداً دیده شود اگر اصلاحات ارضی صورت گرفت در آن صورت در قسمت محصولات افغانستان چه تأثیر خواهد افکند؟ در حال حاضر شما می بینید که زمین دارانی که زمین های شان آبیاری می شود بسیار محدود است و حتی زمین دارانی متوسط و کم زمین تحت اجرای این طرح آمده بودند. یعنی فرمول اصلاحات ارضی یک فرمول بسیار مفید نبود. من شخصا با آن مخالف بودم یکی از نشانه های مخالفت من بازگرداندن تراکتور ها بود. من به داود خان پیشنهاد کردم که مصرف در این راه بیهوده است این برنامه باید با مشورت مردم افغانستان طی یک برنامه دقیق طراحی شده به میان آید و مردم قبلاً نسبت به آن تربیت شوند آن اصلاحات قابل احترام و سعادت مند خواهد بود. اگر اینطور اصلاحات صورت گیرد که زمین ها از مردم گرفته شود و به هر خانواده هفت جریب زمین داده شود و به او گفته شود که با همین هفت جریب زمین سر کند به نظر من این نمی

تواند مردم افغانستان را سعادت‌مند بسازد. لذا این طرح ناکام بود چون دارای بررسی‌های علمی و عملی نبود.»²³

²³ روز شمار وقایع و تاریخ شفاهی افغانستان ، ص ۱۳۱ و ۱۳۲

کودتای میوندوال

حدود دو ماه پس از وقوع کودتای سفید و استقرار نظام جمهوری، تعدادی از مقام های بلندپایه دوران سلطنت به اتهام تلاش برای کودتا دستگیر شدند. محمد هاشم میوندوال نخست وزیر پیشین و عبدالرازق فرمانده اسبق نیروی هوایی سلطنتی از متهمان این کودتا بودند. پیش از آنکه به کودتای میوندوال و پیامدهای آن پردازیم، باید نگاهی بیندازیم به گذشته میوندوال. میوندوال یکی از نخست وزیران دوران سلطنت ظاهر شاه بود که البته دوران نخست وزیری او خیلی طول نکشید. پس از استعفای دکتر محمد یوسف از نخست وزیری در ماه اکتبر ۱۹۶۵، محمد هاشم میوندوال مامور تشکیل کابینه شد. میوندوال برنامه پنج ساله سوم را که ادامه برنامه های پنج ساله محمد داود خان شمرده میشد اعلام کرد و توافق نامه گاز با اتحاد شوروی هم در دوران او امضا شد. مخالفان میوندوال او را متهم به جاسوسی برای ایالات متحده کردند و به او اتهام بستند که جاسوس های ایالات متحده را در کابینه اش جا داده است. میوندوال برای اینکه بی گناهی اش را نشان بدهد در مواقع مناسب بر علیه ایالات متحده و متحدانش موضع گیری میکرد. در زمان جنگ شش روزه که میان اسرائیل و کشورهای عربی به وقوع پیوست میوندوال علناً به حمایت از فلسطین پرداخت و حتی در سازمان ملل متحد هم بر علیه ایالات متحده سخنرانی کرد.²⁴ اما همه این کارها هم نتوانست شک مخالفانش را برطرف کند. میوندوال بالاخره در ۱۱ اکتبر سال ۱۹۶۷ از نخست وزیری استعفا داد. میوندوال در زمان سقوط سلطنت در افغانستان نبود اما پس از استقرار جمهوریت به افغانستان برگشت و حدود دو ماه بعد به اتهام کودتا دستگیر شد. وی در زندان شکنجه شد و پس از آن او را کشتند و اعلام کردند که او خودکشی کرده است. حالا برمیگردیم به جریان کودتای میوندوال و کشته شدن او. با توجه به اندیشه های سیاسی میوندوال و مخالفت او با کمونیسم میتوان گفت که چپ ها دلیل خوبی [البته از نظر خودشان] برای کشتن او داشته اند و این دلیل وقتی محکم تر شمرده شد که روابط گرم میوندوال با محمد داود خان و برادرش محمد

24_ دهه قانون اساسی، صباح الدین کشکی، ص ۴۶ و ۴۷

نعیم خان بعد از سرنگونی سلطنت هم ادامه یافت. آقای صباح الدین کشکی می نویسد:

«هنگامی که محمد داود در سال ۱۹۷۳ قدرت را از پادشاه به دست آورد میوندوال حین بازگشت خود از مسافرتی به خارج بیانیه احساساتی در میدان هوایی کابل به حمایت از محمد داود خان و رژیم جمهوری ایراد کرد. روابط نزدیک میان محمد داود و میوندوال منشا نگرانی چپی ها را که در رژیم محمد داود تسلط داشتند فراهم ساخته بود. صرف چند ماه بعد از اینکه محمد داود قدرت را به دست آورد، میوندوال با یک تعداد زیاد عناصر طرفدار محمد داود متهم شدند که میخواهند رژیم محمد داود را از پا در آورند. از اینکه تا چه حد این اتهام صحیح بود اسناد موثق در دست نیست ولی آنچه معلوم است این میباشد که میوندوال توأم با یک تعداد عناصر طرفدار محمد داود که متهم به اشتراک در توطئه ضد محمد داود شده بودند معروف به داشتن احساسات ضد کمونیستی بودند. آیا برای کمونیست های بر سر اقتدار لازم و حتمی نبود که محمد داود را از طرفدارانش در کمپ های غیر کمونیستی محروم گردانند؟»²⁵

پس از برگشتن میوندوال به کشور، هواداران او به صورت گسترده به خانه او می آمدند و با او ملاقات میکردند، گویا کسانی در داخل دولت سعی کرده بودند که آقای میوندوال را به یک انزوای خود خواسته فرو ببرند ولی او تن به این کار نداده بود. آقای مهدی دعاگوی می نویسد:

«وقتی محمد هاشم میوندوال وارد کابل شد، عده ای از دوستان و علاقمندان وی در خانه اش به ملاقاتش می شتافتند. اشخاصی که برای دیدن وی به خانه اش می آمدند روی هم رفته از نورین [روشنفکران] بودند. روزی که نگارنده با همراهی میر گدای استالی که از اخلاص [ارادت] مندان وی بود به خانه میوندوال رفت، آنجا چند نفری نشسته بودند... میوندوال صاحب بعد از شفقت فراوان که خاصه [ویژه] طبع

25 _ دهه قانون اساسی، ص ۵۲

خاضع شان بود بعد از احوال پرسى دنباله صحبتى را كه آغاز نموده بود از سر گرفت. هنوز صحبت شان خاتمه نيافته بود كه طبق اجازه قبلى، عبدالرب رحيمى كه تازه نامزد سرماموريت قومندانى ژاندارم و پوليس ولايت كابل شده بود با اجازه قبلى وارد سالن شد و بعد از تعارف گفت: «ميوندوال صاحب. من شما را من حيث كاكاي [عموى] خود مى شناسم. آمده ام كه اوامر مقامات امنيتى را به شما برسانم... مقامات امنيتى از لحاظ امنيت شما اندیشه [نگرانى] دارند. از اين رو از شما مىخواهند كه دروازه خانه تان را كه هميشه [به روى عموم] باز است بسته كنيد [بينديد] و از صحبت و ملاقات [با] اشخاص بخاطر سلامتى خودتان اجتناب نماييد تا مبدا كه خداى ناخواسته كسى عليه شما سوقصدى نمايد.»²⁶

مخالفان ميوندوال پس از آن او را به طرح كودتا بر عليه نظام و تلاش براى براندازى متهم كردند. محمد داود خان شخصا فرمان دستگيرى او را صادر كرده بود. مامور دستگيرى او محمد نبي عظيمى بود:

«من بنا بر امر مستقيم محمد داود روز پنجشنبه حوالى ساعت دو بعد از ظهر به منزل محمد هاشم ميوندوال رفته و موظف بودن تا نامبرده را با خود به ارگ رياست جمهورى برسانم. من افراد امنيتى را در دروازه (ورودى) منزلش كه در شهر نو جنوب چهار راهى شهيد شهر نو واقع بود جابجا نموده و به نفر خدمت (=خدمتكار) وى گفتم كه چه كار هستم و چه مىخواهم. وى بعد از چند لحظه کوتاه مرا به داخل منزل دعوت كرد. در محيط منزل او خاموشى و سكوت عجيبى حكمرما بود مرا به يك اتاقك كوچكى كه در جنب عمارت اصلى واقع بود راهنمايى كردند. لحظاتى گذشت و بالاخره محمد هاشم ميوندوال در حاليكه موهاى ريشش را چند روزى نگرفته بود [=اصلاح نكرده بود] با چشمان سرخ و آماس كرده و ظاهر نه چندان خوشايند به اتاقك مذكور داخل شد و از دير آمدن خود معذرت خواست. احساس كردم كه نام برده سخت مضطرب گرديده است. پرسيد: «برادر چكار دانشيد؟» من خودم را معرفى كردم و گفتم: «رئيس صاحب

26 _ رويداهاى پنج دهه اخير در افغانستان، ص ۱۳۴ و ۱۳۵

دولت آرزو دارند تا همین لحظه شما را ملاقات نمایند.» او گفت: «امروز رخصتی [تعطیلی] است، شما بروید و به رئیس صاحب دولت بگوئید که روز شنبه مشرف می‌شوم.» اضطراب او وقتی بیشتر شد که من برایش گفتم: «صدر اعظم صاحب! چون به من امر داده شده است که شما را همین اکنون به نزد رئیس صاحب دولت ببرم بناء من نمیتوانم خلاف امر عمل نمایم زیرا که من یک فرد نظامی هستم.» نمیدانم در آن لحظات او به چه می‌اندیشید. دقایقی به فکر فرو رفت و به ریش خود دست کشید و به سر و پای خویش نظاره کرده و بالاخره گفت: «برادر پس اجازه بدهید ریش خود را بگیرم [بتراشم] و دریشی بپوشم.» من گفتم: «بسیار خوب، من همینجا منتظر شما هستم.» خیال من در مورد اینکه او فرار کرده نمی‌تواند راحت بود. زیرا که به صورت غیر محسوس منزل او را محاصره کرده بودم. بعد از چند دقیقه او که دریشی سرمه‌ای رنگی پوشیده بود و تر و تازه معلوم میشد مرا صدا زد و به سواری موتر به طرف ارگ ریاست جمهوری حرکت کردیم. محمد هاشم میوندوال در طول راه پرسید: «قومندان صاحب، من بارها خواهش ملاقات با رئیس دولت را کرده بودم و همکاری بی دریغ خود را حین مسافرتم به خارج به ایشان اعلان نمودم، نمیدانم چرا نپذیرفتند و اکنون که روز پنجشنبه است، بدون اطلاع قبلی و با این شکل مضحک مرا خواسته اند؟» من که جوابی برای گفتن نداشتم خاموش بودم. موتر ما در مقابل کوتی باغچه ارگ توقف کرد. میوندوال گفت: «رئیس صاحب دولت در گلخانه هستند شما چرا مرا به اینجا آورده اید؟» من چاره [ای] نداشتم، برایش گفتم: «شما بنابر امر رئیس دولت توقیف شده اید.» او پرسید: «به کدام جرم؟» من گفتم «نمیدانم.» با وی خداحافظی کرده و نامبرده را به ضابط موظف سپردم.»²⁷

27_ اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص ۱۰۴ و ۱۰۵

اما آیا میوندوال به راستی میخواست کودتا کند؟ اکثر مقام های دولت جمهوری محمد داود خان این موضوع را تائید میکنند. دکتر محمد حسن شرف در مورد کودتای میوندوال می نویسد:

«محمد داود در جلسه کمیته مرکزی جمهوریت از اعضای آن خواستند تا به صورت پی گیر خصوصاً توسط جمهوری خواهان در جستجوی مخالفین جمهوری و خرابکاران برآیند. چند روز بعد یکی از جمهوری خواهان به نام تورن سید خان تورن کندک کوماندو که از اقارب [خویشاوندان] نزدیک مولوی سیف الرحمن یکی از علمای مشهور شنوار ننگرهار بود شخصا به محمد داود اطلاع می دهد که در خانه مولوی سیف الرحمن ملاهای پاکستانی رفت و آمد دارند و در تلاش آنند تا حکومت جمهوری را به اذهان مردم افغانستان تکفیر نمایند. به هدایت [دستور] محمد داود مولوی سیف الرحمن زیر مراقبت و نظر تورن موصوف قرار میگیرد. دید و وادید مخفیانه سیف الرحمن موصوف با بعضی از صاحب منصبان اردو خصوصاً جنرال خان محمد خان مرستیال اشتباهات [=سوءظن های] افزون تری را به وجود می آورد. بنا توسط استخبارات وزارت داخله زیر نظر عبدالقدیر قومندان ژاندارم و پولیس دامنه تعقیبات بیشتر و عمیق تر می شود و این ها توانسته بودند توسط خدمتکار خان محمد خان آنانی را که به خانه اش رفت و آمد داشتند را شناسایی و گفتگوی آن ها را ثبت کنند. روز ۳۱ سنبله ۱۳۵۲ از دفتر ریاست جمهوری به اعضای کمیته مرکزی جمهوری ابلاغ می شود که به صورت عاجل به حضور رئیس دولت بیایند. همین که به حضور شان رسیدیم بعد از [دادن] توضیح مفصل درباره عناصر ضد جمهوریت فرمودند:

«برادر ها، قرار اطلاع موثق و اسناد به دست آمده ساعت دو امشب مخالفین [کودتاچیان] تحت رهبری محمد هاشم میوندوال صدراعظم اسبق و جنرال خان محمد خان برای سقوط نظام جمهوری مسلحانه قیام میکنند. خواستم به اطلاع شما برسانم و نظر شما را داشته باشم.» در پایان جلسه فیصله شد [=تصمیم گرفته شد] تا احضارات [=آماده باش] درجه اول و محرمانه را جمهوری خواهان در قطعات مربوط به خود اجرا کند و اشخاص موثری که به دسته کودتاچیان شامل اند، دستگیر شوند...»

دکتر حسن شرق می افزاید که خان محمد خان و میوندوال به کودتا اعتراف کرده بودند و آن ها اسناد و شواهدی داشتند که روابط میوندوال با پاکستان را نشان میداد:

«محمد هاشم میوندوال، دگر جنرال عبدالرازق خان و جنرال خان محمد خان مرستیال و تعدادی از صاحب منصبان [افسران] به ضد نظام جمهوری که هنوز دو ماهه نشده بود، دست به قیام مسلحانه می زدند که حکومت جمهوری آن ها را در حساس ترین مرحله ای که شروع به اقدامات عملی می کردند با تنی چند از علما که اقدامات آن ها را پشتیبانی می کردند، دستگیر نمودند. بعد از دستگیری تعدادی از کودتاچیان، رئیس دولت جنرال غلام حیدر رسولی قومندان قوای مرکز، فیض محمد وزیر داخله و عبدالقدیر قومندان ژاندارم و پولیس را به حیث هیئت تحقیق مقرر و به این ها صلاحیت داده بود تا چهار نفر از مامورین وزارت داخله جهت تنظیم و تحریر اوراق در هیئت شامل می کنند. این ها سوال های داده شده هیئت تحقیق را به روی کاغذ می نوشتند و امضا میکردند و جواب های گرفته شده را به هیئت تحقیق تسلیم می کردند. [=تحویل می دادند] خان محمد مرستیال به جواب سوال گفته بود که اگر ما برای سقوط نظام قیام نمی کردیم دیگران [این کار را] می کردند. با اعتراف خان محمد مرستیال و معذرت نامه دگرجنرال [سپهبد] عبدالرازق از اشتراکش در کودتا همراه میوندوال و معرفی بعضی اشخاص توسط مولوی سیف الرحمن در حالی که گفته ها را در حضور داشت متهمین ضبط و ثبت می کردند بعد از دو هفته تحقیق پایان می گیرد. هیئت تحقیق هدایت [دستور] میدهد تا آواز [صدا] های ضبط شده را به میوندوال که تا آن زمان از وی سوال نشده بود بشنوانند. میوندوال بعد از شنیدن آواز [صدای] دستگیر شدگان نوشته بودند من با عبدالرازق خان و خان محمد خان ارتباط نداشتم. اگر کس دیگری مورد نظر باشد سوال کنید. بنا ضمن تحقیق یکی از صاحب منصبانی که در کودتا شامل و از جانب شخص میوندوال جذب و به اقدام خود در کودتا اعتراف کرده بود با میوندوال روبرو می شود و از اینکه سرنوشت خود را به حیث یک کودتا کننده می دانست با پشیمانی درآورد میوندوال را مورد

ملامت قرار داده و دوباره به اشتراک در کودتا تحت رهبری میوندوال اعتراف می کند. میوندوال که از اعتراف و آینده دوست خود عمیقاً متأثر شده بود، بدون اینکه از وی پرسان [سوالی] به عمل آید تحریری از اقدام خود به کودتا اعتراف و خواهش میکند که چون پیش آمد و آینده این جوان مرا بی نهایت متأثر و عصبانی کرده، امشب از جواب دادن به سوالات شما معذرت میخوام. هیئت تحقیق در حالی که محترمانه خواهش ایشان را می پذیرند ولی بی خردانه به وی ابلاغ می دارند که فردا به اجازه شما روبرو شدن با خان محمد خان و عبدالرزاق خان و محمد عارف ریکشا و مولوی سیف الرحمن را در جلسه بزرگ تری شروع خواهیم کرد. به گفته عبدالقدیر، میوندوال از شنیدن جمله روبرو شدن فردا با اشخاص فوق الذکر، آن هم در محضر اشخاص بیشتر با نا آرامی و هیجان زده از اطاق تحقیق خارج می شود. متأسفانه جریان و پیش آمد گفته شده و شاید ترس وی از افشای بیشتر حقایق، وی را مجبور کرده باشد تا به زندگی که [در آن] بخت با او یاری نکرده بود در پایان آن شب خاتمه دهد. با اینکه طب عدلی [پزشک قانونی] پوهنتون [دانشگاه] کابل خودکشی را رسماً تائید و تصدیق کرده بود، اما اشتباه آن می رفت که از جانب افراد و شبکه ای که در کودتا ذی دخل و هنوز دستگیر و افشا نشده بود زمینه و وسایل خودکشی فراهم شده باشد. اما عبدالقدیر که معتمدترین همکار خود را برای حفاظت میوندوال گماشته بود، همدستی دیگران را در خودکشی وی جداً رد می کرد. با وجود آن رئیس دولت از دگر جنرال غلام فاروق لوی در ستیز [رئیس ستاد ارتش] زمان شاهی که به حیث رئیس محکمه [دادگاه] انقلابی مقرر شده بود خواسته بودند تا اسناد و مدارک قضیه را شخصاً بررسی و در حضور شان گزارش دهند. طوری که می گفتند مشاهدات ایشان نیز به پیش آمد گفته شده صحه گذاشته بود.»

[تائید کرده بود] 28

آقای حسن شرق همچنان به این باور است که میوندوال بخاطر تنفیری که از خانواده سلطنتی داشت طرح این کودتا را قبل از وقوع کودتای سفید ریخته بود و

این تنفر حتی با سرنگونی سلطنت هم کاهش نیافته بود و او میخواست برای گرفتن انتقام از خانواده سلطنتی محمد داود را که جز این خانواده بود سرنگون کند:

«میوندوال قبل از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ برای سرنگونی نظام شاهی با تعدادی از جنرال های ناراضی اردو فعالیت های مخفی را جهت کودتا سازمان داده بودند و از جانبی احساس نفرت عمیق او به مقابل دودمان شاهی که در زمان کنار کشیدن او از صدارت به وی دست داده بود به وی اجازه تحمل آن را نمی داد تا زمام داری محمد داود را که خود نیز از خاندان شاهی بود متحمل شوند.»²⁹

آقای عبدالصمد غوث معین پیشین وزارت خارجه افغانستان بخشی از گفته های آقای شرق را تایید میکند اما می افزاید که میوندوال با کودتا بر علیه محمد داود خان موافق نبود:

«واضح است که کودتای میوندوال علیه حکومت سابقه که در راس آن موسی شفیق قرار داشت، تنظیم گردیده بود. پس از روی کار آمدن داود او کوشش کرده بود که رفقای خویش را برانگیزد تا گلیم کودتا را جمع نمایند. مگر برخی از دوستان او بر ضد حکومت نو بودند و دیگران این تشویش را [نگرانی] داشتند که دوستی داود با کمونیست ها حالتی را پیش می آورد که به زیان آن ها خواهد بود. آنها راه های علاج را جستجو میکردند. پیش از آنکه جمهوریت ریشه بگیرد باید آنها [بر علیه آن] اقدام نمایند، به همان سهولتی که کودتای داود به پیروزی رسیده بود. آنها هم دسیسه گران را به آزمایش تقدیر شان تشویق کرده بودند. چنان معلوم میشد میوندوال پیش از آنکه مصروف مصروف دسیسه بود راه دیگری را نمی یافت و شاید به ناکام با آنها موافقه کرده بود و صحبت های میوندوال با دوستانش که در نوار ثبت شده بود این گمان را تقویه میکند که در زمان دستگیری او با دسیسه کاملاً همکاری داشت.»³⁰

29_ کرباس پوش های برهنه پا ، ص ۱۲۰

30_ سقوط افغانستان ، ص ۲۴۶

آقای غوث الدین فایق، وزیر سابق فوائد عامه در دولت جمهوری معتقد است که نظریه پرداز این کودتا، خان محمد خان مرستیال بود و او احتمال میدهد که میوندوال تحت فشارهای مرستیال حاضر شده بود که در کودتا شرکت کند:

«کودتایی که به میوندوال مسمی شده به نظر نویسنده، تئوریسین و دایرکتر اصلی آن خان محمد خان مرستیال بوده زیرا اکثر متهمین موضوع، افسران اردو بودند در حالی که میوندوال در اردو شناختی نداشت. احتمال جذب آنها ذریعه مرستیال خان محمد خان متصور است.

و ادار ساختن میوندوال به قیادت کودتا به اصرار مرستیال شده باشد زیرا میوندوال اگر هدف کودتا میداشت نیت سفر خارج نمی داشت. مرستیال به تصور اینکه در مبادی امر پیروزی کودتا [و] به رسمیت شناسی حکومت مد نظر از موقف و شهرت سیاسی میوندوال استفاده کرده مدتی او را وارد صحنه ساخته بعد خودش به سهولت قدرت سیاسی را به دست گیرد.»³¹

ژنرال عبدالقادر هم معتقد است که این گروه واقعا قصد کودتا داشته اند اما شکست خوردند:

«در بین هوایی ها، آوازه ها افتاد. از کانال های مختلف شایعاتی پخش میشد. ما در استخبارات وزارت دفاع، نماینده ای از بخش هوایی داشتیم. او به خود من چیزی نگفته بود، اما به نقل از او گفته میشد که سید امیر قصد کودتا داشته است. خان محمد خان از مبتکرین کودتا بوده است. آن ها میخواستند بر ضد داود خان کودتا کنند اما گیر آمدند و برملا شدند.»³²

ژنرال محمد نبی عظیمی می گوید که کودتای میوندوال توطئه ای از جانب پاکستان و عکس العمل آن دولت در برابر تحرکات محمد داود در پشتونستان بود که قرار بود به وسیله میوندوال و همکاران او انجام شود:

31 _ رازی را که نمیخواستم افشا گردد، غوث الدین فایق، ص ۱۰۳ و ۱۰۴

32 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ، ص ۹۲

«حرکات تحریک آمیز محمد داود خان در قبال قضیه پشتونستان، موجبات بدگمانی همسایه ها را، خصوصاً پاکستان و پشتیبان نیرومند آن ایالات متحده آمریکا را افزایش میداد که آن را نمایانگر سیاست کاخ نشینان کرملین می پنداشتند. پس هرگز آن را نبخشیدند و به عمل بالمثل که جریان آن را در سطور بعدی میخوانیم دست یازیدند. اولین تحریکات پاکستانی ها و مخالفت آنها با رژیم جمهوری محمد داود در طرح توطئه ای نمایان گردید که توسط محمد هاشم میوندوال و همکاری یک تعداد از همفکران او میبایست انجام یابد.»³³

اما خیلی ها هنوز هم اتهامی که به میوندوال زده شد را دروغ میدانند آقای سید محمد باقر مصباح بدین باور است که کودتایی در کار نبود و محمد داود خان به این بهانه میخواست که رقیبانش را سرکوب کند:

«داود، در اولین اقدام پس از کودتا، به سرکوبی هواداران غرب و مخالفین شوروی بویژه مسلمانان پرداخت. کودتای میوندوال صدراعظم سابق و دستگیری ۴۵ نفر از همکارانش آغاز و بهانه ای بود برای از بین بردن مخالفان و رقیبان، به اتهام کودتا و همبستگی با غرب که کمونیست های اطراف داود از آن استفاده میکردند.»³⁴

آقای مهدی دعاگوی هم میگوید که دستگیری میوندوال به اتهام کودتا دسیسه ای بود از جانب دشمنانش:

«محمد هاشم میوندوال به دسیسه انجام یک توطئه دستگیر شد و بعداً شایعه ای پخش گردید که گویا محمد هاشم میوندوال توسط نیکتایی اش

33 _ اردو و سیاست ، ص ۱۰۴

34 _ تاریخ سیاسی مختصر افغانستان ، ص ۱۴۸

[کراواتش] به زندگی خود خاتمه داده است که این بچه گانه ترین خبری بود که از طریق مجریان امور به نشر رسید.³⁵

ژنرال عبدالغنی عمرزی، یکی از افسران پلیس دولت جمهوری محمد داود خان هم این نظر را تأیید می کند:

«مرحوم میوندوال یکی از همان شخصیت هایی بود که با نظرات محمد داود خان چندان توافقی نداشت وقتی مخالفانش به وی اتهام کودتا را بستند محمد داود خان بیش از پیش نسبت به وی به قهر و غضب آمده میوندال و گروه همکارش بدون کدام اسناد موثق و ثبوت [سند] گرفتار گردیدند.»³⁶

میوندوال در جریان بازجویی ها به قتل رسید اما بازجویان او با صحنه سازی، وانمود کردند که او خودکشی کرده است، ژنرال عبدالغنی می نویسد:

«میوندوال در اتاق نمبر ۱۵ چندین شب به دست مخالفین ایدولوژیکش (پرچی ها) تحت تحقیق قرار داشت... عمال دولت برای وانمود ساختن بیداری و هوشیاری جمهوری نو بنیاد میخواستند اعتراف کودتاچی ها را به هر شکلی که شود از طریق نشرات و رسانه ها و اطلاعات جمعی پخش نمایند. موظفین تحقیقات که در راس آن عبدالقدیر نورستانی قومندان عمومی ژاندارم و پولیس قرار داشت و نظرات رئیس دولت نسبت به میوندوال برایش روشن بود بالای گروه تحقیق همواره فشار وارد میکرد تا هرچه زودتر اعترافات کودتاچیان را به دست آرند. مرحوم میوندوال بی رحمانه تحت فشار و شکنجه قرار گرفته بود تا اینکه در اثر شکنجه و لت و کوب و شوک برقی

35 _ رویدادهای پنج دهه اخیر در افغانستان، ص ۱۳۶

36 _ شب های کابل، ص ۲۳۷

از بین رفت. عمال [دولت] برای مخفی نگه داشتن قضیه جسدش را در اتاق زندان دهمزنگ توسط نیکتایی [کراوات] و کمر بند با استفاده از چوکی [صندلی] و دستگیره کلکین [پنجره] به شکل غرغره جلوه دادند و خطی [نامه ای] هم مانند رسم الخط [دست خط] خودش در یک کاغذ در اتاقش دریافت گردید [پیدا شد] که گویا خودش نسبت خجالت وجدانی [=بخاطر عذاب وجدان] در مقابل زعامت دولت جمهوری و مردم افغانستان که دست به این کودتای ناکام زده، انتحار [خودکشی] نموده است.³⁷

گزارشی که آن را مسئول سی آی ای در افغانستان به تاریخ ۱۶ اکتبر سال ۱۹۷۳ به واشنگتن فرستاده است هم بر قتل میوندوال دلالت دارد:

۱_ به تاریخ ۲ اکتوبر دولت افغانستان اعلام کرد که صدراعظم سابق محمد هاشم میوندوال صبح آن روز در سلول محبس خودکشی کرده است.

۲_ هاشم میوندوال خودکشی نکرده است، بلکه وی در نتیجه شکنجه در جریان چند روز تحقیقات از وی در وزارت داخله در اثر لت و کوب [کتک کاری] کشته شده است. آخرین لت و کوب محمد هاشم میوندوال توسط انجنیر غوث الدین فایق وزیر فواید عامه صورت گرفته است. یک شاهد عینی که جسد میوندوال را بعد از مرگ وی مشاهده کرده است اظهار داشت که هشت ناخن دست های وی کشیده شده و در جسدش آثار شکنجه برقی موجود بود.

۳_ دو رهبر دیگر متهم به این کودتای ضد کودتا جنرال خان محمد (سابق والی ننگرهار) و (جنرال عبدالرزاق قومندان سابق قوای هوایی شاهی افغانستان)، به قرار ادعاها، شدیداً لت و کوب و شکنجه میشوند که مجبور به اعتراف شوند. در همین اواخر به امر رئیس جمهور داود جنرال خان محمد در حضور وی لت و کوب شده و رئیس جمهور داود شدیداً وی را مورد عتاب قرار داده و به وی گفته است که با وجود آن همه کمک هایی که وی به جنرال خان محمد کرده است آیا این

37_ شب های کابل، ص ۲۳۶ تا ۲۳۸

درست است که در عوض آن وی در این توطئه دخیل گردیده است؟
دستگیری و توقیف دیگر حامیان میوندوال و دیگر دوستان آن هایی که
قبلاً توقیف شده اند ادامه دارد.

۴_ در بین مردم عوام شک و تردید زیادی در مورد خودکشی میوندوال
وجود دارد. همچنان یک مقدار زیاد افسوس و تأثر در مورد مرگ وی
وجود دارد. در عین زمان ذهنیت بسیار قوی در این مورد وجود دارد
که میوندوال در پلان یک کودتای ضد کودتا شامل بود، در اجرای آن
عجله کرده است، و وی در اینکار با دولت پاکستان شریک بوده
است.»³⁸

38 _ سند راپور سی آی ای در مورد کودتا و قتل میوندوال ، احمد فواد ارسلان ، ۲۰۱۵

تجهیز ارتش

محمد داود خان از زمان نخست وزیری اش توجه زیادی به ارتش داشت و حالا احساس میکرد که بیشتر از گذشته به یک ارتشی نیرومند نیاز دارد. ارتشی که بتواند او را به رویای دیرینه اش یعنی الحاق پشتونستان به افغانستان و یا حداقل خودمختاری آن برساند و در صورت حمله احتمالی به پاکستان و یا برعکس به اندازه کافی قوی و کارآمد باشد. ارتشی که بتواند در برابر حمله احتمالی اتحاد شوروی مقاومت کند، شورش های احتمالی قبایل را سرکوب کند و کودتا های احتمالی را درهم بشکند. اتحاد جماهیر شوروی هم در یک قدمی افغانستان قرار داشت و افغانستان سدی بود در میان شوروی و آب های گرم که برای قرن ها فکر رهبران روسیه را به خودش مشغول کرده بود. شورش های قبایل هم خطر جدی بود که هر حکومتی را تهدید میکرد و با توجه به گسترش ایدئولوژی کمونیستی در میان قوای مسلح و مخالفت اسلام گرایان با محمد داود خان هم چندان غیر محتمل نبود. اگر چه در آن زمان تمام موارد بالا احتمالی شمرده میشد ولی درصد وقوع همه این احتمالات خیلی بلند بود و در سال ها و دهه های بعدی همه آن ها تحقق یافت. محمد داود خان به خوبی توانست از عهده تجهیز ارتش برآید. توانایی این ارتش در زد و خوردهایی که در سال ۱۹۷۵ میان نیروهای نظامی افغانستان و پاکستان رخ داد مشخص شد. همچنان ارتش توانست قیام نهضت اسلامی را به سرعت سرکوب کند. از همه این ها گذشته محمد داود خان شخصا میل داشت که با قدرت تمام حکومت کند و برای این کار نیازمند یک ارتش قوی بود. با توجه به همه این مسائل محمد داود خان تصمیم گرفت که همانند دوران نخست وزیری اش با استمداد از روسیه ارتش را تا جای ممکن تجهیز کند. ژنرال محمد نبی عظیمی می نویسد:

«اردو با آمدن مجدد سردار محمد داود در راس دولت و وزارت دفاع کشور، باز هم به طرف عصری شدن گام نهاد و با گذشت هر روز از کمک های بیشتر اتحاد شوروی مستفید [بهره مند] گردید. هنوز مدت کوتاهی از پیروزی کودتا نگذشته بود که یک هیات بزرگ اتحاد شوروی مرکب از جنرالان و مقامات عالیرتبه نظامی اتحاد شوروی به ریاست مارشال وی.دی. سوفولسکی بنا به دعوت محمد داود خان به افغانستان آمد. مارشال مذکور که در جنگ دوم جهانی رتبه جنرالی

داشت، این دومین باری بود که به افغانستان می آمد. این هیئت در قصر چهلستون اقامت گزید. از طرف افغانستان غلام حیدر رسولی «قومندان قول اردوی مرکز» رئیس هیئت افغانی تعیین شد. من نیز به صفت منشی هیئت افغانی بنابر امر محمد داود خان شامل شدم. هیئت مذکور بعد از ملاقات با محمد داود و استماع نقاط نظر نامبرده که مجهز ساختن هرچه بیشتر، تحرک بخشیدن و ارتقا بخشیدن قابلیت رزمی اردو بود به کار خویش آغاز کرد. این هیئت از گارد جمهوری افغانستان در ارگ دیدن نمود. از قطعات و جزواتم های بزرگ مرکز، مانند فرقه های ۷ و ۸، قوت های ۴ و ۱۵ زره دار، قول اردوی سوم در گردیز، میدان های هوایی خواجه رواش و بگرام بازدید نموده، کمبودی ها، کاستی ها و پرابلم های قطعات و جز و تام های بزرگ قوای زمینی و هوایی کشور را یادداشت نموده و همراه با هیئت افغانی مشترکاً بالای تشکیلات جدید اردوی افغانستان بیشتر از دو هفته کار نمودند. نتیجه کار آنها این بود که مطابق تشکیل جدید، اردوی افغانستان باید دارای صد هزار نفر پرسنل مرکب از افسر، خورد ضابط و سرباز باشد و قابلیت جذب ۲۰۰ هزار نفر را در اثنای سفر [=حالت اضطراری] داشته باشد. بعضی جز و تام های علاوگی [=اضافه شده] محاروبی و تاميناتی [=جنگی و لوژستیکي] در تشکیل اردو گنجانیده شد و اسلحه و تخنیک جدید و جدیدتر در تشکیل اردو اضافه گردید. مانند راکت های سبک دافع هوای «ستریلا_یک» و «ستریلا_دو» در تشکیلات فرقه های پیاده، ایجاد لواهای تانک در تشکیلات قول اردوهای قندهار و گردیز، اکمال لواهای ۴ و ۱۵ با تانک های T_62، تشکیل کندک ها و مفرزه های هوایی با طیارات نوع سو ۲۲ و میگ ۲۱. در همان سال یک هیئت نظامی بزرگ هندی تحت ریاست لوی درستیز نیروهای زمینی و هوایی آن کشور برای بازدید رسمی به افغانستان آمد و از بعضی از قطعات و موسسات تحصیلی اردو در مرکز دیدن نمود. [این هیئت] به جلال آباد سفر کرد و از کار و فعالیت قطعات و جزواتم های فرقه ۱۱ قول اردوی مرکزی بازدید به عمل آورد. برای هیئت مذکور یک تطبیقات [مانور] آتش دار غند پیاده ترتیب گردید. هیئت بعد از عقد قراردادهای پذیرش محصلین نظامی افغان، دوباره به کشورش بازگشت.»³⁹

39_ اردو و سیاست، ص ۹۸ و ۹۹

سفر به ایران

در سال ۱۹۷۵ رئیس جمهور با اطمینان خاطر از کمک های ایران، به تهران سفر کرد زیرا علم که مدت ها قبل در جریان کمبود منابع برای اجرای برنامه توسعه افغانستان قرار گرفته بود از سفیر افغانستان پرسیده بود که چرا رئیس جمهور محمد داود از شاه ایران تقاضای کمک نمیکنند؟ با وجود آن رئیس جمهور در سفر به ایران در مورد کمک تقاضای اظهار نظری نکرد و خود شاه فقید ایران پا پیش گذاشت و به صورت محرمانه در جریان صرف غذا از آمادگی اش برای اعطای یک وام دومیلیارد دلاری برای توسعه افغانستان خبر داد، رئیس جمهور داود ضمن تشکر به شاه گفت: ما از ایران تقاضای کمک نکردیم ولی اگر شاه ایران تصمیم گرفته اند که به افغانستان کمک کنند با کمال میل میپذیریم، البته این کمک ها بدون شرط است.⁴⁰ رئیس جمهور پس از بازگشت به کشور در سخنرانی اش ایدئولوژی های وارداتی را بیهوده خواند و خواهان ایجاد یک ایدئولوژی تازه شد:

«برادران

ایدئولوژی های وارد شده هیچگاه به تنهایی به درد یک ملت نمی خورد. ملت مرد و قهرمان آن ملتی است که از ان همه ایدئولوژی ها از همه دنیا چیزهای بهتری که موافق با عنعنات ملی، منافع ملی و مقتضیات دینی آن باشد، استخراج و جمع آوری نموده، به فکر و دماغ خود برای خویشتن و وطن خویش ایدئولوژی نوی را خلق کند که در پرتو آن راه سعادت و اعتلا را ببیماید.»

منظور رئیس جمهور از ایدئولوژی های وارداتی اندیشه های چپ گرایانه و راست گرایانه افراطی بود. به باور آقای کشتمند سخنرانی شتاب زده محمد داود

40 _ افغانستان در قرن بیستم ، ص ۱۹۱

خان باعث ناخشنودی اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان شده بود و زنگ خطری برای آن ها بود:

«مساله اساسی این بود که گرایش محمد داود در سیاست داخلی در راستای ضدیت با نیروها و جنبش های ملی و دموکراتیک نضج یافته در کشور به گونه فزاینده ای سیر ارتقایی به خود گرفته بود و او میخواست که این تمایل را با سیاست خارجی خویش نیز همسان سازد. بر پایه همین گرایش، وی به دعوت شاه ایران پیش از سقوط حکومت خویش به آن کشور مسافرت کرد و وعده های بدون پشتوانه بی مبنی بر کمک های بیش از یک میلیارد دلاری را از آن کشور دریافت نمود. او بلافاصله، پس از ورود به خاک کشور و نارسیده به کابل، در به دیوار ایران، در هرات به گونه شتاب زده بی مخالفت شدید خویش را آشکارا برای نخستین بار بر ضد به اصطلاح «ایدئولوژی های وارده» اعلام داشت و به این ترتیب از طریق شاه ایران گویا به ایالات متحده آمریکا از گرایش های جدید خویش اطمینان داد. ولی پیش از آنکه پیام وی به گوش مقامات آمریکایی برسد و بیش از آنکه مورد پذیرش آنها قرار گیرد، در داخل کشور موجب افزایش ناخشنودی و برانگیختن نیروهای سیاسی و به ویژه حزب دموکراتیک خلق افغانستان گردید. در واقع این تلاش مذبحانه در ماهیت امر، به مثابه یک هشیار باش برای این نیرو ها بود.»⁴¹

41 _ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی ج اول ، ص ۳۰۱

دیدار کاتماندو، انفجار پشاور

در ابتدای سال ۱۹۷۵ که نمایندگان کشور های مختلف برای خاکسپاری پادشاه نپال در کاتماندو پایتخت آن کشور حضور به هم رسانده بودند با پادرمیانی چارلس پرسی سناتور ایالات متحده آمریکا، محمد نعیم وزیر خارجه افغانستان و عزیز احمد هم‌تای پاکستانی او در کاتماندو با هم دیدار و گفتگو کردند. در این دیدار دو طرف وعده سپردند که در راستای عادی شدن روابط دو کشور بکوشند و از حجم پروپاگندهای رادیویی هم بکاهند.⁴² اگر چه دولت های هر دو کشور با این امر موافقت کردند اما اوضاع آنطور که آن سه نفر میخواستند پیش نرفت زیرا در هشتم فبروری ۱۹۷۵ حیات محمد خان شیرپاو، وزیر امور خارجه صوبه سرحد پاکستان هنگام شرکت در یک جلسه رسمی که در دانشگاه پشاور برگزار شده بود در انفجار یک بمب کشته شد. ترور شیرپاو خشم مقامات پاکستان را برانگیخت و روابط دو کشور را هم بار دیگر تیره کرد. مسئول این انفجار ناراضیان دولت پاکستان بودند. آقای جمعه خان صوفی میپذیرد که همفکران او آن بمب را کار گذاشتند و منفجر کردند:

«شام هشتم فبروری سال 1975 آژانس های خبری از قتل حیات محمد خان شیرپاو وزیر صوبه سرحد، وزیر داخله و رئیس ایالتی حزب مردم پاکستان خبر دادند.

موصوف حین صحبت در یونیورسیتی [دانشگاه] پشاور در اثر انفجار بمب کشته شد. با نشر این خبر رئیس جمهور داود خان شخصا به اجمل ختک تلفون کرد و پرسید که آیا این کار شما است؟ اجمل صاحب در مورد نه تنها اظهار بی خبری کرد، بلکه کاملاً منکر شد. این قتل پیامدهای زیادی برای حزب سکولار و مترقی نیپ، روابط افغانستان و پاکستان و سرنوشت وحدت پشتون و بلوچ خواهد داشت. با وجود انکار از عمل متذکره، روز دیگر هر دو عامل قضیه که من برایش غمازها خطاب میکردم، یکجا با بالخان (حبیب الله) و برادرش معز الله به افغانستان آمدند. جریان از این قرار بود که انور و امجد می

42 _ سقوط افغانستان، ص ۱۶۲

خواستند بمی را که در بین تیپ ریکاردز گذاشته بودند به تاریخ 7 فیروزی زمانی که شیرپاو در کالج تخنیک با محصلین صحبت میکرد، جابجا و منفجر سازند؛ اما در عین روز افراسیاب رئیس فدراسیون محصلین پشتون نیز بر سر ستیژ حاضر بود و به همین ملحوظ آنها از تصمیم خویش منصرف شدند. روز دیگر به تاریخ هشتم فیروزی زمانی که شیرپاو در محفل ادای سوگند اعضای منتخب اتحادیه محصلین دیپارتمنت تاریخ اشتراک مینماید؛ انور و امجد تیپ ریکاردز مورد نظر را نزدیک میکروفون جابجا و بعدا انفجار داده می شود. به ارتباط قتل شیرپاو در جمله افراد دیگر، انور و امجد هر دو در «چهار سده دستگیر»، اما در اثر وساطت بُالخان رها میشوند و زمانی موصوف که از وخامت قضیه آگاه میگردد، با برادر خویش معز الله با هردو یک جا از طریق مهند به افغانستان می آیند. انور و امجد چند روزی را در کندز و جاهای دیگر مخفی میشوند. اما نسبت عدم تحمل شرایط نامناسب بود و باش، بعد از چند روزی به کابل آمده و تلک گردن ما شدند.

پلیس در جریان تحقیق به هویت قاتلین پی میبرد و اسم نسیم بی بی، اسفندیار و نثار محمد خان نیز در رابطه به قتل ذکر میگردد. نثار محمد خان عضو پیپلز پارٹی بود؛ اما با حیات شیرپاو اختلافات و رقابت شخصی داشت. پلیس با شکنجه از اسفندیار و نثارمحمد خان اعتراف میگیرد.

سخن جالب این است که اجمل صاحب زیر عنوان «انقلاب ملی دموکراتیک در پاکستان» نوشته را تهیه و به کمک دوستان هندی چاپ شده بود. این جزوه را من به انگلیسی ترجمه و فعالیت تاریخوار پشتون زلمی را با آن ضمیمه ساخته و مقدمه بر آن نگاشته بودم.

عنوان آن «مرمی به جواب مرمی» بود و به گمانم آن را بشیر مته انتخاب کرده بود. ما این کتاب را برای دکتر خورشید عالم در انگلستان داده بودیم تا آن را در آنجا چاپ نماید. این جزوه هنوز در انگلستان چاپ نشده بود که قتل شیرپاو صورت گرفت. داکتر خورشید با عجله سایر فعالیت‌های پشتون زلمی از جمله کشتن شیرپاو را نیز ضمیمه آن جزوه ساخته و به شکل کتاب چاپ میگردد و این سندی اثبات کننده بود. کتاب تا زمانی که از طریق دوستان هندی به دست ما میرسد، داکتر خورشید چند صد جلد آن را توزیع و به این شکل در دسترس حکومت پاکستان قرار میگیرد و به حیث سند در محکمه عالی

ارائه میشود و بوتو نیز در محافل عمومی آن را به حیث سند خیانت نیپ شمرده و از من و اجمل صاحب نام میبرد. بعد از اینکه این جزوه برای ما رسید، اجمل صاحب دستور داد تا بخش مربوط به قتل شیرپاو از جمله فعالیت های پشتون زلمی قطع شده و این توضیح علاوه گردد که این مطلب توطئه آمیز توسط اداره امنیتی فدرال (FSF) و به صورت مشخص از جانب سعید احمدخان در جزوه علاوه شده و خواسته اند که با قتلی که توسط خود آنها صورت گرفته است، ما را متهم سازند. اما این ادعای پوچ بود و کسی بر صحت آن تایید نمیکرد.⁴³

معلوم نیست که آن انفجار یک عمل خودسرانه بود و یا کسانی با طرح سناریوی ترور شیرپاو میخواستند که جلوی بهتر شدن روابط میان افغانستان و پاکستان را بگیرند. اگر این فرضیه درست باشد میتوان گفت که طراحان آن به هدف خودشان رسیدند زیرا در آن سال پاکستانی ها تصمیم گرفتند که از نیروهای نظامی شان در برابر محمد داود خان استفاده کنند. دولت پاکستان در ماه می شماری از نیروهای خود را در نزدیکی مرز پاکستان و افغانستان مستقر کرد.⁴⁴ اما گویا رهبران پاکستان آنطور که باید و شاید محمد داود خان را نمی شناختند، محمد داود خان در ماه جون نیروهای نظامی خود را به منطقه گسیل کرد، آن ها به سرعت دست به کار شدند و شش و یا هفت نقطه استراتژیک را تسخیر کردند.⁴⁵ البته بحران میان دو کشور از آن زد و خوردهای کوچک فراتر نرفت و به قطع روابط دیپلماتیک و بازرگانی و یا حتی یک جنگ بزرگ منتهی نشد بلکه با وساطت پادشاه ایران، محمد رضا شاه پهلوی، این جریان ختم به خیر شد. آقای سید قاسم رشتیا می نویسد:

«در همین سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۶) بحران تازه ای در روابط افغانستان و پاکستان رخ داد که نزدیک بود مانند دفعات قبل سخن به قطع روابط بکشد، و [آن] عبارت از قتل شیرپاو یک وزیر کابینه پاکستان بود که موجب گرفتاری خان عبدالغفار خان و پسرش عبدالولی خان و عده

43 _ گل برای درمسال، ص ۵۳ تا ۵۵

44 _ همان منبع، ص ۱۱۶

45 _ همان منبع، ص ۱۱۷

دیگری از روسای حزب عوامی ملی گردید، و این واقعه موجب برافروختگی بیشتر سردار را فراهم نمود و بر شدت تبلیغات و هم به تشویق بلوچ ها که به مقابل قوای پاکستان مشغول جنگ بودند اقدام نمود. ولی شاهنشاه ایران که خود در سرکوبی کمونیست های بلوچ با بوتو همکاری نظامی داشت، با استفاده از حسن روابط با سردار [محمد داود] به سرعت داخل اقدامات دیپلماتیک گردیده و طرفین را به خویشتن داری تشویق نمود و بحران بدون اینکه به وخامت گراید فروکش کرد.»⁴⁶

46_ خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا ، ص ۴۳۱

قیام نهضت اسلامی

تحریک اسلامی و یا نهضت اسلامی یکی از مخالفان داخلی رئیس جمهور داود بود، اعضای این نهضت که به شدت تحت تاثیر اخوان المسلمین مصر بودند با آزادی هایی که از زمان صدارت داود خان و نظام سلطنت ظاهر شاه به جا مانده بود کاملاً مخالف بودند و در عین حال میخواستند که افغانستان را از سلطه کمونیستی حفظ کنند. در سال ۱۳۵۳ نهضت اسلامی مقدمات کودتایی بر علیه جمهوریت را مهیا کرد اما این کودتا قبل از آن که جامه عمل بپوشد توسط سازمان اطلاعاتی دولت کشف شد و رهبران نهضت تحت تعقیب قرار گرفتند، غلام محمد نیازی، استاد سیاف و تعداد دیگری دستگیر شدند ولی استاد ربانی و تعداد دیگری موفق شدند به پاکستان بروند.⁴⁷ آقای موسوی می نویسد:

«نهضت اسلامی در دانشگاه نفوذ نموده در حالی که پایه های مردمی اش در گوشه و کنار افغانستان به مراتب قوی تر بود و قرار گرفتن داود خان در کنار کمونیستان موقعیت نهضت اسلامی را در بین عوام عمیقتر میساخت. نهضت اسلامی زنگ خطر را به گوش داود خان نواخته بود که گرایش او به طرف چپ خطرناک است و او بهای سنگینی را پرداخت خواهد نمود. چنانچه در مراسم برافراشتن بیرق افغانستان که در ماه ثور ۱۳۵۳ ترتیب یافته بود داود خان با سراسیمگی این هشدار را جدی گرفته و گفته بود که بعضی ها در دین او تردید مینمایند و او را کافر قلمداد میکنند در حالیکه این واقعیت ندارد. ولی داود خان تصمیمش را گرفته بود که با اسلام گرایان کار را بکطرفه نماید و خاطرش را آسوده سازد تا بعداً به سراغ کمونیستان برود. همان بود که در ۲۳ جوزا ۱۳۵۳ دست به دستگیری سران نهضت اسلامی به اتهام توطئه و کودتا علیه دولت جمهوری زد، اما

47 _ افغانستان در قرن بیستم ، ظاهر طنین ، ص ۱۷۹

بعضی از سران نهضت موفق به فرار گردیدند و به پاکستان مهاجر شدند.» 48

در سال ۱۳۵۴ اعضای نهضت بار دیگر کودتایی راه انداختند، طراح و یا طراحان اصلی کودتا مشخص نیست اما مجری این کودتا نهضت اسلامی بود و گلاب الدین حکمتیار خودش را مبتکر کودتا قلمداد میکرد. طبق این سناریو کودتاچیان که اعضای جوان نهضت اسلامی بودند باید کودتا را در پنجشیر شروع میکردند تا دولت قوای مسلح موجود در کابل را برای سرکوب کودتا به پنجشیر گسیل کند، و عبدالکریم مستغنی معاون وزارت دفاع که حکمتیار او را یکی از ناراضیان نظام معرفی میکرد به وسیله نیروهای تحت فرمانش ارگ و رادیو کابل را تصرف کند و از طریق رادیو خبر سقوط نظام پخش شود. اعضای نهضت اسلامی قیام را شروع کردند، مناطقی را به تصرف درآوردند و منتظر ماندند تا خبر سقوط جمهوریت را بشنوند. دیر زمانی گذشت و نه تنها خبری از پیروزی کودتا به آنها نرسید بلکه اوضاع وارونه شد نیروهای دولتی به سرعت خودشان را به پنجشیر رساندند و اعضای نهضت را به شدت سرکوب کردند، نیمی از کودتاچیان کشته و زخمی شدند و بقیه به پاکستان فرار کردند. ژنرال عبدالقادر می گوید:

«در این زمان، عقربه داود خان اندک اندک به طرف غرب و اسلام گرایان میزد. تحرک اسلام گراها هم بیشتر شده بود. «غلام محمد نیازی» رئیس فاکولتهء شرعیات اعدام شده بود. ربانی که استاد فاکولته شرعیات و پیرو غلام محمد نیازی بود، فرار کرد. مسعود و همراهانش به پنجشیر رفته بودند و یک علاقه داری را تصرف و بیرق بالا کرده بودند. در این زمان من به تازگی دوباره به قوای هوایی بازگشته بودم و رئیس ارکان بودم. فرمان آماده باش سه هلیکوپتر آمد. هلیکوپترها را آماده کردیم. قطعه کوماندو به قوای هوایی آمد. آن قطعه برای سرکوب مسعود در پنجشیر وظیفه گرفته بود. در نتیجه حمله به مسعود، تعدادی از طرفدارانش کشته و تعدادی هم دستگیر شدند. دستگیر شده ها را به کابل آوردند. چنین شایعه شده بود که آن پنجشیری ها در

48 _ تاریخ تحلیلی افغانستان ، ص ۹۴ و ۹۵

جریان تحقیق کشته شده اند. اما آن ها کشته نشده بودند. آن ها را در زیرزمینی های محل متروکی در دارالامان - که سناتوربومی از زمان امان الله خان بود- زندانی کرده بودند. بعد از هفت ثور ما آن ها را پیدا کردیم. همه شان در حال مردن بودند. دوسیه های آن ها را گرفتیم و آن ها را رها کردیم.»⁴⁹

طرح نهضت اسلامی برای سرنگونی داود کم و کاستی های زیادی داشت، نقش پراهمیت نیروهای قوای هوایی نادیده گرفته شده بود و مطمئناً نیروهای زمینی برای پیروزی در کودتا به حمایت قاطع نیروهای هوایی نیاز داشتند، در مورد در هم شکستن مقاومت گارد ریاست جمهوری هم برنامه ای ریخته نشده بود. در مورد شکستن مقاومت احتمالی نیروهای وزارت امورداخله تدبیری سنجیده نشده بود. طراح نقشه فکر میکرد که دولت تمام قوایش را به پنجشیر میفرستد و بعد تانک ها میروند و ارگ را فتح میکنند. بر فرض محال فکر میکنیم که دولت نیروهایش را به پنجشیر میفرستاد و کودتاچیان احتمالی در کابل به ارگ حمله میکردند، طبعاً در آنجا با مقاومت شدید نیروهای گارد ریاست جمهوری مواجه میشدند، و آنقدر مقاومت میکردند که نیروهای اعزامی به پنجشیر اعضای نهضت را سرکوب میکردند و به کابل برمیگشتند و محاصره احتمالی را در هم میشکستند. هرطور که به قضیه نگاه کنیم امکان پیروزی این کودتا زیر صفر درصد است. در سال ۱۳۵۴ دولت به شدت نهضت اسلامی را سرکوب کرد و صدها تن از آنان را به پشت میله های زندان انداخت. آقای سید محمد باقر مصباح در مورد دلایل وقوع کودتاهای نهضت اسلامی بر علیه محمد داود خان می نویسد:

«مخالفت داود با نیروهای اسلامی و گماشتن کمونیستهای هوادار شوروی در پستهای دولتی موجب خشنودی روسها و طرفداران آنها در سایر کشورها شد، تا حدی که مجله روسی «اخبار» در شماره های 11 و 12 سال 1974 خود با عنوان «شخصیت های برجسته شرق»، از داود خان به نام بانی افکار مارکسیزم - لنینیزم در افغانستان یاد کرد. تاخت و تاز کمونیست ها، برنامه های ضد اسلامی و غیر مفید دولت،

49 _ خطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۶۰ و ۱۶۱

ظلم و خفقان و حتی کشتارهای دسته جمعی مسلمانان و سایر مخالفین سیاستهای روسیه در افغانستان باعث نارضایتی روزافزون مردم شد، تا این که قیام هایی به منظور سرنگونی رژیم دیکتاتوری او صورت گرفت. این قیامها به پیروزی نرسید، اما پایه های رژیم داود را به لرزه در آورد و کرملین را به هراس افکند.»⁵⁰

50 _ تاریخ سیاسی مختصر افغانستان ، ص ۱۵۰

روگردانی از شوروی

احساس خطر رئیس جمهور از جانب اتحاد شوروی، فشارهای محور امریکا، ایران و پاکستان و اعتراض های داخلی به نزدیکی بیش از افغانستان و شوروی بالاخره نتیجه داد و رئیس جمهور داود مصمم شد تا با چرخشی تکان دهنده، اوضاع را تغییر بدهد. او تصمیم گرفت که منابع مالی جدیدی پیدا کند و از بار وابستگی مالی و نظامی به اتحاد شوروی بکاهد. آشکار است که اقدامات او نگرانی روس ها را برانگیخته بود. ولادیمیر باسوف، کارشناس مسائل افغانستان در کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی سابق می گوید:

«زمانی که داود در صدد جست و جوی راه دیگری برآمد و خواست از اتحاد شوروی فاصله بگیرد، در آن زمان این حرکت او ما را نگران ساخت. بخاطر دارم که الکساندر پوزانوف سفیر شوروی در افغانستان با عده دیگری از دیپلمات ها ناراحت بودند. مخصوصا زمانی که داود به کشورهای عربی سفر کرد و قراردادهایی را با ایران در سال ۱۹۷۵ عقد نمود، این نگرانی را بیشتر ساخت. باید گفت که بعضی از دیپلمات های ما به این اقدامات دیپلماتیک و درست داود توجه زیادی نشان ندادند. آنها نخواستند تا فوراً داود را متهم به نزدیکی با غرب و ایران و دوری از اتحاد شوروی بکنند. اما تا جایی که من میدانم عده ای از دیپلمات ها تشویش داشتند [نگران بودند] که داود به کدام سمت می رود. ولی من می دانم که او به راهی رفت که نه ما میخواستیم و نه آمریکا. البته شواهد زیادی موجود است که سازمان های امنیتی شوروی مخصوصا ک.گ.ب درباره اقدامات بعدی داود نگران بودند.»⁵¹

51 _ افغانستان در قرن بیستم ، ص ۱۸۹

اما پروفیسور فرد هالیدی می گوید که اتحاد شوروی به این نتیجه رسیده بود که محمد داود می خواهد از وابستگی اش به آن کشور بکاهد:

«اتحاد شوروی اشتباه نکرده بود. این برداشت اتحاد شوروی درست بود که داود می خواهد خود را از لحاظ وابستگی اقتصادی و نظامی از اتحاد شوروی کنار بکشد. اتحاد شوروی حق داشت که فکر کند شاه ایران از یک خط مشی توسعه طلبانه پیروی می کند و به تمدن بزرگ اعتقاد دارد. تمدنی که می تواند در بخش بزرگ از آسیای غیر غربی نفوذ داشته باشد. شاه در ترکیه نفوذ داشت و می خواست در هندوستان هم نفوذ داشته باشد، در پاکستان نفوذ داشته باشد، در افغانستان نفوذ داشته باشد و البته همه حکومت های ایران چه حکومت شاه و چه حکومت جمهوری اسلامی ایران، افغانستان را به چشم یک خویشاوند فقیر می نگرستند، فکر می کردند این حق را دارند که به افغانستان بگویند که چه بکنند و چه نکنند. و بنابر این نظر شاه نسبت به افغانستان بیشتر مبتنی بر این عقیده بود که حق دارد در خط مشی های این کشور نفوذ داشته باشد و این کاری بود که می کرد. مثلا اگر خاطرات اسدالله علم مشاور شاه را بخوانیم، می بینیم که تا چه حد بحث های شاه و توجه او در دهه ۱۹۷۰ به افغانستان معطوف بود. ضمنا ایران در افغانستان منافع اقتصادی هم داشت. افغانستان آب و مواد خام دارد. صحبت از این بود که از کابل به مشهد یک خط آهن کشیده شود که می توانست برای اقتصاد ایران سودمند باشد. به این ترتیب همه عوامل به توجه ایران به داشتن مداخله بیشتر در افغانستان منجر شد.»⁵²

سلیگ هاریسون هم بدین باور است که شاه ایران به دنبال نفوذ و اعمال قدرت بر افغانستان بود و میخواست که افغانستان هم به اردوگاه نزدیکان غرب و مخالفان کمونیسم بپیوندد:

«در اوایل دهه ۱۹۷۰ م ، و با افزایش قیمت نفت، شاه ایران محمد رضا پهلوی جاه طلبانه کوشید که نفوذ شوروی در کشورهای همسایه را محدود کند و نوع پیشرفته ای از امپراتوری قدیمی پارس را به

52 _ افغانستان در قرن بیستم ، ص ۱۹۰ و ۱۹۱

وجود آورد. تا قرن ۱۸ م، ایران بر افغانستان غربی حکم می راند و سقوط ظاهر شاه جاه طلبی ایران را دوباره زنده کرد. شاه ایران در اوایل ۱۹۷۴ م، تلاش جدی کرد که کابل را وارد حلقه امنیتی و اقتصادی متمایل به غرب نماید، که تهران مرکز آن بود و شامل کشورهای هند، پاکستان و دولت های خلیج فارس می شد. ایالات متحده این سیاست محدود کننده را فعالانه به عنوان بخشی از مشارکت خارجی با شاه در حوزه کمک های اقتصادی و نظامی، و به مانند اقدامات مخفیانه در سراسر آسیای جنوب غربی تقویت کرد. با این حال، هنری کسینجر وزیر خارجه پیشین آمریکا، در مورد داود به عنوان عامل آگاه یا ناخود آگاه شوروی، عمیقاً اظهار نگرانی میکرد. کسینجر و دیگر مقامات مهم آمریکا اذعان میکردند که برای جایگزینی گرایش به شوروی به دنبال یک عدم تعهد واقعی هستند تا گرایش به غرب. آنها به خصوص تاکید داشتند که نمی خواهند رابطه کمک نظامی به کابل را بنا گذارند. بیشترین نتایج آشکار تلاش و مبارزه ایران، در عرصه های اقتصادی و فرهنگی ظهور یافت. تهران در سال ۱۹۷۴ م، یک اعتبار چهار میلیون دلاری برای کابل، به عنوان اولین بخش برنامه کمک اقتصادی دو میلیارد دلاری که باید ظرف ۱۰ سال انجام می شد اختصاص داد. ایران در نظر داشت به عنوان بزرگ ترین اعطا کننده کمک به افغانستان جای اتحاد شوروی را بگیرد و همچنین با همیاری برای آغاز پروژه یک شبکه راه آهن و جاده که افغانستان را به بنادر خلیج فارس متصل می کرد، وابستگی خارجی این کشور به مجاری حمل و نقل و بازرگانی شوروی را از بین ببرد. رادیوی تهران ساعات پخش برنامه به صورت فارسی دری را افزایش داد و شهرهای افغانستان از نشریات ایرانی اشباع شد.»⁵³

آقای صمد غوث معتقد است که بهبود روابط افغانستان با کشورهای اسلامی همسایه هم باعث نگرانی اتحاد شوروی شده بود:

53 _ پشت پرده افغانستان ، ص ۱۴ و ۱۵

«بدون شک روس ها از انکشاف و توسعه روابط بین افغانستان و کشورهای مسلمان همسایه اش هراس داشت که این موضوع باعث تضعیف رابطه انحصاری شوروی بر افغانستان و سرانجام کاهش نفوذ آن کشور بر کابل میشد. به هر حال برای روس ها نیز مشکل بود که از این روش نامطلوب به صورت علنی جلوگیری کنند. مناسبات ایران و پاکستان با روسیه خوب و در حال خوب تر شدن بود. تا حد ممکن آن کشور نمی خواست به همسایگان افغانستان بگوید که از تحکیم روابط خود با این کشور خودداری کنند و به این ترتیب به روابط خود با این کشور ها صدمه وارد کند و از جانب دیگر مستقیماً به حکومت افغانستان نیز گفته نمی توانست که از مساعی برای تامین روابط نزدیک با ایران، پاکستان و کشورهای غربی دست بردارد.»⁵⁴

به هر حال شوروی نمیتوانست شاهد نزدیکی همسایه اش با غرب باشد، با آن که شوروی تمایل داشت که روابط نزدیکش با افغانستان حفظ شود ولی در غیر این صورت بهتر بود که افغانستان «بی طرف» و «غیر متعهد» باقی بماند، آقای فرید احمد مزدک می گوید:

«تلاش های محمد داود از نظر روس ها تلاش هایی بود برای درهم شکستن همان موازنه سنتی ای که در افغانستان در رقابت میان آمریکا و اروپای غربی و اتحاد شوروی به وجود آمده بود. و این شکستن به اصطلاح «موازنه» را به زعم خود شوروی ها مسکو نمی خواست که صورت بگیرد و وقتی [شوروی] از ناحیه داود احساس خطر کرد با به کار انداختن همه امکاناتی که در دست داشت جلو این گرایش و این حرکت را گرفت. در حقیقت تغییراتی که در سیاست حزب دموکراتیک خلق افغانستان در قبال محمد داود در سال های ۱۹۷۶ - ۱۹۷۵ نمایان شد، انعکاس همان دگرگونی هایی بود که در سیاست های کرملین در قبال داود به وجود آمده بود.»⁵⁵

⁵⁴ _ سقوط افغانستان، ص ۲۳۰ و ۲۳۱

⁵⁵ _ افغانستان در قرن بیستم، ص ۲۰۲

دکتر حسن شرق هم میگوید که شوروی ها از همان ابتدای به قدرت رسیدن محمد داود خان بخاطر ممنوع کردن فعالیت های حزب کمونیست خلق با او مشکل داشتند و از آن گذشته شوروی با کارکردن متخصصان خارجی در افغانستان مخالف بودند:

«بعد از بیست و شش سرطان (تیر) بعد از این که فعالیت های حزب دموکراتیک خلق با فعالیت های سیاسی احزاب دیگر از بین برده شده بود، با وجودی که شوروی ها مناسبات خود را با افغانستان خواستند که به صورت نمایشی و جلادار به پیش ببرند. ضمناً از این کار خوششان هم نمی آمد. بعد از اینکه حکومت افغانستان تصمیم گرفت که چپی ها را از دستگاه دولتی آن هم بخاطر تبلیغات ضد منافع مردمی و یا ضد جمهوریت جدا کند، شوروی ها نا آرام شدند. دوم، بعد از اینکه حکومت جمهوری توانست کمک های بیشتر کشورهای جهان، خصوصاً کشورهای اسلامی ثروت مند را کسب نماید، شوروی به عنوان کمک کننده درجه اول همیشگی به افغانستان از نظر کمیت و کیفیت، داشت تحت الشعاع کشورهای اسلامی قرار می گرفت، خوششان نمی آمد. دیگر این که پروژه های عمرانی بزرگ از جانب ملل متحد، مثل نهر گرگان، چشمه شفا و چندین پروژه بزرگ دیگر در سمت شمال کشور [در دست اجرا بود] که بالطبع تعدادی از متخصصین غربی در آن کار می کردند. این را شوروی ها دوستانه تلقی نمی کردند.»⁵⁶

در اواسط سال ۱۳۵۶ محمد داود خان تصمیم گرفت که از وابستگی نظامی افغانستان به شوروی بکاهد و منابع تازه ای برای تامین نیازمندی های نظامی قوای مسلح پیدا کند و به جای شوروی، سلاح ها و مهمات مورد نیاز کشور را از کشور های دیگر بخرد. ژنرال عبدالقادر می گوید:

56 _ افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۹۳ و ۱۹۴

«داود خان تصمیم گرفته بود نیازمندی نظامی افغانستان، از انحصار شوروی بیرون شود. قرار شده بود افغانستان سلاح مورد نیاز خود را از چند کشور بگیرد. هیأتی را هم به هندوستان فرستاد. داود خان این فکر خود را چند بار به ما گوشزد کرد. بر همین اساس، رقابتی پیدا شد. هر کس در تلاش بود که از کانال خود، رابطه‌ی برقرار کند و کاری انجام دهد. هیأت نظامی فرانسه آمد. دو هلیکوپتر با خود آورده بودند. سویدنی‌ها هم یک طیاره ترانسپورتهی نظامی آوردند. یک هیأت نظامی فرانسه به کابل آمد. دو نفر سویدنی هم در بین شان بودند. نمیدانم از کدام کانال آمده بودند. احتمالاً از طریق وزارت دفاع. «نجیب» - داماد «رسولی» - رئیس آریانا بود. لوی درستیز وزارت دفاع، «عزیز» نام داشت. او از تحصیل کرده‌های ترکیه بود و با روس‌ها تضاد داشت. رسولی هم ضد شوروی بود. آن‌ها آن هیأت فرانسوی را دعوت کرده بودند. از یک سو علائق سیاسی ما به طرف شوروی بود اما از طرف دیگر مسأله وطن و لاف وطن پرستی ما بود. از سوی دیگر این فکر هم پیدا شد که خرید طیاره از این کشورها به تشدید تضاد بین افغانستان و شوروی می انجامد.»⁵⁷

57 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۵۶ و ۱۵۷

پاکسازی کمونیست ها

در سال ۱۹۷۵ محمد داود خان تصمیم گرفت که دولت را از وجود چپ گراها پاک سازی کند. شمار آن افراد در دولت کم نبود و اکثر آن ها اعضای جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بودند. به گفته آقای عطایی، وزیر مخابرات دولت جمهوری، پس از پیروزی قیام سال ۵۲ آقای حسن شرق هواداران جناح پرچم را به پست های دولتی گماشته بود:

«متأسفانه در میان چهره های جدید کابینه از شرکت کنندگان قیام ۲۶ سرطان اشخاصی وجود داشتند که هویت حقیقی شان به رئیس دولت به درستی معرفی نشده بود. این ها به نحوی یا با پرچمی ها همکیش بودند و یا با آن گروه همکاری داشتند. حسن شرق که خود سرگله همچو اشخاص بود تا توانست عناصر پرچمی را در داخل دولت جابجا نمود.»⁵⁸

همانگونه که چپ گراها نقشه کشیده بودند که پس از سرنگونی سلطنت به وسیله محمد داود خان، خود او را هم کنار بزنند و قدرت را به دست بگیرند، محمد داود خان هم به کمونیست ها به چشم یک ابزار یک بار مصرف نگاه میکرد که برای سقوط سلطنت به کار برده شده بودند و حالا باید دور انداخته میشدند. از آنجا که محمد داود خان هیچگاه نظر خوبی در مورد کمونیست ها نداشت و آن ها را دست پروردگان اجانب میدانست همواره منتظر فرصتی بود که آنها را تصفیه کند. روابط داود خان و رهبران حزب کمونیست خلق چه در دوران نخست وزیری و چه در دوران ریاست جمهوری همواره سرد و پرتنش بود و محمد داود خان به استثنای خیبر، هیچگاه با دیگر رهبران این حزب روابط خوبی نداشت. اگرچه حسن شرق دیداری هابی میان محمد

58_ جمهوری، کریم عطایی، ص ۱۰

داود و رهبران حزب خلق ترتیب داد اما این ملاقات ها نه تنها نتیجه مثبتی به بار نیآوردند بلکه همواره با ناراحتی محمد داود خان پایان می یافتند:

«در ماه ثور ۱۳۵۲ [محمد داود خان و] ببرک کارمل در خانه محمد داود توسط نویسنده [با هم] ملاقات کردند. نتیجه ملاقات و گفتار ببرک کارمل به محمد داود [گفت:]: «چون شما مطابق قانون اساسی حق فعالیت سیاسی ندارید اگر بخواهید میتوانید از ۳ طریق استفاده نمائید.

۱_ یک روزنامه یا جریده به نام شخص دیگر امتیاز بگیرید و نظرات خود را به نشر برسانید تا زمینه فعالیت های سیاسی به شما میسر و مساعد گردد.

۲_ اگر امکان داشته باشد با اعلیحضرت راه مفاهمه را باز نمائید و بهترین راه خدمت گذاری به شما این خواهد بود که شما در صورت امکان نائب السلطنه شوید.

۳_ کودتا: روش مبارزه و ایدئولوژی ما با کودتا متضاد بوده و آن را یک عمل خائنه و ضد منافع ملی می شماریم و هر کس به این راه اقدام کند ما طرف مقابل آن ها قرار خواهیم داشت.» محمد داود که از توصیه های ببرک کارمل رنجیده خاطر شده بود تشکر نموده گفت «من هم به شما می گویم: اگر شما عقیده مارکسیزم را با قوه برچه داخلی و یا خارجی در مغز مردم افغانستان داخل نمودید به زنده ام تف و به مرده ام نفرین نمائید.»⁵⁹

این بود ملاقات محمد داود خان با ببرک کارمل یکی از رهبران جناح پرچم، طبعاً ملاقات با ترکی رهبر جناح تندروی خلق هم نمی توانست بهتر از این باشد، آقای حسن شرق در مورد این دیدار می نویسد:

«ترکی و چند نفر از دوستانش خصوصاً میر اکبر خیلی که همراه من هم صنف [هم کلاسی] بود در لیبسه عسکری [مدرسه نظامی] آمدند که اگر ممکن باشد زمینه ملاقات همراه محمد داود خان مطرح [مساعد] شود. من این کار را کردم و با ترکی یکجا رفتم. مناسفانه وقتی که من

59_ کرباس پوش های برهنه پا، ج اول، ص ۱۰۷ و ۱۰۸

با ترکی رفتم، ترکی اولین سوالی که از داود خان پرسید این بود که «نظر شما درباره خداوند و دین اسلام چیست؟» داود خان که این سوال برایش غیر مترقبه بود گفت: «من به خداوند ایمان دارم و من یک مسلمان هستم.» [ترکی دوباره] از او پرسید که «درباره کسانی که به خداوند عقیده ندارند شما چه عقیده دارید؟» [داود خان] گفت: «این یک مساله شخصی است و نباید در گفتگوی های سیاسی مورد بحث قرار بگیرد.» [برای بار] سوم ترکی از او پرسید که «من از شما و حزب ما از شما بسیار متشکر است که شما دروازه های روسیه را به روی افغانستان باز کردید.» این حرف به مرحوم داود خان بسیار برخورد و گفت که: «من هیچ وقت دروازه هیچ کشوری را بدون اجاب منافع ملی وطن خود باز نکرده ام و ترکی! به یاد شما باشد که بعد از من و بعد از دیگران و حتی هر وقتی که باشد دروازه های افغانستان به روی تمام کشورهایی که صادقانه به افغانستان کمک کنند باز خواهد بود.» و اینجا داود خان اعصابش بسیار خراب شد و بدون اینکه تکلیفی [تعارفی] کند به جای و این طور چیزها از پیش شان رخصت شد و رفت.⁶⁰

اما آقای عزیز نعیم برادر زاده محمد داود خان می گوید که آنچه که در این ملاقات باعث خشم شدید محمد داود خان شد بی احترامی تره کی به دین اسلام بود:

«مرحوم محمد داود خان یک مسلمان راسخ و پاک عقیده بود. در سال های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۳ میلادی هم ببرک کارمل و نیز نورمحمد ترکی از راه های مختلف آرزوی دیدار با محمد داود خان را داشتند. بعد از چندین درخواست بالاخره به ترکی موقع دیدار داده شد. آنچنانکه آن مرحوم به این نگارنده حکایت نمود، تره کی راجع به دین اعتراضاتی داشت و آن را عامل پس ماندگی جوامع میخواند. با شنیدن این گفتار [محمد داود خان] آن شهید سعید بلاوقفه [بی درنگ] تره کی را

60_ افغانستان در قرن بیستم، ۱۷۶ و ۱۷۷

مرخص نموده و گفت: «اگر در جهان هیچ مسلمانی نماند، من آخرین مسلمان خواهم بود.»⁶¹

ژنرال عبدالقادر هم میگوید که محمد داود خان کاملاً به اسلام معتقد بود و برخلاف شماری از اعضای خانواده سلطنتی، از اصول اسلامی منحرف نمیشد:

«پس از هفت ثور، ما نتوانستیم هیچ چیزی که دلیلی بر انحراف داود خان از مسائل اخلاقی افغانی و اسلامی باشد پیدا کنیم. در حالی که در خاندان سلطنتی چنین مسائلی رایج بود. در آلبوم ها هیچ عکسی از زن داود خان حتا با سر برهنه نیافتیم...»⁶²

با وجود همه این ها پرچمی ها تا پیش از پاکسازی نظر خوبی نسبت به جمهوریت داشتند و از آن دفاع میکردند، ژنرال محمد نبی عظیمی می نویسد:

«[من] در ماه ثور سال ۱۳۵۳ در ترکیب هیئتی تحت ریاست حبیب الرحمن نیازی معاون پولیتکنیک کابل جهت توضیح اهداف و مرام بیانیه "خطاب به مردم" به شوروی رفتیم. در شوروی از چند شهر بزرگ مانند مسکو، لنینگراد، کیف و باکو دیدن نموده و با محصلین ملکی افغانی در آنجا ملاقات نمودیم. در راس محصلین مربوط به حزب پرچم، محمود فریادی برادر ببرک کارمل قرار داشت. پرچمی ها از بیانیه های من با شور و حرارت استقبال میکردند اما سایر جریان های سیاسی خاموش بودند. نور احمد اعتمادی سفیر کبیر افغانی و سردار عبدالعظیم آتشه نظامی در مسکو به ما اظهار کردند که پرچمی ها از جمهوریت محمد داود خان صادقانه دفاع می نمایند و با شعله ای ها و اخوانی ها بالای این مسئله همیشه در تضادم اند. در بازگشت، این موضوعات را به محمد داود گزارش دادم اما بعداً معلوم شد که وی

61 _ قیام و جمهوریت ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، ص ۳ و ۴

62 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۲۱۷

گزارش متذکره را دستوری از جانب کارمل دانسته و مرا هم در گروه پرچمی ها حساب کرده است.»⁶³

جورج ارنی هم پشتیبانی پرچم از محمد داود خان را تائید میکند و می افزاید که پس از پاکسازی پرچمی ها، جناح خلق، اخراج پرچمی ها را یک اقدام خصمانه نسبت به چپ گراها تلقی نکرد و حتی به رئیس جمهور پیشنهاد همکاری داده بود:

«داود با گذشت زمان پشتیبانی جناح پرچم را از دست میداد، مگر پیش از آنکه آنها علیه او اقدامی بتوانند، [داود] با ادعای فساد و بی کفایتی آنها را از خود دور ساخت. در سال ۱۹۷۴ بین داود و پرچمی ها فاصله زیادی ایجاد گردید و در همین اثنا جناح خلق به رئیس جمهور نامه ای فرستاد و به او پیشنهاد کرد تا پرچمی مفسد را با افراد آن جناح تعویض نماید مگر داود که اکنون متکی به خود به نظر می رسید به پیشنهاد واقعی نگذاشت زیرا او نمی خواست چپی ها را به جای چپی های دیگر در کابینه خود جای دهد.»⁶⁴

برگردیم به مسئله پاکسازی چپی ها. مخالفان کمونیسم در داخل و خارج کشور همواره رئیس جمهور را برای پاکسازی ادارات دولتی از کمونیست ها تحت فشار میگذاشتند. پس از رویارویی دولت با اعضای نهضت اسلامی برنامه پاکسازی دولت از چپ گرا ها آغاز شد، پاکسازی کابینه و قوای مسلح از کمونیست ها از ماه سپتامبر سال ۱۹۷۵ شروع شد و فیض محمد وزیر داخله، پاچاگل وفادار وزیر سرحدات و قبایل و عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات از مقامات شان برکنار شدند. هر سه نفر آنها از افسرانی بودند که در کودتای سفید شرکت کرده بودند. پاچاگل و فیض محمد شخصا در عملیات حمله به خانه سردار عبدالولی خان و دستگیری او حضور داشتند و آن را

⁶³ _ اردو و سیاست ، ص ۱۱۶

⁶⁴ _ افغانستان ، گذرگاه کشور گشایان ، ص ۷۰

رهبری میکردند. کم کم نوبت به پاکسازی قوای مسلح هم رسید و صداها تن از افسرانی که در اتحاد شوروی تحصیل کرده بودند و یا اندیشه های چپ گرایانه داشتند از وظایف شان مهم شان کنار گذاشته شدند و یا به گونه توهین آمیزی به بخش های دیگری منتقل شدند، ویلهم دیتل می نویسد:

«محمد داود که تا آن زمان خط مسکو را دنبال می کرد، ناگهان و بدون مشورت با دوستان شوروی خود برنامه های تازه ای تدوین کرد. وی با وجودی که مقادیر قابل توجهی اسلحه از روس ها دریافت میکرد، موجبات قلع و قمع کمونیست ها و حداقل به عقب راندن آنها را از مواضعی که داشتند فراهم می آورد. عبدالقادر کسی که نمایندگی افسران متمایل به شوروی را بر عهده داشت، به ریاست کشتارگاه کابل منصوب شد (توهین بزرگی که به یک خلبان جنگجو روا داشته شد) همچنین داود موفق شد که مستشاران شوروی را که در واحد های نظامی از گروهان تا تیپ مشغول خدمت بودند، پاکسازی کند. داود با وجود اختلافات با پاکستان خود را به کشورهای چون عربستان سعودی که حلال مشکلات مادی پاکستان بود و پادشاهی ایران، و دولتمردان نفتی کویت نزدیک کرد. این سه کشور که از مخالفان درجه اول کمونیست ها به شمار می رفتند، امید داشتند تا فاصله ای بین حکومت افغانستان و سران کرملین به وجود آورند. داود چنان میدان عمل پیدا کرد که در نظر داشت افسران افغانی را برای گذراندن دوره هایی به کشور هند و مصر اعزام دارد.»⁶⁵

ژنرال عبدالقادر می گوید که فشارهای داخلی و خارجی محمد داود خان را مجبور کرد که کمونیست ها را پاکسازی کند:

«سیاستی که نعیم خان و داود خان پیش گرفته بودند، سیاست چپ ستیزی بود. احتمالاً فشارهای داخلی و خارجی عامل آن سیاست بود و آن ها به این نتیجه رسیده بودند که چپی ها مشکل ساز میشوند. محتاط و پاچاگل وفادار نیز به دلیل چپی بودن، مورد تردید قرار گرفته بودند. در قانون اساسی زمان ظاهر خان آمده بود که کسانی که همسر

خارجی دارند، حق کار در وزارت دفاع را ندارند. پاچاگل وفادار همسر روسی داشت و این هم بهانه خوبی برای راندن او شده بود. از طرفی داود خان بر آن بود که پیش از زدن آن دو، آن ها را یک لنگه [بی پشتوانه] کند و بعداً آن ها را از صحنه دور کند. محتاط و پاچاگل وفادار هر دو از قوای هوایی برخاسته بودند. روابط نزدیک و تنگاتنگی با هوایی ها داشتند. بنابراین اول باید قومندان مدافعه هوایی را از صحنه دور میکردند و بعد از او، آن دو را. بر همین اساس بود که اول مرا به احتیاط سوق دادند و خانه نشین کردند. داود خان پس از اینکه مرا خانه نشین کرد، «محتاط» که وزیر مخابرات بود را هم برکنار کرد. «پاچاگل وفادار»، وزیر سرحدات، را هم سفیر افغانستان در بلغارستان تعیین کرد. پس از خانه نشین شدن، زیر کنترل وزارت داخله قرار داشتم. البته بعداً معلوم شد که آن کنترل و نظارت به امر داود خان نبوده است.»⁶⁶

ضربه دیگری که به چپ گراها وارد شد تعیین قدیر نورستانی یکی از مخالفان سرسخت کمونیسم، به عنوان وزیر داخله بود. رئیس جمهور اگرچه تعداد زیادی از چپ گراها را تصفیه کرد ولی نفوذ آنها به خصوص سازمان نظامی جناح های خلق و پرچم بسیار بیشتر از این حرف ها بود. کمونیست ها در همه جا بودند، در نیروهای قوای هوایی و زمینی منجمله ارتش، پولیس و حتی در گارد ریاست جمهوری. ژنرال عبدالقادر معتقد است که برادر رئیس جمهور مبتکر این طرح بود و آنها اطلاعات لازم را با کمک افرادی که در وزارت دفاع و حتی در میان اعضای خانواده محمد داود خان داشتند به دست می آوردند:

«درک ما از اوضاع این بود که داود خان تصمیم دارد آن عده از جوان های چپ گرایی را که در دستگاهش کار میکردند، از صحنه دور کند و نعیم خان مبتکر و عامل عمده این برنامه داود خان بود. نعیم خان نسبت به امریکا و غرب سمپاتی داشت. همیشه از داود خان انتقاد میکرد و میگفت این چپی هایی که تو آورده یی بالاخره فساد میکنند. ضد چپی ها بود. ما این اطلاعات را از طریق کسانی که در استخبارات

66 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۱۳ و ۱۱۴

وزارت دفاع کار میکردند به دست میآوردیم. عده بی از آن افراد توانسته بودند برای کسب اطلاعات وارد روابط خصوصی کارمندان ارشد نظام شوند. همانطور که گفتم حتی یکی از آن ها از خانه شخص نعیم خان به ما گزارش میداد. این افراد در ظاهر طوری وانمود میکردند که به نفع داود خان کار میکنند اما دو طرفه کار میکردند. بازی میکردند. [منبع اطلاعاتی ما] داماد نعیم خان، پسر شاه محمود خان بود. او آتشه نظامی ما در مسکو بود. هیأت های شوروی را که به کابل میآمدند، همراهی میکرد. او در مسکو فوت کرد. جنازه اش را از مسکو آوردند. در مراسم فاتحه اش به نمایندگی از قوای هوایی نشستیم بودم.»⁶⁷

پاکسازی کمونیست ها برای اتحاد شوروی تکان دهنده بود. تعدادی از کمونیست های نزدیک به اتحاد جماهیر شوروی برکنار شده بودند و تعداد دیگری هم در آستانه برکناری بودند، نشست و برخاست های بقیه هم زیر نظر گرفته شده بود. اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از گام های بعدی محمد داود خان هم مطلع بودند. به همین خاطر تصمیم گرفتند که پیام هشدار آمیزی به رئیس جمهور داود بفرستند:

سند شماره ...

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیرامون فرستادن پیام ها به محمد داود رئیس جمهور افغانستان و رهبران سازمان های سیاسی خلق و پرچم

اطلاعات رسیده از افغانستان گواه برآنند که رهبران جمهوری در این اواخر آغاز به پیاده نمودن تدبیرهایی در راستای سرکوب نیروهای مترقی کشور که تکاپوی خود را پس از کودتای خود را پس از کودتای دولتی ژوئیه ۱۹۷۳ پویا تر ساخته اند ، نموده اند . ضربه نخست بر نیروی هوایی که با تکنولوژی ساخت شوروی مجهز است و تاثیر این نیرو ها (پرچم و خلق) به ویژه بزرگ بود ، وارد آورده شد . در نشست کمیته مرکزی جمهوری که به ریاست محمد داود به تاریخ ۲۶ فوریه

67 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ، ص ۱۱۳

سال روان برگزار گردید درباره برکناری سرهنگ عبدالقادر از کرسی فرمانده نیروهای هوایی و پدافند هوایی افغانستان و سرهنگ دوم اکبر رئیس ستاد نیروی هوایی و پدافند هوایی که هر دو از اشتراک کنندگان فعال کودتا اند و در اتحاد شوروی آموزش دیده اند، تصمیم گرفته شد. اطلاعاتی در دست است درباره آنکه پاچاگل وفادار وزیر امور مرزها، [محتاط_م] وزیر مخابرات و فیض محمد وزیر کشور به زودی از کرسی های خود برکنار خواهند شد. همه این وزیران اعضای سازمان های مترقی پرچم و خلق و دوستان کشور ما اند. فرمانده قوای مرکز به دستور رهبری جمهوری برای جلوگیری از رخه اندیشه های پیشتاز در محیط ارتش، افسران را از برپایی ارتباط با "وزیران غیر نظامی" که زیر عنوان آن اعضای دارای تمایلات مترقی حکومت پنداشته میشود؛ منع نموده است. بر تشست و برخاست های افسران و رفتارهای آنها در اوقات غیر رسمی پنهانی مراقبت صورت میگیرد، به ویژه بخاطر تماس با کارشناسان نظامی شوروی. در کابل آوازه هایی درباره بازگشت کارمندان و افسرانی که با پسندهای هوادار شاهی خود شهرت داشتند و پس از کودتا برکنار شده بود، پیگیرانه پخش و شنیده میشود. رئیس تازه گماشته شده ستاد فرماندهی نیروهای هوایی و پدافند هوایی یک افسر وظیفه دارای پسندهای ارتجاعي تحصیل یافته در ایالات متحده است. به باور آگاهان افغانی محمد داود اکنون منتظر واکنش اتحاد شوروی در قبال اقداماتش بر ضد عناصر مترقی که نسبت به ما تمایلات دوستانه دارند، است. خاموشی ما در این زمینه میتواند از سوی او به گونه نادرست تعبیر و درک گردد و میتواند او را به اقدامات قاطعانه تری تشویق نماید. در رابطه با این سودمند پنداشته میشود تا:

الف: وزارت امور خارجه اتحاد شوروی از سوی برژنف لیونید ایلچ پیامی به محمد داود با گوشزد نمودن به خاطر اتخاذ تدبیر های اختناق آمیز نسبت به نیروهای مترقی که تکیه گاه مطمئن رژیم جمهوری اند، بفرستد.

ب: کمیته امنیت دولتی شورای وزیران اتحاد شوروی از مجاری موجود در کابل در صورت امکان این اندیشه را به محمد داود گوشزد نماید که او با سرکوب نیروهای چپی رژیم جمهوری را تضعیف می نماید و حریفان خود را که از طرح های احیای رژیم شاهی دست بردار نیستند، تحکیم می نماید.

پ : دفتر روابط بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیامی به رهبران سازمان های مترقی پرچم (به ببرک کارمل) و خلق (به تره کی) با فراخوان بسیج تمام نیرو های خود برای حمایت از رژیم جمهوری، تبارز خویشن داری و جلوگیری از اقداماتی که میتوانند واکنش اختناق آمیز حکومت را برانگیزند، بفرستد.⁶⁸

سند بعدی نشان میدهد که این پیام فرستاده شد و گویا نتایج مثبتی هم داشت:

«به تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۷۴ سفیر شوروی در کابل به محمد داود رئیس دولت و نخست وزیر افغانستان پیام رهبران شوروی را رسانید که در آن به او در زمینه اجتناب از اختناق علیه عناصر مترقی یادآوری گردیده بود... پیام رهبران شوروی به محمد داود نقش مثبتی را بازی نمود.»⁶⁹

⁶⁸ _ افغانستان در منگنه ژئوپلیتیک ، ص ۱۳۸ تا ۱۴۰

⁶⁹ _ افغانستان در منگنه ژئوپلیتیک ، ص ۱۴۴

بهبود روابط با ایران و پاکستان

سال ۱۹۷۶ سال پایان یافتن دشمنی دیرینه محمد داود خان و پاکستان را بود. محمد داود خان به این نتیجه رسیده بود که بهتر است «راه حل شرافتمندانه حل مسئله پشتونستان» را در میز گفتگو پیدا کند نه با حمایت مخالفان آن حکومت. سال قبل یعنی سال ۱۹۷۵ رئیس جمهور داود خان نخستین پیام حسن نیت خود را توسط دکتر رحیم شیرزوی، سفیر سابق دولت افغانستان در پاکستان به بوتو فرستاده بود:

«داود خان گفت که باید به پاکستان گفته شود که ما یک پاکستان و افغانستان قوی می خواهیم. برای این که احساس ما در این است که اصل سرحد هندوستان از پاکستان عبور کرده تا هندوکش است. وقتی که من این پیام را به بوتو بردم، بوتو باورش نمی آمد که داود خان چطور یک پاکستان و افغانستان قوی می خواهد.»⁷⁰

بوتو به دعوت محمد داود برای مسافرت رسمی به تاریخ روز پنجم جون ۱۹۷۶ [۱۷ جوزا ۱۳۵۵] وارد کابل شد. عزیز احمد وزیر دولت در امور دفاع و خارجه، محمد یوسف معاون مخصوص نخست وزیر، آقا شاهی منشی وزارت امور خارجه، اس شهناز منشی وزارت خارجه پاکستان و ام اسماعیل رئیس تشریفات بوتو را در این سفر همراهی میکردند. محمد داود خان شخصا برای استقبال او به میدان هوایی بین المللی کابل رفت و در نزدیکی هواپیما محمد داود خان که عبدالقدیر وزیر داخله و وحید عبدالله معین وزارت امور خارجه او را همراهی میکردند به میهمانان خیر مقدم گفت. از آن محمد داود و بوتو به جانب گارد تشریفات ریاست جمهوری افغانستان رفتند. دسته موزیک سرود ملی پاکستان و سرود جمهوری افغانستان را اجرا کردند و سپس تعدادی از کودکان دسته های گل را به رئیس جمهور افغانستان و صدراعظم پاکستان دادند. به استثنای رئیس جمهور، دکتر حسن شرق معاون اول نخست وزیر، سید عبدالاله

70 _ افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۸۷

که همزمان هم معاون دوم نخست وزیر بود و هم وزیر مالیه (دارایی) و تعدادی از اعضای کمیته مرکزی و کابینه و ژنرالان ارتش افغانستان و کور دیپلماتیک برای استقبال بوتو به میدان هوایی آمده بودند. محمد داود خان و بوتو با اتوموبیل مخصوص که توسط دسته ای از محافظان موتور سیکلت سوار محافظت میشدند رهسپار اقامت گاه میهمانان شدند. بوتو ساعت ۴ عصر همان روز با محمد داود در قصر گلخانه ارگ ریاست جمهوری ملاقات کرد. شب آن روز محمد داود به افتخار ورود بوتو در تالار پذیرایی وزارت امور خارجه میهمانی برگزار کرد که محمد نعیم برادر و محرم اسرار محمد داود خان، دکتر محمد حسن شرق، سید عبدالاله، اعضای کمیته مرکزی و کابینه تعدادی از ژنرال ها و کور دیپلماتیک مقیم کابل سفیر و چند تن از کارمندان سفارت پاکستان هم جز مهمانان بودند. فردای آن روز ساعت ده و نیم صبح در قصر گلخانه با هم دیدار و مذاکره کردند. میهمانی ناهاری به افتخار بوتو از طرف دکتر حسن شرق معاون اول نخست وزیر در باغ تپه پغمان برگزار شد. سپس بوتو به همراه وحید عبدالله و دکتر محمد انس رئیس هیئت میهمان داران سفیر پاکستان در کابل و شارژ دافر وزیر مختار افغانستان در اسلام آباد برای دیدن آثار باستانی بامیان با هواپیمای باختر به بامیان رفت، فرماندار بامیان و روسای مراکز بامیان از او استقبال کردند. پس از بازگشت بوتو آخرین دور مذاکرات داود و بوتو در قصر گلخانه ارگ ریاست جمهوری برگزار شد. دکتر رحیم شیرزوی می گوید :

«بوتو روز پنجم جون (ژوئن) ۱۹۷۶ [برای مذاکرات به کابل مسافرت کرد و در این مذاکرات از سر (اول) تا آخر در موضوع پشتونستان گپ می زدند، لکن یک کلمه هم نمی گفتند که طرف مقابل را تحریک نکنند.»⁷¹

پس از به پایان رسیدن مذاکرات، بوتو به افتخار محمد داود خان میهمانی در هتل انترکانتیننتال برگزار کرد. او در این میهمانی گفت:

«من به افغانستان مسافرت کردم تا مشکلی که میان دو کشور وجود دارد حل شود ما راجع به این مشکل تبادل نظر کردیم و مذاکراتی که

71_ افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۸۷ و ۱۸۸

در فضای دوستانه و صمیمانه انجام شد زمینه خیلی مساعدی را برای درک حقایق موضوع فراهم کرد.»

محمد داود هم سخنان بوتو را تأیید کرد و افزود که افغانستان خواهان دوستی با پاکستان است:

«در طول چند روز مسافرت آقای بوتو به افغانستان مذاکرات ما در یک فضای دوستانه و صمیمانه صورت گرفت و طرفین موقف همدیگر را به خوبی و حسن صورت [وجه احسن] درک نمودند و به برادران پاکستانی ما توسط شما و همراهان تان اطمینان میدهم که ملت افغانستان جز دوستی و برادری با ملت پاکستان آرزوی دیگری ندارد.»

بوتو روز ۲۱ جوزا به پاکستان برگشت، محمد نعیم دکتر حسن شرق سید عبدالاله اعضای کمیته مرکزی و کابینه، تعدادی از ژنرال ها ارتش، کور دیپلماتیک مقیم کابل و تعدادی از کارمندان سفارت پاکستان او را بدرقه کردند. در میدان هوایی بار دیگر دسته موزیک سرود ملی پاکستان و سرود جمهوری افغانستان را نواختند. گارد تشریفات مراسم ادای احترام را به جا آورد و محمد داود بوتو را تا نزدیک هواپیما همراهی کرد و با او خداحافظی کرد.

در همان سال رئیس جمهور برای شرکت در کنفرانس کشورهای عدم انسلاک به کلمبو سفر کرد. سریلانکا میزبان این اجلاس بود و رئیس جمهور به عنوان رئیس هیئت شرکت کننده افغانستان در آن شرکت کرد. رئیس جمهور که قبلاً دعوت بوتو مینی بر دیدار از پاکستان را پذیرفته بود به پاکستان سفر کرد و در آنجا با استقبال بی نظیری روبرو شد. موضوع اصلی صحبت های رئیس جمهور و بوتو باز هم مسئله پشتونستان بود. آقای شیرزوی می گوید:

« [پس از سفر بوتو به کابل او] داود خان را دعوت می کند و داود خان دو ماه بعد از آن به پاکستان [می رود]. یک دعوت فوق العاده ای بود که هیچ زعم دولت را تا این حد پذیرائی نکرده بود. در مذاکراتی که طی پانزده ساعت در چهار روز صورت گرفت، بوتو به داود خان

گفت که من تو را پدر می خوانم و قضیه پشتونستان را به هر ترتیبی که تو بخواهی من می خواهم که همان طور باشد. لکن فکر باید بکنید شما که یک پسر را پیش ملتش خجالت ندهید. [خجالت زده نکنید]⁷²

روس ها به صورت مخفیانه دست به اقداماتی زدند که هدف از آن متوقف کردن نزدیکی محمد داود با کشور های همسایه و غرب بود. این اقدامات آنها محمد داود خان را به ستوه آورد. آقای صمد غوث می نویسد:

«با گذشت زمان محمد داود بر امور مخفی شوروی ها در افغانستان عصبانی می شد. در فیروزی ۱۹۷۷ که لویه جرگه او را به حیث رئیس جمهور انتخاب کرد به من و وحید عبدالله گفت: موقع آن فرا رسیده است که او از مقام عالی شوروی یعنی لیونید برژنف بپرسد امور خرابکارانه در افغانستان را او منظور کرده یا بدون آگاهی او جریان دارد و بگوید که این اعمال با اظهارات رسمی رهبری شوروی پیرامون دوستی مطابقت ندارد.»⁷³

در اواخر دوران ریاست جمهوری محمد داود خان در پهلوی بهبود روابط با ایران و پاکستان، روابط محمد داود و ایالات متحده به گونه روزافزونی بهتر میشد. قرار بود که محمد داود خان در بهار سال ۱۹۷۸ سفری به ایالات متحده داشته باشد ولی این سفر به تعویق افتاد و بعد هم کودتای کمونیستی به وقوع پیوست. محمد داود ده روز قبل از وقوع کودتای شور برای رئیس جمهور ایالات متحده نامه ای فرستاد که خواندن آن خالی از لطف نیست:

جلالتماب رئیس جمهور نامه دوستانه تاریخی ۲۵ مارچ ۱۹۷۸ آن جلالتماب عزیز را دریافتم از علاقمندی که نسبت به مسافرت های اخیر من به یک عده کشور های دوست ابراز داشته اید تشکر میکنم. واقعا تحکیم و ثبات صلح در منطقه، در آسیا و جهان و گسترش علایق

72_ افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۸۷ و ۱۸۸

73_ سقوط افغانستان، ص ۲۳۲

دوستانه و توسعه همکاری های مثبت و مفید با کشورهای دیگر با در نظر داشت احترام به استقلال و حاکمیت ملی و اصل برابری دول ، مطابق به اصول عدم انسلاک از اهداف مهم و اساسی سیاست خارجی دولت جمهوری افغانستان می باشد . من به این عقیده ام که تماس مستقیم بین زعمای کشور ها و فراهم شدن زمینه مذاکرات بالمواجه بین آن ها روش موثر و مفیدی برای گسترش تفاهم و همکاری بهتر بین ملل مختلف جهان است.

جلالتماب عزیز

من متقابلاً به شما اطمینان میدهم که تقویه علایق صمیمی موجوده و توسعه همکاری های دوستانه که خوشبختانه از دیر زمانی به این سو طور مطلوبی بین کشورهای ما موجود است مورد آرزومندی عمیق من نیز میباشد. عقیده دارم که تقویه و انکشاف بیشتر این علایق و دوستی و همکاری بین دولت جمهوری افغانستان و ایالات متحده امریکا مطابق به آرزومندی و منافع مردمان کشورهای ما بوده و عامل مفید دیگری در توسعه تفاهم و همکاری های بین المللی پنداشته می شود. از اینکه نسبت مصروفیت های زیاد آن جلالتماب در داخل کشور، مسافرت من به ایالات متحده امریکا به آینده بعد تری به تعویق می افتد برای من قابل درک و تفاهم کامل است. من با جلالتماب شما هم عقیده ام که این مسافرت دوستانه در فرصت دیگری که برای طرفین مساعد باشد صورت بگیرد. البته وقت آن به اساس موافقه هر دو جانب از مجرای دیپلماتیک تعیین خواهد شد. مسرور خواهم بود تا در آن فرصت مسرت ملاقات با و شناسائی نزدیک با آن جلالتماب عزیز برایم حاصل و یک بار دیگر بازدید از کشور بزرگ و زیبای ایالات متحده امریکا برایم میسر گردد. در حالیکه موفقیت همیشگی جلالتماب شما را در وظایف بزرگ و دشواری که در پیش رو دارید تمنا میکنم ، رفاه و سعادت روزافزون مردمان ایالات متحده امریکا را تحت زعامت مدبرانه شما آرزومندم.

قصر ریاست جمهوری _ کابل

مورخه ۲۸/۱/۱۳۵۷

با توجه به یکی از اسناد محرمانه ای که پس از انقلاب ایران از سفارت ایالات متحده به دست آمده است میتوان به میزان گرمی روابط ایالات متحده و افغانستان و اشتیاق دولت افغانستان برای ازدیاد آن پی برد:

سند شماره (2)

از: سفارت آمریکا - کابل تاریخ: 30 ژانویه 78

به: وزیر امور خارجه واشنگتن طبقه بندی: خیلی محرمانه

شماره سند 0820 کابل موضوع: افغانستان در سال 1977

۲- حوادث مهم روابط دوجانبه آمریکا و افغانستان از این قرار بودند:
الف: برقراری یک کمیسیون مشترک برای مبارزه با مواد مخدر.
ب: پشتیبانی افغانستان از موضع سازمان ملل متحد در مورد مسائل مربوط به جزیره گوام و پورتوریکو.⁷⁴

ج: دعوت کارتر از داود برای دیدار رسمی از آمریکا. (پایان خلاصه)
3 - مناسبات با آمریکا: روابط بین آمریکا و افغانستان در سال ۱۹۷۷ بسیار عالی بود. داود دعوت کارتر برای دیدار از آمریکا در تابستان ۱۹۷۸ را پذیرفت... تامین مالی آموزش افسران افغانستانی در آمریکا دو برابر شد تا بدین ترتیب سلطه شوروی در زمینه پشتیبانی خارجی نیروهای مسلح افغانستان خنثی شود. وحید عبدالله وزیر امور خارجه

74_ پورتوریکو تا قبل از سال ۱۸۹۸ میلادی مستعمره و تحت حاکمیت اسپانیا بود. در این سال کشتی جنگی مین که ایالات متحده آن را بخاطر دفاع از منافع تجاری خود به بندر هاوانای کوبا فرستاد بود در آنجا به طرز مشکوکی منفجر شد و حدود ۲۶۰ نفر دریاورد آمریکایی در آن حادثه جان باختند. دولت ایالات متحده مسئولیت این انفجار را به دوش اسپانیا گذاشت و به آن کشور اعلان جنگ داد. در نتیجه یک جنگ نه چندان طولانی اسپانیا شکست خورد و جزایر گوام و پورتوریکو را به عنوان غرامت جنگی به ایالات متحده آمریکا واگذار کرد. در گذشته استقلال طلبان پورتوریکو همواره خواهان جدایی از ایالات متحده بوده اند و حتی یک سوقصد نافرجام برای ترور هری ترومن رئیس جمهور ایالات متحده ترتیب دادند. گوام هم جزیره ای در اقیانوس آرام است که آمریکا آن را اداره میکند و یکی از پایگاه های استراتژیک ایالات متحده در آنجا ساخته شده است. منصور

کابل در ملاقات با ونس وزیر امور خارجه آمریکا اظهار داشت که «حکومت افغانستان خواستار روابط نزدیک تر با حکومت جدید آمریکا و همچنین یک حضور مشهود آمریکا در افغانستان است.» برای پشتیبانی از کوشش های افغانستان در راه حفظ استقلال این کشور از فشارهای شوروی به بالاترین حد ممکن که هدف اصلی سیاست آمریکا در این کشور است، ما به نشان دادن علاقه دوستانه و محسوس خود از طریق یک حضور مشهود آمریکا در این کشور ادامه میدهم.»⁷⁵

⁷⁵ _ مجموعه اسناد لانه جاسوسی ، بخش اول ، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی ، ۱۳۶۹ ، ص ۱۳ و ۱۴ ،

کابل، میدان نبرد اطلاعاتی

کابل از دیرباز شکارگاه مطلوبی برای ماموران مخفی کشورهای بریتانیا، اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا به شمار میرفت. پس از کودتای ۱۹۷۳ ماموران مخفی ایران، چین، پاکستان، هند و کشورهای خلیج فارس هم به پایتخت نفوذ کردند⁷⁶ و به نظر نمی‌رسید که شبکه اطلاعاتی افغانستان بتواند در برابر همه آن‌ها کاری از پیش ببرد. از زمان سلطنت عبدالرحمن خان تا سقوط ظاهر شاه وظیفه ماموران اطلاعاتی افغانستان پیدا کردن مخالفان سلطنت [که معمولاً روشنفکران بودند] خلاصه میشد. پس از سقوط سلطنت و تاسیس نظام جمهوری، با توجه به افزایش خطر گسترش کمونیسم و افزایش قدرت کمونیست‌ها، قیام‌های مسلحانه نهضت اسلامی و کودتا‌های پی‌در پی که برای براندازی نظام به راه انداخته میشد دولت نیاز بیشتری به یک سازمان اطلاعاتی قوی داشت. نظام اسم شبکه اطلاعاتی را از «ضبط احوالات» به «مصونیت ملی» تغییر داد. مدتی بعد دامنه نفوذ چپی‌ها به مصونیت ملی هم کشیده شده و در ابتدای سال ۱۹۷۵ دولت جمهوری تصمیم گرفت که شبکه اطلاعاتی‌اش را تقویت و آن را عوامل کمونیست پاکستانی کند اما این کار چندان موفقیت‌آمیز نبود.⁷⁷

حالا در برابر این سازمان ضعیف با آن سابقه اقتضاح سازمان‌های نیرومندی مثل سی‌آی‌ای و ساواک قرار داشتند که نگاهی گذرا به پیشینه و سوابق آنها خواهیم داشت. از سوی دیگر دولت جمهوری با توجه به تنش‌هایی که با پاکستان داشت باید فعالیت‌های اطلاعاتی‌اش را به خارج از مرزها هم میکشاند. با توجه به هوادارانی که محمد داود خان در ماورای مرز دیورند داشت این کار چندان هم مشکل نبود. بزرگترین دشمن اطلاعاتی افغانستان آی‌اس آی بود، سازمانی که پس از جنگ ۱۹۴۷ ژنرال کائوتم، توسط رئیس ستاد ارتش پاکستان به وجود آمده بود و به مراتب نیرومندتر از مصونیت ملی افغانستان بود. پس از آی‌اس آی نوبت به ساواک (سازمان اطلاعات ایران) می‌رسید. ساواک یا سازمان اطلاعات و امنیت کشور در سال ۱۳۳۶ تشکیل شد،

76_ پشت پرده افغانستان، ص ۱۵

77_ سقوط افغانستان، ص ۲۵۰

وظایف اصلی این سازمان گرد آوری اطلاعات و تعقیب عملیات های همه جانبه جاسوسی بود. این سازمان در ترور ید طولایی داشت، در سال ۱۳۴۹ ماموران این سازمان، تیمور بختیار اولین رئیس این سازمان و پدر خوانده ساواک را در شکارگاهی در عراق کشتند. تیمور بختیار پس از روگردانی از شاه، از ایران خارج شده بود و تصمیم گرفته بود به هر گونه ای که شده شاه را از تخت به زیر بکشد. بختیار بالاخره به عراق رفت و در آنجا صدام حسین از او استقبال کرد و امکاناتی هم در اختیارش قرار داد. بختیار در صدد برآمد نظر رهبران مذهبی ایران را جلب کند.⁷⁸ در سال ۱۳۴۸ دولت ایران اموال او را ضبط و خود او را غیابا محاکمه و به اعدام محکوم کرد.⁷⁹ به استثنای ترور بختیار، مرگ جهان پهلوان غلام رضا تختی، کشتی گیر مشهور ایرانی و صمد بهرنگی نویسنده و معلم کمونیست را هم به ساواک نسبت میدهند که البته این اتهام ها چندان قابل پذیرش نیست.

ماموران سازمان اطلاعاتی چین هم همگام با سازمان های رقیب شان در کابل فعالیت میکردند. نخستین هسته اطلاعاتی چین همزمان با تشکیل حزب کمونیست چین به وجود آمده بود. در سال ۱۹۷۰ یعنی سه سال قبل از استقرار نظام جمهوری در افغانستان، ماموران اطلاعاتی چین اطلاعاتی درباره اتحاد شوروی و ویتنام در اختیار فرانسه گذاشتند و بدینوسیله توانایی شان را نشان دادند. با توجه به مناسبات سرد چین و اتحاد شوروی، چین نمیتوانست در قبال انقلاب ۱۳۵۲ که از یکسو با همکاری کمونیست های متمایل به شوروی انجام شده بود و از سوی دیگر تعدادی از این کمونیست ها را به مقام های بلندی رسانده بود بی تفاوت باقی بماند.

عربستان سعودی هم فعالیت های اطلاعاتی در کابل داشت. با توجه به پابندی مردم افغانستان به دین اسلام و نفوذ عرب ها در افغانستان کار آنها خیلی سخت نبود و ماموران مخفی عربستان در پوشش سازمان اخوان المسلمین و ریبیطاط فعالیت میکردند و حتی در میان سران نهضت اسلامی هم نفوذیانی داشتند. ناگفته نباید گذاشت که پیشینه اطلاعات عربستان به سال ۱۹۵۵ بر میگشت و آن سال، سال آغاز تلاش های عربستان برای تشکیل یک سازمان اطلاعاتی کارآمد بود، این سازمان مباحث نامیده شد. دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۵۷ عربستان تصمیم گرفت که بخش امنیت ملی را از بخش جمع آوری اطلاعات بیرونی جدا کند، در

78 _ خاطرات علی تهرانی، ص ۱۲

79 _ ساواک، ج دوم، ص ۹۹

نتیجه در پهلوی مباحث که مسئول امنیت داخلی بود سازمان جدیدی به وجود آمد که "الاستخبارات العامه" و یا ریاست استخبارات عمومی نام گرفت و مسئولیت کسب اطلاعات خارجی به آن واگذار شد. نیروهای اطلاعاتی افغانستان مجبور بودند که در دو جبهه بجنگند، هم میبایست ماموران مخفی خارجی را شکار کنند و هم کمونیست های داخلی را زیر نظر بگیرند. البته مصونیت ملی تنها نبود و وزارت های دفاع و داخله هم بخش های اطلاعاتی داشتند اما وزارت داخله هم در بخش جاسوسی از کمونیست ها چندان موفق نبود و کمونیست ها به سادگی آنها را گمراه میکردند، آقای کشتمند می نویسد:

«گردانندگان رژیم به سلسله تحقیقات پولیسی خویش که علیه رهبران پرچی ها به گونه روز افزون گسترده تر می گردید. دستگاه های ضبط صوت را در تهکاوی [زیر زمینی] آپارتمانی که مقر کار روزانه رهبری حزب شمرده میشد کار گذاشته بودند. این آپارتمان در منزل تحتانی بلاک ۲۴ مکروریان اول کابل قرار داشت.

در تحت آپارتمان منزل زیرین یا به اصطلاح مردم ته کاوی عمومی قرار داشت که از میان آنها کیبل [کابل] های برق و تلفن، تل [لوله] های آب گرم و سرد و فاضلاب و غیره سیستم های توزیع و تجمع تمديد یافته بود. به دستور محمد قدیر وزیر امور داخله، از داخل تهکاوی سطح اطاق های آپارتمان را با برمه سوراخ کرده و در آنها میکروفون های خیلی کوچک را کار گذاشته بودند که با دستگاه های ضبط صوت وصل می گردید. در این باره اشاراتی از سوی یک تن از اعضای سازمان نظامی حزب به نور احمد نور رسیده بود. بر پایه آن، از این ماجرا عملا چند تن از فعالان حزبی و به صورت مشخص، نجیب الله، عبدالوکیل و نعمت الله آگاهی یافتند. ایشان متوجه شدند که برخی افراد مشکوک گاه و بیگاه با لباس کارکنان موظف مکروریان ها به تهکاوی ها رفت و آمد میکنند. در اثر اطلاع ایشان در زیر فرش اتاق های آپارتمان متذکره میکروفون ها کشف شد و رفقا خود به محل [ی که] ضبط صوت [کار گذاشته شده بود] رفتند و وسایل آن را در حال کار دیدند. در این ارتباط، در رهبری حزب دو نظر وجود داشت: یکی مبنی بر آنکه آن عمل ناشایسته و خلاف قانون افشا، تقبیح و محکوم گردد و عواقب برخورد با رژیم پذیرفته شود. ثانيا اینکه: متقابلا آن بازی نابخردانه وزارت داخله به بازی گرفته شود و از این طریق اطلاعات راه گم کننده به رژیم ارائه گردد. ولی

هیچ یک از این دو راه مورد قبول قرار نگرفت و راه سومی اتخاذ گردید که راه اصولی و صادقانه شمرده می‌شد. فیصله به عمل آمد که محل کار روزانه حزبی از آنجا به گونه غیر محسوس انتقال گردد و دید و بازدیدها و صحبت‌ها در مقر تحت کنترل رژیم، گهگاهی و [صحبت‌های] تحت کنترل خودی تا زمان معینی ادامه یابد و بعد به طور کامل ترک آنجا شود.

جالب است که کلیه کست [نوار] های ثبت شده به تعداد صدها، که از هیچ یک از آنها حرفی غیر اصولی استنباط شده نمیتوانست، پس از قیام نظامی آپریل ۱۹۷۸ از دفتر کار وزیر داخله به دست آمد.⁸⁰

بخش استخبارات وزارت دفاع هم به گفته ژنرال محمد نبی عظیمی چندان کارآمد نبود:

«دستگاه جاسوسی اردو که در راس آن شخص بی دانشی به نام جان نثار خان قرار داشت چنان انباشته از افراد نافهم، غیر مسلکی و رشوه خوار شده بود که حتی در روز کودتای ۶ ثور، در خواب غفلت بودند و ساعت‌ها بعد از حرکت تانک‌ها از پلچرخی و ایجاد بی نظمی در آنجا واقف گردیدند تا چه رسد به تعقیب، پیگرد و تشخیص اعضای حزب در اردو که در آن موقع هزاران نفر را تشکیل می دادند.»⁸¹

به نظر میرسد که یکی از علت‌های ضعف این شبکه اطلاعاتی، نادیده گرفتن گزارش‌ها و هشدارهای آن بود، آقای حسن شوق از قول جان نثار خان رئیس بخش اطلاعات وزارت دفاع می نویسد:

«در جریان سال ۱۳۵۶ دوبار نام نویسنده صاحب منصبانی را که علناً در اردو به ضد دولت و طرفداری ح.د.خ.ا تحت رهبری حفیظ الله امین فعالیت می نمودند به غلام حیدر رسولی وزیر دفاع ملی تقدیم داشته بودم او علاوه از اینکه به پیشنهاداتم توجه نمودند و آن را تبلیغات

80 _ یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص ۲۶۷ و ۲۶۸

81 _ اردو و سیاست، ص ۱۲۱

پرچمی ها می گفتند مانع از آن گردیدند تا به محمد داود رئیس جمهور ملاقات نمایم... شخصا به غلام حیدر رسولی به روز ۶ ثور اطلاع دادم که فعالیت تخریبی در اردو توسط حفیظ الله امین جریان دارد. در عین روز محمد رفیع رئیس ارکان قوای ۴ زره دار یکی از وابستگان حفیظ الله امین از غلام حیدر رسولی هدایت گرفته بود که تانک های قوای ۴ زره دار را به روز هفت ثور اجازه بدهند تا از گاراژ ها خارج و به طرف تنگ غار حرکت نمایند. بعد از اطلاع از وزیر دفاع ملی خواهش کردم که به تانکیست ها اجازه ندهند روز هفت ثور خارج شوند اما ایشان نپذیرفت. روز هفت ثور غلام حیدر رسولی به تمام قطعات مرکز [واحدهای نظامی] هدایت داد تا بخاطر دستگیری رهبران حزب دموکراتیک خلق جشن برپا و اتن ملی اجرا شود. تلفنی به او تماس گرفتم [و گفتم] که وضع در اردو بکلی غیر طبیعی بوده باید به قطعات امر احضارات درجه اول داده شود، او با تمسخر مرا توصیه به آرامش اعصاب و خاطر جمعی نمود.»⁸²

محمد داود خان پس از تصمیم گرفت که از ایالات متحده تقاضای همکاری اطلاعاتی کند. در سال ۱۹۷۶ هنری کسینجر وزیر خارجه امریکا به کابل سفر کرد و با رهبران افغانستان ملاقات و گفتگو کرد. در این دیدار که روز ۸ اگست انجام شد از جانب افغانستان رئیس جمهور محمد داود، وحید عبدالله معین وزارت امور خارجه، عبدالصمد غوث، مدیر عمومی سیاسی وزارت امور خارجه که مترجمی را هم به عهده داشت و از جانب آمریکا داکتر هنری ای کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا، آلفرید ال اترتون معین امور افغانستان، شرق نزدیک و جنوب آسیا در وزارت خارجه ایالات متحده، پیتر دلبیو رادمن، عضو شورای امنیت ملی امریکا حضور داشتند. رئیس جمهور داود از وزیر خارجه ایالات متحده درخواست کرد که ایالات متحده آمریکا با افغانستان همکاری اطلاعاتی داشته باشد. کسینجر هم این درخواست را پذیرفت:

82_ تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان ، ص ۲۴۵ و ۲۴۶

داود: من بسیار خوشحالم که شما را یکبار دیگر میبینم و این فرصتی را که با شما یک اندازه صحبت نمایم را خیرمقدم میگویم.

کسینجر: من بی اندازه سپاسگزار هستم جناب رئیس جمهور، و آن صحبت آخری با شما را با خشنودی بیاد دارم. و ما بسیار خوشحال شدیم که از آقای نعیم در واشنگتن مهمانداری کردیم.

داود: تشکر میکنم جناب، و میخواهم از پذیرائی گرمی که از شاعلی نعیم در واشنگتن توسط شما و تمام مردم امریکا صورت گرفت تشکرات خود را ابراز کنم.

کسینجر: برای ما رابطه با افغانستان و استقلال و تمامیت ارضی شما بسیار مهم است.

داود: تشکر جناب. با دانستن این موضوع که سفر شما بسیار کوتاه است من صحبت را به موضوعات اهم محدود میسازم. من صرف یک یاد آوری [در] مورد اوضاع میکنم. من مطمئن هستم که جناب محمد نعیم در ملاقاتی که با شما در واشنگتن داشت این فرصت را داشت که روابط ما را با ممالک منطقه و پالیسی های داخلی و خارجی ما را به شما تشریح بکند. در جریان سفر قبلی شما برای من این فرصت مساعد شد که هدف انقلاب را در افغانستان به شما تشریح نمایم، که چرا انقلاب صورت گرفت. همچنان برای من این فرصت مناسب شد که به شما پالیسی عدم انسالک ما را و روابط ما را در منطقه برای شما تشریح نمایم. بنا بر آن ضرورت به تشریح مفصل نیست. بعد از ملاقات قبلی ما کدام تغییر بزرگی صورت نگرفته است اما تحولات مهمی در سطح منطقه صورت گرفته است که من مختصرا برای شما توضیح می نمایم. یکی از این تحولات تغییراتی است که در روابط ما با پاکستان و روابط بین پاکستان و هندوستان صورت گرفته است. در ارتباط با روابط ما، جناب شما شاید به یاد داشته باشید حوادث طبیعی سیل و زلزله بر افغانستان واقع شد. از اثر این مصیبت های طبیعی وارده بر افغانستان، پاکستان عکس العمل بشردوستانه نشان داد و برای افغانستان کمک عرضه کرد. این کمک بشر دوستانه پاکستان در آن موقع یک عمل طبیعی و یک حرکت بشر دوستانه بود، اما وقایع بعد از آن برای ما بسیار مهم بود و یک حرکت قابل توجه و اساسی از طرف پاکستانی ها بود. پاکستان تمام تبلیغات دشمنانه و حرکات خصمانه بر ضد ما را

متوقف ساخت. ما این حرکت پاکستان را منحنیث یک حرکت با حسن نیت تعبیر کردیم و بر اساس آن ما آمادگی خود را برای یک فرصت مناسب برای به پیش رفتن مناسبات اعلان کردیم و ما صدراعظم پاکستان بوتو را دعوت کردیم که از افغانستان دیدن نماید و او هم با مهربانی این دعوت را پذیرفت. من به شما که یک دوست افغانستان و دوست پاکستان هستید گفته میتوانم که ملاقات ما در یک فضای بسیار دوستانه صورت گرفت. ما نظریات یک دیگر را حاصل کردیم و سردی روابط ما بطرف گرمی در حرکت شد. ما معتقد هستیم که اگر این مذاکرات و تماس ها ادامه یابد، ما خواهیم توانست که اختلافات سیاسی در بین ما در مورد پشتونستان و روابط ما بهتر خواهد شد.

کیسنجر: مشکل را چگونه حل خواهید کرد؟

داود: ما این مشکل را آبرومندانه و با واقعبینی حل میکنیم. ما امید داریم که پاکستانی ها موافقت کنند که همان حقوقی را به مردم پشتون و بلوچ اعطا کنند که به دیگر مردم پاکستانی داده شده است، حقوقی که در قانون اساسی پاکستان به همه اعطا شده است. البته این مربوط به قبولی این راه حل توسط مردم بلوچ و پشتون خواهد بود. ما امیدواری زیادی داریم که اگر دولت پاکستان یک رویه دوستانه را در مقابل آنها اتخاذ کند، این موضوع به یک ترتیب مورد قناعت مردم پشتون و بلوچ حل خواهد شد. این پیش از وقت است که من در مورد نتایج مذاکرات و تماس های ما پیشگوئی نمایم، مگر من امیدوار هستم که اگر این فضا ادامه پیدا کند ما خواهیم توانست که این موضوع را به شکل آبرومندانه حل کنیم.

کیسنجر: من اطلاع دارم که جناب شما رئیس جمهور بعد از سهمگیری در کنفرانس ممالک غیر منسلک به پاکستان سفر خواهید کرد.

داود: بلی ما یک چنین تصمیمی گرفته ایم. در راه بازگشت از کنفرانس کولمبو من برای سه یا احتمالاً چهار روز در پاکستان توقف خواهم کرد. ما صحبت های را که در کابل آغاز کرده بودیم ادامه خواهیم داد و خواهیم دید که در پاکستان این صحبت ها به کجا ختم خواهند شد. ما به پاکستانی ها تذکر داده ایم نه به قسم یک شرط بلکه مثل یک پیشنهاد دوستانه، و ما این را به شما هم میگوئیم منحنیث یک دوست پاکستان که اگر یک اشاره دوستانه توسط دولت پاکستان به جانب مردم پشتون

و بلوچ صورت بگیرد، این حرکت فضای بسیار خوبی را به وجود خواهد آورد.

کیسنجر: «این اشاره دوستانه» چه بوده میتواند؟

داود: من میخواهم برای شما توضیح کنم من حیث یک مقدمه که برای من رفتن به پاکستان یک کار مشکلی است. بخاطری که در حال حاضر اعضای حزب عوامی نشنل لیگ در پاکستان محبوس هستند و دولت آنها افغانستان را متهم ساخته است که با همکاری این اشخاص توطئه ای در هم شکسته شدن پاکستان را ریخته ایم. و بدین ترتیب افغانستان در این مورد متهم قرار داده شده است. بناءً این برای من مشکل است که به آنجا بروم در حالی که اعضای عوامی نشنل لیگ که در نظر ما مبارزان راه آزادی هستند در حبس قرار داشته باشند.

وحید عبدالله: آن ها برای حقوق خود مبارزه میکنند.

کیسنجر: اما شما شاید این توقع را نداشته باشید که در جریان این سفر شما یک راه حلی خواهید یافت؟

داود: طوری که شما میدانید این مشکل بین ما و پاکستان شدیداً مغلق و پیچیده است و من فکر نمیکنم در یک یا دو ملاقات حل شود. البته اگر در یک یا دو ملاقات حل شود باعث خشنودی زیاد ما خواهد شد. این مربوط به برداشت هر دو طرف خواهد بود. در هر صورت ما به آنجا خواهیم رفت و ما امیدوار هستیم که اگر هم مشکل حل نشود، حداقل قدمی مثبت به پیش برداشته ایم.

کیسنجر: ما بهتر شدن روابط بین پاکستان و افغانستان را خیر مقدم میگوئیم و آرزو مند هستیم که شما یک راه حل قناعت بخش بدست آورید بخاطری که تشنج به امنیت هر دو طرف صدمه میزند.

داود: من از جناب شما تشکر میکنم. من این تذکرات شما را در مورد امنیت هر دو مملکت را تأیید و حمایت میکنم. موضوع دیگری که من میخواهم در مورد آن صحبت کنم روابط بین افغانستان و مملکت شما است. ما میدانیم که اضلاع متحده امریکا یک قدرت بزرگ است و

توانایی بین المللی در استخبارات و معلومات دارد، و در ارتباط با آن جنبه روابط ذات البینی، ما خوشنود خواهیم بود اگر شما ما را از آن تحولات در منطقه با خبر بسازید که تأثیرات منفی در امنیت ممالک منطقه خواهد داشت.

کیسنجر: شما این درخواست را صرفاً در این ملاقات دارید یا میخواهید که این همکاری به صورت منظم و دوامدار باشد؟

داود: نه ما از شما خواهشمندیم که اگر امکان داشته باشد، بر اساس روابط دوستانه با ما هر وقتی که یک چنین معلوماتی در اختیار شما قرار گرفت و برای شما مناسب است ما را از آن معلومات مطلع بسازید.

کیسنجر: جناب نعیم این درخواست شما را در واشنگتن مطرح کرد و ما اساساً آن چیزی را که به آن علاقه دارند هستیم. ما علاقه داریم که اگر جناب رئیس جمهور یک اندازه زیاده تر و دقیقاً توضیح فرمایند.

داود: همانطوری که جناب عالی مطلع هستند افغانستان یک موقعیت جغرافیائی خاص دارد و در طول تاریخ به دلیل همین موقعیت جغرافیائی خاص با مشکلات مختلف دست و پنجه نرم کرده است.

... داود: من میخواهم اضافه کنم که در منطقه ای ما انواع مختلف منافع و ایدئولوژی ها با یکدیگر در اختلاف هستند، و زمانی که این منافع و ایدئولوژی ها مختلف با یکدیگر در تماس میشوند همیشه مشکلات بوجود می آید. بناء من فکر میکنم توانائی های که شما در اختیار دارید به مراتب بزرگتر و کاملتر از وسائل و توانائی های که ممالک کوچک در اختیار دارند.

کیسنجر: از آنجائی که این بهتر است که در مورد این موضوع در موقعی بحث کنیم که من خودم اینجا هستم، به عوض این که از طریق تیلگرام [تلگراف] و غیره، شما از همه زیاده تر در مورد کدام خطر مشخص پریشان هستید- تهاجم و حمله به خاک شما؟

داود: من فکر نمیکنم تجاوز از خارج کدام چیزی باشد که به وقوع بپیوندد. ما ترسی در آن مورد نداریم، مگر در مورد چیزی که پریشان هستیم خرابکاری از داخل میباشد. ما با همسایگان خود روابط خوب داریم و در این موقع کدام ترس از تجاوز همسایه ها را نداریم. اما در پالیسی های خود، داخلی و خارجی، ما خطی را تعقیب میکنیم که صفت ممیزه طرز زنده گی ماست و برای ما با ارزش است. این یک خط افغانی است بر اساس روحیه مردم ما و رسم و رسوم ما. بنا برآن یک چنین طرز فکر و روش یعنی یک طرز فکر روش مستقل و خط مستقل شاید متناسب به علاقه چپی ها و راستی ها نباشد. بنا بر آن ما در شرایطی قرار داریم که در معرض هر نوع تأثیرات قرار بگیریم، و در ظرف ده سال گذشته شرایط به طوری بود که مملکت ما در مقابل هر نوع تأثیرات و هر نوع ایدئولوژی باز بوده است. بر این اساس ما بسیار خوشنود خواهیم بود و سپاسگزار خواهیم بود اگر دوستان آمریکائی ما با ظرفیت های بین المللی که دارند، اگر خطری را برای مملکت ما احساس کردند و یا دیدند لطفاً به زودترین فرصت ممکن به ما اطلاع بدهند.

کیسنجر: اگر من تذکرات جناب رئیس جمهور را درست فهمیده ام اساساً باشم هر دو خطرات امنیتی داخلی و خارجی را در بر میگیرد.

داود: بلی هر دو، خارجی و داخلی.

کیسنجر: و به چی کسی ما این معلومات را تحویل بدهیم؟

داود: البته ما توقع نداریم که این معلومات به شکل یک نوت و یا یک مکتوب به ما داده شود، مگر به یک شخصی داده شود که ما انتخاب کرده به شما معرفی خواهیم کرد و یک شخصی که شما مؤظف خواهید ساخت.

کیسنجر: ما هم این ترتیب را می خواهیم. بخاطری که هر چیزی که در واشنگتن بر روی کاغذ باشد بالاخره بر روی صفحات اخبار واشنگتن پوست می انجامد. [همه حاضرین میخندند]

شما یک شخص را مؤظف کنید وی را با سفیر ما راجع کنید. [در این وقت سفیر امریکا ایلویوت با وزیر خارجه کیسنجر مفاهمه میکند] در سفارت ما به غیر از سفیر صرف یک شخص دیگر از این موضوع مطلع خواهد بود و شما به هیچ شخص دیگر به غیر از این شخصی که سفیر مؤظف میسازد مراجعه نکنید.

داود: درست است تشکر.⁸³

⁸³ _ درخواست همکاری استخباراتی شهید داود خان از امریکا برای مقابله با توطئه ها برضد رژیم جمهوری ، احمد فواد ارسلا ، افغان جرمن ، ۲۰۱۶

کودتای ژنرال میر احمد

کودتای نافرجام ژنرال میر احمد خان رئیس بخش توپخانه وزارت دفاع ملی از حوادث دیگر سال ۱۹۷۶ بود که قبل از آنکه به مرحله اجرا برسد توسط پولیس کشف و میر احمد خان دستگیر شد، این کودتا توسط عوامل نهضت اسلامی طرح شده بود. ژنرال محمد نبی عظیمی مینویسد:

«در ماه قوس سال ۱۳۵۵ / ۱۹۷۶ توطئه ضد دولتی به رهبری جنرال میر احمد خان رئیس توپچی وزارت دفاع از طرف پولیس کشف گردید، [این کودتا] به تحریک راست افراطی و ناسیونالیست ها طرح ریزی گردیده بود.»⁸⁴

به گفته آقای غوث الدین فایق وزیر فوائد عامه دوران ریاست جمهوری محمد داود خان، هدف میر احمدشاه روی کار آوردن یک نظام اسلامی بود و کودتای او اقدام پیشگیرانه ای بود در برابر نفوذ روز افزون کمونیست ها:

«میر احمد شاه خان یک جنرال خیلی ورزیده، پاک و صادق اردو بود که از تقرر کمونیستان در پست های دولتی و اردو سخت رنج میبرد... خواهان تقاعد [بازنشستگی] شد تا از طریق دیگری یک دولت اسلامی را روی کار آورده جلو شیوع مرض انسان کش کمونیستی را بگیرد.»⁸⁵

پیش از آنکه ژنرال میر احمدشاه و همدستانش بتوانند دست به اقدامی بزنند دستگیر شدند زیرا اسلم و وطنجار که از او برای شرکت در کودتا دعوت کرده بودند رئیس جمهور را در جریان این برنامه قرار داد:

در آن زمان کودتایی از طرف یکی از جنرال های اردو به نام «میر احمد شاه گردیزی» بر ضد داود خان طرح ریزی شده بود. جنرال

⁸⁴ _ اردو و سیاست ، نبی عظیمی ، ص ۱۱۹

⁸⁵ _ رازی را که نمیخواستم افشا گردد ، ص ۱۱۱

گردیزی و چند تن دیگر پلان کودتا را ساخته بودند و وطنجار را هم برای همکاری دعوت کرده بودند. چون از پکتیا بود. دوسیه [پرونده] ای که وطنجار زیر بغل داشت، فهرست نام های میر احمد شاه گردیزی و دیگر همدستانش در پلان کودتا بود. وطنجار آن فهرست را در «فروشگاه بزرگ افغان» فتوکی کرد و پیش داود خان برد. داود خان فوری امر کرده بود که میر احمد شاه گردیزی و دیگر همدستانش را دستگیر کنند. آن ها را دستگیر کردند و وطنجار تقدیر نامه درجه سه گرفت.⁸⁶

آقای حسن شرق هم تائید میکند که وطنجار عامل نفوذی رئیس جمهور در میان کودتاچیان بود:

«محمد اسلم وطنجار: با اینکه او به دسته دوم رفقای ما بود، اما بعد از ۲۶ سرطان تماس نزدیک با رهبر کودتا [محمد داود خان] داشتند و زمانی که جنرال میر احمد شاه وی را به کودتای ۱۳۵۵ به سرنگونی نظام جمهوری دعوت کرده بود، او به اجازه محمد داود در حلقه کودتاچیان داخل و مرتباً اجراءات آن ها را به اطلاع محمد داود می رسانید. چنانچه چند ساعت قبل از اقدام عملی اکثر کودتاچیان دستگیر می شوند.»⁸⁷

⁸⁶ _ خاطرات جنرال عبدالقادر ، ص ۱۶۲

⁸⁷ _ تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان ، ص ۲۱۳

لویه جرگه

رئیس جمهور محمد داود در ماه اگست سال ۱۹۷۶ هیئتی را مامور کرد که مسوده قانون اساسی را تهیه کنند. در سال ۱۹۷۷ این مسوده منتشر شد و روز ۱۰ ماه دلو سال ۱۳۵۵ [۳۱ ژانویه تا ۱۳ فیروزی ۱۹۷۷] لویه جرگه (مجلس بزرگ) با شرکت ۳۲۵ تن از نمایندگان برای انتخاب رئیس جمهور و بحث در باره قانون اساسی تشکیل شد. بحث پیرامون قانون اساسی ده روز طول کشید و بالاخره روز ۲۵ همان ماه محمد داود خان آن را توشیح کرد. رئیس جمهور داود با کاروانی از اتوموبیل هایی که ماموران موتور سیکلت سوار آنها را اسکورت میکردند به لویه جرگه رفت، هزاران تن از شهروندان کابل در مسیر او ایستاده بودند و برای او دست تکان می دادند. محمد داود خان در برابر نمایندگان لویه جرگه سخنرانی کرد، در ابتدای سخنرانی بر حمایت همیشگی از پشتون ها و بلوچ های آنسوی دیورند تاکید کرد و در عین حال مانند همیشه برای حل شرافتمندانه این مشکل اظهار امیدواری کرد:

«افغانستان همیشه و بطور مداوم از احقاق حقوق برادران پشتون و بلوچ خود پشتیبانی نموده و می نماید. نقطه اساسی که اختلاف سیاسی دو کشور را طی سالیان متمادی به وجود آورده، تنها و تنها همین پرابلم بوده که امیدوارم جوانب ذی علاقه بتوانند روزی به حل شرافتمندانه اختلاف سیاسی خود نائل گردند.»

سپس محمد داود خان پشتیبانی مداوم افغانستان از مبارزه مردم فلسطین بر علیه اسرائیل را یادآوری کرد:

«افغانستان همواره خواهان اعاده کامل حقوق مشروع مردم فلسطین بوده و با پشتیبانی همیشگی خود از مجادلات قهرمانانه ملت دلیر فلسطین ادامه میدهد و عقیده دارد تا زمانی که اراضی اشغالی عربی

از تسلط قوای اشغالگر اسرائیل تخلیه نگردد و حقوق حقه فلسطین برای تاسیس یک دولت فلسطین تحقق نیابد، معضله شرق میانه حل نگردیده و صلح عادلانه و دوام دار در این منطقه حساس و مهم جهانی تأمین شده نمیتواند.»

پس از آن اعضای لویه جرگه به تبادل نظر و رای گیری درباره انتخاب مجدد محمد داود خان پرداختند و در آخر با اکثریت آرا محمد داود را برای هفت سال دیگر به عنوان رئیس جمهور انتخاب کردند و قانون اساسی هم از سوی آن ها تصویب شد. اگرچه تعدادی از جمهوری خواهان اطراف محمد داود خان این را پیروزی دیگری میدانستند اما کسانی مثل محمد حسن شرق هم بودند که به این انتخاب به چشم شکست نگاه میکردند:

«لویه جرگه دلو ۱۳۵۵ با اینکه در آن قانون اساسی جمهوری(نوید بخش آزادی، برادری و برابری⁸⁸) تصویب و محمد داود به حیث اولین رئیس جمهور انتخاب گردید، اما چون اکثر اعضای آن از طرف حزب انقلاب ملی تعیین شده و آزادی انتخابات را نادیده گرفته بودند بزرگ ترین لطمه را به شهرت جمهوری خواهان و نفوذ شان میان مردم افغانستان وارد آورده بودند.»⁸⁹

اما آقای عزیزالله واصفی که داود خان ریاست لویه جرگه را به او واگذار کرده بود سخنان آقای حسن شرق را رد میکند و میگوید:

«داود خان در سال های آخر ریاست جمهوری خویش به خاطر اینکه یک بیعت واقعی به دست آورده باشد فرمان دعوت لویه جرگه را صادر کرد. اکثر اعضای لویه جرگه انتخابی بودند و عده ای هم انتصابی که در انتصاب اشخاص داود خان [به عنوان رئیس جمهور] حق قانونی داشت. از نگاه قانون علاوه بر انتصاب اشخاص او صلاحیت داشت تا مردم را بگوید که نمایندگان شان را انتخاب کنند. نمایندگان آمدند و

88 _ آزادی ، برادری و برابری شعار انقلاب فرانسه است .

89 _ تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان ، ص ۱۹۷

جلسه را ترتیب دادند. اگر شما لویه جرگه داود خان را از نزدیک مطالعه کنید به نظر من بعد از لویه جرگه امان الله خان که در آن مولوی عبدالحی پنجشیری با امان الله خان دعوا کرد و آزادی در آن موجود بود، لویه جرگه داود خان از آزاده ترین لویه جرگه ها به شمار میرود.»⁹⁰

⁹⁰ روز شمار وقایع و تاریخ شفاهی افغانستان ، بنیاد اندیشه ، ص ۱۳۸

دیدار با برژنف

در سال ۱۹۷۷ رئیس جمهور داود سفر سه روزه ای به مسکو داشت، پس از بازگشت محمد داود خان از این سفر روابط اتحاد شوروی و افغانستان رو به سردی نهاد. اما در این سفر چه اتفاقی افتاد و میان محمد داود خان و برژنف ملاقات چه جملاتی رد و بدل شد که روابط گرم محمد داود و اتحاد شوروی را خدشه دار کرد؟ ویلهلم دیتهل نویسنده و خبرنگار آلمانی در مورد ملاقات داود خان و برژنف می نویسد:

«در ملاقاتی که در آوریل سال ۱۹۷۷ بین حاکم افغانستان و حکام روس صورت پذیرفت، قرارداد روابط بیشتر اقتصادی بین دو کشور آن هم به مدت سی سال امضا شد اما این مودت نامه سی ساله فقط روی کاغذ باقی ماند و به مرحله عمل نرسید. یکی از اعضای این کمیسیون با اعتمادی که به من داشت جریان امر را چنین تعریف کرد: در جلسه مشترک ما در کرملین، برژنف گفتگو را آغاز کرد و با لحنی که احساس میشد داود را مقصر می شناسد، سوال کرد: «آیا صحیح است که افغانستان از کشورهایی چون آمریکا، عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی که به تازگی با آنها روابطی برقرار کرده است، کمک بخواهد؟» محمد داود از جا برخاست و گفت: «من رئیس [جمهور] یک کشور مستقل هستم، هیچکس اجازه ندارد چنین سوالاتی را مطرح کند.» سپس پشت به برژنف کرده از اطاق خارج شد. برژنف بعداً از او خواست که به نزدش برود ولی داود از پذیرفتن این دعوت سر باز زد. بعد از این برخورد، برژنف که سی دقیقه زودتر از ساعت پرواز داود به فرودگاه آمده بود؛ سعی کرد با وی صحبت کند. داود هم که متوجه این مطلب شده بود، هرچه دیرتر به فرودگاه آمد. در ملاقاتی که بین آن دو در فرودگاه نوکوفو صورت پذیرفت، داود رو به برژنف کرد و گفت: «خیلی متأسفم من باید بروم.»⁹¹

91_ گذرگاه افغانستان، ص ۴۸ و ۴۹

توماس تی هاموند پژوهشگر امور شوروی می نویسد:

«یکی از داستان های داود و شوروی که چون از زبان بسیاری از مردم آگاه و مطلع شنیده شده آدم را به صرافت می اندازد که شاید حقیقت داشته، این است که در هنگام آخرین سفر داود به مسکو در اپریل ۱۹۷۷ برژنف با خشونت درباره فهرست طولانی شکایات از سیاست خارجی او سوال کرد. داود فهرست را یک لحظه در دست گرفت و میگویند به پا خاست و با لحن قاطع و موثر گفت: «میخواهم به شما یادآوری کنم که شما با رئیس جمهور یک کشور آزاد صحبت میکنید، نه با یکی از اقمار اروپای شرقی خودتان. شما میخواهید تا در امور داخلی افغانستان مداخله نمایید و من این را به شما اجازه نمی دهم.» بعد از این گفتار داود و همراهان او از اطاق خارج شدند. یکی از همکاران به او گفت: «آقای رئیس جمهور، وقتی آن جملات را ادا میکردید به چهره برژنف نگاه کردید؟ شما دیگر در قطار مردگان قرار دارید.»⁹²

در کتاب تلک [تله] خرس که مارک ادکین و دگروال یوسف نویسندگان آن هستند داستان به گونه غیر واقعبینانه تری نوشته شده است:

«داود خان در ظرف پنج سال حکومت خویش قادر شد تا با مربیان شوروی خویش مستقلانه داخل مصاف شود. این تمرّد به ویژه در سال ۱۹۷۷ وقتی بخوبی نمایان گردید که داود خان حین دیدارشان از کرملین درگیر مشاجره حاد لفظی با برژنف شد. وی در اثنای این قیل و قال میز را با مشت ها شدیداً کوبیده و فریاد زد که افغان ها تصامیم شان را در کشور خود یعنی افغانستان اتخاذ می نمایند. غم و غصه

⁹² _ بیرق سرخ بر فراز افغانستان، ص ۵۶ و ۵۷

شدیدی بر چهره رهبر شوروی طاری و جاری شد. داود بدین گونه فرمان مرگ خویش را نیز امضا نمود.⁹³

و حالا نگاهی می اندازیم به آنچه که همراهان محمد داود خان در آن سفر نوشته اند. عبدالصمد غوث معین پیشین وزارت خارجه افغانستان و یکی از همراهان رئیس جمهور در این سفر در کتاب سقوط افغانستان می نویسد:

«ماه مارچ روس ها از داود دعوت کردند که دومین سفر بعد از به قدرت رسیدن خود را به شوروی انجام دهد. در مشوره با روس ها تاریخ مسافرت از ۱۲ الی ۱۵ اپریل ۱۹۷۷ تعیین شد. هنگام پرواز به سوی مسکو داود خان به وحید عبدالله هدایت داد که در ایام اقامت شان به مسکو یک ملاقات خصوصی بین او و برژنف را تنظیم نماید... بلافاصله پس از رسیدن داود و هیئت معیتی اش [همراهش] به مسکو وحید عبدالله به مامور موظف تشریفات اطلاع داد که رئیس جمهور علاقه دارد در یک فرصت مناسب با برژنف به طور خصوصی ملاقات نماید، شاید در پایان سفر.

نخستین جلسه بین هیئت های دوست، عصر روز دوازدهم اپریل در قصر کریملین برگزار شد که در آن از جانب شوروی لیونید برژنف، نیکولای پودگورنی، الکسی کاسیگین و برخی دیگر و از جانب افغانستان سردار محمد داود و همراهانش اشتراک داشتند.

... پس از کلمات کوتاه خیر مقدم از جانب برژنف، محمد داود رشته سخن را به دست گرفته، از کمک های اتحاد شوروی مخصوصا در طرح پلان هفت ساله انکشافی و مقداری مساعدت های مالی آن کشور برای اجرای این پلان یادآوری نموده اظهار سپاس کرد.

او در مورد همکاری های متقابل اقتصادی بین افغانستان و اتحاد شوروی، توافق نموده به وزیر پلان علی احمد خرم هدایت داده بود تا آن را امضا نماید.

محمد داود خطاب به رهبران شوروی گفت مسائل مربوط به تجارت و همکاری های اقتصادی و تخریکی را وزیرای افغانی و همتایان شوروی شان خواهند سنجید اما او به طور طبیعی تقاضا کرد که می خواهم

93 _ تلک خرس، ص ۲۲۳ تا ۲۲۵

یکبار دیگر مسئله ضرورت توافق روی تعیین نرخ بلند گاز طبیعی افغانستان را تذکر بدهم.

محمد داود رهبران شوروی را در جریان بهبود مناسبات افغانستان و پاکستان و ایران، و تامین روابط نزدیک اقتصادی با کشور های عربی قرار داد...

داود روی مسئله بی طرفی افغانستان و اهمیت آن تاکید نموده اضافه کرد که رعایت قاطعانه اصول عدم انسلاک از جانب کشورهای بیطرف و غیر منسلک باعث تقویت بیشتر این نهضت گردیده و آن را به یک نیروی سالم تامین صلح و امنیت مبدل خواهد کرد...

صحبت را رئیس هیئت شوروی، برژنف آغاز کرد که ظاهرا نسبت به روز گذشته خسته معلوم میشد و باز هم در سخنرانی تکلیف [بیماری] او احساس میشد و نفس های سنگین می کشید. برژنف با تکرار کردن کلماتی به عنوان خیر مقدم، از کنفرانس هلسینکی بخاطر امنیت و همکاری های متقابل در اروپا اظهار خشنودی کرده آن را یک گام بزرگ در جهت امنیت میدانست .

از ایالات متحده بخاطر ساختن پیمان های نظامی و [از] چین بخاطر شونیزم آن یاد کرده آن ها را مانع تحکیم صلح و کاهش منازعات بین المللی دانست. او گفت اتحاد شوروی میخواست مناسباتش را با چین خوب کند اما نشد و مسئولیت آن به دوش خود چین است. او آرزومندی کشورش را بخاطر سعادت افغانستان ابراز نموده و به همین منظور آمادگی خود را برای اعطای بیشتر مساعدت های اقتصادی و تخریکی اعلان کرد.

برژنف بیطرفی افغانستان را برای اتحاد شوروی مهم دانسته آن را جهت تامین امنیت در آسیا ضروری شمرد و اظهار کرد که نهضت عدم انسلاک نباید شکار دسایس امپریالیزم گردد.

در این هنگام برژنف مستقیما به طرف محمد داود خان می نگریست و چیزی گفت که ترجمان گاوریلوف بسیار ناآرام [ناراحت] شد اما پس از مدتی با تردد این عبارت او را ترجمه کرد که غیر منتظره بود: برژنف شکایت کرد که در افغانستان فعالیت های دوجانبه در پروژه های ملل متحد و دیگر پروژه های چند جانبه، شمار متخصصین کشورهای عضو ناتو بسیار زیاد شده است. در گذشته حکومت افغانستان از متخصصین کشورهای ناتو حداقل در مناطق شمالی آن کشور دعوت نمیکرد، اما اکنون به آن دساتیر عمل نمیشود. او گفت:

«اتحاد شوروی به این انکشافات با نظر بد می نگرد و از حکومت افغانستان تقاضا میکند تا خود را از تسلط آنها رهائی بخشد، آنها چیزی دیگر جز جواسیس نیستند و روی مقاصد امپریالیستی کار میکنند.» فضای سالن تیره شد، برخی از روسها ناراحت معلوم می شدند و افغانها بسیار آزرده بودند، من به طرف سردار محمد داود نگرستم، رنگش دود کرده بود [تیره شده بود] برژنف سخنان خود را قطع کرد، مثل اینکه منتظر جواب رئیس جمهور است.

داود خان به آواز بلند و احساسات جواب داد، این جواب چنان برای روسها غیر منتظره بود که سخنان برژنف برای ما.

او به برژنف گفت: «آنچه شما گفتید، افغانها آن را توقع نداشتند و مداخله در امور افغانستان میدانند، چنانکه قبلاً گفته شد افغانستان روابط خود را با شوروی با ارزش میدانند. ما هیچوقت به شما اجازه نخواهیم داد که به ما حکم کنید که چگونه کشور خود را اداره کنیم، چه کسی را در افغانستان استخدام نمائیم، چگونه و در کجا متخصصین را توظیف نماییم. این صرف مربوط به اداره دولت افغانستان است، اگر ضرورت باشد افغانستان غریب باقی خواهد ماند اما در فیصله های خود آزاد خواهد بود.»

پس از این سخنان داود خان ناگهان برخاست، تمام افغانها نیز برخاسته، [داود خان] با اشاره سر در حقیقت خداحافظی کرد و به طرف دروازه هال بزرگ روان شد. برژنف با زحمت زیاد از کرسی اش برخاست، با همراهی پودگورنی، کاسیگین و ترجمان با سرعت به دنبال داود خان حرکت کردند. من و وحید عبدالله به رئیس جمهور نزدیک بودیم. وحید عبدالله در گوش داود خان گفت: «بخاطر رعایت نزاکت های دیپلماتیک باید با روش مناسبی از روسها اجازه خواسته میشد، و گرنه سفر مسکو ناکام خواهد بود.» این حرف را چندین بار تکرار کرد. محمد داود که کمی از عصبانیتش کاسته شده بود به عقب برگشت، با روسها مقابل شد و دستهای لرزان برژنف را گرفت، برژنف با تبسم گفت: «برای من گفته شده است که جلالتماب شما میخواهید یک ملاقات خصوصی با من داشته باشید، من در اختیار شما هستم. هر وقت که برای شما مناسب باشد ما با هم می بینیم.»

سردار محمد داود به آواز بلند طوری که همه بشنوند گفت: «من میخواهم به جلالتماب شما ابلاغ نمایم که دیگر ضرورتی به آن ملاقات وجود ندارد.» پس از گفتن این حرف [داود خان] پودگورنی و

کاسیگین خداحافظی نموده به سرعت از سالن خارج شد، این آخرین دیدار داود و برژنف بود. مذاکرات ناتمام دیگر صورت نگرفت و حرف های روس ها نیز ناتمام ماند.⁹⁴

اما با توجه به خاطرات همراهان دیگر رئیس جمهور داود و اسنادی که در مورد سفر وی به مسکو در دست داریم میتوان گفت که آقای غوث در مورد جملاتی که میان برژنف و محمد داود رد و بدل شده است و بخصوص در بخش عصبانیت محمد داود خان اغراق کرده است. آقای عبدالجلیل جمیلی که به عنوان عضو هیئت افغانستان در سفر به اتحاد شوروی رئیس جمهور را همراهی میکرد، در این مورد می نویسد:

«طیاره [هواپیمای] کندهار، طیاره [هواپیمای] رسمی رئیس دولت افغانستان، حامل رئیس جمهور افغان، مرحوم محمد داود خان و ذوات معینی ایشان... صبح روز ۱۲ اپریل ۱۹۷۷ کابل را به مقصد مسکو ترک کرد و با مواصلت [رسیدن] به میدان هوایی تاشکند، هیات افغانی از طرف روسای جمهور و صدراعظم ها و وزرای خارجه و جمع کثیری از سه جمهوریت شوروی همسایه افغانستان (ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان) به گرمی زیادی استقبال شده و به عمارت (VIP) مخصوص زما [رهبران] در آن میدان هوایی راهنمایی شدند. در آن تالار بزرگ میز طعام چاشتی [ناهار] را برای تقریباً ۵۰ نفر تهیه دیده بودند که رئیس جمهور افغانستان و رئیس جمهور ازبکستان در وسط میز مقابل هم قرار داشتند و در جریان صرف طعام چاشت ایراد بیانیه های خیر مقدم از طرف میزبان و قدردانی و تشکر از طرف مهمان صورت گرفت که وظیفه ترجمانی بیانیه مرحوم محمد داود خان را، بر علاوه مکلفیت وظیفوی عضویت هیات، به عهده داشتم و از این رو بر میز دعوت در چوکی سوم به طرف راست رئیس جمهور افغانستان قرار داشتم ولی قبل از آغاز مراسم محمد خان جلالت وزیر تجارت از جای خود برخاسته و به رئیس جمهور افغانستان التجا کرد که اگر به او اجازه داده شود تا با برادر بزرگ و خاله و پسر خاله و فامیل خود که اصلاً تاشکندی و مقیم این شهر اند و به دیدنش

94 _ سقوط افغانستان، ص ۲۳۲_ ۲۳۹

آمده اند، صرف نان چاشت کرده و زودتر برگردد که با اشاره سر از رئیس جمهور موافقت گرفته و رفتند و بعد از صرف طعام برگشتند. دو موضوع دیگر نیز قبل از توضیح جریانات مذاکرات مسکو قابل تذکر دانسته میشود که:

اولاً_ به همه اعضای معیتی تفهیم شده بود تا جریان مذاکرات را بدون فرو گذاشت تحریر کرده و در ختم هر مذاکره مشترکاً به حیث یک راپور مکمل مذاکرات آن را فوراً منسجم سازند. ثانیاً_ هدایت اکید داشتیم که چون در جمله هیئت افغانی تنها کسی هستم که به لسان روسی بلدم، باید بر علاوه گرفتن جریان مذاکرات همه مطالب و اظهارات را نیز متوجه باشم، زیرا بعد از حرکت از تاشکند چنین تفهیم شده بود که تنها جانب شوروی امور ترجموی و ترجمانی را به عهده خواهد داشت و بس.

طیاره حامل رئیس جمهور و ذوات معیتی همسفرشان همان روز به مسکو مواصلت و در تالار (VIP) میدان هوایی بین المللی شیر میچی وا (sheremetiva) از طرف لیونید برژنف منشی عمومی حزب کمونیست، نیکولای پودگورنی رئیس شورای عالی (رئیس جمهور)، الکسی کاسیگین صدراعظم، آندری گرومیکو وزیر امور خارجه و دیگر وزرا و اراکین دولتی استقبال شدند و بعداً هیات با مراسم با شکوهی عازم قصر سه طبقه... که در سمت جنوبی کاخ کرملین قرار داشت، گردید.

صبح روز ۱۳ اپریل ۱۹۷۷ مذاکرات رسمی دولتین در قصر مرکزی کرملین (مشرف به دریای مسکو) آغاز شد. روز اول مذاکرات با تبادل بیانیه های مرحوم محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان و لیونید برژنف منشی اول حزب کمونیست اتحاد شوروی و ضمناً توضیحات مرحوم علی احمد خرم وزیر پلان افغانستان که به اجازه و اشاره محمد داود خان صورت گرفته بود و اجمال عمومی پلان های اقتصادی گذشته و در عین حال پیش بینی های پلان های ۷ ساله اقتصادی آینده افغانستان را در بر داشت، در فضای آرام و سالم به پایان رسیده و هیات افغانی در دعوت نان چاشت بزرگ و با موهبت سالون گیورگی کرملین اشتراک کردند که مسالمت و تعاطی بیانیه های دوستانه و همسایگی نیک را با خود داشت.

روز ۱۴ اپریل ۱۹۷۷ و دور دوم مذاکرات در همان تالار عظیم برگزار شد. منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد شوروی با آغاز بیانیه

خودش روز دوم جلسات را افتتاح کرد، موصوف بعد از شرح یک قسمت بیانیه خود که ۲۰-۲۵ دقیقه دوام کرد، دفعماً با توقف متن بیانیه سر خود را بلند کرده و به شکل جدی تر و صدای بلند تر رو بطرف رئیس جمهور افغانستان کرده چنین به سخن آغاز کرد:

«آقای رئیس جمهور!

شما به خوبی میدانید که کشور ما همیشه نزدیکترین دوست افغانستان بوده و در هر وقت و مرحله ای دست دوستی را به طرف افغانستان پیش کرده و از هیچ نوع کمکی دریغ نکرده است و حال هم ما به خوشی حاضریم که برای اجرای پلان جدید اقتصادی افغانستان کمک کنیم ولی طوری که اطلاع دارید دشمنان ما میخواهند که درین دوستی ما رخنه انداخته و آنرا خراب سازند، بدین لحاظ عمال خود ها را زیر عنوان پسیکور و رضا کار و غیره به افغانستان اعزام میدارند که آنها زیر عنوان کمک و همکاری اساساً در تخریب روابط ذات البین ما میکوشند. باید حکومت افغانستان تمام آن اشخاص را از افغانستان خارج کند. و ترجمان جانب شوروی آنقدر این مطلب را جویده ولی گوارا و واژگونه جلوه داد و ترجمه کرد که جانب شوروی که به لسان دری آشنایی نداشتند و جانب افغانی که اصل مطلب و کلمات «برژنف» را به روسی نفهمیده بودند، هیچ انتباه خرابی از آن نگرفتند و این همان فرصتی بود که باید با درک واقعبینانه گفتار برژنف و عواقب خواهش و یا هدایت او، منحصراً وظیفه هیئت افغانستان را حالی می ساختم و به این خاطر بدون وقفه و تأمل، به مرحوم شهید سید وحید عبدالله معاون وزارت امور خارجه که یک نفر بعد از من بطرف چپ و قریب شخص رئیس جمهور افغانستان نشسته بودند، رو کرده و آهسته گفتم: «معاون صاحب، ترجمه درست نیست!» با ادای محض این کلمه از طرف من، شهید مرحوم محمد داود خان رو بمن کرده و با قدری عصبانیت گفتند: «چه گپ است؟» عرض کردم که «همین مطلب اخیر را ترجمان درست ترجمه نکرده است.» درین وقت است که لئونید برژنف متوجه شد که هیأت افغانی به بحث در بین خود مصروف اند، هم ممکن نظر خاص خود را محرک آن میدانست، چون می دانست که من به لسان [زبان] او بلدم، رو به من کرده و با صدای جدی پرسید که «چه گپ است؟» فوراً رو به او کرده و گفتم که «جلا لتما ب شما

همین لحظه این چنین اظهار داشتید (تکرار عین کلمات و جملات روسی خودش) ولی ترجمان شما مطلب شما را نه آنچه شما اظهار داشتید، بلکه به رنگ و مفهوم دیگری (عین متن دری ترجمان شان را البته به لسان روسی) ترجمه کرده که به نظر شما هم درست نخواهد بود.» برژنف فوراً به عقب خود (جایی که ترجمان شان به پشت سر او نشسته بود) نگاه کرد و با صدای شدید و بلند به ترجمان هدایت داد که گفتارم را منحرف نکنید و آنچه را گفته ام ترجمه کنید، ترجمان مذکور این مرتبه گفتار او را که فوقاً تقدیم گردیده، مکماً توضیح داد. برژنف بعد از این هم بقیه گفتار را که جمعاً بیشتر از ۴۵ دقیقه بود، به پایان رسانیده و نوبت به رئیس جمهور افغانستان رسیده بود تا بیانیه خود را ایراد نمایند و ایشان متنی نداشتند و نه مدارکی بلکه نوت [یادداشت] های مختصری گرفته بودند که به اشاره به هر یک آن آغاز به سخن کردند. مرحوم محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان بیانیه خود را با تشکر از استقبال گرم دوستانه مقامات شوروی و روابط همکارانه ایشان با افغانستان شروع کرده و هر یک از جملات و پاراگراف های بیانیه برژنف را قدم به قدم و به صورت سیستماتیک جواب دادند تا اینکه به همان تذکر جدی و یا اخطاریه دیپلوماسی منقاد کننده برژنف رسیدند و در آن مورد جوابا چنین گفتند (مرحوم محمد داود خان که درین لحظه جدی تر و صریح تر و با صدای نسبتاً بلندتر از آغاز بیانیه خود شروع به حرف زدن کردند و چنین گفتند:

«جلالتمآب برژنف

شما و همه خوب می دانند که افغانستان یک کشور رو به انکشاف بوده و برای رفع مشکلات اقتصادی خود به کمک تمام کشور های دوست خود در جهان ضرورت دارد، و ما همیشه از کمک های همه کشور های دوست منجمله اتحاد شوروی صمیمانه تشکر می کنم، بنابر این همیشه خواهشمندیم تا کشور های دوست با کمک های اقتصادی و اعزام متخصصین خود به افغانستان با ما کمک کنند، ولی اگر این کمک ها و اعزام متخصصین به منزله مداخله در امور داخلی ما بحساب برود ما از بازوی این ها گرفته و تمام شان را از افغانستان بیرون می اندازیم، درین لحظه حرکتی را با دست راست خود اجرا کردند مانند شخصی که شی دست داشته اش را به فاصله ۵ - ۶ متر دور تر از خود مانند دیسکی پرتاب کند ولو که [=حتی اگر] از جرمنی [آلمان] فرانسه، اتحاد شوروی، آمریکا، بلغارستان و غیره باشند. و بعد از

ترجمه این گفتار خود، یک بار دیگر علاوه کردند که با اجازه شما یکبار دیگر سخنانم را تکرار میکنم و عین مطلب خود را با همان حرکت دست و نام بردن از همان کشورها تکرار کردند و افزودند: «البته افغانستان یک کشور غریب [فقیر] است، ولی یک کشور مستقل و آزاد است و به هیچ کشوری اجازه نمی دهد که بنام کمک در امور داخلی اش مداخله کند. تعیین سرنوشت افغانستان تنها به دست ملت افغان بوده و تنها مردم افغانستان حق دارند که در آن باره تصمیم بگیرند.» فوراً الکسی کاسیگین صدر اعظم اتحاد شوروی که شخص دراک و سیاست مدار ورزیده بود و ادامه ی همچو بیانات را با وخامت آن بخوبی درک کرده بود، رو به رئیس جمهور افغانستان کرد و سوال خود را که بکلی خارج موضوع و پروگرام و به اصطلاح آب انداختن بر آتش افروخته ی برژنف بود مطرح کرد:

«آقای رئیس جمهور!

چون شما یکی از سیاستمداران مجرب بوده و مخصوصاً در منطقه شرق میانه و همجواری با ایران و پاکستان و هند و چین در امور دولتی و سیاسی سابقه و تجربه ی کافی دارید و چون دید و نقطه نظر شما منحصراً سیاست مدار و رئیس جمهور افغانستان برای ما ارزش زیادی دارد، ممکن است بفرمایید که شما اوضاع منطقه و احوالات کشور های همجوار و روش سیاسی شان را به چه نظری دیده و تحلیل میکنید که یقیناً شنیدن نظر شما درین باره ارجناک میباشد.» در این لحظه مرحوم محمد داود خان واقعاً با چنان متانت و سنگینی و چنان لهجه آرامی شروع به گفتن جواب صحبت کردند که بکلی حیرت آور بود و اصلاً گمان هم نمی رفت که در یک چشم برهم زدن به این ترتیب چنین خویشتن داری کنند، مانند اینکه همین لحظه قبل هیچ جریانی یا حادثه ای رخ نداده باشد. مرحوم محمد داود خان با آغاز سخن و توضیح چگونگی اوضاع هر یک از کشور های همجوار به شمول اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ارتباط آن با مسائل بین المللی و سپس کشور خودش افغانستان و حتی خود کشور شورا ها از دید افغان ها و همسایه ها، آنقدر توضیحات و معلومات مکفی و لازم، با اتکاء به اعداد و ارقام و احصائیه ها [آمار و ارقام] ارائه کرد که صدر اعظم اتحاد شوروی در آخر معلومات ارائه کردگی شان با ابراز تشکر و قدردانی گفتند: «واقعاً توضیحات و معلومات شما آنقدر غنی و پر محتوی و حتی مطالب بکر بود که از آن مستفید شدیم و با

صراحت به شما میگویم که به مطالبی رسیدیم و آن معلوماتی را یافتیم که قبلاً نمی دانستیم و یا به رنگ دیگری آنرا تعبیر میکردیم و توضیحات شما ما را به راه های بهتر و معلومات درست تری راهنمایی کرده است.» و این بود نقطه نهایی آن جلسه که بعد از این توضیحات ختم آن با درخواستن هیأت های هر دو کشور از کرسی ها اعلام شد. رئیس جمهور افغانستان از قطار خود و رهبران اتحاد شوروی از رسته خود به درب خروجی تالار برآمده و نزدیک هم، یعنی رئیس جمهور افغانستان تنها با برژنف، پودگورنی، کاسیگین و گرومیو و وزیر امور خارجه اتحاد شوروی دست داده (نه با تمام هیأت شان) و بدون توقف بطرف درب خروجی طرف راست شان حرکت کردند و البته در جریان این نوع وداع دست و پاچگی های مخصوصاً در هیئت شوروی رونما و قدری بی نظمی رخ داد که وقتی که درب باز شد و رئیس جمهور افغانستان شخصاً و تنها از آن خارج شد، شاعلی [آقای] میر شمس الدین رئیس تشریفات وزارت امور خارجه افغانستان که تازه به تالار داخل شده بود متوجه خروج رئیس جمهور نشده بود، بنا بر آن مرحوم سید وحید عبدالله معاون وزارت امور خارجه صدا کرد که رئیس تشریفات رهبر رفتند و با دست اشاره کرد که رئیس تشریفات فوراً و به سرعت به عقب مرحوم محمد داود خان روان شد. مرحوم محمد داود خان از راه همان تونل زیر زمینی که بین دو قصر وجود داشت و روز قبل هم از همان راه رفته بودند، با رئیس تشریفات افغانی و رئیس تشریفات شوروی راساً به طبقه سوم قصر اقامتگاه شان رفتند. طبعاً بزودی ممکنه همه اعضای هیأت افغانی به تعقیب شان به همان قصر و همان طبقه رفتند ولی واقعیت این است که با درک و احساس تأثر شان حتی تا تقریباً ۲ ساعت وزرا هم به اطاق شان نرفتند. در همین لحظه مرحوم پاینده محمد کوشانی سکرتر اول سفارت کبرای افغانی در مسکو با دوسیه ای در دست نزد سید وحید عبدالله معاون وزارت امور خارجه آمد و متن اطلاعیه تلکس وزارت خارجه را که به مناسبت وفات مرحوم مارشال شاه ولی خان غازی در روم، از کابل مواصلت نموده بود به اطلاع وی رسانید. معاون وزارت امور خارجه به رئیس تشریفات هدایت داد که آن متن مخابره شده به حروف لاتین را به دری نوشته و مستقیماً به رهبر تقدیم کنند. رئیس تشریفات با تقدیم آن، لحظه ای بعد از وزرای محترم خواست که به اطاق رئیس جمهور بروند. نان شب را به همان اطاق بردند ولی آنچه

شنیدم که مرحوم محمد داود خان اصلاً نان شب را صرف نکردند (بجز چای)

یکی دو ساعت بعد از این رئیس تشریفات وزارت امور خارجه شوروی آمده و دعوت نامه رئیس جمهور تاجیکستان را به رئیس تشریفات وزارت امور خارجه افغانستان داده و گفت: «چون رئیس جمهور تاجیکستان بسیار علاقه دارد که رئیس جمهور افغانستان را با ذوات معینی [همراهان] شان فردا در شهر دوشنبه استقبال کند و شب هم در آن شهر میزبان شان باشد، از این رو خواهش کرده اند که نظر و معلومات لازم را همین امشب به استحضار شان برسانم.» رئیس تشریفات وزارت امور خارجه افغانستان، دعوت نامه و چگونگی را به حضور رئیس جمهور افغانستان به عرض رسانید. ولی جواب مرحوم داود خان این بود که «با تشکر و قدردانی از دعوت ایشان، از سفر به دوشنبه معذرت بخواهید. و وقتی که فردا از مسکو به طرف کابل پرواز میکنیم توقف در تاشکند را نیز در پروگرام قید [درج] نکنند.»

صبح روز ۱۵ اپریل ۱۹۷۷ وقتی که رهبران شوروی طی مراسم رسمی و عبور از برابر قطعه تشریفاتی مرحوم محمد داود خان را تا دم زینه [پله] طیاره [هواپیما] بدرقه میکردند و من هم شخصاً با ایشان قدم به قدم یکجا بودم، جز مراسم و کلمات وداعیه نرمال کلمه و جمله ای را نشنیدم که دال بر تیرگی اوضاع و یا کدورت برخورد ها بکند و مرحوم محمد داود خان تا لحظه بالا شدن به زینه [پله] طیاره [هواپیما] همان لبخند و آرامش دائمی خود را داشت.⁹⁵

آقای حسن شرق از قول دکتر علی احمد پوپل، سفیر کبیر افغانستان در مسکو می نویسد:

⁹⁵ مرحوم محمد داود خان اولین رئیس جمهور افغانستان و جریان مکمل و واقعی سفر رسمی ۱۹۷۷ ایشان به مسکو، آقای عبدالجلیل جمیلی، پورتال افغان جرمن

با اینکه محمد داود خان به همه اعضای هیئت هدایت دادند تا آنچه را که در جلسه شنیده اند فراموش کنند⁹⁶، تصور می‌کنم که شوروی‌ها هم چنین کرده باشند، اما بعضی از همراهان ما متأسفانه از کسانی نبودند که لاف‌های موضوع را از دوستان خارجی‌شان پنهان داشته باشند. با آن هم اگر افشای موضوع را در اثر آقای غوث مطالعه نمی‌کردم به احترام فرموده محمد داود آن را با خودم به گور می‌بردیم. با اینکه قسمت زیادی از نوشته آقای غوث را امروز درباره صحبت جانانه و مردانه محمد داود با برژنف تأیید می‌کنم اما اینکه محمد داود بعد از مردود شمردن گفته‌های برژنف با عصبانیت مجلس را ترک نموده باشد به صورت قطعی حقیقت ندارد. بلکه بر عکس با آرامی و متانت پس از گفته‌هایش، انتظار ادامه مذاکرات را داشت که؛ کاسیگین صدراعظم شوروی بدون تماس با سخنان برژنف، پرسید که؛ خواهشمندم اگر جلال‌ت‌ماب بفرمایند که؛ اوضاع منطقه، خصوصاً کشورهای همسایه خویش (پاکستان، هند، چین و ایران) را چگونه ارزیابی می‌کنند؟ محمد داود مانند اینکه اصلاً چیزی به وقوع نپیوسته باشد، به آرامی و خرسندی در حدود ۱۵ یا ۲۰ دقیقه اوضاع کشورهای همجوار به شمول اتحاد جماهیر شوروی و مناسبات آنها را با افغانستان توضیح دادند. سپس بودگورنی رئیس جمهور اتحاد شوروی گفت و شنود را درباره تبادلات اموال تجارتي بین دو کشور و کمک‌های (قرضه) اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان [را] در یک فضای آرام و دوستانه آغاز نمود که برای چندین دقیقه ادامه داشت، زمانی که ابراز تشکر و قدردانی زمامداران شوروی از معلومات مفید درباره روابط با همسایگان و توافق محمد داود در مسائل اقتصادی و تجارتي بین دو کشور پایان یافت، با ختم گفت و شنود ها بود که محمد داود از جا برخاست و به اشاره سر با زمامداران شوروی خداحافظی کرد و به طرف دروازه خروجی روان گردید. هنوز چند قدمی دور نشده بود که

96_ شب ۱۸ سپتامبر امسال گفتگوی تلفنی داشتم با آقای عبدالجلیل جمیلی در مورد سفر محمد داود خان به مسکو، ایشان ضمن صحبت گفتند: «در اقامت گاه رئیس جمهور در مسکو تصمیم بر آن شد که تمام جریان سفر به مسکو مخصوصاً گفتگوهای میان دو طرف محرمانه باقی بماند اما پس از شهادت رئیس جمهور محمد داود خان، آقای صمد غوث جریان را به طور غیر واقعی در کتاب‌شان نوشتند.»

برژنف صدا کرد: گسپدین داود، گسپدین داود. محمد داود با صدای برژنف بازگشت و حین دست دادن به رسم وداع با یکدیگر بود که برژنف گفت؛ جلالتماب فردا شب به دعوت [مهمانی] پودگورنی به نسبت گرفتاری دیگری که دارم آمده نمی توانم. سپس محمد داود با تبسم و احترام متقابل، با برژنف و دیگر زمامداران شوروی از هم جدا شدند.⁹⁷

روزنامه نگار و تحلیل گر آمریکایی هنری برانشر با استناد به سند بازدید رسمی رئیس جمهور از اتحاد شوروی می گوید که در این سند نکته ای که نشان دهنده به هم خوردن مناسبات باشد مشاهده نکرده است:

«در سند بازدید رسمی محمد داود از مسکو در سال ۱۹۷۷ مطالب صریحی به نظر نخورد که دال بر خرابی وضع مناسبات بین دو کشور باشد. برژنف که به منظور غصب قدرت ریاست جمهوری، پودگورنی را به زودی از مقامش خلع کرد طی لکچری به محمد داود بار دیگر بر لزوم ضرورت «مساعی دست جمعی همه مردم» در کار اعمار و انکشاف افغانستان حرف زد و محمد داود نیز بالمقابل به شوروی ها گفت که روابط حسنه بین دو کشور «متکی بر احساسات ثابت حسن همجواری، صراحت لهجه، صمیمیت و همکاری بی غرضانه و مثمر استوار است.» هدف ها روشن بود. مسکو می بایست این حقیقت را قبول کند که اگرچه کابل با آن توافق نظر ندارد ولی با این هم باید شوروی ها به افغانستان کمک بدون قید و شرط بنماید. محمد داود ضمن موضوع کمک های بی غرضانه ادعا کرد که در کشورش «مراتب ایجاد و تاسیس سریع اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فراهم گردیده... مساعی همه مردم و حکومت افغانستان در تحقق آن مطالبه شده... و همکاری و مساعدت های بی غرضانه دول دوست در سهم گیری و انجام این تعهد نقش موثری خواهد داشت.» در اعلامیه ذکر شد که مذاکرات «در یک فضای دوستی، اعتماد و تفاهم صورت گرفت و در آن بر مسائل و مشکلات فوری جهانی تبادل افکار به عمل

97_ کودتای پنجم سرخ و سیاه، ص ۱۶۵ و ۱۶۶

آمد.» زمانی که محمد داود به کشورش مراجعت کرد گفت او مطمئن است این باز دیدش روابط بین دو کشور را که «بر اساس روحیه حسن همجواری، احترام متقابل و عدم مداخله در امور یکدیگر استوار است» تقویت خواهد کرد. محمد داود اطمینانش را از این بازدید بسیار دیپلماتانه ابراز داشت تا واقع بینانه.⁹⁸

در یکی از اسناد محرمانه ای که سفارت ایالات متحده در کابل به واشنگتن مخابره کرده بود آمده است که هم رئیس جمهور و هم شوروی، هر دو این ملاقات را عادی توصیف کرده اند:

- از 12 تا 13 آوریل، داود از اتحاد جماهیر شوروی دیدن کرد که هر دو طرف، این دیدار را یک دیدار عادی توصیف کردند که در ضمن، جز مهم ترین انگیزه های داود برای دریافت دعوت نامه ای از آمریکا بوده است تا آنچه را که حکومت افغانستان به عنوان یک موازنه سیاسی بین دو ابر قدرت تلقی می کند حفظ شود). داود در جریان دیدار از مسکو یک قرار داد جدید 12 ساله برای گسترش مناسبات اقتصادی و بازرگانی دو کشور افغانستان و شوروی امضاء کرد.⁹⁹

اگرچه پس از آخرین سفر داود به مسکو، داود و روس ها نسبت به همدیگر خشمگین بودند. اما داود خان نمیخواست که دوستی روس ها را از دست بدهد و دوستانش را به حفظ روابط با روس ها تشویق میکرد:

«پس از برگشت محمد داود از مسکو روابط همچنان مثل سابق بود. برای یک تعداد از دوستانی که هر روزه با او در تماس بودند آشکار بود که داود بسیار خسته شده است، اما او به دوستان نزدیک خود مشوره میداد که تا حد ممکن تماس های دوستانه با روس ها را همچنان حفظ کنند. یکبار برای من گفته بود که داشتن روابط نیک با روس ها

98 _ افغانستان و اتحاد شوروی، ص ۵۱ و ۵۲

99 _ اسناد لانه جاسوسی، کتاب ۲۹ و ۳۰، ص ۵۰۲

برای دوام و بقای افغانستان ضروری است. روس ها در امور رسمی روش صمیمانه خود را حفظ کردند. اما معلوم بود که فعالیت تخریبی خود را تشدید بخشیده بودند به طور خاص حزب کمونیست را تقویت کردند. در جولای ۱۹۷۷ خلق و پرچم متحد شدند.¹⁰⁰

«چند ماه پس از مراجعت از مسکو رئیس جمهور به من گفت: حکومت باید این مسئله را ارزیابی کند که به روس ها گفته شود تعداد دیپلمات ها و غیر دیپلمات های خود را در سفارت کابل کاهش دهند، او گفت یک تعداد آن ها مصروف کارهای غیر قانونی اند که برای ما غیر قابل تحمل شده است. من برایش گفتم تقلیل شمار کارمندان روسی یک مسئله بسیار مهم است، حتما به روابط دوستانه افغانستان و روس ها تاثیر منفی وارد میکند. در حالی که او همیشه به حفظ این دوستی علاقمند بود. من پرسیدم: آیا ما برای پذیرش همچو پیامدی آماده هستیم؟ او گفت: از نتیجه اش خوب آگاه هستم که این پیشنهاد را میکنم. اما تقلیل کارمندان سفارت مستلزم دقت بیشتر بود، من برای داود خان گفتم لازم است در داخل سفارت یک تعداد افراد ناکاره را تشخیص نموده خواهش اخراج آنها را بکنم... او گفت: این هم یک راه است برای رهایی یافتن از دست افراد نامطلوب... من گفتم وزارت امور خارجه دستور العملی را که در همچو موارد معمول است آماده خواهد کرد... چند روز بعد من اطلاع دادم که سند آماده است، اما مدت های زیادی سپری شد. شاید او نتوانست در این زمینه تصمیم قاطعی اتخاذ کند. این سند به کسی سپرده نشد و روی آن فیصله به عمل نیامد. از جانب دیگر او به نپذیرفتن پیشنهادات خورد و ریزه روس ها ادامه داد. یکی از این تقاضاها این بود که روس ها میخواستند نمایشگاه صنایع شوروی را از یک ساختمان پهلوی سفارت واقع حومه کابل به داخل شهر انتقال دهند اما محمد داود نپذیرفت.»¹⁰¹

100 _ سقوط افغانستان، ص ۲۴۱

101 _ سقوط افغانستان، ص ۲۴۱ تا ۲۴۳

تلاش هایی که برای اتحاد مجدد جناح های پرچم و خلق انجام میشد از چشم محمد داود دور نماند. محمد داود و مقامات دولت او هم دست به اقداماتی بر علیه حزب زدند و دامنه فعالیت های سیاسی کمونیست ها را محدود کردند:

«با فشار مستقیم اتحاد شوروی و در اثر حسن نیت احزاب کمونیست عراق و هند و پادرمیانی اجمل ختک ائتلافی میان دو جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان به وجود آمد. در برابر روش منفی داود در آخرین روزهای سال ۱۹۷۶ علایمی مشاهده شد که بعضی از افراد سطح پایین خلق و پرچم راضی شده بودند که با هم نزدیک شوند و خود را از نابودی کامل نجات دهند. اقدامات دولت کوچک اما موثر بود. او کمونیست ها را از انتخاب شدن به حیث عضو لویه جرگه که در فیبروری ۱۹۷۷ دایر میشد بازداشته بود. محمد داود از وحدت خلق و پرچم در اندیشه بود و محمد نعیم آن را نشانی از بدبختی شمرده بود.»¹⁰²

توافق آب و سفر بوتو به کابل

روابط افغانستان با ایران در سال ۱۹۷۷ بهتر از گذشته شده بود. در ماه ژوئن دولت جمهوری اسناد قرارداد آب هیرمند که در اواخر دوران نظام سلطنتی امضا شده بود را پس از ۴ سال تصویب و روز پنجم ژوئن با جانب ایران مبادله کرد. اگرچه اختلافاتی هم وجود داشت ولی در مجموع روابط ایران و افغانستان نسبتاً خوب شده بود. جزئیات بیشتری در مورد این روابط در گزارش زیر که از سفارت ایالات متحده در ایران به دست آمده است موجود است:

داود همچنین مناسبات بهتری با پسر عموی فرهنگی افغانستان، ایران، از طریق حل مسئله مورد اختلاف بین دو کشور مربوط به تقسیم آب های رودخانه هیرمند - لاقل برای زمان حاضر - به ارمغان آورد. حکومت افغانستان پس از اینکه محمد نعیم، برادر و فرستاده ویژه داود را به تهران فرستاد تا راه را هموار کند، اسناد مربوط به تصویب قرارداد آب های هیرمند را که در سال 1973 امضاء شده بود و بعد از سقوط حکومت سلطنتی که آن را مورد مذاکره قرار داده بود در حالت بلا تکلیفی به سر می برد به تصویب رساند. نعیم همچنین تفاهم ایران را در مورد طرح کنترل سیل ها و آبیاری رود هیرمند که تا آن زمان مورد اختلاف بود به دست آورد. افغانستان مایل بود که این طرح را در هیرمند سفلی به مورد اجرا بگذارد. (این طرح در مرحله تهیه است.) از لحاظ جنبه منفی، معذالک افغان ها همچنان نسبت به وعده های گذشته ایران در مورد کمک به افغانستان که افغان ها به طور موجه آن را یک نوع ارتداد از جانب ایران تلقی می کردند نسبت به ایران احساسات خوبی نداشتند. به علاوه در اواخر سال، هر دو دولت به نحو شدید، ولی در عین حال بدون سروصدا می کوشیدند تا اختلافی را بر سر یک قطعه کوچکی از مرز بین دو کشور در نزدیکی اسلام قلعه در جاده مشهد به هرات حل کنند. دستگاه رهبری افغانستان که از اظهار نگرانی های شاه درباره نفوذ شوروی در افغانستان و فقدان یک نقشه امن برای جانشینی داود سخت تحریک

شده بودند، متقابلاً در هر فرصت مناسب نگرانی خود را بر سر مسئله
جاننشینی در ایران عنوان می کردند.»¹⁰³

در همان ماه بوتو بار دیگر برای ادامه مذاکرات در مورد پشتونستان به کابل
سفر کرد، اما مقامات افغانستان ترجیح دادند که دنباله مذاکرات پس از
انتخابات پیشرو پاکستان از سر گرفته شود، در اسناد لانه جاسوسی¹⁰⁴ در
این مورد آمده است:

بوتو در جریان دیدارش از کابل در ماه ژوئن (یعنی اندکی قبل از
سقوطش) با یک استقبال تشریفاتی ولی نسبتاً خویشتن دار و سرد در
افغانستان رو به رو شد و در آن زمان حکومت افغانستان پیشنهاد کرده
بود که مذاکرات تفصیلی درباره پشتونستان (که از سوی افغانستان به
عنوان تنها نقطه مورد اختلاف بین دو کشور توصیف شده است به بعد
از انتخابات پاکستان که در آن زمان مورد انتظار بود) موکول
شود.»¹⁰⁵

این آخرین دیدار بوتو از کابل بود، یک ماه بعد دولت بوتو به وسیله ژنرال
ضیا الحق سرنگون شد. بوتو یک سال قبل ژنرال ضیا الحق را به عنوان
فرمانده ستاد ارتش منصوب کرده بود. پس از گذشت یک سال، ضیا بر علیه
بوتو کودتا کرد و پس از غصب قدرت، بوتو را به زندان فرستاد و حدود
یک سال بعد ضیا الحق بوتو را به دار آویخت.

¹⁰³ اسناد لانه جاسوسی آمریکا، شماره ۳۰ - ۲۹ افغانستان، ص ۵۰۴

¹⁰⁴ در ماه نوامبر سال ۱۹۷۹ دانشجویان ایرانی که خودشان را پیرو آیت الله خمینی
مینامیدند به سفارت ایالات متحده آمریکا در ایران حمله کردند و دیپلمات های آمریکایی
را به مدت ۴۴۴ روز گروگان گرفتند. پس از اشغال سفارت معلوم شد که دیپلمات های
آمریکایی در پوشش دیپلمات مشغول فعالیت های گسترده اطلاعاتی و امنیتی بوده اند.
دیپلمات ها موفق شده بودند قبل از تسخیر سفارت به دست دانشجویان، بخشی از اسناد
و اطلاعات را نابود کنند اما بقیه این اسناد به دست دانشجویان افتاد و سفارت ایالات
متحده لانه جاسوسی نامیده شد.

¹⁰⁵ اسناد لانه جاسوسی آمریکا، شماره ۳۰ - ۲۹ افغانستان، ص ۵۰۴

اتحاد خلق و پرچم

آنچه که در دیدار برژنف و محمد داود گذشت و اقدامات بعدی محمد داود خان بی تردید خشم اتحاد شوروی را برانگیخته بود. محمد داود آشکارا در حال پیوستن به راست بود و اتحاد شوروی نمی توانست این کار او را بی جواب بگذارد، به همین دلیل شوروی، زمینه اتحاد جناح های خلق و پرچم را مهیا کرد. جورج ارنی می نویسد:

«منافع مسکو، بعد از گفتگوی برژنف با داود در جون ۱۹۷۷، به اندازه قابل ملاحظه ای مورد تهدید قرار گرفته بود. یک ماه بعد بین دو جناح روی تشکیل حزب متحد رسماً توافق به عمل آمد. در حقیقت آن وحدت از صمیم دل نبوده، خیلی سرسری بود. زیرا اگرچه بیرک [کارمل] پذیرفت که ترکی منشی عمومی حزب باشد. مگر او این تقاضا را هم نمود که حفیظ الله امین از بیروی سیاسی یازده نفری اخراج گردد. بیروی سیاسی و کمیته مرکزی بین هر دو بخش تقریباً مساویانه تقسیم گردید و بخش نظامی کاملاً مجزا نگهداشته شد. در حقیقت اتحاد حاصله جز برای به دست آوردن قدرت از داود چیزی نبود.»¹⁰⁶

سلیگ هاریسون اما به این باور است که اتحاد مجدد جناح های حزب خلق پاسخی بود که مسکو به پاکسازی پرچمی ها و نزدیکی داود به تهران داد:

«تصمیم داود به در هم شکستن پرچمی ها که با تمایل به تهران همراه بود، باعث تغییرات عمده ای در سیاست شوروی ها در مورد جنبش کمونیستی افغانستان طی دوره ۱۹۷۶ م، گردید. تا آن موقع مسکو به انشعاب تضعیف کننده «خلق و پرچم» توجه چندانی نداشت. تا زمانی که داود در سیاست خارجی اش به مسکو تکیه می کرد، به هر دو گروه دستور داده شد که موضع راست گرایانه داخلی او را نادیده بگیرند. مسکو در چارچوب کلی تکیه بر کمونیست های متنازع افغانستان،

106_ گذرگاه کشور گشایان، ص ۷۳

پرچم را که با سیاست طرفداری از داود پس از کودتای ۱۹۷۳ با آنها همکاری داشت، ترجیح داد. اگرچه خلق سازمان یافته تر بود و کادرهای قوی تری در بین قوای مسلح داشت. اما با گذشت زمان شوروی تغییر رویه داد. روزنامه «طریق الشعب» ارگان حزب کمونیست عراق که آن زمان سخنگوی عمده مسکو در مسائل افغانستان بود، در ۲۳ ژوئن ۱۹۷۶، از کمونیست های افغانستان خواست تا با هم متحد شوند. این روزنامه پیشنهاد کرد که جناح های خلق و پرچم با هم کنار بیایند و ترکی به عنوان رهبر حزب متحد شناخته شود. این پیشنهاد اتحاد، آغاز تلاش شوروی برای ترکیب دو جناح بود که در مه ۱۹۷۷ / ثور ۱۳۵۶ به موفقیت انجامید.¹⁰⁷

آقای خلیل زمر هم میپذیرد که دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر اثر فشار های بیرونی متحد شده بودند :

«یقیناً این (طرح اتحاد دو شاخه حزب) از جانب حزب کمونیست اتحاد شوروی بود و این فقط حزب کمونیست عراق نبود که این مساله را مطرح می کرد. حزب کمونیست هند و حزب توده ایران هم در این مساله دخیل بودند و فشار می آوردند. اینها احزاب منطقه ای بودند که با درخواست اتحاد شوروی فشار وارد می کردند و خود اتحاد شوروی جداگانه فشار می آورد.»¹⁰⁸

البته این وحدت کامل نبود و که وحدت دو جناح، شاخه های نظامی را در بر نمیگرفت و هدف از این اتحاد، سرنگونی دولت داود خان و به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق بود. آقای فرید مزدک میگوید:

«در ماه جون ۱۹۷۷ وحدت میان جناح های پرچم و خلق صورت گرفت، ولی شاخه های نظامی جدا از هم باقی ماندند. امین رهبری سازمان نظامی خلقی ها را در دست داشت. فشار روزافزون دولت

107 _ پشت پرده افغانستان ، ص ۱۷

108 _ بی بی سی فارسی، ۸ دی ۱۳۸۸ - ۲۹ دسامبر ۲۰۰۹

محمد داود را می‌توان عامل اصلی وحدت حزب و تحرک جدید در فعالیت‌های شوروی برای انسجام بهتر دوستان و طرفدارانش در افغانستان دانست. مهم‌ترین هدف وحدت، تشکیل نیروی جاگزین داود بود که به سرعت غیرعادی به غرب، پاکستان، ایران و عربستان نزدیک می‌شد. کنفرانس وحدت حزب در جولای ۱۹۷۷ گذار از حالت اوپوزیسیونی به الترناتیف قدرت را مطرح کرد.¹⁰⁹

رئیس جمهور داود از تلاش‌های روس‌ها برای منسجم کردن کمونیست‌های افغانستان بی‌خبر نبود و سازمان‌های اطلاعاتی افغانستان او را در جریان فعالیت‌های روس‌ها قرار می‌دادند اما او ترجیح میداد که فعلا دست‌نگه دار و عکس‌العملی نشان ندهد و تا زمانی که مدارک معتبری به دست نیاورده است منتظر بماند، آقای صمد غوث می‌نویسد:

در نیمه دوم سال ۱۹۷۶ گزارش‌های منظمی از طریق ادارات استخباراتی و کشفی مواصلت می‌کرد مبنی بر تخریب کاری روس‌ها که کمونیست‌های افغانی را متشکل و فعال ساخته‌اند. محمد داود روش «صبر کن و ببین» را اختیار کرده و از صحبت کردن با سفیر روسیه در مورد مداخلات روس‌ها در امور داخلی افغانستان ابا می‌ورزید. به همین ترتیب او حتی به یک تن از مامورین وزارت خارجه نیز اجازه نداده بود که چنین کاری را بکنند. تصمیم این بود که قبل از وقت نباید شوروی‌ها را تحریک کرد و هم‌چنان لازم نیست که علیه کمونیست‌های محلی تا آن‌گاه که اسناد محکمی در مورد فعالیت‌های شان علیه رژیم به دست نیامده داخل اقدام شد. چنان اسنادی لازم بود که نمایندگان روسی نیز نتوانند از آن انکار کنند.¹¹⁰

109 _ هفت ثور معلول خودسری امین بود ، [گفتگو با فرید مزدک] ، روزنامه 8 صبح

۶ ثور ۱۳۹۴

110 _ سقوط افغانستان ، ص ۲۳۰

بالاخره در سال ۱۹۷۸ محمد داود خان به این اسناد دست یافت، اما فرصت انتشار آن اسناد را پیدا نکرد زیرا حدود یک ماه و نیم بعد کمونیست ها بر علیه او کودتا کردند. آقای عزیز نعیم برادر زاده محمد داود خان می گوید:

«یک ماه و نیم قبل از کودتای ثور من برای اجرای پاره ای از امور به کابل رفته بودم و آن وقت مرحوم رئیس جمهور را دیدم و ایشان برای گفتند که چنان اسنادی به دست آمده که نشان میدهد خلقی ها و پرچی ها ارتباط مستقیم با شوروی ها داشته، خویش را به تمام معنی به آنها تسلیم نموده اند و این اسناد عنقریب به اطلاع مردم افغانستان رسانیده خواهد شد.»¹¹¹

معلوم نیست که این اسناد چگونه به دست محمد داود خان رسیده بود ولی در مورد آن حدس هایی میتوان زد. مثلاً شاید این اسناد صحبت های رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان بوده باشد که به وسیله ماموران پولیس ضبط میشد، اکادمیسین دستگیر پنجشیری می نویسد:

«در آخرین سال فرمانروایی سردار محمد داود، جریان جلسه های بیرونی سیاسی در همسایگی طرف چپ منزل نور محمد تره کی توسط پولیس استبداد غالباً ثبت میشد و در اختیار رهبری «انقلاب ملی» قرار می گرفت. به هر حال، دولت با اطلاع از این تصمیم حزب، پروسه حمله خود را به رهبری ح.د.خ. تسریع کرد... دوسیه های سازمان مصونیت ملی رژیم کودتا گواه این حقیقت انکار ناپذیر بود که سردار داود از فعالیت سازمان های افسری و نظامی ح.د.خ.ا به طور کل اطلاع کافی داشت. او افسران برجسته فزاکسیون «خلق» را میشناخت و در پهلوی نام هر یک از افسران این علامت (✓) را به رنگ سرخ گذاشته بود.»¹¹²

¹¹¹ _ روز شمار وقایع و تاریخ شفاهی افغانستان، ص ۱۵۷

¹¹² _ و آن گلوله باران بامداد بهار، صبورالله سیاه سنگ، بخش بیست و یکم، کابل
ناته فبروری 2009

از آن گذشته تنها کمونیست ها نبودند که در اداره های مهم دولتی نفوذ کرده بودند، محمد داود خان هم در میان کمونیست ها مامورانی داشت:

«کسانی که مطلب مینوشتند یا مطالبی جمع میکردند -مخصوصا چپی های تندروتر- نوشته های خود را پیش کسی به نام «جنرال عمر» که حالا در مسکو است، می بردند. آن آدم از سر شام می نشست تا ساعت های دوازده - یک شب آن نوشته ها را در چند کاپی تایپ میکرد و کاپی ها به پوهنتون ملکی و پوهنتون نظامی و جاهای دیگر فرستاده میشد. من بعدها متوجه مسأله ای شدم. بعد از هفت ثور مطمئن شدم که آن آدم [جنرال عمر] در ضبط احوالات کار نمیکرده است. وقتی در وزارت دفاع، اسناد امنیت دولتی و ضبط احوالات را میخواندم نام عمر را در جای پنجم یا ششم دیدم. در حالی که ما تمام آن مدت به او مطلب میدادیم و او نشر میکرد.»¹¹³

وزیر دفاع هم با بدبینی کامل کمونیست ها را زیر نظر داشت و آنها را از هرگونه اقدامی برحذر میداشت، ژنرال عبدالقادر می گوید :

«یک بار رسولی- وزیر دفاع- در خانه اش با کنایه به من هشدار داده بود. شبی ما را به خانه اش دعوت کرد. من بودم، نجیب- داماد رسولی- بود و قاسم از پنجشیر که مدیر استخبارات قوای هوایی بود. مرتضی قل- سرانجینیر قوای هوایی- هم بود... در همان شب، رسولی به من گپ هشدار آمیزی زد. بالحن خاصی گفت: قادر بچیم! مراقب کارهایت باش! زیر نظر هستی!»¹¹⁴

¹¹³ _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ، ص ۹۰

¹¹⁴ _ همان

حزب انقلاب ملی

از آنجا که قرار بود حکومت به گونه تک حزبی اداره شود قرار بود حزبی به نام انقلاب ملی تاسیس شود، داود خان میخواست حزب پشتیبان حکومت باشد اما این حزب تا پایان ریاست جمهوری محمد داود نتوانست به آن حد برسد. محمد داود خان هدف های زیادی داشت که میخواست با تاسیس این حزب به آن برسد. ژنرال محمد نبی عظیمی می نویسد:

«محمد داود» در حالی که در فضای سیاسی کشور روز به روز اعتماد خود را از دست میداد زیرا که نه بالای چپی ها و نه راستی ها اعتماد داشت، اساسات ایجاد حزب خود به نام انقلاب ملی را گذاشت. حزبی که میبایست یگانه حزب سیاسی در کشور باشد، از کارمندان و مامورین دولت به وجود آید. از بالا رهبری شود، مقامات رهبری آن را عمدتاً کودتاجیانی مانند رسولی، قدیر و عبدالاله تشکیل دهد. مرام نیشنالیستی داشته باشد، با مسکو دشمنی ورزد و در سیاست خارجی خود با چرخش ۳۶۰ درجه طرفدار غرب گردد تا افغانستان را از وابستگی هایش به کرملین برهاند. این کار میبایست در چوکات [چهارچوب] قانون انجام میافت، تا اینکه در ۲۶ جنوری ۱۹۷۷ قانون اساسی در جراید انتشار یافت و انتخاب اعضای لویه جرگه جهت بررسی و تصویب آن اعلان شد. در ماده چهل همین قانون بود که نظام حزبی در کشور به حزب واحد دولتی به نام انقلاب ملی یا ملی غورحنگ اختصاص داده شد.»¹¹⁵

عزیز نعیم برادر زاده رئیس جمهور داود میگوید که رئیس جمهور میخواست برای مدتی نظام تک حزبی باشد و بعد از آن دولت به احزاب دیگر هم اجازه فعالیت بدهد:

115 _ اردو و سیاست، ص ۱۱۸

«در سال دوم ریاست جمهوری با مرحوم رئیس جمهور راجع به اوضاع و حالات مملکت حرف میزدیم... او می گفت که «در حالت موجوده باید به اوضاع اجتماعی و اقتصادی توجه صورت گیرد زیرا دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی اجتماعی و اقتصادی موفق نمیشود. در این صورت باید دولت نقش رهبری را داشته باشد و برای از بین بردن هرج و مرج باید تا یک مدت فقط یک حزب سیاسی فعالیت کند تا منافع اکثریت را در نظر بگیرد.» رئیس جمهور می گفت: «این به آن معنی نیست که سایر احزاب وجود نداشته باشد زیرا بدون حزب دموکراسی معنی ندارد.» به همین منظور ایجاد حزب انقلاب ملی آغاز شد. ولی قبل از آنکه اساس نامه حزب تهیه شود عده ای از اشخاص به خاطر منافع شخصی خویش جذب افراد را آغاز کردند. یک روز در وزارت خارجه بودم که چند تن از دانشجویان دانشکده حقوق نزد آمدند و گفتند ما به حزب انقلاب ملی دعوت شده ایم ما چکار کنیم؟ من گفتم اگر کسی مرا به حزب دعوت کند اول اساس نامه حزب را میبینم اگر آن اساس نامه با افکار و نظرات من مطابقت داشت جذب می‌شوم در غیر آن دعوت را رد می‌کنم. آنها گفتند حرف های شما درست است اما ما را در لیست سیاه گرفته اند اگر در حزب جذب نشویم برای ما خطر دارد. من این موضوع را به مرحوم رئیس جمهور عرض کردم او گفت تا حال اساس نامه حزب تحت کار و مطالعه است و راجع به شمولیت حزب هیچ مجبورت وجود ندارد. همان بود که از موضوع از طریق رادیو اعلان شد و گفتند که عضویت در حزب اجباری نیست.»¹¹⁶

ناگفته نماند که رهبران حزب کمونیست افغانستان از همان ابتدای تشکیل حزب مامور شدند که به درون آن نفوذ کنند. واسیلی میتروخین می نویسد:

«در سال ۱۹۷۵ داود حزب انقلاب ملی را تأسیس و همه احزاب سیاسی دیگر را ممنوع اعلام کرد. اقامتگاه کابل به رهبران حزب

¹¹⁶ _روزشمار وقایع و تاریخ شفاهی افغانستان، ص ۱۴۰ و ۱۴۱

دموکراتیک خلق افغانستان دستور داد تا افراد خود را در حزب داود نفوذ داده و از داخل به خراب کاری بپردازند.»¹¹⁷

اما آقای عطایی می گوید که مسئولان وزارت های دفاع و داخله خودسرانه این حزب را تشکیل دادند و کمونیست ها هم در حزب نفوذ کردند:

«قانون اساسی دولت جمهوری تشکیل یک حزب را به نام حزب انقلاب ملی مجاز میدانست، قبل از اینکه از طرف دولت در به میان آوردن حزب اقدام شود متأسفانه در وزارت های دفاع و داخله خودسرانه در تشکیل و نام نویسی در حزب اقدام می گردید که در محیط سر و صدای زیاد بالا کرده بود. مردمان فرصت طلب همه روزه به مراجع مختلف اظهار خوش خدمتی نموده و طالب ثبت نام در حزب می گردیدند. از همه مهمتر اینکه عناصر چپی از این فرصت سو استفاده نموده در اردو و در وزارت داخله ثبت نام می کردند. وزیر داخله با من تماس گرفته و اظهار نمود که هر قدر پیشتر [زودتر] در تشکیل حزب اقدام شود به همان اندازه بهتر است و فرصت از دست نمیرود. این موضوع و مراجعات اشخاص مرا مجبور کرد تا در زمینه از رئیس جمهور طالب هدایت شوم.

ایشان تشکیل حزب را از بالا به پایین یعنی اول تشکیل کمیته مرکزی و بعدا ارگان های حزب را در نظر داشتند و در اخیر اعضای حزب، بعد از غور رسی [بررسی] کمیته مرکزی در قسمت اشخاص تعیین می گردید. لذا رئیس جمهور برای جلوگیری از اقدامات خودسرانه در یک مصاحبه مطبوعاتی بیان نمودند که دولت هنوز در قسمت تشکیل حزب اقدامی نکرده و هر وقت که آمادگی های مربوط تکمیل گردید موضوع به اطلاع هموطنان رسانیده میشود. با این بیان ظاهر اقدامات خودسرانه قطع گردید ولی در خفا چه در اردو و چه در دوائر ملکی جلسه های حزبی دوام داشت و چپی ها از این جریان سو استفاده اعظمی را می بردند. سید عبدالاله، غلام حیدر رسولی و عبدالقدیر به هم نهایت نزدیک بودند. سید عبدالاله که زیاد مورد اعتماد رئیس

117 _ ک گ ب در افغانستان، ص ۱۷

جمهور بود قابل غور است که او چرا از چنین جریان جلوگیری نمی کرد و چرا رئیس جمهور را در جریان نمی گذاشت.»¹¹⁸

حزب در میان جمهوری خواهان هم مخالفانی داشت، یکی از این مخالفان حسن شرق بود. آقای شرق میگوید که حزب به وسیله تعدادی از کودتاچیان مغرور و بدون مشورت با رئیس جمهور تشکیل شده بود و بدین باور است که این حزب به جای آن که در پی پیدا کردن راه حل هایی برای از میان برداشتن مشکلات اقتصادی باشد مشغول توطئه بر علیه تعدادی از جمهوری خواهان بود:

«متأسفانه موازی با خواسته های دشمن بعضی از رفقای ۲۶ سرطان که از کامیابی خود در کودتا مغرور شده بودند، بسیاری از سرسپردگان جمهوریت را نادیده می گیرند و بدون مشورت و فیصله کمیته مرکزی در حالی که اجتماع و تشکیل احزاب سیاسی در افغانستان غیر قانونی اعلان شده بود، اساس حزب انقلاب ملی را می گذارند و تعدادی از وزرا و مامورین و استادان و معلمین هم نظر خویش را به عضویت آن می پذیرند. دامنه این جاه طلبی ها و خودسری ها رفته رفته به جای رفع مشکلات مردم و انکشاف اقتصادی به طرح دسایس و از پای درآوردن و از مقام انداختن احمد و محمود خصوصاً نویسنده سپری می گردید. با گفتگوهای دلسرد کننده و اتهامات دور از حقیقت و به کنار گذاشتن تعداد زیادی از جمهوری خواهان، از جریان حزب انقلاب ملی، باز هم اکثریت شاملین کودتا [کودتاچیان] بدون توجه به آن ها در مقابل محمد داود نه تنها بی حرمتی نکردند بلکه از صمیم قلب به وطن دوستی او و عشق و علاقه او به مردم افغانستان احترام داشتند و از وی پیروی می کردند. بنا به احزاب و گروه های مخالف حزب انقلاب ملی رو می آورند و یا از همکاری و اشتراک در حزب انقلاب ملی صرف نظر می کنند.»¹¹⁹

118 _ قیام و جمهوریت ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، ص ۱۷

119 _ تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، ۱۹۵ و ۱۹۶

محمد حسن شریک به نکته دیگری هم اشاره می‌کند و آن اتکای بیش از حد رئیس جمهور به این حزب بود، کاری که باعث دلسردی جمهوری خواهان از رئیس جمهور شده بود:

«به استثنای تعداد انگشت شماری از [اعضای] حزب انقلاب ملی، اکثر مردم پی برده بودند که اتکای محمد داود به حزب انقلاب ملی و نادیده گرفتن اکثریت جمهوری خواهان، روابط معنوی او را از میان همسنگرانش بر می‌چیند و اعتماد مردم را از او می‌کاهد و چنین شرایطی افغانستان را در یک خلا بدون رهبری قرار می‌دهد که سال‌های سال جبران نشدنی خواهد بود.»¹²⁰

آقای عبدالصمد غوث هم می‌گوید که به وجود آمدن این حزب باعث دو دسته‌گی در کابینه و سردی روابط میان محمد داود خان و تعدادی از وزرا شد:

سال ۱۹۷۷ برای محمد داود سال تشخیص نیک و بد بود. در این سال چند حادثه اتفاق افتاد که او را متأثر ساخت. نخستین حادثه دوگانگی در کابینه بود. این درز وقتی آشکار شد که حزبی به نام غورحنگ ملی از سوی اعضای کمیته اعلان شد. این حزب را داود ساخته بود و بر اساس قانون اساسی یگانه حزب قانونی بود. یک تعداد از وزیران که در کمیته حزب شامل نبودند عکس العمل نشان داده و استعفا کردند. رهبران اپوزیسیون سرپرست وزارت امور خارجه وحید عبدالله بود و وزیر زراعت عزیز الله واصفی، هر دو به محمد داود بسیار نزدیک بودند. برای رئیس جمهور این یک انکشاف خلاف توقع بود، او فکر میکرد که دوستان او برایش وفادار خواهند بود و یکی از آنها هم چنین مخالفتی را نمی‌کند که به گوش مردم برسد. او ناگهان احساس کرد که چنین نیست. با تلاش محمد نعیم آن وزرا دوباره به وظایف شان رفتند. مگر دیگر محبت محمد داود نسبت به آنها کم شده بود.¹²¹

¹²⁰ _ همان ، ص ۱۹۷

¹²¹ _ سقوط افغانستان، ص ۲۵۱ تا ۲۵۲

سفر ضیالحق به کابل

در ماه اکتبر سال ۱۹۷۷ ژنرال ضیالحق رهبر جدید پاکستان به افغانستان سفر کرد. هدف او از این سفر ادامه راه بوتو یعنی تشنج زدایی با افغانستان و بهبود روابط بود، در اسناد لانه جاسوسی میخوانیم:

«ضیالحق به افغان ها اطمینان داد که همه عناصر جامعه پاکستان اکنون موافق با تشنج زدایی با افغانستان هستند، که این امر مورد توجه و رضایت افغان ها قرار گرفت. افغان ها نیز به نوبه خود با دقت هر چه بیشتر از هر گونه مداخله ای در امور داخلی پاکستان اجتناب کردند؛ هرچند هنگامی که ولی خان اخیرا از زندان آزاد شد و اجازه یافت که در فهرست سیاسیون قرار گیرد، آنها ابراز خشنودی زیادی در این باره کردند.»¹²²

در ماه مارس سال بعد، محمد داود خان به دعوت ضیالحق به پاکستان سفر کرد. در پاکستان به صورت خصوصی با ضیالحق دیدار و گفتگو کرد. آقای عبدالصمد غوث در مورد این سفر می نویسد:

«رئیس جمهور داود پس از سفرهای رسمی به یک عده از کشورها در پنجم ماه مارچ ۱۹۷۸ از دهلی به راولپندی رسید. جنرال ضیالحق و سایر بزرگان پاکستانی او را خیر مقدم گفتند این مذاکره هم میان هر دو رهبر به شکل خصوصی صورت گرفت. تنها من با او بودم. جنرال ضیالحق درباره حوادث پاکستان، آمادگی او برای آینده کشور، تلاش او بخاطر مصالحه و از بنیاد برانداختن آن چیزهایی که به نظر او جامعه پاکستانی را فاسد کرده بود به گونه مفصل تذکر داد. و اظهار مسرت کرد که رهبران پشتون و بلوچ باز هم آزاد [شده] بودند. داود از او تشکر و بخاطر رهایی رهبران پشتون و بلوچ اظهار خشنودی نمود... او گفت که آینده پشتون ها و بلوچ ها به

122_ اسناد لانه جاسوسی، ص ۲۷_ ۲۶

صورت مکمل در دست خود آن هاست، در این ارتباط افغانستان با فیصله آن ها موافق خواهد بود. داود تذکر داد که کشورهایی وجود دارد که از ارتباط نیک افغانستان و پاکستان خوش نیستند و از نظر نظامی در این منطقه نوار خطرناک چپ وجود دارد که میتواند [به] استحکام هر دو کشور صدمه بزند.

رئیس جمهور داود گفت بخاطر اینکه فضای کنونی حسن نیت به دوستی و درک متقابل بدل شود، لازم است که گام های استوار و محکم برداشته شود مانند فعالیت مشترک در عرصه اقتصاد و همکاری فرهنگی.

جنرال ضیاالحق به رئیس جمهور محمد داود گفت که درباره ارتباط نزدیک میان دو کشور اسلامی همسایه، آنها نظر مشترک دارند.»¹²³

¹²³ _ سقوط افغانستان، ص ۱۸۹ تا ۱۹۲

ترور خرم

در ماه نوامبر سال ۱۹۷۷ علی احمد خرم وزیر پلان گذاری جمهوری افغانستان ترور شد. قاتلان خرم با ترور وی یکی از بهترین همکاران محمد داود را از او گرفتند و دشمنی محمد داود با اسلام گرایان را تشدید کردند و یکی از کسانی که منافع نامشروع شوروی در افغانستان را به خطر می انداخت از سر راه برداشتند. ژنرال عمرزی درباره چگونگی ترور آقای خرم می نویسد:

«مرجان اهل ولسوالی شیوه ننگرها بود و در مکتب متوسطه حضرت صاحب ولایت کندز وظیفه معلمی داشت چنانکه در جریان تحقیقات اظهار میکرد به یکی از تنظیم های افراطی (حزب اسلامی حکمتیار) منسوب و مطابق یک پلان مطروحه به ترور آقای علی احمد خرم وزیر پلان جمهوری داود خان موظف شده بود، حوالی ساعت ده روز به بهانه اینکه معلم ساینس و ریاضی است و در مورد برق فرمولی را کشف کرده است و میخواهد فرمول خود را به وزیر نشان بدهد به وزارت پلان میرود و به اطاق منشی وزیر میرود و درخواست ملاقات با وزیر را میکند اما از آنجا که وزیر در داخل اطاقش با سفیر جاپان جلسه داشت منشی از مرجان میخواهد که منتظر بماند تا جلسه تمام شود. مرجان به اصرار خود می افزاید و در نهایت حرف هایی غیر انسانی و به دور از عفت کلام نثار خانم منشی میکند، منشی نمیتواند این همه توهین را تحمل کند و برای شکایت کردن از مرجان به داخل اطاق وزیر میرود، مرجان به دنبال منشی داخل اطاق میشود و بوسیله اسلحه وزیر را تهدید میکند، سفیر و منشی با مشاهده این حالت به سرعت از اطاق خارج میشوند، مرجان از وزیر میخواهد که او را به ارگ ریاست جمهوری ببرد وزیر میپذیرد و پیشاپیش مرجان از وزارت خارج میشود در خارج از وزارت راننده در کنار موتر نبود، مرجان فکر میکند که اگر منتظر راننده بماند ممکن است پولیس برسد پس به وزیر شلیک میکند و بعد سلاحش را به زمین می اندازد و از محل حادثه فرار میکند، او ابتدا به جاده میونند و بعد به طرف سید نورمحمد شاه مینه که در آنجا مخفیگاه داشته اند میرود

و در آنجا دوباره خودش را مسلح میکند و تحت تعقیب پولیس خودش را به سر تپه قوالان میرساند و در یک گودال مخفی میشود. پولیس از طریق رد پایش او را پیدا میکند و در آنجا دستگیر میشود.»¹²⁴

اما در پشت ترور خرم چه کسی بود؟ اکادمیسین دستگیر پنجشیری حفیظ الله امین، یکی از رهبران اصلی جناح خلق حزب دموکراتیک خلق و مسئول بخش نظامی این جناح را به عنوان طراح این قتل معرفی میکند و می نویسد:

«یکی از تحریکات خودسرانه حفیظ الله امین، ترور علی احمد خرم وزیر پلان حکومت سردار داود به تاریخ بیست و پنجم عقرب سیزده پنجاه و شش [16 نوامبر 1977] بود. این نقشه، تا جایی که تحقیقات کمیسیون کنترول در ولایت کندوز آشکار ساخت، توسط حفیظ الله امین طرح گردیده بود.

در آن زمان در راس کمیسیون کنترول حزبی قرار داشتم. در ترکیب هیئت فوق العاده بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سلیمان لایق عضو کمیسیون کنترول حزبی، نظام الدین تهذیب مسئول حرفه ای ولایت کندوز و اعضای دیگر کمیسیون اشتراک داشتند. تحقیقات چهار روز ادامه یافت. بیش از صد کادر حزبی در منزل نظام الدین تهذیب به پرسش های هیات پاسخ گفتند. تا جایی که از نتایج بررسی معلوم شد، حفیظ الله امین برای اجرای توطئه خود اعضا و حتی کادرهای حزبی کندز را مورد استفاده و استعمال قرار داده بود.

هدف امین از این عمل ماجراجویانه چنین بود:

علی احمد خرم به اثر تهدید مرجان تروریست داخل ارگ گردد و تروریست را با خود نزد سردار داود انتقال دهد. سپس حمله تروریستی علیه سردار داود انجام شود. آنگاه اردو به حال آماده باش درآید. حفیظ الله امین به آسانی از طریق قیام اردو قدرت سیاسی را به تصرف خود آورد. همچنان در جریان قیام مسلحانه مخالفان و رقیبان سیاسی خود را تار و مار و سرکوب کند. (دوسیه و اسناد کنترول حزبی تا آغاز حمله داود به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، روز پنجم ثور

¹²⁴ _ شب های کابل، جنرال عمرزی، ص ۲۲۹ تا ۲۳۴

سیزده پنجاه و هفت [25 اپریل 1978] در منزل سلیمان لایق محفوظ بود. مگر به اساس گزارش شفاهی سلیمان لایق، این اسناد همزمان به حمله سردار داود موگردیدند. حوادث قیام ثور، نظریه ها و نتایج هیئت اعزامی دفتر سیاسی را به وضوح به اثبات رساند؛ زیرا اولین اقدام امین در همان فردای تشکیل حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان، پذیرفتن زندانیان حادثه ترور خرم، از جمله آزاد کردن و برخوردار ساختن شخصی به نام شینواری از مساعدت های مادی دولت نوینباد بود. از میان آن زندانیان تنها مرجان قاتل خرم رها نشد. هنگامی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان این توطئه تحریک آمیز حفیظ الله امین را توسط کمیسیون کنترل کشف کرد، بی درنگ موضوع اخراج امین از کمیته مرکزی و در درجه اول سلب مسئولیت و سبک دوشی وی از رهبری سازمان مخفی نظامی مطرح بحث قرار گرفت. طرح مصوبه سبک دوشی امین از رهبری سازمان مخفی و اخراج او از کمیته مرکزی، در یکی از جلسه های دفتر سیاسی توسط کریم میثاق نوشته شد. اما نور محمد تره کی و بیرک کارمل مانع صدور مصوبه گردیدند. تره کی اخراج امین را به این علت به تعویق انداخت تا طی یک ماه افسران بلند پایه اردو و عناصر رهبری کننده سازمان های نظامی را از تحت نفوذ امین بیرون بکشد.¹²⁵

دکتر حق شناس می نویسد که روس ها خرم را ترور کردند و برای این کار دلایل خاصی داشتند. دکتر می افزاید که قاتل خرم هیچگاه دستگیر نشد:

«روس ها که هر روز ساحه فعالیت را برای مزدوران خویش تنگ تر میافتند و از جریانات کابینه و تجدید نظر افغانستان در روابطش با مسکو مضطرب و نگران بودند در پی آن شدند تا چنگ و دندان نمایند و محمد داود را از آنچه میخواست انجام دهد برحذر دارند. بنابر این حسب میل فطری و جنایات همیشگی خود به قوای ک گ ب متوسل شدند و با شیوه های ضد انسانی که در همه جا از آن استفاده میکنند، دست به توطئه و ترور زدند و علی احمد خرم وزیر پلان را بعد از

¹²⁵ _ و آن گلوله باران بامداد بهار ، صبورالله سیاه سنگ ، بخش بیست و یکم ، کابل
ناته فیروزی 2009

ظهر ۲۵ عقرب ۱۳۵۶ در دفتر کارش به قتل رسانیدند و قاتل خرام خرام از پله های وزارت پائین رفت و ناپدید گردید. روس ها در این کار دو هدف را دنبال میکردند: یکی آنکه علی احمد خرم را که به زعم آنان روحیه آمریکایی داشت و کمک های غرب و ایران به وسیله او تدارک میشد و با روس ها رابطه خوب نداشت، از میان بردارند و دو دیگر آنکه با مهارت و زرنگی و به همکاری افرادی که در دستگاه پولیس و استخبارات داشتند، قتل مذکور را به گروه های مسلمان و ضد داود نسبت دهند. تا باشد که مسیر فکری او را تغییر دهند و به کارها و جاهای دیگری مشغولش سازند. و واقعا چنان شد و یک روز بعد از واقعه اعلان گردید که خبر مذکور دروغ است و از قاتل اثری نیست. در همان جریان و دو روز بعد از قتل خرم، وزیر برق و آبیاری روسیه وارد کابل شد که مسلما مسافرت او به قضیه مذکور بی ارتباط نبود. به تاریخ ۲۹ قوس = ۲۰ دسامبر ۱۹۷۷ خبری به این مضمون انتشار یافت که: مرجان ولد غلام سخی ساکن ولسوالی شیوه ننگرهار با یک دسته دیگر از مرتجعین در قتل وزیر پلان داشته و میخواستند با استفاده از موتر وی به داخل ارگ جمهوری رفته و رئیس جمهور را به قتل برسانند. (روزنامه انیس همین تاریخ)»¹²⁶

دکتر حسن شرق هم به چگونگی حل پرونده ترور خرم مشکوک است و احتمال میدهد که ماموران وزارت داخله با دستگیری مرجان سعی کردند که بر روی این قتل سرپوش بگذارند:

«علی احمد خرم دانسته [دانا] ترین و با سابقه ترین مامور وزارت پلان در پلان گذاری های افغانستان بود، چنانچه در وزارت پلان دولت جمهوری خدمات ارزشمند وی را همه اعضای کابینه می ستودند. او در تدوین پلان هفت ساله دولت جمهوری و جذب سرمایه گذاری از کشور های خارجی استعداد منحصر به فرد را داشت. رئیس جمهور به وزیر داخله گفته بود که قاتل را به زودترین فرصت از تو میخواهم و در غیر آن برو استعفا کن. فردای فرمان محمد داود، اعلان میشود که: قاتل خرم در نور محمد شاه مینه گرفتار و تحقیقات جریان دارد و سپس

126 _ دسایس و جنایات روس، ص ۲۸۵

[این خبر] در جزایر و رادیو پخش گردید که : قاتل در اولین پرسش، خود را مسلمان و انگیزه قتل خرم را انقلاب اسلامی نامید. واقعا اگر دستگیری قاتل را به آن زودی ها سر و صورت نمی دادند با همه نزدیکی و قرابت که قدير خان با رئيس جمهور پيدا کرده بود او را بر طرف می‌کرد. عجیب تر اینکه قاتل در محکمه ولایت کابل، صریحا به جرم خویش اعتراف و محکمه حکم قتل [اعدام] او را صادر می‌کند، اما رئیس محکمه تمیز حکم او را به حبس ابد تغییر می دهد، جزائی که نه با سیاست کشور داری و نه با شریعت اسلام برابر بود، زیرا در هر دو صورت قاتل واجب القتل بود و باید اعدام میشد.¹²⁷

سفیر جاپان [ژاپن] مقیم کابل که دوره ماموریت آن به اخیر [در آخر] سال ۱۳۶۶ به پایان رسیده و به توکیو برگشته بود حین ملاقات خود به من به سفارت افغانستان در توکیو درباره قتل علی احمد خرم وزیر پلان چنین قصه می کرد: «من (سفیر جاپان) و رئیس هیئت جاپانی [ژاپنی] که جهت مطالعه توسعه روابط اقتصادی و تجارتي به کابل آمده بودند به ملاقات علی احمد خرم وزیر پلان رفته بودیم. هنوز چند دقیقه نگذشته بود که شخصی با وضع پریشان و عصبانی داخل اتاق وزیر گردید. وزیر پلان از جای خود بلند شده و به صدای بلند به همدیگر خود چیزهایی گفتند که معنی آن ها را ندانستیم، اما شخصی [که] وارد آمده [وارد شده بود] از یخن [یقه] وزیر گرفته از اتاق خارج شدند. از دفتر وزیر چند قدمی دور نرفته بودند که صدای چند فیر [شلیک] پی هم از حادثه بدی اطلاع میداد. وقتی که از اتاق بیرون شدیم جسد نیمه مرده وزیر پلان به دهلیز افتاده و قاتل فرار کرده بود. قبل از آمدن به توکیو در اثر خواهش وزارت خارجه به ملاقات وحید عبدالله معاون وزارت خارجه رفتم. او با تائر و [با رفتار] نهایت دوستانه چند قطعه عکس که از چند نفر با خود داشتند به من نشان داده و خواهش نمودند که اگر قاتل وزیر پلان در میان آنها باشد به اوشان [ایشان] معرفی نمایم، اگرچه وزارت داخله اعلان نموده بود که قاتل و معاونین قتل را دستگیر کرده اند اما من که چهره قاتل را در زندگی هرگز فراموش نخواهم کرد به وحید عبدالله گفتم: «متأسفانه عکس قاتل در میان عکس ها دیده نمی شود.» گفته های سفیر جاپان نمایانگر آن است که [ماموران] وزارت داخله قاتل اصلی را دستگیر نکرده بودند، ورنه به این قتل پر سر و صدا می بایستی قاتل علناً محاکمه و قانوناً به جزای اعمال او رسانیده میشد.... بعدها گفته میشد

127 _ کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری ، ص ۱۳۶ و ۱۳۷

که قتل وزیر پلان توسط محمد عارف عالمیار تعبیه شده بود. چنانچه مرجان نامی که به نام اخوانی به حیث قاتل وزیر پلان حبس شده بود بعد از هفت ثور او را به حیث رفیق حزبی از حبس رها کردند.¹²⁸

علی احمد خرم تنها یکی از قربانیان ترورهای زنجیره ای بود. در دوران جمهوری محمد داود خان اشخاص مهم و سرشناس زیادی به قتل رسیدند. انعام الحق گران پیلوت شرکت هوایی آریانا، شیرآقا مهندس رئیس فابریکه سمنت جبل السراج و یکی از دوستان رئیس جمهور محمد داود از جمله قربانیان قتل های زنجیره ای بودند. گران اما به دلیل شباهت ظاهری به ببرک کارمل کشته شد، جمعه خان صوفی می نویسد:

«انعام گران پیلوت در میکروویون پیش روی بلاکی ترور شد که ببرک کارمل نیز در آن بلاک میزیست و پیلوت مقتول شباهت زیاد فیزیکی با ببرک کارمل داشت. تنها یک فرق داشتند که گران کمی چاق و کارمل لاغر بود. حزبی ها چنین شایعه پخش کردند که انعام پیلوت با نجیب رئیس شرکت هوایی باختر که داماد وزیر دفاع حیدر رسولی کرده بود؛ جنگ کرده و در نتیجه به دستور او ترور گردید. مگر ما میفهمیدیم که هدف قاتل، ببرک کارمل بود. این برداشت را من از طرف خود و اجمل برای کارمل ابراز کردم و موصوف در مورد تشکر کرد.»¹²⁹

آنچه که آقای وحید مژده نویسنده و پژوهشگر شناخته شده افغانستانی هم در مورد این قتل نوشته است تا حد زیادی با اظهارات جمعه خان صوفی تطابق دارد، اگرچه آقای مژده از مقتول نام نمیبرد و در عوض از دو تن به عنوان قاتلان آقای گران نام میبرد:

«لطیف که دانشجوی طب بود، هر روز عصر با صمد در جلوی ساختمانی در مکروریان کابل که ببرک کارمل در آن زندگی می کرد،

128 _ تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان ، ص ۲۳۶ و ۲۳۷

129 _ گل برای درمسال ، جمعه خان صوفی ، ص ۲۰۱ و ۲۰۲

می نشست و هر دو کتاب در دست داشتند. کسانی که آن دو را در آن حالت می دیدند، گمان می کردند که دو محصل درس خوان به منظور آماده شدن برای امتحان، این محل را برای درس خواندن برگزیده اند. آن دو هر روز عصر، دو نفری با بایسکل به آنجا می رفتند و بعد از نماز شام محل را ترک می کردند. در یکی از روزهای ماه اگست ۱۹۷۷ بود که کمی بعد از غروب آفتاب یک زن و مرد از دهلیز ساختمانی که آپارتمان کارمل در آن قرار داشت بیرون آمدند. مرد از عقب شباهت کامل به کارمل داشت و مطمئن شدند که زمان موعود فرا رسیده است. زن و مرد با موتر فولکس واگن محل را ترک کردند. صمد و لطیف شادمان بودند که کارمل به مهمانی رفته و دیر وقت شب باز خواهد گشت. در آن زمان همه جا خلوت و فرار آسان تر است. دیروقت شب زن و مرد باز گشتند و هنگام داخل شدن به دهلیز ساختمان، مرد از عقب مورد فیر گلوله قرار گرفت. آنگونه که لطیف بعدا خود گفته بود، مرد با گلوله اول بر زمین افتاد و من چند گلوله دیگر هم به سویش شلیک کردم زیرا می دیدم که گلوله ها به سنگ فرش دهلیز اصابت می کرد و از آن جرقه آتش بلند می شد. من گمان می کردم که تیرهایم به هدف نمی خورد اما در حقیقت گلوله پس از خروج از بدن قربانی به سنگ فرش اصابت می کرد. آن دو بدون مواجه شدن به مشکلی، سوار بر بایسکل محل را ترک کردند. اما فردای آن روز مشخص شد که مقتول، انعام الحق گران پیلوت آریانا بوده است. از آنجائیکه در آن روزها پیلوت های آریانا در اعتصاب بسر می بردند، مسئله به این اعتصاب رابطه داده شد اما ببرک که احتمال می داد شاید هدف اصلی او بوده باشد، بعد از این جریان مخفی گردید.»¹³⁰

اجساد دارالمجانین

در سال ۱۹۷۷ حادثه تکان دهنده ای در کابل اتفاق افتاد که همه را بهت زده کرد و آن کشف ده ها جسد در دارالمجانین کابل بود. مخالفان دولت به سرعت دست به کار شدند و رئیس جمهور و دولت را به کشتن مخالفان و دفن آنها در دارالمجانین متهم کردند. الف هارون یکی از هواداران حزب اسلامی می نویسد:

«هر روز واقعه و یا توطئه ای برای داود مصروفیتی به وجود میآورد... کشف اجساد در قلعه زمان خان شوک دیگری بود که در سال ۱۹۷۷ بر اعصاب داود وارد آمد. غوغای حاصله از آن، همه جا را فرا گرفت، حدود ۵۰۰ جسد در قلعه کشف گردید. گمان مردم این بود که این اجساد شاید متعلق به کشته شدگان روز کودتای سرطان باشند و یا اینکه معلق به مخالفین دولت است که به اینجا آورده شده و یا به قتل رسانیده شده باشند. مسئولین اصلی از مجازات به دور ماندند. به مسئول قلمداد کردن مامورین پایین رتبه اکتفا شد. ترکی و امین در رژیم خود میخواستند جهت بدنامی داود از این مسئله استفاده به عمل آورند. موضوع چندین بار در رادیو و تلویزیون یادآوری شد.»¹³¹

رقم ۵۰۰ نفر که الف هارون ارائه داده است اغراق آمیز است و در واقع تعداد اجساد به ۸۰ تا هم نمی رسید. رئیس جمهور پس از مطلع شدن از این خبر شوکه شد و به آقای عبدالصمد غوث گفت که او هیچگاه تا این حد ناراحت نشده بود:

«در دارالمجانین نعش هفتاد و هفت نفر در حالی یافت شد که به اشکال مختلف کشته شده بودند. در اثر تحقیق معلوم شد که مسئولیت این جرم را قومندان آن شعبه دارد. آشکار شد که او شخصی بوده که از آزار مردم خوشنود میشده و بنای فکری اش مغشوش بوده است. او از میان

131 _ داود خان در چنگال ک گ ب، ص ۱۳۱_ ۱۳۳

زندانیان کسانی را جستجو میکرد که پایواز [ملاقاتی] نداشته باشند و آنها را به شکل فجیعی به قتل می رساند. او چنان افعال تشویش آور را پیش از آمدن جمهوریت هم داشته است، مگر بسیاری از قتل ها را در سال های اخیر انجام داده بود. مدت های مدیدی چنین گناه نابخشودنی جریان داشته است و مقامات از آن خبری نداشتند. این قابل بخشایش نبود و به وزارت داخله که در ساحه مسؤلیت آن چنین بدنامی اتفاق افتاده بود نیز سبب سرافکنندگی شد. سرنوشت تیره زندانیان بد قسمت محمد داود را متأثر ساخته بود. او برای من گفت که در زندگی تا این حد متأثر نشده بودم.»¹³²

محمد داود خان هئیتی از مقامات بلند رتبه و معتمدانش را مامور برای بررسی این پرونده کرد. یکی از اعضای این هیئت آقای قاسم باز، فرزند باز محمد خان منگل [از نزدیکان و معتمدان محمد داود خان] بود. او می نویسد:

«از زمان صدارت داکتر عبدالظاهر خان واقعه دارالمجانین قلعه زمانخان شروع شد، و تا نظام جمهوری ادامه داشته بالاخره در سالهای آخر نظام جمهوری شهید داودخان توسط یک افسر وطن دوست قوماندانی امنیه و لایب کابل این واقعه کشف و افشا شد، قضیه از اینقرار بود یک صاحب منصب پولیس به اسم میوه گل که مسؤل حفاظت این مردم بی بضاعت در آن قلعه بود که در آنجا عده ای از مردم بی بضاعت نگهداری میشدند و مصرف اعاشه و اباته آنها از طرف موسسه دارالمجانین پرداخته میشد این صاحب منصب بی وجدان با همدستی تعدادی از مامورین انجا دست خود را یکی کرده وقتیکه یکی از این مردم بی بضاعت که در انجا نگاه داری میشدند، فوت میکرد آنها را پور مرگ آن شخص را به قومندان و دفتر دارالمجانین نمیدادند برای اینکه اعاشه و اباته آنها قطع نشود و از پول و هزینه مصرف که به فی نفر داده میشد بعد از مرگ آن شخص پول آن شخص مرده را در جیب خود می انداختند .

این بدبختی از زمانی که جنرال عبدالحکیم خان کتوازی قوماندان امنیه بوده شروع و تا زمان قوماندانی میرگل آخرین قوماندان امنیه نظام جمهوری ادامه داشت. در سالهای آخر نظام جمهوری حزب دیموکراتیک خلق و یک تعداد مخالفین شهید داودخان این قضیه را بر ضد نظام جمهوری تبلیغ سوء نمودند. مخالفین نظام جمهوری این قلعه را بنام کشتارگاه مخالفان شهید داود خان وانمود کردند حتی یگان مخالف نظام جمهوری مثل گروپ حزب مساوات بالخصوص دوستان نزدیک محمد هاشم میوندوال جمع کشته شدگان را بیشتر از پنجصد نفر زیاد قلم داد میکردند ولی کلا تعداد افرادی که در آنجا به مرگ طبیعی مرده بودند بیست و هفت نفر بود و قتیکه مرحوم شهید سردار محمد داودخان از قضیه باخبر میشود این موضوع بالای وی تأثیر بد مینماید وی یک هیئت عالی رتبه دولتی بسویه وزرا را تعیین میکند تا این موضوع را از نزدیک بررسی نماید در این هیئت عالی رتبه دولتی وزرای ذیل شامل بودند، محترم انجینر عبدالکریم عطایی وزیر مخابرات، داکتر عبدالمجید وزیر دولت، پوهاند عبدالقیوم وزیر سرحدات، عبدالکریم حکیمی رئیس احصاییه مرکزی و... هیئت دوسیه و نظرات شان را غرض دوران قانونی که دو هفته قبل از کودتا هفت ثور ۱۳۵۷ غرض اقامه دعوی به خارنوالی تعقیب جرایم اختصاصی پولیس وزارت عدلیه که من هم در آن وقت عضو برحال آن خارنوالی بودم به وزارت عدلیه ارسال نمودند. من در آن وقت یکی از اعضای خارنوالی تعقیب جرایم اختصاصی پولیس بودم آن دوسیه را که از هزار ورق زیادتر بود خواندم در آن دوسیه هیئت تحقیق و تدقیق از زمان عبدالحکیم کتوازی گرفته تا اخیر قوماندان امنیه نظام جمهوری میرگل ملزم شناخته شده بودند.

نظر به احکام محترم وفی الله سمعی که آن وقت وزیر عدلیه و لوی خارنوال بود به بناغلی فریدون که یک خارنوال با تجربه محکمه بود دوسیه سپرده شود و وی بالای متهمین اختصاصی تعقیب جرایم پولیس اقامه دعوا نماید.»¹³³

133 قتل و شهادت میوندوال ، آقای قاسم باز ، پورتال افغان جرمن آنلاین سال انتشار ۲۰۱۵ :

مبارزه با مواد مخدر

کشت و قاچاق مواد مخدر یکی از مشکلات مهم دولت های افغانستان به شمار می‌رود. در دوران سلطنت ظاهر شاه کشت مواد مخدر و قاچاق آن به ایران با توجه به فساد دولت های افغانستان و ایران یک شغل کم خطر و پردرآمد شمرده می‌شد. ژنرال عبدالقادر یکی از کسانی بود که مواد مخدر به ایران قاچاق می‌کردند. او در خاطراتش می‌گوید:

«من سه ماه رخصتی سالانه را در هرات می‌گذراندم. در آن سه ماه تمام تلاش من این بود که خرج خانواده را پیدا کنم. سعی می‌کردم در رخصتی ها یکی دو بار به ایران تریاک ببرم. یک قافله برنا آبادی پیدا کرده بودم. در هر نوبت، یکی دو من تریاک را به پشت می‌کردم و با قافله می‌رفتم. شب به مرز ایران می‌رسیدیم. دم دم صبح از سرحد می‌گذشتیم. قافله در نزدیکی های شهر «تایباد» ایران، طرف هایی داشت که مال را از ما می‌خریدند. ما یک من تریاک را به ۲۰۰ تا ۵۰۰ تومان طلا می‌خریدیم. در آن وقت هر هژده یا بیست تومان معادل یک طلا یعنی یک «نیم سکه پهلوی» بود. پنج یا شش طلا از فروش یک من تریاک به ما می‌ماند. پول زیادی می‌شد. نرخ طلایی که می‌آوردیم دوصد و ده روپیه بود. سرحدی ایران رشوت می‌گرفت. کسانی که این کار را بلد بودند بدون دغدغه می‌رفتند. ولی ده یک، میدادند. یک قسمت از ده قسمت را رشوه می‌دادند. در سال اول از آن کار و معامله چیزی نمی‌فهمیدم. سال دوم کمی آشنا شدم. سال سوم، که به صنف نهم رفته بودم، خودم با آن ها معامله کردم. آن بار، چهار من تریاک برده بودم.»¹³⁴

محمد داود خان در بیانیه خطاب به مردم وعده سپرده بود که اعتیاد را ریشه کن کند:

134_ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۳۰ و ۳۱

«دولت برای ریشه کن کردن فحشا، اعتیاد به چرس، تریاک و الکل به اقدامات جدی متوسل خواهد شد.»

ریشه کن کردن اعتیاد مستلزم مبارزه جدی با کشت مواد مخدر بود، از سوی دیگر ادامه کمک های ایالات متحده به مبارزه با مواد مخدر بستگی داشت. مبارزه قاطع با این پدیده شوم از زمان ریاست جمهوری محمد داود خان شروع شد و تا سرنگونی دولت او ادامه داشت، آقای عبدالصمد غوث می نویسد:

«با به قدرت رسیدن محمد داود، مساعی حکومت در رابطه با جلوگیری از قاچاق مواد مخدر بیش از پیش تشدید یافت. هزینه ای که قبلاً به همین منظور از اعانه ایالات متحده، آلمان فدرال و یک تعداد کشور های دیگر تدارک شده بود باز هم تقویت گردید که در فعال تر شدن ارگان های امنیتی ضد قاچاق نقش مهمی داشت... وزارت خارجه علاقه داشت حکومت نتایج مثبتی را در زمینه جلوگیری از کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر به دست آورد. به همین منظور در تشکیلات وزارت امور خارجه یک مامور عالیرتبه به نام کواردنیتور (ناظم) شامل ساخته شد که مسئولیت هماهنگی فعالیت های مبارزه با قاچاق مواد مخدر را در سطح ملی و بین المللی به عهده داشت.»¹³⁵

سال ۱۹۷۷ سال اوج گرفتن مبارزه دولت جمهوری با مواد مخدر بود. در این سال دولت تصمیم گرفت که بر علیه مواد مخدر دست به اقدام جدی بزند به همین خاطر یک کمیسیون مشترک با ایالات متحده آمریکا تشکیل شد رئیس جمهور شخصاً از این اقدامات دولت پشتیبانی میکرد. در یکی از اسناد محرمانه ای که سفارت ایالات متحده در کابل آن را به واشنگتن فرستاده بود آمده است:

روز اول اکتبر اندکی قبل از اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، وحید عبدالله وزیر امور خارجه افغانستان با سایروس ونس، وزیر امور

135 _ سقوط افغانستان، ص ۲۱۰ و ۲۱۱

خارج و اترتون، معاون او ملاقات کرد. به وحید عبدالله گفته شد که حکومت آمریکا مسئله تولید تریاک را در افغانستان به عنوان یک مسئله فوری وفوتی تلقی می کند. (این نظر به وسیله سناتور ویلیام اسکات از ایالت ویرجینیا در جریان دیدار سناتور از کابل نیز منعکس شد. سناتور ویرجینیا به داود گفته بود که کمک آینده آمریکا مشروط به فعالیت حکومت افغانستان در کنترل مواد مخدر خواهد بود. وحید عبدالله به طرف آمریکایی اطمینان داد که داود شخصا در پشت سر کوشش های حکومت افغانستان در کنترل کشت تریاک قرار گرفته است.¹³⁶

¹³⁶ _ اسناد لانه جاسوسی آمریکا، شماره ۳۰ - ۲۹ افغانستان، باز پخش: راه پرچم

آخر خط

رئیس جمهور به پایان راه رسیده بود و به سادگی می شد این را از وضع وخیم کشور فهمید. ضربه ای پس از ضربه دیگر از چپ و راست از جانب چپ و راست به پیکر دولت او وارد می آمد. گرایش های سیاسی به طرز بی سابقه ای در نیروهای قوای مسلح ریشه دوانده بود، ترورهای زنجیره ای ادامه داشت و خبری از دستگیری عاملان آن نبود، سازمان های اطلاعاتی کشورهای دیگر با آسودگی خاطر در حال فعالیت بودند و سازمان اطلاعاتی کشور یعنی مصونیت ملی بسیار ضعیف تر از آن بود که بتواند در آن واحد با همه آن ها مبارزه کند. فساد اداری که جز جدا ناپذیر بیشتر دولت های افغانستان است و از دولتی به دولت دیگر منتقل میشد و میشد شیوع بیشتری پیدا کرده بود، اگر چه محمد داود خان یکی از معدود شخصیت های فساد ناپذیر تاریخ افغانستان بود اما بقیه همکارانش مثل او نبودند البته این بدین معنا نیست که بگوئیم همه غرق در فساد اداری شده بودند. سلیگ هاریسون درباره آن سال می نویسد :

«وضعیت سال قبل از وقوع کودتای کمونیستی شایسته توجه است. در این زمان داود در نوعی انزوا فرو رفته بود؛ خصوصیتی که دیکتاتور ها کم و بیش از آن برخوردارند. کنترل دقیق او بر جزئیات -حتی موارد کوچک اداری- برای بسیاری از مشاوران ارشدش غیر قابل تحمل شده بود. وی زندگی ساده ای داشت ولی وجود متصدیان حکومتی فاسد، سلامت رژیم او را زیر سوال می برد. توسعه اقتصادی با وجود جریان انبوه کمک های خارجی وضعیت اسفباری به خود گرفته بود. میزان تورم از ۲۰٪ بالا رفته بود و نارضایتی اقتصادی بخصوص در میان کارگران و مزد بگیران گسترش میافت. جامعه بازرگانان کابل اعتماد خود به دولت را از دست میداد و بدین ترتیب ریشه سرمایه گذاری خصوصی در حال خشک شدن بود. داود که با انتقاد روزافزون مواجه بود، به تدریج پایه های حکومتش را به یک دسته بسیار محافظه کار در کابینه و حلقه کوچکی از نظامیان وفادارش محدود کرد. آنها ابراز کینه های خصوصی خانوادگی خود علیه کمونیست ها و دیگر منتقدان را آغاز کردند که تهدیدی برای رژیم به شمار میرفتند.

نورستانی، وزیر داخله (کشور) و حیدر رسولی وزیر دفاع، درصدد «حذف مطلق چپی ها از موقعیت های قدرت» بودند. دیپلمات ها آشکارا درباره نفوذ روزافزون ساواک، ریبیطاط و اخوان المسلمین صحبت میکردند.»¹³⁷

نارضایتی عمومی، مشکلات اقتصادی و آمار بلند بیکاری بخشی از مشکلاتی بود که رئیس جمهور باید راه حلی برای آن ها پیدا میکرد اما به باور آقای توماس تی هاموند رئیس جمهور بخاطر کهولت سن توانایی حل آن ها را نداشت به همین خاطر بیشتر به خانواده و دوستانش تکیه میکرد:

«از سال ۱۹۷۸ داود نه تنها با نارضایتی چپی ها مواجه گردید، بلکه مسلمانان بنیادگرا، محصلین، روشنفکران، صاحب منصبان نظامی و بعضی از اعضای طبقه متوسط و طبقه بالائی جامعه همه ابراز نارضایتی میکردند. پرابلم های مهم اقتصادی به وجود آمد. بیکاری رقمش بالا رفت و چند صد هزار افغان مجبور شدند برای کسب کار به ایران و دیگر ممالک خلیج [فارس] روی بیاورند. علاوه بر آن بازپرداخت قرضه هایی که از دولت های خارجی به دست آمده بود نیز دشوار شد و داود مجبور شد خواهش کند تا در طرز تادیه آن ها تعدیلی به عمل آید. در عین زمان بر اثر قلت شدید مواد ارتزاقی و بلند رفتن مالیات نارضایتی از وضع اقتصادی شیوع پیدا کرد. با گذشت سال ها رژیم داود موثریت خود را بیش از پیش در اثر یک عده عوامل باخته رفت. داود سعی میکرد که تمام تصامیم را خودش شخصا اتخاذ کند. اما او دیگر پیر شده و نیروی جوانی را از دست داده بود و همچنان علائم گرانییدن به سوی اتکا به خانواده و دوستان قدیمی در او به مشاهده می رسید. در نتیجه بسیاری از شخصیت های با کفایت را از دستگاه حکومت بیرون کرد. به همان پیمان که مخالفت با رژیم افزونی گرفت به همان اندازه داود شیوه فشار بر مردم را شدت بخشید. با حمله به تظاهرات کنندگان در نوامبر ۱۹۷۷ کارگران را در صف مخالفین قرار داد و بعضی از مسلمان ها را به علت اقدامی که برای توقیف و

¹³⁷ پشت پرده افغانستان، ص ۲۴ و ۲۵

یا منفصل کردن اخوانی ها به عمل ورد آزرده ساخت. در فبروری ۱۹۷۸ چپی های اعتدالی را از کابینه خود معزول کرد. در تحت چنین شرایطی جای تعجب نیست که دسیسه های متعدد بر علیه او دست اندر کار بوده باشد.»¹³⁸

آقای سلطان علی گشتمند هم از نایسامانی اوضاع در اواخر دوران ریاست جمهوری محمد داود خان سخن میگوید و نشانه های سقوط محمد داود خان را می‌شمارد:

«در نتیجه تضعیف همه جانبه حکومت محمد داود، تشدید اختناق سیاسی، شیوع فساد اداری و گسترش بی قانونی، بی نظمی و بی امنیتی در کشور وضع ناهنجاری به وجود آمده بود. اعتماد مردم از حکومت به طور روز افزون سال می گردید و احساس ترس و تشویش [نگرانی] بخصوص در میان روشنفکران بالا می گرفت. این ها میتوانست نشانه هایی از پایان یک دوران حاکمیت باشد.»¹³⁹

فساد اداری همانند دولت های قبلی و بعدی در دوران ریاست جمهوری محمد داود خان هم مشاهده میشد، اگر چه در اوایل تلاش هایی برای ریشه کن کردن فساد انجام شد ولی این تلاش ها چاره ساز نبود. ژنرال عبدالقادر می گوید:

«وقتی در کار داخل میشدی، میفهمیدی که همه از بالا تا پایین به استثنای شخص داود خان مشغول خورد و برد هستند. چور [و چپاول] بود. مثل حالا. بعد از هفت ثور هم چنین بود. تره کی آدمی بود که کمتر به این چیزها علاقه داشت اما امین پنجاه میلیون دالر و دیگر دارایی هایی که از خانه نعیم خان به دست آمده بود، به شمول سی و پنج خشت [شمش] طلا و شصت و چند دانه پوند طلایی را خورد. بعد از هفت ثور وقتی این دارایی از خانه نعیم خان به دست آمد، من آن

138 _ بیرق سرخ بر فراز افغانستان ، ص ۶۵ و ۶۶

139 _ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی ، ج دوم ، ص ۳۲۴

را به جمع «میثاق» قید کردم. اما از آن جا که میثاق به امین فروخته شده بود، مطیعش بود. آن دارایی به حساب دولت قید نشد. آن را بردند.»¹⁴⁰

گذشته از همه این ها مقامات دولتی هم با هم سرسازگاری نداشتند و به گفته آقای حسن شرق بر علیه هم دسیسه سازی میکردند:

«با بهره برداری از این روز و روزگار، وزرای طرف دار نظام شاهی به پیشتازی سید وحید عبدالله و تحریک عزیزالله واصفی و همدستی کریم عطایی و حق ناشناسی چند [تن] از نمک خوران محمد داود در کابینه جهت برکناری غلام حیدر رسولی، سید عبدالاله و عبدالقدیر به نام عناصر چپ از کابینه دست به کار شکنی، تبلیغات ناروا و نهایتاً به استعفا می زنند. تا جایی که شنیده می شد ایجاد بی نظمی در کابینه و اتهام غیر مستند به سه عضو دیگر کمیته مرکزی جمهوریت، محمد داود را متوجه نموده بود که رفقای هم سنگر خویش را عجولانه و بدون هیچ مدرکی تنها به گفته های دروغین همین اشخاص از اطرافش رانده اند. از آن رو به فکر بازگردانیدن آن ها به سوی خود از داخل و خارج کشور شده بودند، مناسبانه موقع چنین اقدامی از دست رفته بود، زیرا اکثر آنها از عقده مندی، به جناح های افراطی چپ و راست گرویده شده بودند و تعدادی هم از وزرای طرف دار شاه نفرت داشتند.»¹⁴¹

طی سال های آخر ریاست جمهوری محمد داود خان، اعضای ارشد جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان سرسختانه مشغول جذب کادرهای بی طرفی بودند که از سوی محمد داود و همکارانش رانده میشدند. محمد نبی عظیمی مینویسد:

140 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ، ۱۲۸ و ۱۲۹
 141 _ تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان ، ۲۳۴ و ۲۳۵ _ شخصا درباره این گفته های آقای شرق نظری ندارم و آن را تائید و یا رد نمیکنم. منصور

حفیظ الله امین با زیرکی و مهارت از سرخوردگی و تآثر تعدادی از کودتاچیان ۲۶ سرطان که دیگر از نزد محمد داود رانده شده بودند استفاده کرد و هسته های حزبی را در قطعات نظامی ایجاد کرد... لمری بریدمن [ستوان یکم] سید حبیب که قبلا از جمله افسران غند ۷۱۷ انضباط شهری بود و بعد از تصفیه به قوای ۴ زره دار تبدیل شده بود روزی به منزل آمد و گفت: «از من دعوت شده است که به حزب خلق بپیوندم.» او گفت: «بسیاری از همکاران دیگرم نیز جذب شده اند، همه ما با حفیظ الله امین ملاقات کرده ایم و تعهد حزبی سپرده ایم.» سید حبیب [به من] گفت: «من به این علت به نزد شما آمده ام که اگر مایل باشید زمینه ملاقات شما را با حفیظ الله امین آماده می سازم.» در تابستان سال ۱۳۵۵ روزی عبدالوکیل به نزد آمد. ما سابقه آشنایی داشتیم، در یک مکتب درس خوانده و در یک ولسوالی بزرگ شده بودیم. او گفت: «ما در حزب مدت ها تو را مورد مطالعه قرار داده بودیم...» بالاخره من همراه با آصف الم و ستار خان بعد از روزهای طولانی دودلی و تردید، در حالی که سرخوردگی ها و عقده های شخصی ما، نسبت به دست اندرکاران رژیم بالای ما غالب گردیده بود و پیوستن در یک سازمان سیاسی مترقی را یگانه راه ترقی و تعالی کشور می پنداشتیم به گروه پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوستیم و شروع کردیم به جلب و جذب سایر همکاران و رفقای نزدیک خود به حزب دموکراتیک خلق افغانستان.»¹⁴²

شخص دیگری که آنها جذب کردند عبدالقادر بود که بعدها در سقوط دولت جمهوری نقش مهمی ایفا کرد:

«من در نهم حوت 1354 از مقام قوماندانی مدافعه هوایی برکنار شدم. شام همان روز، تره کی و امین از طریق گلایزوی از برکناری من با خبر شده بودند. همان روز از فرصت استفاده کردند و به خانه ام آمدند. به اصطلاح، از وضع پیش آمده استفاده کردند و مرا اسیر گرفتند. به دیدن آمدند و کارت حزب دموکراتیک را به من دادند... تره

142_ اردو و سیاست، ص ۱۲۰ و ۱۲۱

کی و امین و گلابزوی به خانه ام آمدند. ما برق نداشتیم. همسایه بی داشتیم به نام سراج الدین که صاحب منصب پولیس بود. او برق داشت. سراج الدین به من میگفت: «لااقل یک سیم برق برای روشن کردن یک گروپ [لامپ] از خانه من بکش تا جای نشستن شما روشن شود.» همین کار را هم کرده بودیم. اتفاقاً در همان شب نهم حوت که از کار برکنار شده بودم و تره کی و امین به خانه ام آمدند، تر برف باریده بود و سیم برق هم کنده شده بود و خانه تاریک بود. به مادر بچه هایم گفتم: «اریکینی [فانوس] چیزی روشن کن. جای هم جور کن.» خب! آن ها آمدند. تره کی همین که آمد و تاریکی را دید گفت: «این است، این است. این بچه غریب برق هم ندارد. در تاریکی نشسته است.» این جمله ها را تحریک آمیز گفت. کنایه میگفت. برای ما چای آوردند. تره کی دستش را به جیبش کرد و چیزی را بیرون آورد و پیش روی خود گذاشت. گفت: «مقرره بی [قانونی] داریم که هر کسی که میخواهد عضو حزب دموکراتیک شود، باید یک دوره آزمایشی شش ماهه را بگذرانند. اما تو استثنا هستی و نیازی به شش ماه دوره امتحانی نداری. مستقیماً عضو حزب هستی.»¹⁴³

اما با همه مشکلاتی که کشور داشت باز هم به نظر میرسد که محمد داود خان امیدش به آینده را از دست نداده بود و سقوط مرگبار خود را که روز به روز نزدیک تر میشد پیشبینی نمی کرد، برای جیمی کارتر نامه ای را فرستاد، از کارتر برای ابراز علاقه نسبت به سفر های خارجی اش تشکر کرد و از اشتیاقش برای دیداری دیگر از ایالات متحده سخن گفت، دیداری که می پنداشت در آینده رخ خواهد داد اما برخلاف تصور او در کمتر از ده روز پس از نوشتن آن نامه همه چیز دگرگون شد، خیبر ترور شد، رهبران حزب دموکراتیک خلق دستگیر شدند، نظامیان وابسته به حزب خلق کودتا کردند و رئیس جمهور را به همراه خانواده و همکارانش تیرباران کردند. اما وضع بدتر از آن بود که دیده میشد، آقای صمد غوث می نویسد:

«آن حوادث [ترورهای زنجیره ای] این گمان را به وجود آورد که چیز با اهمیتی در دیگ کمونیزم می جوشد. راپورهای استخبارات مخفی

143 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۴۱ و ۱۴۲

چنین می‌رسانید که فعالیت اجیران [مزدوران] کمیته امنیت شوروی K.G.B در کابل بیشتر شده است. بدون در نظر داشت احتیاط و حفظ کردن شدید راز، نووکریشینکوف یک کارمند مهم K.G.B و معاون سفارت شوروی در کابل خود به خانه های خلقی ها و پرچمی ها میرفت. در یکی از مواقع در یک جلسه که او در آن حضور داشت یک تعداد خلقی ها و پرچمی های بلند رتبه یک جا شده بودند. بنا بر راپور [گزارش] های استخبارات بزرگ ترین بخش فعالیت او را یکجا ساختن گروه های رقیب ح.د.خ. تشکیل میداد. در روشنایی حوادث این تصور میرفت که فعالیت های نووکریشینکوف و اجیران او صرف برای وحدت پرچم و خلق نبود، بلکه در جستجوی راه و چاره بی هم بود که خواب ناز ح.د.خ. را به حقیقت تبدیل و قدرت سیاسی را به آنها تفویض کند.»¹⁴⁴

در سال های آخر ریاست جمهوری محمد داود خان پخش شب نامه و رساله های تبلیغاتی اسلام گرایان بر علیه او شدت گرفته بود. در این شبنامه ها و رساله ها در مورد رفتار و کردار محمد داود خان چیزی های باور نکردنی زیادی می نوشتند و در مواردی هم راست و دروغ را با هم می آمیختند و میان مردم پخش میکردند. متن زیر بخشی از رساله کوچکی است که در سال ۱۳۵۵ بر علیه محمد داود خان نوشته بودند:

«سردار داود خان یک تن از فرزندان نازدانه خاندان محمد زانیست . که در خانواده سلطنتی به دنیا آمد و چون همه اشراف زادگان خاندانی در میان ناز و نعمت بزرگ شد. و به رسم کاخ نشینان از همان آوان کودکی به عربده گویی و بدمستی می پرداخت. فضای خیالی پر ناز و نعمت کاخ سلطنتی و اختلال دماغی مادر زادی گراف بدمستی او را بالا برد، و چون آخرین شاهان سلسله یفتلی ها در هند که از کمال بد مستی دست به دیوانگی زده و اوقات خود را به لول دادن پیل از فراز قلعه های بلند می گذشتانند و سرانجام توسط آنها تسلط و حکمرانی

144 _ سقوط افغانستان ، عبدالصمد غوث ، ۲۵۴ و ۲۵۵

یفتلی ها بر هند خاتمه یافت. سردار داود هم که سلسله خاندان محمد زائی به دست او خاتمه می یابد دیوانگی ها میکرد. داستان های دیوانگی و اختلال عقلی او فراوان است. از جمله این که در وقت وزارت حربیه خود ستون ها را دندان می گرفت. موترهای را محکوم به حبس میکرد. او کلاه خود را محاکمه نمود. برق ریشخور را حبس دوام [حبس ابد] داد. محافظ خود را با لگد زده و کشت. این ها و صدها وقایع دیگری از این قبیل نقاط بارزی از تاریخ زندگی او را تشکیل می دهد.¹⁴⁵ او در تمامی عهد صدارت خویش به عنوان یک عضو وفادار شبکه های جاسوسی K.G.B خدمات بزرگی برای روسیه شوروی در منطقه انجام داده است.¹⁴⁶

و در رساله دیگری که همان سال تهیه شده بود نوشته بودند:

«روس ها به نفوذ وسیع خود در اردوی افغانستان قناعت نکرده خواستند در داخل کشور در داخل کشور پایگاه نظامی داشته باشند روی همین هدف به سردار داود هدایت دادند تا موضوع پشتونستان را جدی بگیرد تا از این راه روس ها علاوه بر رسیدن به هدف ستراتیژیک خود (راه یافتن به بحر هند) به هدف دیگر خود (از بین بردن و متلاشی کردن پاکستان) نیز نائل آیند زیرا قرار نوشته پراودا (ارگان نشراتی حزب کمونیست اتحاد شوروی) از بین بردن و متلاشی ساختن پاکستان از اهداف اساسی حزب کمونیست اتحاد شوروی است. همان بود که داود خان موضوع پشتونستان را حاد ساخته و در غیاب ظاهر شاه پادشاه وقت که در آن روزها به علاقه پامیر به شکار رفته بود قراردادی را مبنی بر دادن میدان هوایی شیندند[سبزوآر] به حیث پایگاه نظامی به روس ها عقد و در همان سال ۱۳۳۶ امر سفر بری [آماده باش جنگی] را به غرض حمله بر پاکستان صادر کرد اما به علت عدم

145 _ سردار داود خان در گذشته ننگین... ص ۶ و ۷

146 _ همان ، ص ۱۱

موافقه پادشاه در این مورد پایگاه نظامی این پلان خنثی شد و سفر بری
به ناکامی انجامید.»¹⁴⁷

¹⁴⁷ _ رساله ۲۶ سرطان ، ۱۳۵۵ ، ص ۷ و ۸

زمزمه های سقوط

رئیس جمهور در حال سقوط بود و همه این را می فهمیدند، مشکل اینجا بود که رئیس جمهور آنطور که باید و شاید خطر سقوط قریب الوقوع خودش را جدی نمیگرفت و دست به اقدام بازدارنده ای نمی زد. با وجود آنکه محمد داود خان هر از گاهی هشدارهای از سوی دیگران دریافت میکرد اما به نظر می رسید که محمد داود خان اعتنایی به این مسائل نمیکند. حسین داودی، سفیر سابق ایران در کابل میگوید:

«اعلیحضرت [پادشاه ایران] برایشان [پرزیدنت داود] پیغام فرستادند که در میتینگ های مخفی که در اروپا، در سوئد، در مونیخ، عوامل کمونیست با هم درباره افغانستان دارند تصمیم های خود را میگیرند. من این پیغام را برای ایشان دادم. سفیر آمریکا به ایشان اطلاع داده بود که سفارت ایران هشدار میدهد که رئیس جمهور در شرف سقوط است. اما گوش ها یک خرده باد داشت به قول ما ها، یعنی نمی شنیدند، ولی بعدا فهمیدند که این حرف درست است و حتی در مطبوعات آمریکایی [این موضوع] منعکس شد.»¹⁴⁸

آقای عبدالصمد غوث می گوید که بازار شایعات در ماه های آخر خیلی گرم شده بود و حتی در خبرگزاری بی بی سی هم در مورد کودتای قریب الوقوع صحبت میشد:

«در نیمه مارچ ۱۹۷۸ ... بی بی سی در یک تبصره پروگرام فارسی گفت که یک کودتای مسلحانه علیه محمد داود در حال صورت گرفتن

148 _ افغانستان در قرن بیستم ، ص ۱۹۳

است. با لهجه باورمندانه بی که آن تبصره صورت گرفت ما را در وزارت خارجه بسیار پریشان ساخت. من آن راپور را به محمد داود دادم. او مثلی که راپور را دیده بود آن کاغذ را خواند و دوباره به من داد مگر چیزی نگفت. [ماه] اپریل جریان داشت و افواهای [شایعاتی] درباره تحرکات کمونیست ها در کابل زبان به زبان میگشت. من این افواها را به محمد داود رسانیدم. او گفت: «همه این افواها، توجه جدی می خواهد.» من تسلی یافتم که او از یک کودتای در حال نضج خبر بود، مگر این را نپنداشته بود که سنجشی در [این] مورد صورت نگرفته بود...»¹⁴⁹

شاید برایتان جالب باشد که بدانید پیش از سقوط سلطنت ظاهرشاه به وسیله محمد داود، بی بی سی در مورد یک کودتا در افغانستان هشدار داده بود، هشدار که نادیده گرفته شد و مقامات سلطنتی آن یک پروپاگاندا تلقی کردند، آقای مهدی دعاگوی می نویسد:

«راديو بی بی سی در ربع اول سال ۱۳۵۲، زنگ خطری را به عنوان هشدار به حکومت افغانستان به صدا درآورد. با این توضیح که گفته شد:

«در افغانستان یک کودتای نظامی در حال آبهستن است» و در مورد چگونگی آن تبصره بیشتر نکردند و صرفاً علت آن ناآرامی ها و تظاهرات و اعتصابات پی در پی وانمود شد. این زنگ که در نفس خود یک پیام سیاسی و نظامی را انتقال میداد، برای هر شنونده حکم یک خبر ناقص و یا به قول عده دیگر یک خبر جعلی و یک دروغ شاخدار تلقی شد. مخصوصاً پروپاگاند چپی هایی که در جریان واقعه قرار داشتند، به گونه های مختلف می کوشیدند خبر را ناقص سازند و آن را پروپاگاند جلوه دهند. حکومت شفیق هم موضوع را بیرون از محدوده یک خبر جعلی تلقی نمی کرد، مخصوصاً که بعضی عناصر مشکوک در حکومت جای گرفته بود.»¹⁵⁰

149 _ سقوط افغانستان ، ص ۲۵۵

150 _ رویدادهای پنج دهه اخیر در افغانستان ، ص ۱۰۲

اما خود محمد داود خان و مقامات ایالات متحده که در آن زمان روابط گرمی با محمد داود خان داشتند متوجه شکنندگی ثبات نشدند. هانری برادشر می نویسد:

«توقع میرفت تا ایالات متحده افغانستان را در موقف بیطرفی آن حمایت کند. یک متخصص عالیرتبه وزارت امور خارجه آمریکا در امور شوروی، آدولف دبزیکی از کمیته های فرعی مجلس نمایندگان آمریکا به تاریخ ۱۶ مارچ ۱۹۷۸ یعنی فقط شش هفته پیش از کودتا در کابل گفت که در افغانستان از لحاظ داخلی، «حالت سیاسی ثبات یافته است» و محمد داود خیلی بر امور تسلط دارد و با کدام مخالفت قابل ملاحظه ای مواجه نیست. (محمد داود نیز چنین فکر میکرد) و وقت بیشتر خود را وقف امور خارجی میسازد.»¹⁵¹

اما این ارزیابی کاملا اشتباه بود و یک ماه و نیم بعد محمد داود سقوط کرد. نظیر این اشتباهات معمولا از آمریکایی ها زیاد سر میزند از آن گذشته به ثبات کشور های خاورمیانه اصلا نمیشود اطمینان کرد، به گونه مثال در دی ماه سال ۱۳۵۶ جیمی کارتر به همراه همسرش روزالین به ایران سفر کرد تا جشن کریسمس آن سال را در ایران بگذرانند. او در ضیافتی در حضور شاه، ایران را جزیره ثبات نامید. کمتر از ده روز بعد ایران شاهد ناآرامی های گسترده بود و درست یکسال بعد در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ شاهنشاه ایران را ترک کرد و مدتی پس از آن رژیم شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران سقوط کرد.

151 _ افغانستان و اتحاد شوروی، ص ۵۲ و ۵۳

ترور خیبر

رئیس جمهور تا اواخر عمرش بی وقفه به دنبال منابع مالی جدید و کشورهای برای جایگزینی آنها با اتحاد شوروی میگشت. دولتمردان وفادار به او هم از رئیس جمهور تبعیت میکردند. در سال ۱۹۷۷ وحید عبدالله، وزیر امور خارجه افغانستان پس از بازگشت از مجمع عمومی ملل متحد، از کشورهای ایران، عراق و چند کشور ساحلی خلیج فارس دیدن کرد و کوشید که این کشورها را به مساعدت مالی نسبت به افغانستان ترغیب کند.¹⁵² در اوایل سال ۱۹۷۸ رئیس جمهور سفر به کشورهای دیگر منجمله کشورهای ثروتمند عربی را شروع کرد. محمد داود ابتدا به بلگراد سفر کرد و پس از دیدار با ژنرال جوزف تیتو رهبر یوگوسلاوی به لیبی رفت تا با معمر قذافی رهبر و دیکتاتور لیبی ملاقات کند. هند و پاکستان مقاصد بعدی سفر رئیس جمهور در این سفر بودند. در ماه اپریل رئیس جمهور سفر به کشورهای ثروتمند عربی را شروع کرد و به عربستان سعودی، کویت و مصر رفت. در ماه آوریل زنجیره ترورهای زنجیره ای به خیبر رسید، خیبر یکی از اعضای مهم جناح پرچم در یکی از روزهای بهاری سال ۱۳۵۷ ترور شد و مرگ به کودتای هفت ثور منجر شد. پیش از آن که به ترور خیبر و پیامدهای آن بپردازیم بهتر است ببینیم او که بود و چه تفکراتی داشت؟ ژنرال محمد نبی عظیمی در مورد خیبر می نویسد:

«او قد متوسط، موهای جو گندمی، نگاه نافذ و حرکات مطبوعی داشت. متین و آرام بود، کمتر حرف میزد و بیشتر می شنید. انسان در برابر او جرئت می یافت که ساعت ها حرف بزند و رازهای دلش را برای او بازگو نماید. لباس بسیار ساده و ارزان قیمتی در بر داشت... من او را شخص صمیمی، مهربان و بی پیرایه یافتم. نمونه و مظهر یک انقلابی وطن دوست و با ایمان.»¹⁵³

152_ اسناد لانه جاسوسی، ص ۲۸

153_ اردو و سیاست، ص ۱۲۵

اما چرا خیبر زندانی شده بود؟ ژنرال عبدالقادر می گوید:

«خیبر در گذشته، صاحب منصب «حربی پوهنتون» بود. فردای روزی که امتحان داده بود باید دیپلوم می گرفت. شب آن روز - یعنی شبی که فردایش باید دیپلوم میگرفت - قصد رفتن به خانه اش را میکند. اما به او اجازه داده نمیشود. خیبر اعتراض میکند و حکومت را متهم به بی عدالتی و ظلم و استبداد خاندانی و شاهی میکند. در نتیجه او را دستگیر میکنند و به سیاهچال میاندازند. سه سال بندی [زندانی] بود. بعد از رهایی در اکادمی پلیس درس خوانده بود و صاحب منصب پلیس شده بود. مدتی بعد، استاد آن اکادمی شده بود.»¹⁵⁴

خیبر و داود خان یک بار با همدیگر دیدار و گفتگو کردند. محمد حسن شرق که زمینه ملاقات محمد داود خان و میر اکبر خیبر را مهیا کرده بود، می نویسد:

«[میر اکبر خیبر] به سال های ۱۳۴۳ و ۱۳۴۵ توسط نویسنده با محمد داود ملاقات کردند. به پایان گفتگو ها محمد داود به وی گفتند: «مردمان وطنم هر عقیده و مسلکی را که بپذیرند برایم قابل احترام است به شرطی که به منافع کشور خویش بیندیشند تا منافع دیگران.» میر اکبر خیبر گفت: «با وجودیکه [با وجود این که] عضویت حزب دموکراتیک خلق را پذیرفته ام من یک افغانم و هر عقیده و ایدئولوژی [ایدئولوژی] که منافع کشورم را به بر نداشته باشد به من پیشیزی ارزش ندارد.» با اینکه دیگر ملاقات بین آن ها صورت نگرفت اما میر اکبر خیبر روش محمد داود را برای آبادی افغانستان ارج می گذاشت.»¹⁵⁵

¹⁵⁴ _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ، ص ۱۶۶

¹⁵⁵ _ تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان ، ص ۲۲۲

خیبر یکی از مخالفان سرسخت کودتا بر علیه محمد داود خان بود، جمعه خان صوفی می نویسد:

«میراکبر خیبر یگانه سیاستمدار مدیر و تیوریسنی بود که میگفت «به هر قیمتی که میشود باید از داودخان پشتیبانی شود ولو اگر مخالف ما هم شود. کودتا برخلاف او جفای تاریخی و جبران ناپذیر است.» این سخن او تا به حال در خاطر من است که سال 1974 برای من گفته بود که «دور ساختن داود و کسب قدرت برای ما کار چند ساعت است اما این عمل برای افغانستان به قیمتی بزرگی تمام خواهد شد و نه تنها خون جاری خواهد گردید بلکه این عمل خیانت به وطن خواهد بود.»¹⁵⁶

خیبر مخالف توسل به خشونت بود و به جای کودتای نظامی، مبارزه پارلمانی را برای دستیابی به قدرت پیشنهاد میداد.¹⁵⁷ به گفته آقای خلیل زمر خیبر کودتا بر علیه دولت را توطئه مینامید و مخالف آن بود و به جای کودتا، تلاش برای انقلاب اجتماعی را پیشنهاد میکرد:

«تا آنجا که من به یاد دارم، در بخش پرچم حزب دمکراتیک خلق افغانستان، یکی از اعضای رهبری حزب که بیشتر آدم آکادمیک بود، شخصیت پخته و بسیار محترمی بود به نام میراکبر خیبر که بعداً کشته شد، او اساساً معتقد بود که حزب دمکراتیک خلق افغانستان، حزب انقلاب اجتماعی است نه حزب کودتا. او از کارل مارکس نقل قول می کرد که کودتا اساساً یک توطئه است که از طرف یک تعدادی از افراد جوان پیش برده می شود، ما حزب کودتا نیستیم، ما حزب انقلاب اجتماعی هستیم و باید در بین مردم کار کنیم. وقتی که قوت ما در بین مردم بیشتر شد، این مسلم است که تعداد بیشتری از مردم از ما حمایت می کنند. لهذا چیزی که در برنامه گفته شده را باید اجرا کنیم. برنامه

¹⁵⁶ _گل برای درمسال، ص ۲۰۳

¹⁵⁷ _خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۶۶

حزب دمکراتیک خلق افغانستان تعریف می کند که این حزب، حزب انقلاب اجتماعی است. ما نباید از این برنامه عدول کنیم. کودتا کردن عدول از برنامه های حزب است و عواقب بسیار بدی دارد.»¹⁵⁸

روز ۱۷ آوریل، خیبر گذشته شد. در روز حادثه، خیبر تنها نبود و یکی از اعضای دیگر حزب دمکراتیک خلق او را همراهی میکرد. غوربندی اندکی پیش از حمله ای که منجر به کشته شدن خیبر شد با او خداحافظی کرد و رفت و پس از رفتن او، دو مرد ناشناس با اسلحه گرم به خیبر حمله کردند و با شلیک گلوله او را از پا درآوردند. آقای عبدالقدوس غوربندی که در روز ترور خیبر با او بود و تا دقایقی قبل از مرگ خیبر با او قدم میزد به صورت خلاصه در مورد آن روز می نویسد:

«آن روز به دیدنش رفتم، بعد از صرف چای خواستیم و از هوا و فضای بهار استفاده کنیم و مدتی قدم بزنیم... هوا تاریک شده بود و ما در قسمت شمالی سرک حلقوی وزیر اکبر خان در جدا گوئته انیستیتوت قرار داشتیم. با هم خداحافظی کردیم. من به خانه رسیدم ولی خیبر هدف تیر جنایت کارانه دشمن نابکار قرار گرفت و به خانه نرسید. در حدود یک ساعت و یا چیزی بیشتر از رسیدن به خانه گذشته بود که دروازه زده شد. دخترم که دروازه را باز نموده بود گفت: «نور کاکا آمده شما را کار دارد.» از آمدن غیر مترقبه نور در آن وقت شب تعجب کرده خود را به دروازه رساندم. موصوف شتابزده و جویده گفت: «رفیق خیبر را متأسفانه ترور کردند.»¹⁵⁹

و حالا به این پرسش میرسیم که چه کسی خیبر را ترور کرد؟ طی دهه های اخیر، همواره بازار گمانه زنی ها در این مورد همیشه داغ بوده است. آقای سلطان علی کشتمند می گوید که بیرک کارمل، حفیظ الله امین را به عنوان عامل این قتل

¹⁵⁸ _ بی بی سی فارسی، ۸ دی ۱۳۸۸ - ۲۹ دسامبر ۲۰۰۹

¹⁵⁹ _ نگاهی به تاریخ حزب دمکراتیک خلق افغانستان، ص ۵۹

معرفی میکرد و خود آقای کشتمند معتقد است که عبدالقدوس غوربندی، با امین هم سر و سری داشت:

«به تاریخ ۱۷ آپریل ۱۹۷۸، خیبر به پیشنهاد و با همراهی یک تن از اعضای کمیته مرکزی (عبدالقدوس غوربندی) از منزل خویش به عزم قدم زدن برون آمد. [خارج شد] معلوم نیست که چرا وی از مکروریان تا شیرپور (در منزل غوربندی) رفت و هنگام بازگشت در چند صد متری [محل] رخ داد حادثه از جانب نامبرده تنها گذاشته شد. در هر حال، هنگامی که وی در ساعات شام در نزدیکی های منزل خویش رسیده بود، در کنار سرک عمومی متصل به عمارت مطبوعه دولتی به ضرب گلوله به شهادت رسید و قاتلین سوار بر موتر [اتوموبیل] فرار کردند. در رابطه با شهادت خیبر حدسیات گوناگون به وجود آمد ولی کارمل اظهار داشت که گمان غالب مبنی بر انجام توطئه از جانب حفیظ الله امین نام برده می شد. زیرا او از دیر باز با خیبر به تندی خصومت می ورزید و او را که انسانی با استعداد، محبوب نزد تعداد زیاد اعضای حزب، از لحاظ ملیت پشتون و در میان نظامی ها از شهرت خوب برخوردار بود، رقیب سرسخت خود می پنداشت. بعدها معلوم شد که عبدالقدوس غوربندی با حفیظ الله امین روابط معین و زد و بند داشت.»¹⁶⁰

آقای سلیمان لایق یکی از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان بدین باور است که خیبر را اعضای خود حزب ترور کردند:

«کارنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان مخصوصا از پیروزی کودتا بسیار زشت بود، مردم از ما زیاد صدمه دیدند. میر اکبر خیبر را هم حزبی ها [ما] کشتند.»¹⁶¹

160 _ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ج دوم، ص ۳۲۵ و ۳۲۶
161 _ و آن گلوله باران بامداد بهار، صبور الله سیاه سنگ، بخش سوم، کابل ناته، سال ۱۳۷۸

ژنرال عمرزی این ترور را به عوامل حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار منسوب می کند و می نویسد:

«روزی در کمپ ناصر باغ پشاور در خانه یکی از دوستان شخصی ام با چند نفر از مجاهدین حزب اسلامی روی تصادف یکجا مهمان بودیم. صحبت ها این طرف و آن طرف ادامه داشت در آن وقت افغانستان بعد از سقوط رژیم دکتور نجیب الله دچار جنگ شدید داخلی بین تنظیم های مجاهدین بود که روزها به صدها نفر کشته و صدها فامیل به ممالک همسایه سفر میکردند. یک نفر از جمله مامورین بلند پایه استخبارات حزب اسلامی نسبت [بخاطر] مریضی بواسیر در پشاور عملیات (جراحی) نموده بود، اکنون غرض [برای] معاینات O.P.D دوباره از افغانستان به پشاور آمده بود با من هم صحبت بود. قطع نظر از اختلافات ایدئولوژیکی (ایدئولوژیکی) در مسایل امنیت کشور و مداخلات خارجی ها صحبت میکردیم. شخص مذکور را اهل مجلس به نام حازم صاحب یاد میکردند. در موضوع فعالیت های حزب اسلامی به نام دفاع از وطن و اسلام در ضمن تشریحاتی که به من میداد گفت: «میر اکبر خیبر، علی احمد خرم وزیر پلان، سرمامور پولیس لغمان و ده ها عناصر دولتی و کمونیست از طرف حزب اسلامی از بین رفته اند و ما درباره ترور و از بین بردن سران کمونیست و عمال دولت پلان های وسیعی داشتیم. در داخل کشور و پاکستان صدها اشخاص خائن به دین و دولت را از بین برده ایم.» (حازم) با تبسم های سیاسی اش قتل میر اکبر خیبر را چنین تشریح کرد: «برای ترور و از بین بردن (خیبر) قبلا برای برادر مجاهد نصر الله تالقانی و یک نفر دیگر که من اسمش را فراموش کرده ام وظیفه داده شده بود تا خیبر بی دین را بکشند. یک روز قبل از حادثه برای ترور وی کمین گرفته شده بود ولی موفق به شکار نشده بودند. به روز دوم در حوالی ساعت سه بعد از ظهر مجاهدین موتر دار در حصه مطبوعه ملی خیبر را از داخل موتر که در پهلویش برک گرفته

بود به فیر تفنگچه مکاروف از پا در آورده، به سرعت از محل واقعه فرار کردند.»¹⁶²

آقای وحید مزده هم این قتل را به عوامل حزب اسلامی به رهبری گلاب الدین حکمتیار نسبت میدهد. دو نفری که آقای مزده آن ها را به عنوان قاتل خیبر معرفی میکند همان دو نفری هستند که قبلاً قصد ترور ببرک کارمل را داشتند اما بجای وی، گران را کشتند:

«در سال ۱۳۵۹ هـ ش حکمتیار سفری به تهران داشت. در آن زمان، در مطلبی که در نشریه راه حق ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان در تهران به نشر رسیده بود، اشاره شده بود که خیبر بدست جناح خلق به قتل رسیده است. حکمتیار در صحبتی که صاحب این قلم هم حضور داشت گفت که این سخن درست نیست و خیبر بدست برادران مجاهد خود ما به قتل رسیده است. نه او بیشتر از این در مورد توضیح داد و نه کسی خواستار وضاحت بیشتر شد. این سخن حکمتیار برای من جالب بود و وقتی به پاکستان رفتم، تلاش نمودم تا یکی از اعضای حلقه ای را که در آن زمان در کابل علیه دولت داود خان فعال بود بیابم و در این مورد معلومات بیشتر بدست آورم. سرانجام این امکان میسر شد. در پشاور کسی را یافتم که از نزدیک در جریان قضیه قرار داشت اما وی از مسئولین دستگاه اطلاعاتی حزب اسلامی بود. قبل از صحبت با وی این نگرانی را داشتم که افرادی از این گونه، کمتر علاقه به افشای اطلاعات دارند و وی نیز شاید در این مورد یا اظهار بی اطلاعی کند و یا به کلی گویی اکتفا نماید اما وی به پاس آشنائی، پس از اندکی تفکر شروع به صحبت کرد و برایم مشخص شد که این اطلاعات در بایگانی ذهن وی لااقل برای من، مهر محرمانه نخورده است. او گفت که من هم عضو گروهی بودم که از طرف حکمتیار برای کشتن رهبران حزب دموکراتیک خلق دستور داشتند. دو جوان کم سن و سال بنام های عبدالصمد کوچک و دکتر لطیف از جمله کسانی بودند که باید این نقشه بدست آنها عملی می شد. آن دو در استفاده از اسلحه آموزش دیده بودند. دلیل این دستور از جانب رهبری حزب (حکمتیار) این بود

162_ شب های کابل، جنرال عمرزی، ص ۱۳ و ۱۴

که بعد از دستگیری و کشته شدن انجینر حبیب الرحمن، برادران در ارتش بی ارتباط شده بودند. حکمتیار تحت تعقیب بود و عکس های وی را رژیم داود در همه جا پخش کرده بود، او نمی توانست در کابل بماند و در این عرصه کار کند در حالیکه کمونیست ها به تلاش های خود در ارتش افزوده بودند. افسران مسلمان در ارتش به این باور بودند که اگر کمونیست ها دست به کودتا بزنند، هیچکس جلوی پیروزی آنان را نخواهد گرفت. زیرا پست های حساس نظامی در اختیار آنان بود. بنا براین یگانه راه این بود که باید رهبران این حزب کشته شوند تا این کودتا لاقلاً به تعویق بیافتد. ما در تنگنای زمان چاره ای جز این کار نداشتیم زیرا داود مغرور و نادان بود در حالیکه کمونیست ها مصمم به سرنگونی وی بودند. در ماه مارچ ۱۹۷۸ بود که صمد و لطیف بار دیگر در منطقه مکروریان کابل ظاهر شدند. این بار هدف میر اکبر خیبر بود. آنها طبق عادت در تاریکی شب به هدف حمله ور می شدند و این فرصت بعد از غروب آفتاب در یکی از روز های ماه اپریل میسر شد. میراکبر خیبر در نزدیکی مطبوعه دولتی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و از پا درآمد و لطیف و صمد بار دیگر به وسیله همان بایسکل از منطقه فرار کردند. کسانی شهادت دادند که پس از شنیدن صدای گلوله، جیبی را دیدند که به سرعت از آنجا دور شد. هرچند این مسئله تصادفی بیش نبود اما جریان قتل را پیچیده تر جلوه داد. حزب دموکراتیک خلق دولت را در این قتل مقصر دانست و تشییع جنازه خیبر به تظاهرات ضد دولتی مبدل شد. داود خان امر دستگیری رهبران خلق و پرچم را صادر کرد، کودتا آغاز شد و به پیروزی رسید. داکتر لطیف اندکی پس از کودتای کمونیستی از پوهنتون کابل دستگیر و سپس مانند هزاران زندانی دیگر در سال ۱۳۵۷ به شهادت رسید بدون اینکه دستگیر کنندگانش وی را به عنوان قاتل خیبر شناخته باشند. بعد از سرنگونی تره کی، نام وی نیز در شمار دوازده هزار زندانی که بدون محاکمه کشته شده بودند، به دیوار وزارت داخله آویخته شد. اما صمد کوچک که بعداً به عبدالصمد مجاهد مشهور شد، بعد از کودتای کمونیستی در جهاد مسلحانه شرکت کرد و سرانجام در حمله بالای قلعه ملیشه های خلقی در ولایت غزنی، هنگامی که می خواست یک بمب دستی را از روی دیوار به داخل قلعه پرتاب نماید، کارش مانند کشتن خیبر نتیجه معکوس ببار آورد. همانگونه که وی با کشتن

خیبر بجای تعویق موجب تسریع کودتا شد، این بار نیز بمب پس از اصابت به بالای دیوار بروی خودش افتاد و وی در جا جان سپرد.»¹⁶³

هرچه که بود، اندکی پس از ترور خیبر اتهام زنی ها آغاز شد، تعدادی از رهبران حزب خلق دولت و سازمان سیا را به ترور مرحوم خیبر متهم کردند، در حالی که خودشان بهتر از هرکسی میدانستند که اینطور نیست، دولت اسلام گرایان را مسئول این ترور میدانست، بعدها کارمل و امین از سوی طرف داران همدیگر متهم به این قتل شدند. خیبر از طرفداران پشتونستان آزاد به شمار میرفت و از این نگاه در تفاهم کامل با رئیس جمهور قرار داشت. او توجه رئیس جمهور به ساکنان ماورای خط دیورند را میستود. خیبر که از شخصیت های تاثیر گذار جناح پرچم بود میخواست تا جناح پرچم را در حزب انقلاب ملی ادغام کند پس ترور او نه تنها هیچ سودی برای دولت افغانستان نداشت بلکه به ضرر دولت هم بود برای روشن شدن پرونده ترور خیبر ابتدا باید ببینیم که چه کسانی بیشتر از همه از مرگ خیبر سود میبردند:

امین، پاکستان، اتحاد شوروی و ایران

امین که فرماندهی سازمان مسلح جناح خلق را به عهده داشت رقیب سر سخت خیبر به شمار میرفت، از آن گذشته، امین تندرو بود و میخواست نظام را با استفاده از نیروهای نظامی وابسته به حزب سرنگون کند اما خیبر عدم تشدد را ترجیح میداد و انقلاب اجتماعی را به جای کودتا پیشنهاد میکرد. پاکستان همواره از جانب جنبش آزادی خواهی پشتونستان آزاد و جنبش بلوچی احساس خطر میکرد و ترور خیبر که یکی از طرفداران نظریه پشتونستان آزاد بود طبعاً برای پاکستان یک موهبت تلقی میشد. اتحاد شوروی هم از متهمان این پرونده است زیرا چپ گرایان های تحت فرمان شوروی برای قیام بر علیه دولت به دلیلی قانع کننده نیاز داشتند و ترور خیبر بهترین دلیل این امر به شمار میرفت. و اما ایران، شاه ایران با تمام وجود میکوشید میان دولت افغانستان و چپ گراها فاصله بیندازد همچنان او میخواست از پاکستان در برابر پشتونستان

163 _ قتلی که کودتا در پی داشت، و حید مژده، 26 May 2007

خواهان دفاع کند، خیبر چپ گرا که از شیفته گان و طرفداران سرسخت رئیس جمهور بود نقطه وصل رئیس جمهور و جناح پرچم به شمار میرفت و همچنان او از حامیان نظریه پشتونستان آزاد به شمار میرفت و به همین دلیل طبعاً در صف دشمنان پاکستان قرار داشت.

بر می گردیم به روز ترور خیبر، اندکی پس از پخش خبر کشته شدن خیبر اعضای هیئت رهبری حزب خلق، گرد هم آمدند و برای برگزاری مراسم خاکسپاری و عزاداری خیبر تشکیل جلسه دادند، سلطان علی کشتمند هم در این جلسه حضور داشت، او می نویسد:

«شمار زیادی از اعضای بیروی سیاسی در نخستین لحظات پس از استماع خبر، در منزل بیرک کارمل در مکروریان اندوهگینانه گرد هم آمدند. اطلاع به سرعت به تمام اعضای رهبری حزب مواصلت ورزید. جلسه کمیته مرکزی در منزل نور محمد ترکی دایر شد. بخاطر دارم که حین ورود در اتاق، تره کی با کارمل، هر دو با چشمان گریه آلود نشسته بودند و شماری از اعضای دیگر بیروی سیاسی نیز قبلاً وارد شده بودند. آنان را نیز اندوهگین یافتم. هنگامی که همه اعضا حاضر شدند، تره کی توام با تأثر وقوع حادثه را به اطلاع حاضرین رسانید و بیرک کارمل نیز با چشمان گریه آلود برنامه تدفین خیبر را ارائه کرد. در جلسه کمیته مرکزی پس از صحبت های مختصری فیصله به عمل آمد که بر طبق پیشنهاد بیرک کارمل مراسم تشییع، خاکسپاری و فاتحه خوانی باید با اشتراک وسیع اعضای حزب، دوستان و هواخواهان به نحو شایسته و شان داری برپا گردد. به این قرار تصمیم اتخاذ گردید که مراسم تشییع جنازه پس فردای آن روز و محافل فاتحه خوانی در دو روز پی هم دیگر انجام شود.»¹⁶⁴

روز ۱۹ اکتبر تشییع جنازه خیبر از طرف حزب خلق برگزار شد، ده ها هزار تن از اعضای حزب خلق و طرفداران خیبر در این مراسم شرکت کردند و جنازه او را با شکوه هرچه تمام تر از مسجد پل خشتی به قبرستان شهدای صالحین مشایعت کردند و در آنجا به خاک سپردند.

¹⁶⁴ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ج دوم، ص ۳۲۶

در جریان مراسم، بیرک کارمل اعلام کرد که طلسم سکوت سیاسی شکسته شده است. برگذاری این مراسم آن هم با آن همه جمعیت زنگ خطری بود که مقامات دولتی آن طور که باید و شاید به آن اهمیت ندادند، ولی چرا؟ آقای تاجیار می گوید:

«بعد از دفن جنازه خیبر، موضوع را با قوماندان گارد، صاحب جان در میان گذاشتم. قوماندان گارد به اساس راپورهای اخذ شده برایم گفت: «از جمله این صفوف یک تعداد زیاد آنها جواسیس ولسوال چاردهی، (پسر ارشد باز محمد خان ناظر داود خان) و تعدادی هم از گماشتگان وزارت داخله، وزارت دفاع و مصونیت ملی میباشند.» دستگاه های استخباراتی اکثراً این جمعیت را عمداً گماشتگان حکومت وانمود کرده و به این شکل مقامات حکومت را فریب دادند تا وضعیت را وخیم تلقی نکنند.»¹⁶⁵

مقامات بلندپایه دولت حزب دموکراتیک خلق را دست کم می گرفتند به همین خاطر قدرت نمایی حزب خلق را یک خطر جدی تلقی نکردند. آقای سید قاسم رشتیا در خاطرات سیاسی خود می نویسد:

«یک گفت و شنود خصوصی به یادم آمد که بعد از قتل میر اکبر خیبر با وحید عبدالله صورت گرفت و تا اندازه ای ذهنیت سردار و همکاران نزدیک او را در آن مرحله روشن میسازد. من به او گفتم: «قتل میر اکبر خیبر یک قتل سیاسی است و معمولاً قتل های سیاسی مقدمه حوادث مهم تر دیگری میباشند، این واقعه را نباید سرسری تلقی کرد.» او سخن مرا قطع کرد و گفت: «نخیر، این قتل صرف [فقط] به هم افتادن گروه های مردود خلق و پرچم را نشان میدهد که یک دیگر خود را میخوانند از بین ببرند و این سراسر به نفع ماست. از همین سبب به مقابل تظاهرات غیر قانونی و شعار های جسورانه آنها (رهبر) اجازه نداد که عکس العمل فوری صورت بگیرد، بلکه گذاشت که تا کته سرها [سرمداران بزرگ] و دیگر هواخواهان آن ها به این صورت شناخته

¹⁶⁵ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش هژدهم، ۱۷ جنوری ۲۰۰۹

شوند و بعد تصفیه قطعی صورت خواهد گرفت.» گفتم: «خدا کند طرز تلقی شما دوست باشد اما من فکر میکنم با این عمل (قتل خیبر) اگر چه به ظاهر نمایان گر نفاق داخلی آنهاست لیکن آنها میخواستند اعضای خود را که در تمام کشور پراکنده میباشند به وسیله به راه انداختن تظاهرات بی سابقه سرگشاده و خیابانی در کابل از آغاز اقدامات عملی آگاه سازند و به اصطلاح این یک (ترم جمع) بود.» وحید عبدالله با وصف احترامی که همیشه به عقیده شخصی من داشت بار دیگر با لحن جدی گفت: «نه نه اینطور نیست، کمونیست ها بیخ و ریشه قوی در مملکت ندارند، از این سبب میخواهند با چنین نمایش ها خود را قوی تر از آنچه هستند نشان بدهند و به فکر خود حکومت را بترسانند...» پس از کمی مکث علاوه کرد: «اگر رهبر اجازه بدهد به یک روز تخم شان را از افغانستان گم می کنم.» این بود ذهنیت یکی از نزدیک ترین افراد سردار محمد داود در روزهای آخر دوره جمهوریت.¹⁶⁶

بازداشت رهبران حزب خلق

رهبران حزب دموکراتیک خلق با خط و نشان کشیدن برای دولت، خشم محمد داود و همکاران او را برانگیخته بودند. به نظر می‌رسید که وقت آن فرا رسیده است که دولت حسابش را با آن‌ها تسویه کند. هانری برادشر می‌نویسد:

«در طی سال پیش از مرگ خیبر، پولیس محمد داود فعالیت‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان را با همان بی‌کفایتی تحت دیدبانی قرار داده بود که سایر امور اداری را مراقبت می‌کرد. محمد داود میدانست که این حزب، با وجود هدایت [فرمان] او که مطابق به آن به غیر از حزب خود او [حزب انقلاب ملی] دیگر همه احزاب لغو شوند، به صورت مخفی فعالیت داشت. در سال ۱۹۷۷ برای او اخطار غیر مستقیمی مواصلت کرد که حزب کمونیست (که مجدداً متحد شده بود) با هر نوع سعی مبنی بر اختناق آن مقاومت خواهد کرد. اما تا زمان [تشییع] جنازه خیبر که مراسم آن به تاریخ ۱۹ اپریل ۱۹۷۸ به جا [برگذار] شد محمد داود در برابر این اخطار از اغماض کار می‌گرفت زیرا این حزب را یک حزب غیر موثر می‌پنداشت. [تشییع] جنازه خیبر موضوع را برایش دگرگون جلوه داد... قدر مسلم این است که محمد داود از مظاهرات مذکور در هراس افتاد و بنابر آن به فکر گرفتاری [بازداشت] اعضای [رهبری حزب] کمونیست شد.»¹⁶⁷

باید اضافه کرد که تصمیم دستگیری رهبران حزب را رئیس جمهور به تنهایی نگرفت بلکه شماری از مقامات بلند رتبه دولتی در این مورد با رئیس جمهور هم نظر بودند. آقای کریم عطایی در کتابش در مورد ترور خیبر و حوادث بعد از آن می‌نویسد:

167 _ افغانستان و اتحاد شوروی، ص ۶۰

«روز سه شنبه بیست و دوم برج حمل سال سیزده پنجاه و هفت [یازدهم اپریل 1978]، قبل از شروع مجلس وزراء در اطاق رئیس دفتر با چند تن از رفقای کابینه نشسته بودیم. غوث الدین فایق وزیر فواید عامه آمد و بدون تامل گفت: «خبر دارید که یکی از این لعنتی‌ها مردار شده است؟» و قصه را سر داد که جسد میر اکبر خیبر در نزدیکی مطبوعه در جوپچه کنار سرک پیدا شده است. کمی بعدتر مجلس شروع شد و اگر فراموش نکرده باشم، وزیر داخله نیز از قضیه در مجلس تذکر داد.

پرچی‌ها با بهره برداری از قتل خیبر سر و صدای زیادی بلند کرده و حکومت را عامل این عمل میخواندند. روز دفن و مجلس فاتحه‌گیری خیبر، در پهلوئی دیگر مربوطینش، از طرف ببرک کارمل و آناهیتا راتب زاد نیز در اعلان‌های فوتی رادیو به سمع عموم رسانیده شد. (اساساً اعلان فوتی در مطبوعات و رادیو صرف با ذکر نام نزدیک‌ترین اقارب مرده قابل قبول بود. در این مورد ممکن پرچی‌هایی که در رادیو دست داشتند، با کدام دست بازی، بدون آنکه وزیر اطلاعات ملتفت شود، اعلان را گذشتانده بود.)

جنازه با مظاهره عجیبی از مکروریان برداشته شده، از مقابل سفارت امریکا با نعره‌های «مرگ بر امریکا» گذشته، از طریق سرک مقابل ارگ، میدان پشتونستان، پل خستی و جاده میوند به شهدای صالحین، در حالی که از طرف جمعیت انبوه بدرقه می‌گردید، انتقال داده شد. در بالای قبر نصب لودسیکرها پیشبینی شده بود. هر یک از سرگله‌های پرچم و خلق بیانات پرطمطراقی ایراد نموده، با تاخت و تازهای زیاد، حکومت را به قتل خیبر متهم مینمودند. فردای آن روز، مجلسی تحت ریاست معاون رئیس جمهور، سید عبدالاله، در صدارت دایر گردید و روی این موضوع نیز بحث به عمل آمد. وزیر تجارت محمد خان جلالر که از اطاق دفتر وزیر پلان واقع میدان پشتونستان مظاهره را تماشا کرده بود، از تعداد زیادی مظاهره چیان تذکر داد و آن را قابل اندیشه خواند. وزیر داخله اصرار می‌کرد و می‌گفت: «هیچ قابل اندیشه نیست، زیرا اکثر مظاهره چیان گماشتگان خود ما بودند.» (در مجلس فاتحه‌گیری ازدحام زیاد بود، چنانچه مردم از پل اندرابی یا پل لرزانک تا مسجد شاه دو شمشیره دنبال بسته بودند.) در مجلس همه به این نظر بودند که در برابر مظاهره چیان مطابق به قانون اقدام به عمل آید. موضوع را بعداً معاون رئیس جمهور و وزیر مالیه، سید عبدالاله

و عبدالقدیر وزیر داخله با رئیس جمهور مذاکره کردند. در مجلس وزرا به تاریخ بیست و نهم حمل سیزده پنجاه و هفت [هجدهم اپریل 1978] بحث دامنه دار در زمینه صورت گرفت و چنین نظر تثبیت گردید که دستگاه دولت از عناصر پرچمی و خلقی پاکسازی شده و در برابر مظاهره چپان مطابق به قانون عمل شود. صدیق محبی وزیر تعلیمات عالی مشکل تراشی کرده، می گفت: «تعویض بعضی استادان کار ساده نیست.» در مجلس وزرا به تاریخ پنجم ثور ۱۳۵۷ [26 اپریل 1978] وزیر عدلیه و لوی سارنوال و فی الله سمیعی در باره مظاهرات کمونیست ها و تجاوزات بیشرمانه شان بر دولت در روز دهن میر اکبر خیبر، نظر به قانون جزا توضیحات داد و گفت که «مطابق حکم ماده... قانون، محکمه میتواند مرتکبین را به حبس الی هفت سال محکوم کند.»¹⁶⁸ ظهر وقتی که به طرف اطاق نان روان بودیم، وزیر مالیه در راه زینه به من گفت: «به عقیده من هیچ اقدامی ضرور [لازم] نیست.» گفتم: «چه باید کرد؟» گفت: «هیچ چیزی نه.» در مجلس بعد از ظهر، روی گرفتاری سر گله های پرچمی و خلقی صحبت به عمل آمد و وزیر داخله هدایت خود را اخذ کرد. از آنجایی که آجندای مجلس، نیافته بود، در اخیر روز قرار بر این شد که مجلس آینده روز پنجشنبه هفت ثور سیزده پنجاه و هفت [28 اپریل 1978] دایر گردد. همین که به خانه رسیدم، از صدارت تلفون آمد [و گفته شد: «بباید مجلس است.» در صدارت وزیر مالیه به من گفت: «خوب است همه اینجا بمانیم تا موضوع گرفتاری ها محفوظ بماند.» شب تا دیر وقت در صدارت ماندیم. وزیر داخله وقتاً فوقتاً از اجراءت پولیس به مجلس اطلاع میداد. تا جایی که به خاطر دارم، همه گرفتاری ها انجام یافته

168 _ ماده ۲۱۳: شخصی که به وسیله ای از وسایل طبع، ثبت، نشر و یا اعلان مبادرت ورزد و منظور طبع، ثبت، نشر و پخش اعلامیه، قطعهنامه، شبنامه، ترانه، رساله و یا تبلیغات مربوط به سازمان ها... باشد، به حسب احوال به حبس متوسط محکوم می گردد.

ماده ۲۲۱: شخصی که سازمانی را به نام حزب، جمعیت، هیئت یا گروه ایجاد، تاسیس، تنظیم یا اداره کند... تبلیغات یا نشرات نماید، حسب احوال به حبس طولی که از ده سال بیشتر نباشد محکوم میگردد. _ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ج اول، ص

بودند، به جز حفیظ الله امین که گرفتاری وی روشن نبود. ناوقت شب مجلس تمام شد و همه به خانه های خود برگشتیم.»¹⁶⁹

همانطور که دیدیم عملیات دستگیری رهبران حزب دموکراتیک خلق به عهده وزیر امور داخله (=کشور) گذاشته شد و او شخصا این عملیات را فرماندهی میکرد. در فرماندهی پلیس کابل، مقامات بلند رتبه پلیس گرد هم آمدند و برای دستگیری رهبران حزب، تیم هایی تشکیل دادند. ژنرال عبدالغنی صافی که خودش هم فرماندهی یکی از تیم های این عملیات را به عهده داشت می نویسد:

«وقتی که به صحن قومندانی امنیه رسیدم مشاهده کردم که برخلاف معمول یک تعداد زیاد وسایط پولیس و تعداد زیاد افسران و سربازان حوزه های امنیتی سه گانه (در آن وقت شهر کابل به سه حوزه امنیتی تقسیم شده بود) در صحن قومندانی امنیه به حالت آماده باش قرار دارند. از اوضاع چنین فکر کردم که کدام وظیفه مهم و بزرگ در پیش است. به دفتر قومندان امنیه داخل شدم مشاهده کردم که برید جنرال محمد طاهر لغمانی قومندان عمومی ژاندارم و پولیس، غلام صدیق واحدی رئیس امنیت، غلام فاروق یعقوبی رئیس جنایی مرکزی، چند نفر مساعدين لوی سارنوالی با میرگل قومندان امنیه به دور یک میز مصروف کار و مذاکره اند و یک تعداد زیاد افسران بلند رتبه پولیس، روسا و مسئولین شعبات... و غیره افسران پولیس در اتاق قومندان امنیه منتظر گرفتن امر و هدایت خاموش پهلوی هم نشسته اند. من هم بعد از ادای رسم و تعظیم در پهلوی شان به چوکی نشستم. تا اینحال از قضیه آگاهی ندارم. چند دقیقه بعد گروپ اول تحت قومانده حفیظ الله رئیس ترافیک [راهنمایی و رانندگی] به میز قومندان عمومی نزدیک شده یک ورق کوچک پلان کار و وظیفه [دستورالعمل ماموریت] را گرفته بعد از ملاحظه هدایت نامه با هئیت معیتی اش از اتاق خارج شد و با قطعه موتر سوار به طرف وظیفه حرکت نمود. به همین ترتیب گروه دوم، سوم، چهارم الی هشتم با یک یک ورق هدایت نامه تحریری به صورت جداگانه با قطعه مسلح عازم وظایف گرفتاری اشخاص مطلوب و تلاشی منازل شان شدند. اینجانب در راس گروپ هشتم برای گرفتاری و تلاشی منزل دکتر شاه ولی که در وزیر اکبرخان مینه قرار داشت موظف شده بودم. در هر گروپ عملیاتی تعداد [ی از] افسران و سربازان و یک نفر سارنوال [دادستان] تعیین گردیده بود. برای

آمر گروپ یک عدد تایپ ریکاردر [ضبط صوت] میکرو کست نیز توزیع گردیده بود تا تمام جریان عملیات گرفتاری [دستگیری] اشخاص مورد نظر و تلاشی [بازرسی] منازل ثبت نوار گردد. در ورقه هدایت نامه [حکم دستگیری] شهرت [مشخصات] شخص گرفتار شونده، تصمیم دولت و حکم لوی سارنوال [دادستان کل] و طرز العمل گروپ گرفتاری به صورت خیلی مختصر و فشرده یادداشت گردیده بود. پرسنل و وسایط پولیس به وسایل تخنیکی و پولیس مجهز گردیده بود، پروژکتور های سیار، دستگاه مخابره [بیسیم] و ولچک [دستبند] شامل این تجهیزات بود.»¹⁷⁰

در آن شب بیرک کارمل، نور محمد ترکی و بیشتر رهبران هر دو شاخه حزب دموکراتیک خلق افغانستان دستگیر شدند ولی حفیظ الله امین تا ساعت ۷ صبح فردای آن شب در خانه خود به سر میبرد. آقای عبدالغنی صافی مدعی است که او مسئول دستگیری حفیظ الله امین شده بود ولی در این راه به مشکلاتی برخورد و بخاطر روابط دوستانه ای که برادر حفیظ الله امین داشت اجازه داد که امین آن شب را در خانه خود بگذراند:

«من که از دستگیری و تلاشی خانه دکتر شاه ولی فارغ شده بودم به دفتر قومندانان امنیه رفتم که اجازه بخواهم و به خانه خود بروم، صدیق واحدی و قومندان امنیه که در قرارگاه [سناد] مشترک (وزارت داخله و عدلیه) نشسته بودند برایم ورقه دیگری دادند که با قوه [نیروها] و وسایط دست داشته برای گرفتاری حفیظ الله امین و تلاشی [بازرسی] خانه اش [بروم و] وظیفه [ماموریت] جدید برایم داده شد. از اینکه من خانه او را ندیده بودم محمد رحیم معاون شعبه استخبارات به حیث راه بلد موظف گردید تا خانه امین را برای من نشان بدهد. محمد رحیم که مشهور به رحیم چوچه بود ما را به گردنه باغ بالا راهنمایی کرد به معرفی او یک منزل را در دست چپ سرک گردنه باغ بالا محاصره کردم زنگ دروازه را فشردم یک نفر که خود را معلم معرفی می کرد وقتی خانه اش را توسط پولیس در محاصره دید آن هم در نیمه شب خیلی پریشان و مضطرب گردید پرسیدم: «[اینجا] خانه محترم حفیظ الله امین است؟» در حالیکه زبانش کلالت میکرد [=کلنت زبان داشت]

گفت: «خبر حفیظ الله امین سه ماه قبل از اینجا به خانه جدیدش به خوشحال مینه کوچیده است، من با امین هیچ نوع مناسبات و ارتباطی ندارم.» آهسته آهسته سر حال آمد و فهمید که پولیس با خودش کاری ندارد راجع به منزل جدید امین در خوشحال مینه از او آدرس گرفته با ابراز معذرت از گردنه باغ بالا به طرف خوشحال مینه در حوالی [ساعت] یک و نیم شب حرکت نمودیم شب تاریک است سرک ها و خانه های خوشحال مینه هنوز نمره [=پلاک] گذاری اساسی نشده، سرک ها اکثراً خامه [=خاکی] و تاریک است نشانی را غلط کردیم، اخیراً [=در آخر] به ماموریت [=پاسگاه] پولیس مراجعه کرده فدا محمد خان مامور سمت را با خود گرفته به دریافت منزل امین موفق شدیم. رحیم چوچه با ایجابات وظیفوی اش باید [در مورد نشانی] خانه رجال سیاسی بدون چون و چرا باید معلومات داشته باشد، از اینکه یک بار ما را به طرف باغ بالا به منزل سه ماه قبل او یادآوری کرد، باز هم در سرک های خوشحال مینه این طرف و آن طرف مانند اشخاص نابلد برخورد می نمود مرا به تشویش [=نگرانی] انداخت که در چنین مواقع حساس ضیاع [=تلف کردن] وقت باعث ناکامی پولیس می شود، آیا کدام دسیسه در کار است؟... رحیم چوچه یک شخص مرموز بود چنانچه حدس میزدم بعد از به قدرت رسیدن امین کما فی السابقی در استخبارات و بعدها به موقف [=مقام] بلند تری در سازمان جاسوسی کام اجرای وظیفه می نمود (دستگاه استخباراتی امین کام نامیده میشد به معنی کارگری استخباراتی مرکز)... منزل امین را از هر طرف محاصره کردم زنگ دروازه را فشردم لحظه بعد جوانی به نام عبدالرحمن محصل [دانشجوی] پولی تخنیک به دروازه آمد، من در گفتگو و سوال و جواب با عبدالرحمن بودم که حفیظ الله امین با دو نفر مهمان به دروازه آمدند وقتی که امین مرا دید به خنده شد همراهیم [=با من] مصافحه [=احوال پرسی] نمود. من برایش تصمیم لوی سارنوالی [=دادگاه عالی] و حکم دولت را ابلاغ نمودم در جواب طوری به خونسردی جواب داد: «بفرمائید داخل منزل شوید ممانعتی نداریم.» طوری احساس کردم که در این ناوقت [=دیر وقت] شب که با مهمانان خود بیدار نشسته از تمام جریان گرفتاری و تلاشی [=دستگیری و بازرسی] منازل دیگران آگاهی دارد. در مورد مهمانان مشکوک [امین] آنها را همصنفان [همکلاسی های] پسر خود عبدالرحمن معرفی کرد که «برای درس خواندن در شب های امتحان از لیلیه [خوابگاه] همراه پسر عبدالرحمن به خانه می آیند.» امین دوام [ادامه] داد: «من در اختیار شما هستم محصلین [دانشجویان] را بگذارید به لیلیه

[خوابگاه] خود بروند.» گرچه محمد نعیم خان سارنوال معیبتی گروه با این پیشنهاد موافق نبود من به مسئولیت خود آنها را اجازه دادم بروند. بعدا معلوم گردید این دو نفر انجینر محمد ظریف و فقیر محمد فقیر اعضای باند آمین بودند. ما داخل منزل شدیم و در حضور داشت آمین و پسرش شروع به تلاشی نمودیم یک تعداد کتب و نشرات حزبی و یک میل تفنگچه هسپانوی با تعداد ۹ عدد مرمی و یکصد و چهل هزار افغانی پول حق العضویت با یک لیست اعضای حزب که حق العضویت پرداخته بودند به دست آمد... در یک اتاق که همه دختران، خانم و خشوی [مادر زن] آمین خوابیده بودند از تلاشی دقیق آن صرف نظر گردید. من به نمایندگی گروپ با حفیظ الله آمین یکجا به اتاق داخل شدیم من با احتیاط تمام و خاموشی الماری [کمد] اتاق را سرسری تقنیش نمودم [اما] کدام سلاح کتب و غیره که مورد دلچسبی ما باشد دیده نشد. اسناد و کتب بعد از [درج در] فهرست به داخل دو عدد بوجی [گونی] انداخته شد، در این اثنا چشمم به یک عدد بکس [کیف] دستی دیپلومات که قفل نمره دار [قفل عددی] داشت افتاد. میخواستم پول نقد و تفنگچه و ورقه محضر را در آن بگذارم به آمین گفتم بکس را باز نمائید. در این وقت آمین کمی به فکر فرو رفت ولی هیچ نگفت، بکس را باز نمود ... و یک ورق را با عجله از جیب بکس کشیده پاره پاره کرد و به دهن خود انداخت و جوید. صدا کردم که «در این ورق [چه چیزی نوشته شده] بود که به دهن انداختید؟ باید دیده میشد.» [امین] گفت: «بیک نامه دوست شخصی بود.» بکس را از دست آمین گرفتم یک تعداد خطوط و نامه های عادی و یک مقدار صورت مصارف تعمیر [عمارت] در آن موجود بود. کار تلاشی و تحریر ورقه مشاهدات و محضر در حوالی ساعت ۳ و ۳۰ دقیقه شب به پایان رسید. آمین با تبسم و یک لهجه نرم و ملایم برابم گفت: «تاکنون دو پیشنهاد مرا قبول نمودید یک پیشنهاد دیگر هم دارم که اگر منظور گردد [انجام شود] خیلی ممنون خواهم بود... اکنون ناوقت شب و نزدیک به سحر است شما هم خسته شده اید یکی دو ساعت در همین اتاق با هم چای خورده... در روشنی صبح همه با هم به قوماندانی امنیه می رویم. من که صلاحیت این کار را نداشتم به نام [رفتن به] تشناب [دستشویی] از اتاق خارج شدم به موتر مخابره دار رفته با قومندان امنیه در مخابره گفتم: «وظیفه ما در مورد دستگیری و تلاشی منزل شخص شماره ۹ با موفقیت انجام یافت، به تعداد سه بوجی کتب و نشرات و اسناد، سلاح و پول نقد به دست آمده، مشکل اینجاست که اگر بوجی ها را بیاوریم در موتر گنجایش نیست اگر آمین را بیاوریم اسناد و بوجی ها باقی می

ماند. منزل امین در نزدیکی ماموریت پولیس است اگر اجازه بفرمائید نامبرده را در ماموریت پولیس نگهداری نموده فردا ۷ صبح به قوماندانی امنیه انتقال بدهیم.» قومندان امنیه همیقدر برایم گفت: «به مسئولیت خود در این مورد تصمیم بگیرید.» من ریسک را قبول کرده به امین گفتم: «پیشنهاد سومی را که خیلی مهم است به مسئولیت خودم به شرطی قبول خواهم کرد که در آینده در جنجال آن قرار نگیرم.» امین که یک شخص زرنگ و تیز هوش بود فهمید که من چه میگویم با خنده گفت: «من این قدر نامرد نیستم که با فرار و کناره گیری خود به شما... مشکلات خلق کنم.» من به آقای فدا محمد خان مامور پولیس وظیفه دادم که الی فردا ۷ صبح محاصره اطراف بیرونی منزل پا برجا بوده شخص مامور پولیس با دو نفر افسر به داخل اتاق آقای امین را محافظت نماید [و] فردا وقتی که تلفن کردم مامور پولیس شخصا امین را با موتر جیب به قوماندانی امنیه حاضر و تسلیم نظارت خانه نماید. امین خیلی خوش [حال] شد.»¹⁷¹

خانم حفیظ الله امین هم در مورد جریان بازرسی خانه شان می گوید :

«زمانی که آنها زندانی شدند بازرسی به خانه ما آمد. ما در خواب بودیم که یکبارہ عبدالرحمن پدرش (حفیظ الله امین) را صدا زد که بازرسان آمده اند و از دیوارها بالا می آیند. ساعت یک شب بود که بیدار شدیم. او تعدادی از اسناد را همراه با شال خویش به من داد و گفت از خانه بیرون شو، من شال را بالای سر خویش انداخته تعدادی از اسناد را با خود گرفتم چنان که کسی آن را در زیر شال نبیند. نظامیان و صاحب منصبان به خانه ها و دیوارها بالا شدند. از یک اتاق برآمده به اتاق دیگر داخل شدم و در آنجا دخترانم را بیدار ساخته گفتم: «بلند شوید که نیروهای حکومتی برای بازرسی خانه آمده اند.» و برایشان گفتم که اسناد را در سینه های تان بگیرید تا کسی نفهمد زیرا در بین نظامیان زنان نبود بنابر این مردان ما را بازرسی نخواهند کرد. اما آنها [خانه را] بازرسی کردند. چند کتاب را با تفنگچه امین صاحب و چند رویه پول با خود گرفتند. بعدا گفتند که شما در خانه بوده میتوانید و اولاد های شما به مکتب رفته می توانند. در جیب امین صاحب یک خط بود

آن خط را به زودی بیرون آورده و پاره نمود. یک صاحب منصب فریاد زد که دست هایش را دستبند کنید...»¹⁷²

به نظر میرسد که خانم حفیظ الله امین در این مورد قدری اغراق میکند زیرا بالا رفتن نیروهای پلیس از دیوار خانه معقول به نظر نمی رسد. آنطور که می گویند امین طرح کودتا را به وسیله پسرش برای نظامیان چپ گرا فرستاد و دستور داد که صبح فردا کودتا را شروع کنند. سید محمد گلابزوی می گوید:

«چهارشنبه ۶ ثور (اردیبهشت ماه) پسر حفیظ الله امین، عبدالرحمن به خانه ما آمد. ساعت ۶ صبح، [عبدالرحمن به من] گفت که شیر آقا (پدر خود را شیر آقا می‌گفت) در محاصره است و تره کی صاحب و دیگر رهبران را به زندان انداخته اند و به سید محمد بگو که به رفقا بگویند که صبح (فردا) انقلاب را شروع کنند. همان بود که در بخش قوای مسلح که من مسئولیت داشتم و در بعضی از قطعاتی (واحدهایی) که من مسئولیت نداشتم، من [این دستور] را تا ساعت یک شب به تمام قطعات رساندم، به قوای هوایی و مدافع هوایی و قطعات زمینی. بسیار باران هم بود و دستور حزب [این بود که] صبح هرکس که به قطعات خود برسد انقلاب را شروع کند»¹⁷³

اما ژنرال عبدالقادر می گوید که آنها یک سال قبل طرح کودتا را ریخته بودند:

عضو ارتباطی من با حزب، پیشم آمد. «امین که رهبری عمومی نظامی خلق و پرچم را به دست گرفته بود هدایت داده بود که پلانی که بعد از وحدت حزب در خانه «اسدالله سروری ساخته شده بود اجرا شود. و چنین بود که تصمیم گرفته شد دسترخوان [سفره] داود جمع شود.¹⁷⁴ یکی از دلایل شتاب ما برای اقدام، تلاش هایی بود که گروه های اسلام

¹⁷² _روز شمار و تاریخ شفاهی افغانستان، بنیاد اندیشه، ص ۱۵۲ و ۱۵۳

¹⁷³ _افغانستان در قرن بیستم، ص ۲۱۶

¹⁷⁴ _خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۶۶

گرا برای براندازی رژیم داود می‌کردند. ما مجبور بودیم برای جلوگیری از اقدام آن‌ها، پیشی بگیریم و کاری بکنیم.¹⁷⁵ چیزی حدود یک سال قبل از هفت ثور، «امین»، من و «وطنجار» را به خانه «اسدالله سروری» دعوت کرد. وطنجار نیامد. به جای او قادر عاكا آمد. ما خاکه آن پلان را ساختیم. یک هفته بعد، من و «وطنجار» به خانه «اسدالله سروری» رفتیم و پلان نهایی را من و «وطنجار» با هم ساختیم. فقط ما دو نفر. «اسدالله سروری» و «امین» هم در وقت نهایی کردن پلان [در روز دوم] حضور داشتند. و درست تر این است که بگویم آن پلان را من ساختم. چون «اسلم و وطنجار» چندان وارد نبود. من مکتب حربیه را خوانده بودم. کورس قوماندانی خوانده بودم. کورس 9 ماهه قوماندانی سوق و اداره قطعات را. این کورس بعد از دوره دوم درس پیلوتی و برگشت به کابل از طرف شوروی دایر شده بود. بر اساس پلان از قبل تعیین شده، تانک‌ها باید از قوای چهار زره‌دار بیرون می‌شدند و در قسمت «فاضل بیگ» تقسیم می‌شدند. یک تانک، باید به وزارت دفاع فیر می‌کرد و یک تانک هم به ارگ. یک گروه با تانکی که ارگ را هدف قرار داده یک جا میشد دروازه‌های شمالی و جنوبی و غربی ارگ بسته بود. ارگ را باید محاصره می‌کردند و مانع ورود و خروج می‌شدند. دو تانک و یک گروه دیگر باید راه «گردیز» را می‌بستند و مانع ورود نیرو از گردیز به کابل می‌شدند. دو تانک باید به طرف قوای هوایی می‌رفتند و منزل فوقانی قوماندانی مدافعه هوایی را هدف می‌گرفتند. باید به سه کنجی منزل فوقانی فیر می‌کردند تا دست من باز شود و بتوانم در داخل قوای هوایی، پروازها را سازمان بدهم و به دیگر انقلابیون کمک کنم. قومندان کندنک [گردان] تانک در غرقه، علاءالدین بود. چهار تانک از آن جا باید آورده میشد. دو تانک باید راه کوتل خیرخانه را می‌بستند و دو تانک هم در گردنه باغ بالا موضع می‌گرفتند. دیگر قوای زره‌دار هم برای حمایت از قوت‌های نظامی ما در کابل و کمک به انقلابیون وارد عمل می‌شدند...»¹⁷⁶

175 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ، ص ۱۶۶

176 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ، ص ۱۶۷ و ۱۶۸

گویا بخت از همان ابتدا با کودتاچیان یار بود و از محمد داود خان روگردانده بود زیرا پس از دستگیری رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان وزیر دفاع فرمان آماده باشی که خودش صادر کرده بود را لغو کرد و به نیروهای ارتش دستور داد که به رقص و پایکوبی پردازند. ژنرال محمد نبی عظیمی می نویسد:

«وزیر دفاع بعد از صدور اعلامیه دولت مبنی بر گرفتاری رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان بخاطر خوش خدمتی بیشتر امر داده بود که تمام قطعات [واحدها] و جز و تام های بزرگ اردو چه در مرکز و چه در اطراف، بخاطر زندانی شدن خائنان به دولت جمهوری افغانستان فردا اول وقت به برگزاری محافل، میتینگ ها، اتن ها و [نواختن] دهل و سرنا پردازند و از این روز تاریخی به مثابه یک جشن بزرگ ملی تجلیل کنند. با این قومانده در حقیقت احضارات درجه یک را که به اردو داده بود شکستند و خودش فارغ البال، آسوده راحت و مغرور به بستر خواب رفت.»¹⁷⁷

اما برخلاف پندار هواداران داود خان، خطر هنوز رفع نشده بود و ضربه ای که آن ها بر پیکر حزب وارد آورده بودند چندان کاری نبود. در حالی که وزیر دفاع و بقیه هواداران داود، غرق در شادمانی و پایکوبی بودند، اعضای بخش نظامی حزب خلق خودشان را برای قیام مسلحانه آماده میکردند.

177_ اردو و سیاست ، ص ۱۳۵

کودتای ثور

رئیس جمهور محمد داود ضربه اش را به حزب خلق وارد کرده بود و حالا نوبت کمونیست ها بود که به این کار او واکنش نشان بدهند. واکنشی که هیچکس انتظارش را نداشت. روز هفتم ثور (اردیبهشت ماه) در حالی که رئیس جمهور و اعضای کابینه او مشغول تصمیم گیری در مورد سرنوشت رهبران زندانی حزب دموکراتیک خلق بودند و نیروهای ارتش به دستور وزیر دفاع به رقص و پایکوبی می پرداختند نظامیان وابسته به حزب دموکراتیک خلق سوار بر تانک ها از واحدهای شان خارج شدند و به سوی ارگ ریاست جمهوری به راه افتادند. ژنرال محشور که آن زمان فرماندهی یکی از واحدهای تانک لوای ۴ را به عهده داشت، می گوید:

«در روز ششم ثور یک هیات از وزارت دفاع به لوای ما آمد و تک تک سربازان را مورد بازپرسی قرار داد. وزارت دفاع مشکوک بود و اطلاعاتی بدست آورده بود که تانک ها و دیگر تجهیزات نظامی برای شورش گری آماده شده اند و توطئه ای در پیش است. تانک ها را معاینه کردند و برای من گفتند که چرا این وسایط به حالت آماده باش قرار داده شده اند. در هر صورت شب گذشت اما وضعیت همچنان تحت نظارت حکومت قرار داشت. ساعت ۹ صبح روز پنجشنبه هفت ثور ۱۳۵۷ اسلم و طنجانار قوماندان (فرمانده) نیروهای زمینی به محل وظیفه ما در پلچرخه که آن وقت لوای چهار زره دار بود آمد و به ما گفت که تانک های قطعه منتظره را به کندک ها [گردان ها] توزیع کنید. من بدون معطل هفتاد سرباز با ده چین (عراده) تانک را به کندک [گردان] ها توزیع کردم و منتظر دستور ماندم. حمله برای سرکوب داود خان و سربازان وفادارش آغاز شد. تانک های تحت فرمان داود خان بسوی شهر حرکت کردند و ارگ را تحت آتش توپخانه قرار دادند.»¹⁷⁸

¹⁷⁸ _تانک ها به دستور اسلم و طنجانار بسوی کاخ ریاست جمهوری حرکت کردند، وحید پیکان، بی بی سی فارسی، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۷ - ۲۶ آوریل ۲۰۱۸

وزیر دفاع پیش از رسیدن این نیروها به اهداف مورد نظر از اقدام آنها مطلع شد اما به جای آنکه اقدام قاطعی در برابر آنها انجام بدهد چند نفر را فرستاد تا به آنها بگویند که به پایگاه های شان برگردند. او هنوز عمق فاجعه را درک نکرده بود. آقای ضیا مجید، فرمانده پیشین گارد ریاست جمهوری می گوید:

«سی و چهار عراده تانک به سوی شهر کابل حرکت کرده بود و حیدر رسولی خبر نداشت. وقتی که از حربی پوهنتون تانک ها گذشت به طرف یکه توت نزدیک کابل شد، حیدر رسولی عوض اینکه اقدامات جدی کند یک نفر از مامورین وزارت دفاع را روان کرد که این ها را بگویند که نیایند و او مولاداد بود، رئیس اداری وزارت دفاع. مولاداد که رفته بود تهدید شده بود و او فرار کرد و بعد از آن از قطعه انضباط یک صاحب منصب را روان کرد [فرستاد]، جهانگیر قومندان قطعه انضباط را، او در آن جا کشته شد و تمام قطعات تانک آمد و دور ارگ را اشغال کرد. وقتی حیدر رسولی متوجه که اولین مرمی (گلوله) توپ به دفتر او فیر [شلیک] شد.»¹⁷⁹

آقای محمد نذیر کبیر سراج هم می نویسد:

«صبح روز 27 اپریل 1978، قوای زره دار تحت قوماندان جگرن محمد اسلم و طنجا از قشله بیرون شده و به استقامت کابل به حرکت درآمد. دگروال محمد سرور نورستانی قوماندان قوای چهار زره دار و یکی از رفقای جمهوری، که در سال 1977 انتظار ترفیع به رتبه جنرالی را داشت و موفق نگردید، اعتراض کنان تمارض نموده، غرض تدای رھسپار مسکو شده بود، عمداً میدان را برای تاخت و تاز کمونیستان خالی کرده بود... وقتی که قوای چهار زره دار به سرعت از پلخرخی به طرف کابل روان بود، دگر جنرال غلام حیدر رسولی وزیر دفاع با دگر جنرال عبدالعزیز لوی درستیز و تورن جنرال عبدالله روکی در دفتر وزیر دفاع نشستند و مشغول مذاکره هستند که تلفون زنگ زد. رئیس جمهور بود و پرسید: «وزیر صاحب دفاع!

179 _ افغانستان در قرن بیستم، ص ۲۱۹

قوای چهار زره‌دار را چرا به مرکز خواسته اید؟» وزیر دفاع از این واقعه اظهار بی خبری نموده و گفته بود: «کدام امری در این مورد به قوای چهار زره‌دار داده نشده است.» بعد از این سوال و جواب تشویش و سراسیمگی در قرارگاه وزارت دفاع پیدا شد. وزیر دفاع فوراً تلفونی جنرال بحیی نوروز رئیس حرکات و جگرن خان محمد قوماندان انضباط شهری را نزد خود فراخواند.

بعد از احضار این دو نفر، وزیر دفاع از جنرال نوروز پرسید: «امر حرکت قوای چهار زره‌دار به طرف شهر را شما داده اید؟» چون او هم از این امر اظهار بی اطلاعی نمود، با عجله به قوای پانزده زره‌دار که در پلچرخی و در جوار قوای چهار زره‌دار موقعیت داشت، تلفون زده و به دگرمن [سرهنگ دوم] محمد یوسف قوماندان این قوا امر داد تا جلو حرکت قوای چهار زره‌دار را گرفته و به آنان بفهماند که به آمدن شان به شهر کدام ضرورتی نمی باشد.

از آن سمت قوماندان قوای پانزده زره‌دار جواب داد: «قوای ما از طرف قوای چهار زره‌دار محاصره شده است. هیچ کاری از دست ما بر نمی آید.» وزیر دفاع که از این طرف مایوس شد به حربی پوهنتون تلفون کرد و به تورن جنرال [سرلشکر] شاهپور قوماندان حربی پوهنتون امر داد که در برابر قوای چهار زره‌دار برآمده و امر وزارت دفاع دائر به عودت دوباره شان به قشله را به آنها حالی سازد. قوماندان حربی پوهنتون چنین معذرت آورد: «قوای چهار زره‌دار به سرعت از اینجا گذشته و از دست ما خارج شده اند.»

وزیر دفاع با شنیدن این همه لاطانات به کلی گیج و دستپاچه شد و برای آخرین چاره به جگرن خان محمد قوماندان انضباط شهری که در دفترش حاضر بود، دستور داد که شخصاً به استقامت پلچرخی رفته و به قوای چهار زره‌دار به هر جایی که رسیده باشد، هدایت دهد که به قشله خود بازگردند.

جگرن خان محمد در یکه توت با این قوا مقابل شد و امر وزارت دفاع را ابلاغ نمود. [آنها] نامبرده را از موتر جیبش بیرون کشیده، دست و پای بسته به یک تانک داخل کردند که از آن روز تا حال مفقود الاثر است.

اندکی نگذشته بود که دگرمن صاحب جان قوماندان گارد جمهوری با شتاب به دفتر کار وزیر دفاع داخل شد و خواست چگونگی اوضاع را به خود معلوم کند. وزیر دفاع به او امر کرد که بالای وظیفه اش رفته

و ترتیبات مدافعه ارگ را اتخاذ نماید. او اطمینان داد که برای این کار آمادگی کامل دارد. قوای چهار زره‌دار بعد از مواصلت به کابل به سه استقامت حمله برد: یک قطار به میدان هوایی عسکری رفته و در آنجا به کمک دگروال عبدالقادر درستیزوال قوای هوایی موفق شدند که دگر جنرال محمد موسی قوماندان هوایی و تورن جنرال عبدالستار معاون او را دستگیر کنند و به قتل برسانند. قوماندان قوای هوایی را دگروال قادر شخصاً به عهده گیرد. قطار دوم به جانب بالاحصار شتافته و در آنجا قطعه 444 کوماندو را محاصره و خلع سلاح کردند. قطار سوم تحت قوماندان جگرن محمد اسلم وطنجار متوجه مرکز شهر شد و ارگ و قرارگاه وزارت دفاع را تحت تهدید قرار داد. پوره ساعت دوازده روز اولین گلوله توپ به عمارت وزارت دفاع فیر شد. وزیر دفاع و لوی درستیز با وارخطایی مقر خویش را ترک گفته و میخواستند خود را از راه عقبی به یکی از قطعات اردو برسانند و کمک بخواهند.¹⁸⁰

همانطور که دیدیم نخستین نقطه کلیدی که کودتاچیان به آن حمله کردند وزارت دفاع بود که در نزدیکی ارگ ریاست جمهوری قرار داشت. وزیر دفاع آن روز ساعت ۹ صبح به دفتر کارش آمده بود و در هنگام حمله کمونیست‌ها در وزارت دفاع حضور داشت. ژنرال محمد نبی عظیمی می‌نویسد:

«حوالی ۷ صبح به وی [وزیر دفاع] اطلاع دادند که یکی از افسران پائین رتبه و جوان فرقه ۷ ریشخور به نام عبدالعلی میخواست قوماندان فرقه را به قتل برساند ولی قوماندان فرار کرده و عوض وی رئیس ارکان فرقه به قتل رسیده است. عبدالعلی نیز توسط افراد امنیتی جابجا کشته شده است. جنرال مغرور و سرلشکر بیباک! حیدر رسولی که در همه کارها احساساتی بود شخصاً به سواری موتر جانب فرقه ۷ حرکت مینماید تا چون و چرای قضیه را بررسی نماید و به داود گزارش دهد. او بعد از بررسی با تلفن جریان را به محمد داود گزارش داده و آن را عمل کوچکی توصیف مینماید. بعداً از محمد داود عذر میخواهد که در

¹⁸⁰ _ و آن گلوله باران بامداد بهار ، صبور الله سیاه سنگ ، بخش هشتم ، کابل ناته ، سپتامبر ۲۰۰۸

جلسه کابینه حاضر شده نمی تواند. وی به ساعت ۹ صبح خود را به دفتر کارش می رساند و از وضع اوپراتیفی در سایر قطعات راپور [گزارش] میگیرد. در گزارش ها همه چیز آرام و مطابق پلان [برنامه روزمره] گزارش داده میشود... میگویند وطنجار توسط میکروفون به وی گفت که تسلیم شود ولی او که هنوز در حالت خلسه و نیایش بود وقعی به گفتار وی ننهاد. بنا تانک غرید و وزارت دفاع را به آتش کشید. رسولی از خواب پرید و همراه با لوی درستیز عبدالعزیز از در عقبی وزارت دفاع بیرون شد و توسط موتر جیبی که از فرط عجله و شتاب با یک تاکسی تصادف کرد خود را به قرغه رسانید.»¹⁸¹

¹⁸¹ _ اردو و سیاست ، ص ۱۳۵ و ۱۳۶

حمله به ارگ، مقاومت گارد

پس از شلیک به ساختمان وزارت دفاع کودتاجیان با چند عراده تانک به ارگ ریاست جمهوری حمله کردند. گارد ریاست جمهوری پاسخ شدیدی به حمله آن ها داد و به سختی در برابر حملات هوایی و زمینی آن ها مقاومت کرد. پیش از آنکه به جزئیات حمله کودتاجیان به ارگ ریاست جمهوری بپردازیم نگاهی بیندازیم به وضعیت گارد ریاست جمهوری. گارد ریاست جمهوری حدوداً ۱۵۰۰ الی ۱۶۰۰ نفر پرسنل داشت و فرماندهی گارد ریاست جمهوری به عهده صاحب جان بود. با آنکه فرماندهان نظامی کودتا که با او آشنایی داشتند از او دعوت کردند که به آنها بپیوندد ولی صاحب جان در آن شرایط حساس و وضعیت وخیم حاضر نشد به رئیس جمهور پشت کند و به کمونیست ها بپیوندد، عبدالقُدوس غوربندی می نویسد:

«صاحب جان قوماندان گارد ریاست جمهوری محمد داود با وجود اینکه با [اسلم] وطنجار و قادر آشنایی داشت و آنها در تماس تلفنی برایش اطمینان دادند و از وی دعوت به همکاری کردند اما موصوف نپذیرفت و گفت: «من وظیفه دارم تا به حیث قوماندان گارد، امنیت محمد داود را تا آخرین قطره خون خود تامین کنم، و تا زمانی که چین [زنجر] تانک های تان از روی سینه من عبور نکند به محمد داود رسیده نمی توانید.»¹⁸²

صاحب جان اگرچه با بسیاری از افسران وابسته به حزب دموکراتیک خلق دوست بود اما تا آخرین دقائق عمر به محمد داود خان وفادار ماند. سید محمد گلابزوی درباره صاحب جان می گوید:

182 _ نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، ص ۶۷

«وی با بسیاری از افسران ما دوست بود و ارتباط نزدیک با رهبران حکومت داشت. زمانی از وی نیز برای داخل شدن به حزب دموکراتیک خلق افغانستان دعوت کرده بودند [زیرا] او با بسیاری از نظریات ما هم عقیده بود.»¹⁸³

پیش از آنکه ارگ ریاست جمهوری مورد حمله قرار بگیرد تحرکاتی در شهر و حتی در داخل گارد ریاست جمهوری دیده میشد که سوءظن معاون گارد را برانگیخت، پس از آن به نیروهای گارد اطلاع داده شد که تانک های کودتاچیان به سوی کابل در حرکت هستند و نیروهای پشتیبانی هم به زودی به ارگ خواهند رسید. آقای تاجیار فرمانده اوپراسیون و معاون گارد ریاست جمهوری می گوید:

«بعد از تصویب مجلس وزرا و صدور امر گرفتاری نور محمد تره کی، ببرک کارمل، و دار و دسته شان، قوماندان گارد برایم امر داد که همان شب باید در قطعه بمانم. روز پنجشنبه هفت ثور [27 اپریل 1978] به اساس امر وزیر دفاع ملی دگر جنرال غلام حیدر رسولی به خاطر گرفتاری تره کی، کارمل و دار و دسته شان روز شادپایانه اعلان گردیده بود. حوالی ساعت هشت صبح روز هفت ثور صدای حرکت موترهای اطفاییه [آتش نشانی] را شنیدم. طبق معمول از نوکریوال اطفاییه ولایت کابل معلومات گرفتم. او گفت: «در غند بالای حصار حریق واقع شده است.» به قوماندان صاحب جان تلفن کردم. او در دفتر نبود. لحظه ای بعد خودش تلفن کرد و در ضمن سخنانش گفت: «در فرقه هفت ریشخور قوماندان فرقه جنرال نظیم خان را مورد سوء قصد قرار دادند، اما نامبرده فرار کرد. رییس ارکان فرقه دگروال قاسم خان زخمی گردیده و به شفاخانه انتقال داده شده است.» و تلفن را گذاشت. صدای فیر از داخل گارد شنیده شد. گفتند: یک عسکر تولی تورن [سروان یکم] عزیز حساس اشتباها فیر کرده است. شاید، این فیر هم از طرف کمونیست های داخل گارد عمداً برای سراسیمه ساختن قطعه اجرا شده بود. حوالی ساعت نه بریدمن [ستوان] مجید (پسر باز محمد خان)، یاور داود خان از گلخانه برایم تلفن کرد و گفت: «وزیر صاحب دفاع ملی تلفن کرد و گفت به صاحب جان

قوماندان گارد بگویند که سه عراده تانک از پلچرخی حرکت کرده و به استقامت شهر کابل می آیند.» مجید خان در پایان گفت: «من قوماندان صاحب را نیافتم، لذا موضوع را به اطلاع شما رساندم.» من در جستجوی قوماندان گارد شدم تا امر وزیر دفاع را برایش برسانم. او را نیافتم. از دفتر اوپراسیون غرض واریسی قطعه برای وظیفه به پایین آمدم. وقتی که نزدیک دروازه گارد مقابل وزارت معادن رسیدم، قوماندان گارد را دیدم. تانک هایی که از پلچرخی به حرکت افتاده بودند، از پل محمود خان به طرف ارگ می آمدند و به سرعت زیاد خود را پیش روی وزارت دفاع می‌رساندند. یکی از این تانک ها به سوی تعمیر وزارت دفاع ملی فیر کرد. بعد از این که تانک ها از پیش روی وزارت دفاع ملی گذشتند، از مقابل دروازه شرقی گارد به استقامت چاراهی بیست و شش سرطان به حرکت افتادند. تورن جنرال عبدالعلی خان رئیس ارکان قوای مرکز به گارد تلفن کرد و گفت: «از غند بالاخصار کمک به گارد می‌رسد.» قوماندان گارد که شاهد عینی صحنه بود، از دروازه شرقی گارد، به رئیس استخبارات وزارت دفاع ملی تلفن کرد و راجع به آمدن تانک ها و انداخت بالای وزارت دفاع معلومات خواست. نامبرده در جواب گفت: «فکر می‌کردم تانک ها را شما خواسته اید.» بعداً معلوم گردید که این تانک ها مربوط به محمد اسلم وطنجار بود. می‌گویند فیر اول را وطنجار شخصاً بالای وزارت دفاع اجرا نموده بود. بعد از آن سه عراده تانک از استقامت پل محمود خان به پیش روی ارگ رسیدند و به طرف چاراهی پشتونستان رفتند. قوماندان گارد به من امر داد که باید تانک ها را توقف بدهم. چون برای افراد تانک گفته شده بود که برای خاموش ساختن مظاهره در داخل شهر کابل موظف شده اید، آنها از کودتا معلومات نداشتند. لذا تانک ها به اشاره دست من توقف نمودند و امر مرا اطاعت کردند، یعنی از تانک ها خارج شدند. آن ها را برای بازپرسی به داخل گارد فرستادم، مگر درپوران تانک که خورد ضابطان بودند و از کودتا معلومات داشتند با تانک ها فرار کردند، در پیش روی وزارت پلان موضع گرفتند و توسط ماشینداری [مسلسل] که بالای تانک نصب بود، بالای انداخت کردند. من که تنها بودم، عقب درخت پیش روی زیارت متصل بانک پناه گرفتم. در وقفه انداخت ماشیندار به زیارت داخل شدم و بعداً از دیوار زیارت خیز زده و داخل صحنه گارد شدم. قوماندان گارد امر داد که هیئت تعیین شود و از افراد تحقیق به عمل آید. چون وضع حالت اضطراری داشت، من امر حبس ایشان را دادم. بعداً من و قوماندان گارد یکجا به طرف دروازه شرقی رفتیم. صدای حرکت ماشین های

محاربوی از استقامت چهار راهی بیست و شش سرطان به طرف ارگ به گوش میرسید. چند لحظه بعد معلوم شد که ماشین های محاربوی از قوای نمبر چهار زره دار میباشند. قوماندان گارد به من امر کرد که باید ماشین های محاربوی را توقف بدهم. وقتی با دگرمن محمد سرور قوماندان کندک [گردان] اول گارد به طرف قطار ماشین های محاربوی به حرکت افتادیم، دیدم که نشان زن ماشین محاربوی، میل سلاح خود را دور داده بالای ما نشان میگیرد. من و محمد سرور فوقاً پروت کردیم، راکت ماشین محاربوی فیر کرد و به دروازه زرهپوش تولی که از بالاحصار برای حمایه آمده بود، اصابت کرد. در نتیجه، پیشانی غلام عثمان بریدمن ضابط نظام قراول، پسر دگروال سردار غلام صدیق زخم برداشت.»¹⁸⁴

در لحظه های نخست حمله به کاخ ریاست جمهوری، رئیس جمهور و اعضای کابینه او مشغول بحث در مورد سرنوشت رهبران زندانی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند. دقایقی بعد رئیس جمهور متوجه شد که اوضاع به شدت از دست او خارج شده است. آقای عطایی می نویسد:

«روز پنجشنبه هفت ثور [27 اپریل 1978] قبل از مجلس به وزارت رفتم. ضمن امضای مکاتیب، رئیس اداری، محمد رحیم رفیق، برایم گفت که یکی از همسایگان وی که عضو پرچم است، صبح امروز برایش گفته است که ما به کوه می رویم و مقاومت مسلحانه در برابر دولت را آغاز می کنیم. قبل از شروع مجلس در عمارت گلخانه، حین مصافحه با وزیر داخله، از گفتار رئیس اداری یادآور شدم. او گفت: برادر! باید چشم و گوش خود را باز داشته باشیم. پس از این گفته، هر دو داخل اطاق مجلس شدیم. طبق معمول مرحوم محمد داود لحظه بعد به اطاق مجلس آمد و پس از احوالپرسی از هر یک از وزرا، در صدر مجلس قرار گرفت.

184_ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش هژدهم، ۱۷ جنوری ۲۰۰۹

در شروع وزیر داخله راپور امنیتی را ارائه نمود و در باره اینکه سر گله های خلق و پرچم در کجا در توقیف میباشند، به مجلس معلومات داد. وزیر عدلیه که عهده لوی سارنوال را نیز داشت در قسمت اقامه دعوا مطابق به قانون توضیحات داد. بعداً مجلس بحث و مذاکره روی مسائل پیشبینی شده را شروع نمود. یکی از مواد آجندای مجلس، قانون کار و کارگر بود و باید روی فصل اعتصاب آن بحث به عمل می آمد. دبیری نگذشته بود که یکی از یاوران ریاست جمهوری داخل اطاق شد، راساً به طرف رئیس جمهور رفت و کاغذی را به وی تقدیم نمود. مرحومی به یاور چیزی گفت و با اشاره سر او را مرخص نمود. پس از لحظات کوتاهی، صاحب جان قوماندان گارد و شخص دیگری (فراموش کرده ام که او کی بود) داخل اطاق شدند. آنها مستقیماً نزد رئیس جمهور رفتند و کاغذی را به وی سپردند. ایشان [محمد داود] بعد از مطالعه کاغذ فوراً از جا بلند شد و با گام های سریع از اطاق مجلس به طرف اطاق کار خود روانه گردید.

چند دقیقه گذشته بود که صدای مهیب فیر توپ عمارت را تکان داد. وحید عبدالله به من گفت: قوای زره دار از پلچرخی به طرف کابل حرکت کرده است.

این موضوع گوش به گوش به همه رسید و مجلس قطع گردید. اعضای مجلس همه در میان اطاق، دهلیز و اطاق رئیس دفتر در رفت و آمد بودند. وزیر مالیه عبدالاله و وزیر داخله عبدالقدیر در اطاق رئیس جمهور بودند. وزیر دفاع غلام حیدر رسولی و وزیر فواید عامه غوث الدین فایق اصلاً نیامده بودند.

من اکثر وقت در اطاق رئیس دفتر میبودم و گاهگاه به دهلیز و چمن مقابل عمارت گلخانه می آمدم تا ببینم اوضاع از چه قرار است. در این فرصت چند مرتبه قوماندان گارد جمهوری، مرحوم صاحب جان، را دیدم که غرض اخذ هدایت به حضور رئیس جمهور رفت و آمد میکرد. دروازه های ارگ همه مسدود گردیده بودند. عساکر اضافی در اطراف عمارات پهره داری میکردند [=کشیک میدادند]. آواز غرش تانک ها و آواز فیرهای مسلسل از خارج ارگ به گوش می رسید.

به اطاق یاور که در درآمد [=در] اطاق رئیس جمهور قرار داشت، رفتم تا ببینم چه خبر است. از آنجا به وزارت مخابرات تلفون کردم که احوال بگیرم. از آن طرف، رئیس تلفون سید فقیر علوی بسیار به عصبانیت گفت: از برای خدا! این چه حال است؟

ادامه مکالمه با وی سودی نداشت، زیرا او قرار خود را به کلی از دست داده بود. با مرکز تلفون ارتباط گرفتم. نفر موظف [اپراتور] که تقریباً همه مامورین بلند رتبه را از آواز های شان می شناخت، به من گفت: وزیر صاحب! احوال بسیار خراب است و همین حالا اشخاص مسلح داخل عمارت شده اند.

من آواز فیرهای مسلسل را از طریق تلفون شنیدم و مایوسانه گوشی را به جایش گذاشتم.

همین که وزیر داخله از اطاق رئیس جمهور برآمد، برایش از وضع مخابرات گفتم. او که سراسیمه معلوم میشد، گفت: «بلی. مرکز رادیو را هم اشغال کرده اند.»¹⁸⁵

گویا محمد داود خان از همان ابتدا امیدوار نبود که از این کودتا جان سالم به در ببرد، دکتر عبدالمجید وزیر عدلیه دولت جمهوری می گوید:

«در آخرین جلسه که در ارگ شد و کودتای ثور صورت گرفت [محمد داود] به من گفت: وزیر صاحب. من از آنچه با شما شده عفو می خواهم، من اشتباه کردم. شما بروید که بی جهت کشته نشوید. روزگار من به پایان رسیده [است].»¹⁸⁶

جای تعجب است که با وجود آغاز کودتا و حمله به کاخ ریاست جمهوری و تصرف تعدادی از مراکز مهم، هنوز تلفن ها از کار نیفتاده بودند و هوا داران محمد داود خان می توانستند به ارگ تماس بگیرند و با رئیس جمهور صحبت کنند:

«زنگ تلفون دوامدار به صدا بود و قطع نمی شد. تلفون ها از هر طرف، بعضی به غرض دادن اطلاعات و بعضی به غرض گرفتن احوال در جریان بودند. در این هنگام، تلفونی از حضرت مشهور به شیر آغا جان آمد. او میگفت: به رئیس صاحب جمهور عرض کنید که اگر کدام امری باشد، من برای کمک حاضر استم.

¹⁸⁵ _ جمهوریّت، ص ۲۲

¹⁸⁶ _ افغانستان در مسیر سده بیستم، غ حضرت کوشان، ص ۱۰

جواب: تشکر! هر وقت ضرورت باشد، به شما می‌گویم.»¹⁸⁷

گارد ریاست جمهوری نخستین موج حمله کمونیست‌ها را دفع کرد و کودتاچیان تلفاتی هم به جای گذاشتند، محمد نبی عظیمی مینویسد:

«تانک‌ها و ماشین‌های محاربوی [جنگی] ارگ را به محاصره گرفتند و بالای آن آتش گشودند. از طرف ارگ نیز توسط راکت انداز‌های ضد تانک سبک و وسط، بالای [به روی] این تانک‌ها آتش گشوده شد و توسط هاوان‌های وسط و ثقیل [سنگین] و تانک‌های دست‌داشته، کودتاچیان مورد ضربات پی هم قرار گرفتند. ماشین محاربوی (BPK) لمری بریدمن محمد عمر توسط انداخت [شلیک] راکت انداز دستی حریق گردید [آتش گرفت]. نامبرده با تمام مرتبات [سرنشینان] ماشین مذکور به قتل رسیدند. مقاومت گارد جمهوری [که] با استفاده از راکت انداز‌های دستی و وسط که از مسافه [فاصله] نزدیکی از بالای برج‌ها و باروهای ارگ تانک‌ها را به سادگی شکار می‌کردند فزونی یافت. افسران پرچمی که هنوز نمی‌دانستند طرف مقابل کی است و تعداد آن‌ها در گارد کم نبود صاحب جان را در دفاع از گارد یاری می‌رساندند. مقاومت این افسران بی‌نهایت زیاد و شدید بود. آن‌ها حمله را از جانب گروه‌های راست و اسلام‌گرایان فکر می‌کردند و به هیچ صورت حاضر نبودند دست از مقاومت بکشند.»¹⁸⁸

آقای تاجیار می‌گوید که از جانب فرمانده گارد، به او دستور داده شد که کودتاچیان را سرکوب کند:

قوماندان گارد جریان را دید و بعداً برایم امر کرد که تانک‌ها را بزنید. به اساس امر قوماندان گارد امر «اور» [آتش] را دادم. افراد غیور، دلیر و مسلمان گارد جمهوری بالای ماشین‌های محاربوی فیر کردند، و در نتیجه تانک‌ها آتش گرفتند. در بین یکی از این ماشین‌های

¹⁸⁷ _ جمهوریّت، ص ۲۲

¹⁸⁸ _ اردو و سیاست، ص ۱۴۲

محاروبی عمر برادر زاده جنرال عارف خان بود که مکمل با ده نفر دیگر طعمه آتش گردید. بعد گروه تانک های عقبی به حرکت و پیشرفت به سوی گارد ادامه دادند. به جز و تام ها امر داده بودم که تا امر ثانی هر تانک یا واسطه محاروبی که به طرف گارد حرکت میکند، از بین برده شود. در تصادمات [برخوردهای] فوق، قطعه گارد هشت عراده تانک کودتاچیان را در پیش روی وزارت معادن، قریب زیارت کنج د افغانستان بانک، دروازه شرقی ارگ و چارراهی بیست و شش سرطان حریق و امحا کردند. لاشه های آنها تا چندین روز در آنجا دیده میشدند. کتک [گردان] تانک وطنجار از چهار راهی بیست و شش سرطان دوباره به طرف پل محمود خان به عقب نشینی آغاز کرد. قرار معلومات بعدی، برای قادر که در آن وقت رئیس ارکان قوای هوایی بود اطلاع دادند که گارد جمهوری تانک ها را از بین برده و ما توان مقاومت را نداریم، عقب نشینی میکنیم. قوماندان هوایی و مدافعه هوایی دگر جنرال موسی خان با یاورش جگرن عنایت الله توخی از طرف کمونیست های داخل قوای هوایی، در آغاز روز کودتا به شهادت رسانیده شده بودند. قادر از عقب نشینی شان جلوگیری به عمل آورد و وعده داد که به زودی طیارات به حمایه شان میرسند.»¹⁸⁹

عبدالرحیم شادان فرمانده بخش کادر و پرسنل گارد ریاست جمهوری هم در مورد مقاومت سخت نیروهای گارد ریاست جمهوری و انهدام تانک ها و زرهپوش های کودتاچیان می گوید :

«ما قاطعانه از ارگ دفاع میکردیم. در همان لحظه های اول، هنگامی که تانک قوای زره دار بر تعمیر وزارت دفاع و دروازه شرقی ارگ فیر کرد، نخست، به اساس قومانده شهید دگرن محمد سرور قوماندان کتک [گردان] اول گارد؛ چهار عراده ماشین محاروبی قوای زره دار را در مقابل دروازه گارد، مقابل وزارت معادن و صنایع، مقابل دروازه شرقی و رویروی دروازه سلام خانه توسط راکت اندازهای خفیف از بین بردیم. همچنان در ادامه دفاع از ارگ، ده ها عراده

189_ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش هژدهم، ۱۷ جنوری ۲۰۰۹

تانک قوای زره‌دار از حرکت و فعالیت بازماندند و شصت و چهار نفر از مرتبات آن اسیر و در ارگ محبوس شدند.¹⁹⁰

رئیس جمهور دستور داد تا تمام اعضای خانواده او را پیدا کنند و به ارگ بیاورند، خانم زهره نعیم میگوید:

«در آن روز [۲۸ اپریل ۱۹۷۸] نعیم خان [در خانه] نبود. دخترانم در خانه بودند و نواسه‌ها مکتب رفته بودند. خودم برای آراستن موهایم بیرون رفته بودم. یک افسر آمد و با عجله از من خواست به ارگ بروم.»¹⁹¹

در آن روز بانویی به نام نورا زته هم در آن آرایشگاه حضور داشت، او می‌نویسد:

«تصادفاً من در آن روز، در کنار عروس خانواده داود، در آرایشگاه نشسته بودم که اولین صداهای شلیک گلوله توپ به گوش من خورد. بلافاصله دو مرد مسلح وارد سالن آرایشگاه شدند. آنها از همراهان عروس بودند. عروس خانم در حالی که هنوز موپیچ‌هایی در روی سرش بود، از جا برخاسته و همراه نگهبانان خارج شد. آنها فوراً به سمت کاخ ریاست جمهوری روانه شدند. نگهبانان مطالبی درباره محاصره کاخ با او در میان گذاشتند. همه خانم‌ها و کارگران زن آرایشگاه که بر جای خود میخکوب شده بودند، سوار شدن خانم نعیم را نگاه میکردند. هیچکدام از ما از این روز به بعد خانم نعیم را ندیدیم. همه متوجه شدند که کودتایی در جریان است ولی تا آرایش‌شان تمام نشد، سالن را ترک نگفتند.»¹⁹²

190 و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش بیستم، فبروری 2009

191 و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش سوم، کابل ناته، جون ۲۰۰۸

192 گذرگاه افغانستان، ص ۵۴ و ۵۵

با وجود وضعیت وخیم آن روز، تعدادی از اعضای خانواده حاضر نبودند که به ارگ بیایند، اما بالاخره با اکراه حاضر شدند که دستور رئیس جمهور را بپذیرند. آقای عطایی می نویسد:

«رئیس دفتر مرحوم اکبر جان با من روبرو شد و گفت: اعضای فامیل باید از خانه های شان از طریق دروازه دلکشا به عمارت گلخانه آورده شوند. عمر جان میگوید با فامیل خود منزلش را ترک نمیکند. اگر خودت بتوانی او را بیاوری خوب خواهد شد... ساعت حوالی بین دو الی سه بعد از ظهر را نشان می داد. میخواستم به منزل بالا بروم، با عمر داود در آخر زینه روبرو شدم. با او احوالپرسی کرده و جویا شدم که چرا به گلخانه نمی آید. گفت: من با تفنگ در خانه خود بودم. هر که تجاوز میکرد، به رویش فیر میکردم... حال دیگر اعضای فامیل همه به گلخانه انتقال یافته و در اطاق های عقب دفتر رئیس جمهور جا داده شده بودند. مرحوم محمد نعیم، وزیر مالیه، وزیر داخله و یک یا دو نفر دیگر (نه اعضای کابینه) در اطاق رئیس جمهور با آن مرحوم یکجا بودند.»¹⁹³

چند ساعت پس از حمله به ارگ مقاومت منسجمانه گارد ریاست جمهوری از هم گسست و عوامل کمونیست دست از نبرد برداشتند و به تضعیف روحیه سربازان وفادار به محمد داود خان پرداختند، محمد نبی عظیمی می نویسد:

«در بعد از ظهر بعد از اینکه با دگر من گل آقا به شکلی از اشکال از طریق کودتاچیان تماس گرفته شد آن ها دانستند که در بیرون چه میگذرد بنا آن ها همکاری خویش را با صاحب جان قطع کردند و خواستند تا نامبرده را وادار به تسلیم نمایند اما صاحب جان تسلیم نشد و مقاومت دوام یافت اما نه به آن شدت قبلی. زیرا که پانیک به وجود

آمده بود و افسران پرچمی و خلقی در داخل گارد به کار شکنی و پخش شایعات پرداخته بودند.»¹⁹⁴

پس از آنکه نظامیان وابسته به حزب خلق در داخل گارد متوجه شدند که حمله کنندگان هم اعضای حزب هستند نه تنها به نبرد شدید شان خاتمه دادند بلکه با مشکل تراشی های شان می کوشیدند جلو مقاومت نیروهای وفادار گارد را بگیرند . آقای تاجیار میگوید :

«آقا محمد امر مخابره گارد در فلج نمودن سیستم مخابره گارد جمهوری با خارج نمودن بطری های وسایط بیسیم با جمعه خان لمری بریدمن مخابره سهم فعال داشت ، هر دو خلقی های سرسخت بودند. دوباره به داخل قطعه آمدم و دیدم وضعیت خطرناک شده میرود . باید افراد را برای محاربه مشت و یخن [یقه] حاضر سازم . امر دادم که همه افراد و صاحب منصبان باید بمب دستی بگیرند . از جمله جگتورن محمد نادر خان ولد [فرزند] فقیر خوشدل خان فوراً امر را به جا آورد و از ابتدا الی ختم وظیفه ، تمام وظائف خود را به کمال صداقت ، متانت و ایمان داری کامل انجام داد. برخ جبه خانه [=بخشی از مهمات] جز و تام ها مصرف شده بود و باید از دیپوی غند دوباره اکمال می گردید. اما جگرن ذاکر تعلل میکرد و گشودن دیپوی غند را مربوط امر قوماندان گارد میدانست. او نمی خواست برای جزو تام ها جبه خانه توزیع کند. به مسئولیت خود برایش امر تحریری دادم تا از برخ جبه خانه غند برای جز و تام ها مهمات توزیع بدارد.»¹⁹⁵

¹⁹⁴ _ اردو و سیاست ، ص ۱۴۲

¹⁹⁵ _ و آن گلوله باران بامداد بهار ، بخش هژدهم ، ۱۷ جنوری ۲۰۰۹

تصرف وزارت داخله، آزادی رهبران

همانند وزارت دفاع، وزارت امور داخله هم در روز نخست کودتا به آسانی به چنگ کودتاچیان افتاد و آنها موفق شدند با کمک عوامل حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در وزارت داخله کار میکردند آن وزارت را بدون کوچک ترین مقاومتی تسخیر کنند، ژنرال عبدالقادر می گوید:

حزبی هایی که در وزارت داخله بودند، وزارت را گرفته بودند و تره کی و کارمل و کسانی که بندی بودند را آزاد کرده بودند. آنها را بیرون کرده بودند و نمیدانستند کجا ببرند. آنها را به رادیو افغانستان برده بودند.¹⁹⁶

یکی از این عوامل آقای ژنرال غنی صافی بود، او در خاطرات خود در مورد سقوط وزارت داخله می نویسد:

« دو عراده تانک زنجیر دار، یک عراده بیردم با یک عراده موتر جیپ روسی مخابره دار از دروازه جنوبی داخل احاطه وزارت شدند و در اطراف تعمیر چهار منزله [طبقه] وزارت توقف نموده بلا معطل منزل چهارم تعمیر را تحت آتش ده شکه [تیربار سنگین] قرار دادند. تعمیر به لرزه درآمد شیشه های منزل چهارم شکست و ریخت مامورین و کارمندان که همه شان افسران پولیس بودند سراسیمه شده این طرف و آن طرف می دویدند... من در این هنگام در کارنر زینه [گوشه پله] بین منزل اول و دوم قرار داشتم. از موتر جیپ یک نفر جکتورن بلند قامت کلاشینکوف به دست با لباس دگری و کلاه تانکیست پایین گردید و از لوداسپیکر [بلندگو] دستی اش آواز بلند گردید که میگفت: افسران، خوردن ظابطان، مامورین و سربازان شریف وزارت امور داخله انقلاب است انقلاب. وزارت دفاع، رادیو و تلویزیون و قوه گارد ملی به دست قوه انقلابی است. رئیس جمهور داود با کابینه اش تحت محاصره شدید

196 _خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۸۱

قرار دارد. سلاح دست داشته خود را به زمین بگذارید و به محل تجمع که در صحن وزارت تعیین شده جمع شوید ما با کسانی که مقاومت نکنند کاری نداریم هر چه زودتر به محل تجمع حاضر شوید. وقتی این آواز را شنیدیم ذهنها مخالف چنین آواز و اعلان نبودم فکر کردم که مقابله تفنگ کره بین با بیست عدد مرمی با تانک محاربوی بیهوده بوده و یک حماقت محض است، از زینه [پله به سوی] پایین به حرکت شدم. سلاح خود را به عنوان تسلیم سرچیه [برعکس] گرفته به زمین پرتاب نمودم و هر دو دستم را بالا گرفته به طرف محل تجمع رفتم. آهسته آهسته افسران یکی پس از دیگری با دستان بالا بدون سلاح به محل تجمع آمدند.»¹⁹⁷

البته تسخیر وزارت داخله به معنای عدم مقاومت نیروهای پولیس نبود، این نیروها در دسته های مختلف به مقاومت در برابر کودتا پرداختند. در یک مورد همه نیروهای یک دسته شکست خوردند به اسارت کودتاچیان درآمدند، ژنرال عبدالقادر می گوید:

پولیس ها برای کمک به وزیر داخله به طرف ارگ میرفتند. اما پیش روی «فروشگاه بزرگ افغان» متوقف شده بودند. یک نفر که بعدها به آلمان رفت و حالا نمیدانم کجاست- در قوای چهار زهدار کار میکرد. نامش را به خاطر نمی آورم. - تانک را پیش روی فروشگاه نگه داشته بود و هر چه پولیس آمده بود را بندی کرده بود. آن ها را به زیر زمینی های فروشگاه بزرگ افغان انداخته بود.¹⁹⁸

197 _ شب های کابل، ص ۶۹ و ۷۰

198 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۸۲

در یک مورد دیگر هم نیروهای پولیس برای جلوگیری از پیشروی کودتاچیان به سمت ارگ تلفات سنگینی دادند، آقای سید قاسم رشتیا می نویسد:

روز ۷ ثور مقارن ظهر صدای فیرهای توپ و ماشیندار در شهر شنیده شد. چون منزل من در شهر نو و از مرکز شهر دور بود برای معلوم کردن اوضاع شخصی را فرستادم که احوال بیاورد. او پس از یک ساعت برگشته گفت: جنگ بالای قصر ریاست جمهوری به شدت جریان دارد و [من] موترهای پولیس را دیدم که به مقابل تانک ها در چهارراهی پشتونستان اخذ موقع کرده بودند تا از پیشرفت آنها به طرف ارگ ممانعت کنند. لیکن تلفات زیاد داده کاری از پیش برده نتوانستند.¹⁹⁹

پس از تسخیر وزارت داخله، اینک زمان آزاد کردن رهبران زندانی فرارسیده بود. ژنرال غنی صافی میگوید که او در این زمینه با کودتاچیان همکاری کرد و نه تنها محل زندانی شدن آنها را به کودتاچیان نشان داد بلکه شخصا دستبندهای رهبران زندانی را باز کرد:

«جکتون [توفیق] برای قومندان عمومی [محمد طاهر] گفت: رهبران حزب در کجا زندانی اند؟ قومندان جواب داد: به من معلوم نیست در وزارت داخله هیچکس بندی [زندانی] نیست. جکتورن توسط کلاشینکوف سه فیر تهدیدی و هوایی نمود و گفت کشتن خودت مانند یک گنجشک به من اهمیتی ندارد بگو که رهبران حزب ما در کجا زندانی اند؟ من که در فاصله کمی از آنها استاد [ایستاده] بودم قوماندان عمومی اشاره به طرف من کرد و برای جکتورن گفت: برای سمونیار معلوم است و با دست به طرف من اشاره کرد. جکتورن از من پرسید: واقعا رهبران در ولایت کابل زندانی اند؟ گفتم بله آن ها در نظارت خانه [بازداشتگاه موقت] ولایت کابل زندانی اند. [توفیق] گفت: عجله کنید یک موتر [اتوموبیل] بگیریم و غرض [برای] نجات آن ها اقدام کنیم... توفیق احمد خودش دریوری [رانندگی] را بدوش گرفته مرا پهلوی خود و دو نفر افسر به نام های یوسف سحر و سید رحیم لمری

199_ خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا ، ص ۴۴۵

بریدمان قوای انقلابی و دو نفر سرباز مسلح را با خود گرفته به طرف چهارراهی قوای مرکز در حرکت شدیم. من تعجب کردم که ولایت کابل به طرف شرق و موتر به طرف غرب حرکت میکند. توفیق احمد گفت از چهارراهی قوای مرکز که تانک ها و وسایط محاروبی ما در آنجا قرار دارند میرویم تا دو عراده تانک را با شما موظف سازم... به چهار راهی شفاخانه قوای مرکز رسیدیم که قطار طویل [صف طولانی] از اینجا الی چهار راهی انصاری وات صف بسته بودند. جکتورن از این محل دو عراده تانک زنجیر دار را با مرتبات آن گرفت از راهی که آمده بودیم واپس به طرف وزارت داخله حرکت کردیم در دروازه وزارت داخله توفیق از موتر پیاده شد و برای ما گفت: من در وزارت داخله می باشم شما با این دو عراده تانک به ولایت کابل رفته رهبران زندانی را آزاد سازید و به رادیو افغانستان برسانید که اعلامیه انقلابی را پخش نمایند، رادیو قبلا به تصرف قوای انقلابی درآمده است... بعد از اینکه به طرف ولایت کابل در حرکت شدیم در دل خیلی تشویش داشتم زیرا از صبح الی عصر مدت زیادی گذشته بود در چنین حالات تشنج بدیهی است که حالات خیلی زود زود تغییر میکند. [ترس عبدالغنی از این بود که دولت پس از شروع کودتا رهبران زندانی را از بین برده باشد] در اثنای حرکت به جانب ولایت کابل به طور عاجل [سریع] پلان عملیات را با خود سنجیدم، اگر از دروازه شمالی ولایت کابل عملیات صورت گیرد تولی قرارگاه مقاومت خواهد کرد که در اثر تبادل آتش تانک های ما مستقیما نظارت خانه تخریب می شود و اگر از دروازه غربی داخل شویم موجودیت درختان بزرگ، تعمیر پخته کاری سارنوالی [دادستانی] و محاکم عدلی مانع پیشرفت وسایط به طرف نظارت خانه میشود. لهذا تجویز [تصمیم] گرفتم تا از راه سالنگ وات دیوار احاطه جوار نظارت خانه را توسط تانک ها باید تخریب نمود... بعد از اینکه دیوار تخریب گردید وسایط به آسانی بدون کدام مقاومت به لب جوی جاری که پهلوی دروازه نظارت خانه قرار داشت رسیدیم... قوماندانی امنیه کابل دروازه عمومی سمت شمال را با سلاح خفیف که به دسترس داشت تقویت نموده بود. دروازه غربی که به نام دروازه پاسپورت شهرت داشت توسط موترهای اعاشه لوژستیک مسدود گردیده بود. بالای [بشت] بام های توقیف خانه، نظارت خانه، توقیف زنانه و ورکشاپ [تعمیرگاه] های آمریت تخنیک پوسته های اضافی با تفنگ های کهنه

۳۰۳ بور ایجاد و تقویت شده بود و تعدادی سربازان خدماتی و افسران شعبه ها داخل موضع شده بودند. از موتر جیب پیاده شدم بالای تمام افسرانی که بالای بام ها اخذ موضع کرده بودند صدا کردم تا بدون کدام مقاومت پائین شوند و سلاح خود را به زمین بگذارند از تسخیر وزارت امور داخله و اسیر گرفتن قومندان عمومی ژاندارم و پولیس برایشان ابلاغ نمودم. افسران گفته مرا باور کردند زیرا من هم یکی از افسران برحال و مسئول یکی از آمریت های قومندانی امنیه ولایت کابل بودم. همه از مواضع شان پائین شدند... بالای دفتر قومندان امنیه، والی کابل و آمر امنیت کابل فیر های دهشکه نمودیم و تعمیر را تحت آتش قرار داده بودیم ولی از طرف مقابل کدام فیری صورت نگرفت... به این صورت نظارت خانه در اشغال ما قرارداشت به کدام مشکلی برخورد نکردیم به اتفاق یوسف سحر و سید رحیم و محمد ابراهیم به اتاق نمبر ۱ رفتیم، سلام دادم و الچک [دستبند] های دست نور محمد تره کی را باز نمودم. تا این لحظه تره کی نمیدانست که چه واقع شده، برایش تبریک گفتم تعجب کنان به طرفم نگاه میکرد یوسف سحر و سید رحیم که در پهلویم ایستاده بودند با تره کی کدام شناخت قبلی نداشتند. برایش گفتم: پیروزی انقلاب را به شما تبریک می گویم شما اکنون آزاد هستید. گفت: چه میشنوم، انقلاب؟ کدام انقلاب؟ این فیرها از انقلاب است یا بر ضد انقلاب؟ گفتم این فیرها از انقلاب است... گفت انقلاب از طرف کی و از کجا آغاز شده است؟ گفتم انقلاب از طرف ح.د.خ.ا توسط قوای چهار و قوای پانزده زره دار آغاز گردیده است تا حال وزارت دفاع، وزارت داخله و رادیو افغانستان اشغال گردیده و محمد داود خان رئیس جمهور با اعضای کابینه اش در ارگ جمهوری محاصره اند. گفت مرا اکنون کجا میبرید؟ گفتم شما را با رفقایتان به استیشن رادیو افغانستان می بریم. اگرچه با شنیدن این جملات لحظه به لحظه در چهره اش تغییر وارد میشد باز هم از اینکه مرا به حیث یک افسر رژیم برحال می شناخت صد فیصد یقین نکرده بود و می گفت: من که در زندان هستم از بیرون خبر ندارم. به هر صورت تره کی را از اطافش بیرون آوردم. من با یوسف سحر و سید زحیم به اتاق نمبر ۲ رفته الچک [دستبند] های دست ببرک کارمل را هم باز نمودم. او هم از این قیام مسلحانه خبری نداشت. نور محمد تره کی و ببرک کارمل را وقتی از اتاق هایشان بیرون آوردم و برایشان از انقلاب تبریک می گفتم آنها

اصلا از این قیام و کودتا هیچ آگاهی و اطلاعی نداشتند. وقتی برایشان از پیروزی انقلاب تبریک میگفتم باور نمی کردند. بی خبری و چهره های حیرت انگیز منشی اول و دوم حزب از قیام مسلحانه و کودتا برای من هم سوالی خلق نموده بود که این چگونه قیام خودسر است که رهبران حزب از آن اطلاعی ندارند. اندکی بعد وقتی که [همه] ۹ نفر را از اطاق های شان به صحن نظارت خانه بیرون آوردم معلوم گردید که این قیام به ابتکار متهورانه حفیظ الله امین صورت گرفته بود. به همین ترتیب به حساب نمرات اطاق ها دستگیر پنجشیری، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، دکتر شاه ولی، محمد حسن ضمیر صافی، حفیظ الله امین، محمد حسن بارق شفیعی و سلیمان لایق را یکی پس از دیگری آزاد نمودم ولی حفیظ الله امین مثل اینکه از موضوع آگاهی داشته باشد خیلی خوش و سرحال به نظر میرسید. من هم که از اجرای عملیات موفقانه و بدون تلفات و ضایعات راضی و سر وجد آمده بودم از بی احتیاطی و هیجانی بودنم کلید الچک امین در حین باز کردن شکست و یک حلقه الچک در بند دست امین قفل شده باقی ماند.» 200

رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان پس از آزادی از بازداشتگاه موقت، سوار بر تانک به رادیو رفتند و در آنجا جلسه ای فوری برگزار کردند، ژنرال محمد نبی عظیمی می نویسد:

«تانک ها دیوار احاطه و لاییت کابل را تخریب کرده، رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان را رها نموده و بالای تانک های خویش ارکاب می نمایند. در طول راه تانکی در یکی از چهارراه ها توقف میکند. حفیظ الله امین از دریچه تانک در حالی که دستانش با اولچک بسته شده است، سر خود را بیرون کرده و دستانش را برای سربازان و افسران کودتاچی و رهگذران تکان میدهد. این ژست در آن لحظات حساس محبوبیت وی را در بین طرف داران خلقی اش بالا می برد. تانک ها حرکت میکنند و به سوی رادیو افغانستان به راه می افتند. رهبران بعد از ساعتی به طرف قرارگاه قوای هوایی و مدافعه هوایی

حرکت میکنند. در آنجا کمیته مرکزی ح.د.خ. تشکیل جلسه میدهد و حفیظ الله امین موظف میگردد تا اعلامیه شورای نظامی را که در آن خبر سقوط دولت محمد داود خان به مردم اطلاع داده میشود، ترتیب نماید. طبیعی است که نشر آن بالای اعضای ح.د.خ. در تمام اردو تاثیر گوارا بر جای میگذارد و باعث میگردد تا آنها قوماندانان خویش را در قطعات اطراف خلع سلاح و گرفتار نموده، قدرت را به دست گیرند. بعد از نشر اعلامیه افسران بخش پرچمی حزب کلاً فعال میگردند و همراه با رفقای خلقی خویش کار هماهنگ و مشترک را پیش میبرند.»²⁰¹

اعلامیه به دو زبان رسمی کشور نوشته شده بود و از نابودی محمد داود و دولت او خبر میداد:

«برای اولین بار در تاریخ افغانستان به آخرین بقایای سلطنت، ظلم و استبداد قدرت خانواده نادری پایان داده شد و تمام قدرت دولتی به مردم انتقال یافت. قدرت دولتی اکنون در دست شورای نظامی انقلابی است.»

اسلم وطنجار و ژنرال عبدالقادر آن اعلامیه را خواندند. ژنرال قادر اما میگوید که او با ناراحتی و اوقات تلخی اعلامیه را خواند و این حرف ها فرمالیته بود:

«حزبی هایی که در وزارت داخله بودند، وزارت را گرفته بودند و تره کی و کارمل و کسانی که بندی بودند را آزاد کرده بودند. آنها را بیرون کرده بودند و میدانستند کجا ببرند. آنها را به رادیو افغانستان برده بودند. وقتی به رادیو رسیدم گفتند «امین و سلیمان لایق آنجا هستند.» امین را ندیدم. سلیمان لایق آنجا بود. کاغذی به دستش بود. گفت: «بیا این را بخوان!» وطنجار هم با تانک خود آمده بود. همان جا بود. من به وطنجار گفتم: «برو بخوان!» او قائم تلخ بود [بخاطر] حالتی که در

201_ اردو و سیاست، ص ۱۴۳

میدان هوایی دیده بودم... اعلامیه پشتو را وطنجار خواند. متن فارسی را به من دادند. خواندم. خواندم که: «خاندان آل یحیی از بین رفت. حکومت به دست انقلابیون افغانستان است. ای پدران! ای بزرگان! ما اولاد شما هستیم. بنا بر آرمان های دیرینه شما این عمل را انجام دادیم...» همین گپ های فرمالیته...»²⁰²

احتمالا پس از پخش این اعلامیه بود که خیرگذاری های مختلف، خبر نادرست کشته شدن رئیس جمهور محمد داود خان را پخش کردند. رئیس جمهور برای تقویت روحیه هوادارانش، دستور داد که خبر زنده بودن او و نبرد نظامیان وفادار به دولت با کودتاچیان را پخش کنند. جناب وکیل ابوی، یکی از شخصیت های فرهنگی افغانستان که در آن زمان در آژانس باختر مشغول فعالیت بود، در این مورد می نویسد:

«ارگ چاشت روز محاصره شده رییس جمهور با کابینه درون ارگ اند و اوضاع به سرعت تغییر می کند. صبح همان روز با بلند شدن شلیک ها و اولین گلوله بر وزارت دفاع رییس جمهور می گوید نمی دانسته اوضاع چسان به یکباره گی به وخامت می رود. وی می گوید مسولیت همه این ناآرامی ها به دوش می کشد. زمان به کندی سپری می شود و ما در آژانس باختر از قبل از ظهر روز خبر هایی را از طریق آژانس های خبری گرفته ایم که در کابل به کمک اتحاد شوروی کودتای خونینی رخ داده است. انباری از خبر ها... حالا عصر روز است و همه ما سراسیمه مصروف دریافت اخبار هستیم که دکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور از ارگ با معاون ما (آن زمان رییس نه داشتیم. ابوی) در تماس شد که از جریان خبر ها مطلع شود گفت «مسئول امروزی اخبار خارجی کیست؟» معاون ما از من «ابوی» نام برد که اتفاقا در دفترش بودم. دکتر نوین که مرا از نزدیک هم می شناخت با بسیار تمکین و آرمش پرسید: «وکیل چه احوال است؟» آخرین خبر را به اطلاع او رسانیدم. او به من گفت «لودسپیکر تلفون بلند است و رییس صاحب جمهور امر می کنند تا خبر را دوباره بخوان تا همه بشنوند.» من این خبر را با گلوی گرفته به همه آنها که رییس جمهور محمد داود خان هم حضور داشتند از

²⁰² _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۸۱

آژانس خبری رویتر به خوانش گرفتیم: «در افغانستان کودتای نظامی رخ داده ارگ در محاصره است گلوله باری به سختی ادامه دارد. گفته می شود رییس جمهور محمد داود خان به قتل رسیده است» صدای رییس جمهوری را شنیدیم که اخبار را تکذیب می کرد. دوکتور نوین به من گفت «رییس صاحب جمهور الحمد لله زنده اند خبری ترتیب دهید که از زنده بودن رییس صاحب جمهور و دفاع از نظام مژده دهد.» آژانس باختر همین کار را کرد. دوباره با دوکتور نوین در تماس شدم حینی که با ایشان در حال مکالمه بودم انفجار مهیبی رخ داد و رابطه تلفونی ما قطع شد.»

برمیگردیم به موضوع پخش اعلامیه سقوط محمد داود خان. رئیس جمهور زنده و سلامت در میان همکارانش نشسته بود که اعلامیه نابودی خود و حکومتش را از رادیو شنید، آن هم از زبان افسرانی که تا روز قبل به وفاداری ها آن ها ذره ای شک نداشت، آقای عطایی می نویسد:

«هوا تاریک شده بود. از فیرهای مسلسل دیگر چیزی به گوش نمی رسید. رادیو افغانستان شروع به نشرات کرده بود. دو نفر صاحب منصبان به نام های محمد اسلم و طنجانار و عبدالقادر به زبان های دری و پشتو ابلاغیه را نشر کردند که در آن از انهدام و نابودی و الاحضرت سردار محمد داود و حکومتش سخن رانده میشد. وزیر مالیه تمسخر کنان گفت: «تو ببین این وطنجانار را!» رادیوی بی بی سی هم از کودتای کمونیستی در افغانستان خبر داد و گفت: «سرنوشت رئیس جمهور هنوز نا معلوم است.»²⁰³

اگرچه این اعلامیه نقش به سزایی در تقویت روحیه کودتاجیان داشت اما صدور این اعلامیه، تنش میانی میان رهبران حزب دموکراتیک خلق به وجود

²⁰³ _ قیام و جمهوریت سرطان ۱۳۵۲، ص ۲۲ و ۲۳

آورد و بیرک کارمل مخالفتش را با پخش شدن این اعلامیه نشان داد، کشتمند می نویسد:

«از همان آغاز اعلام «انقلاب»، اختلافات جدی در میان اعضای رهبری حزب متبازلز بود. اختلاف، نخست میان بیرک کارمل از یکسو و ترکی و امین از سوی دیگر، درباره متن اعلامیه علنی گردید. کارمل مخالف آن بود که گفته شود: محمد داود از بین رفته است. زیرا هنگامی که این اعلامیه پخش گردید، هنوز محمد داود و اعضای خانواده وی در قید حیات بودند و از بین نرفته بودند. او اظهار میداشت که درباره سرنوشت شخص وی و همکاران نزدیکش در آینده دادگاه باید تصمیم بگیرد. ولی ترکی و امین پافشاری کردند که از بین رفتن وی از پیش اعلام گردد تا هواخواهان او در هر جایی که هستند مایوس شوند و مردم به نظام جدید انقلابی امیدوار گردند.»²⁰⁴

در این هنگام، کودتاچیان به آسانی توانستند جلوی آمدن نیروهای کمکی جلال آباد را هم بگیرند. ژنرال یونس خان فرمانده فرقه ۱۱ جلال آباد با نیروهای تحت فرمانش به سوی پایتخت در حرکت بودند اما قبل از آنکه نیروهای کمکی به کابل برسند اسلم وطنجار یکی از فرماندهان کودتای هفت ثور آقای یاسین محشور را به سروبی فرستاد که پل بزرگی را که در ماهیپر قرار داشت منهدم کند، با انهدام این پل راه عبور ژنرال به کابل قطع میشد اگر چه پس از رسیدن آقای محشور و سربازانش به آنها دستور داده شد که از منهدم کردن پل خودداری کنند اما خبر نادرست انهدام این پل باعث شد که ژنرال یونس خان برگردد، ژنرال محشور میگوید:

«نیمه های روز بود که من و سربازانم بسوی ماهیپر حرکت کردیم. هدف ماموریت ما از بین بردن پل بزرگی بود که سرک (شاهراه عمده جلال آباد - کابل) را با هم وصل میکرد. من با یک تانک و دگروال (سرهنگ) طاهر خان قوماندان کدک دافع هوا [گردان پدافند هوایی]

²⁰⁴ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ج دوم، ص ۳۳۶

با چند سرباز در ماهیبر منتظر دستور بودیم . نیمه های روز بود که به ما اطلاع رسید که نباید پل را از بین ببریم. در همین جریان قوماندان فرقه ۱۱ ننگرهار با صدها سرباز بسوی کابل در حرکت بود اما به او اطلاع رسیده بود که ما پل را نابود کرده ایم . قوماندان فرقه یازده در بازگشت در منطقه درونته در جلال آباد از سوی یک سرباز کشته شد و نیروهای کمکی نتوانستند به کابل برسند.»²⁰⁵

در بعد از ظهر روز ۷ ثور جنگنده های قوای هوایی پس از چند ساعت تاخیر وارد عمل شدند و ارگ را بمباران کردند. ژنرال عبدالقادر که قرار بود حمله هوایی به ارگ را سازماندهی کند می گوید که او دستگیر و تحت نظارت گرفته شده بود اما سلیگ اس هاریسون با استناد به صحبت های وابسته نظامی سفارت هند در کابل مینویسد که ژنرال قادر برای شرکت در کودتا به اجازه جی. آر. یو و موافقت مشاوران روسی نیاز داشت به همین خاطر شرکت در کودتا را تا زمان کسب اجازه و موافقت به تاخیر انداخت:

«رئیس ستاد قوای هوایی، ژنرال عبدالقادر، یک فارسی زبان غیر پشتون بود، با این حال روابط مستحکمی با پرچمی ها نداشت. او در شوروی توسط جی . آر . یو آموزش دیده بود و اگرچه به داود در تصاحب قدرت کمک کرد اما بعداً تغییر موضع داد. امین در مورد قادر بدگمان بود، اما برای اینکه مطمئن شود که نیروی هوایی در کودتا شرکت میکند مجبور شده بود برای او نقش اساسی منظور نماید. بر اساس طرح امین، قادر باید فرماندهی ستاد مرکزی اش در پایگاه هوایی بگرام را در ساعت ۹ صبح کودتا به یک افسر خلقی واگذار کرده و خود با هلیکوپتر رهسپار میدان هوایی کابل میشد. از آنجا او باید به قصر ریاست جمهوری حمله هوایی میکرد. اما قادر فرماندهی را واگذار نکرد و تا اوایل عصر در دفتر خود ماند. بعضی از خلقی ها ادعا میکنند که وی برای حمایت از کودتا مردد بود. به همین سبب خود را در دفترش محبوس کرده بود. اما مدافعان وی اظهار میکنند که طرفداران داود او را برخلاف تمایلش زندانی کرده بودند . کلنل "مدهو سمیران" وابسته نظامی سفارت هند که در آن موقع

²⁰⁵ _تانک ها به دستور اسلم وطنجار بسوی کاخ ریاست جمهوری حرکت کردند ، وحید پیکان ، بی بی سی فارسی ، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۷ - ۲۶ آوریل ۲۰۱۸

روابط وسیعی با نیروی هوایی افغانستان داشت، عقیده دیگری دارد. به گفته او، تصور اغلب افسران عالی رتبه نیروی هوایی این بود که قادر جی.آر.یو را در جریان طرح کودتای امین گذاشت اما دستور همکاری به وی داده نشد. سمیران اشاره کرد که در اوایل ۱۹۷۸ میلادی، حدود ۳۵۰ مشاور نظامی و تکنسین روسی در کابل به سر میبردند و بسیاری از آنها در کنترل زمینی و راه اندازی موشک های ضد هوایی مستقر در پایگاه های هوایی بگرام و کابل همکاری داشتند. به نظر وی برای نیروی هوایی مشکل بود که بدون کمک تکنسین های روسی وارد عمل شود. وی گفت، قادر پیوستن به کودتاچیان را به ناچار تا زمانی که مشاوران روسی اعلام موافقت نکرده بودند، به تاخیر انداخت.»²⁰⁶

چند ساعت پس از شروع کودتا، کودتاچیان با سرکوب نیروهای محافظ میدان هوایی خواجه رواش و کشتار بی رحمانه ده ها تن از افسران قوای هوایی، قوای هوایی و پدافند هوایی را در اختیار گرفتند. ژنرال محمد نبی عطیمی می نویسد:

«در استقامت قوای هوایی، در ساعت ده و نیم صبح یک ستون دیگر تانک حرکت کرده، در نظام قراول هوایی توسط جگرن نظر محمد پیلوت و سید محمد گلابزوی به سوی قراول هدایت شده بالای فرارگاه هوایی آتش می گشایند. قومندان مفرزه محافظ میدان هوایی خواجه رواش دگرمن خان جان مقبل (شاعر) قطعه خویش را که مصروف اتن ملی و جشن سرور است به سرعت جمع نموده و بالای تانک ها آتش میکنند اما تانکیست ها به وی امان نداده او را به قتل می رسانند و افراد وی پراکنده میشوند. تانک ها به کمک افسران خلقی قوای هوایی و مدافع هوایی و (محل چنار) را به دست می آورند. عده ای از افسران غیر وابسته بدون کدام جرمی به قتل رسانیده میشوند و عبدالقادر سوار بر هلیکوپتری خود را به بگرام می رسانند. در میدان هوایی بگرام سید داود ترون مسلط گردیده، تعدادی از افسران غیر وابسته را به نام مخالفت با کودتا، در نزدیکی خط رنوی بدون

²⁰⁶ _ پشت پرده افغانستان، ص ۲۹ و ۳۰

کدام جرمی به قتل می رساند. آنتونی های من تعداد آن ها را سی نفر
ذکر کرده است.»²⁰⁷

آنتونی های من همانطور که ژنرال عظیمی گفت تعداد افسرانی که تیرباران شدند
را سی نفر نوشته است:

«عبدالقادر توانسته بود کنترل پایگاه هوایی بگرام را پس از اینکه
سرگرد داود ترون خودش با مسلسل سی نفر از افسران نیروی هوایی
را که تسلیم شده بودند کشت به تصرف خود درآورد.»²⁰⁸

ژنرال عبدالقادر هم بی آنکه نامی از داود ترون ببرد کشتار بیرحمانه پرسنل قوای
هوایی را تائید میکند:

«طبق پلان، میدان [هوایی] بگرام به «قادر عاکا» سپرده شده بود. قرار
بر این بود که به محض فیر وطنجار، قادر عاکا و کسانی که با او بودند
میدان را محاصره کنند و در کنترل بگیرند. قومندان میدان و همه
مخالفین باید دستگیر میشدند، اما نباید کشته میشدند.»²⁰⁹
قومندان مدافعه را برده بودند. ستار خان، سر انجینیر قوای هوایی،
تیمورشاه رئیس لوژستیک قوای هوایی و مدافعه هوایی، دین محمد
نورستانی قومندان هوایی همه را دستگیر کرده بودند و برده بودند.
من هنوز نمیدانستم آن ها را کشته اند. به من گفتند که آن ها را دستگیر
کردند و بردند... وقتی به قومندانی مدافعه نزدیک شدم، صدای رگبار

²⁰⁷ _ اردو و سیاست، ص ۱۴۳

²⁰⁸ _ اردو و سیاست، ژنرال محمد نبی عظیمی، ص ۱۳۸

²⁰⁹ _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۷۷

«په په شه» آمد... وقتی رسیدم، به من گفتند که «دشتی» و یاور وزیر داخله را آوردند و کشتند.»²¹⁰

ویلهلم دیتل می گوید که جنگنده های پایگاه هوایی سبزوار برای کمک به رئیس جمهور به کابل آمدند ولی نتوانستند با او و یا کس دیگری تماس رادبویی برقرار کنند به همین خاطر بدون شلیک حتی یک بمب به پایگاه شان برگشتند:

«ژنرال رسولی در همین هنگام [حدوداً ۹ صبح] از پایگاه نیروی هوایی شیندند [سبزوار] تقاضای کمک نمود. ژنرال اطمینان چندانی به خلبانان پایگاه های کابل و بگرام نداشت...²¹¹ اولین پرواز هواپیماهای شکاری بر روی کابل از ساعت ۲ و نیم بعد از ظهر شروع شد. این هواپیما ها مربوط به پایگاه هوایی شیندند [سبزوار] بود که به قصد کمک به داود، به پرواز درآمده بودند. از آنجایی که این هواپیما ها تا کابل حدود هفتصد کیلومتر را پشت سر گذاشته بودند فقط ده دقیقه می توانستند در آسمان کابل باقی بمانند. افرادی که در کاخ ریاست جمهوری مستقر بودند از بخت بد نتوانستند با این هواپیما ها تماس رادبویی برقرار کنند. به همین جهت برای خلبانان هواپیما ها مشکل بود که دوست را از دشمن تشخیص دهند. هواپیما ها بعد از ده دقیقه پرواز در آسمان کابل به مرکز شیندند مراجعت کرده و بمب ها و راکت های خود را دست نخورده همراه خود بردند.»²¹²

پس از آن جنگنده های قوای هوایی برای کمک به کودتاچیان وارد صحنه نبرد شدند. هواداران رئیس جمهور می پنداشتند که قوای هوایی به سرعت کودتاچیان را سرکوب خواهد کرد اما برخلاف تصور آنها قوای هوایی در اختیار کودتاچیان قرار گرفته بود، آقای تاجیار می گوید:

²¹⁰ _ همان منبع ، ص ۱۷۹ و ۱۸۰

²¹¹ _ گذرگاه افغانستان ، ص ۵۲

²¹² _ همان منبع ، ص ۵۵ ، ۵۶

«دریور وزیر دفاع به دروازه شرقی گارد آمد. او شارژور [خشاب] تفنگچه وزیر صاحب را آورد و برایم گفت: «وزیر صاحب دفاع ملی جاغور [خشاب] تفنگچه خود را طور نشانی برای قوماندان گارد ارسال کرد، که پریشان نباشید و گفت به قوماندانی هوایی امر داده ام که طیارات پرواز کنند و تانک های باقیمانده را از بین ببرند.» شارژور را گرفتم تا این نشانی مهم را برای قوماندان گارد برسانم. حوالی ساعت سه یا چهار بجه بعد از ظهر یک نفر عسکر از تولی تورن غلام ربانی محافظ دایمی منزل رییس جمهور نژدم آمد و درخواست کمک و صاحب منصب را نمود. از او پرسیدم: «صاحب منصبان شما کجا هستند؟» گفت: «همه فرار کرده اند.» بریدم معاذالله خان را از تولی اول کندک [گردان] اول به حیث وکیل تولی عوض ربانی تورن، به منزل داود خان فرستادم، اما او بعد از اخذ امر از قطعه فرار کرد. غلام ربانی تورن با ضابطان آن از جمله صاحب منصبان مورد اعتماد درجه اول قوماندان گارد و شخص رئیس جمهور بودند ولی در پیشبرد امور وظیفوی چندان جدیت نشان نمیدادند. (در روز کودتا غلام ربانی تولی خود را به یک خط مستقیم داخل موضع کرده بود. بمباردمان قوای هوایی کمونیست ها اکثر افرادش را به شهادت رسانید.) بعد از این که نشانی شارژور تفنگچه وزیر دفاع ملی برایم رسید، منتظر آمدن طیارات بودم. حوالی بعد از ظهر صدای غرش طیارات را شنیدم. آنها عوض کمک برای ما، برعکس بالای جزو تام های گارد جمهوری انداخت و بمباردمان را شروع کردند. یکی از طیارات بالای قصر دلگشا انداخت نمود و در نتیجه آن از طرف بلوک دافع هوای گارد که قوماندان آن دوهم بریدم شاه محمود بود، ضربه متقابل به عمل آمد. در اثر آن یک طیاره مورد اصابت قرار گرفت و در ساحه ریشخور سقوط کرد. متباقی طیارات بالای قصر گلخانه بمباردمان میکردند.»²¹³

با آنکه جنگنده های قوای هوایی به جای کودتاچیان، کاخ ریاست جمهوری را هدف گرفته بودند اما این کار تاثیر چندانی بر روحیه نیروهای وفادار گارد ریاست جمهوری نگذاشت، اما در داخل کاخ وضعیت چنین نبود و پیوستن قوای هوایی

²¹³ _ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش هژدهم، ۱۷ جنوری ۲۰۰۹

به دشمن، برای کسانی که در داخل کاخ منتظر شکست سریع دشمن بودند را مایوس کرده بود، آقای عطایی می نویسد:

«تلفون رئیس مصونیت ملی جنرال محمد اسماعیل رسید. او میگفت: «همین اکنون طیاره های جت به طرف داری از دولت به پرواز آغاز کردند. امید است در چند لحظه دیگر به ماجرا خاتمه داده شود.» وقتی این اطلاع را شنیدیم، غرش طیارات در فضا طنین انداز بود. ساعت حوالی بین دو الی سه بعد از ظهر را نشان میداد. میخواستیم به منزل بالا بروم، با عمر داود در اخیر زینه روبرو شدم. با او احوال پرسی کرده و جويا شدم که چرا به گلخانه نمی آید. گفت: «من با تفنگ در خانه خود بودم. هر که تجاوز میکرد، به رویش فیر میکردم.» از اطلاع رئیس مصونیت ملی برایش گفتم و اندکی با هم صحبت کردیم. او گفت: «این جنجال که بگذرد، با یک پاک کاری در حکومت، مسایل باید بسیار جدی گرفته شوند.»

حال دیگر اعضای فامیل همه به گلخانه انتقال یافته و در اطاق های عقب دفتر رئیس جمهور جا داده شده بودند. مرحوم محمد نعیم، وزیر مالیه، وزیر داخله و یک یا دو نفر دیگر (نه اعضای کابینه) در اطاق رئیس جمهور با آن مرحوم یکجا بودند. ایشان [محمد داود] از طریق تلفون با وزارت دفاع در تماس شد، ولی اوضاع بسیار مغشوش بود. من در دهلیز نزدیک دروازه درآمد عمارت ایستاده و به فکر فرو رفته بودم. دیدم وزیر مالیه با یک قبضه کلاشینکوف از زینه پایین آمد. هر دوی ما از آنجا بیرون شده، در چمن مقابل گلخانه ایستادیم. به کلاشینکوف اشاره کرده، پرسیدم: «این را چه میکنید؟»

او گفت: «برادر! گفته نمیشود، اقلأ بتوانیم از خود دفاع کنیم.» در این موقع یک افسر گارد (عبدالحق علومی که بعداً پرچمی کلان از آب برآمد) به ما نزدیک شد و گفت: «تا از سر سینه ما کسی نگذرد، نمیتواند به شما نزدیک شود.»

هر دو دوباره داخل عمارت شدیم. او به زینه بالا شد و من در پایین ماندم. در این اثنا دیدم مجید یاور (پسر باز محمد خان) از زینه به بسیار عجله پایین شد و از کلکینی [پنجره ای] که در نیمه راه زینه قرار داشت و به طرف باغ دلکشا باز میشد، با کلاشینکوف به سوی طیارات جت فیر میکند.

خود را به او رسانیدم و پرسیدم: «گپ چیست؟»

مجید بدون اینکه به من نگاه کرده باشد، گفت: «آنها برخلاف ما عملیات میکنند.»

این کلمات وی امیدی را که با اطلاع رئیس مصونیت ملی خلق شده بود، به یاس میدل گردانید. در همین وقت از کلکین دیدم که برج ساعت دلکشا هدف راکت طیاره قرار گرفته است.»²¹⁴

²¹⁴ _ جمهوریّت ، ص ۲۲ و ۲۳

در شهر چه می گذشت؟

پیش از آنکه به ادامه نبرد میان کودتاچیان و نیروهای وفادار به رئیس جمهور پردازیم بد نیست ببینیم در خود شهر کابل چه می گذشت و مردم چه میکردند. لوئیس دوپری مینویسد:

«از آنجایی که ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ میلادی روز پنجشنبه بود، بعد از ظهر تعطیل آخر هفته افغانستان شروع میشد. در افغانستان تمام ادارات و شرکت های خصوصی، بعد از ظهر پنجشنبه ها تعطیل است. روز جمعه برای مسلمانان ارزش یکشنبه مسیحیان را دارد. از این جهت بیشتر ادارات و بنگاه های کابل در بعد از ظهر خالی از کارمند بود، و این بعد از ظهر همزمان با ساعاتی بود که درگیری به شدت در آن جریان داشت. مردم بدون توجه به خطر موجود در ایستگاه های اتوبوس صف های طولی (درازی) تشکیل داده بودند، حتی در مناطق درگیری، این صف ها دیده میشد. تاکسی ها بوق زنان از تانک ها سبقت می گرفتند. حتی این وضع در هنگام شدت یافتن درگیری هم مشاهده میشد. پلیس کابل سرگرم رتق و فتق امور و راهنمایی تانک ها بود. به بعضی از ایشان کناره خیابان را نشان می داد. تانک ها البته با سرپیچی از این راهنمایی به راه خود ادامه می دادند. پاسبان ها از این سرپیچی به ستوه آمدند. آن ها ترجیح دادند به جای ایستادن بر سر پست های شان، وقایع کودتا را دنبال کنند.»²¹⁵

215 _ گذرگاه افغانستان ، ص ۵۳ و ۵۴

همانطور که در برگ های قیل گفتیم نورا زته در آن روز در کابل حضور داشت. او از آرایشگاه خارج شد تا حادثی که در کابل اتفاق می افتد را به چشم ببیند و با مردم درباره آن صحبت کند، او می نویسد:

«در خیابان های کابل دسته دسته مردم جلوی مغازه ها یا در منازل شان ایستاده بودند. بعضی از مغازه ها هنوز باز بود. بعضی ها بی تفاوت و بعضی از دکان داران کنجکاوانه درباره آنچه در حال وقوع بود بحث میکردند. در بین اشخاصی که من مورد سوال قرار دادم هیچکس درباره کسانی که قرار بود قدرت را به دست گیرند مطلبی نمی دانست. مردم در اطراف تانک ها می لولیدند. گویا صحنه ای مربوط به فیلم برداری در دست تدارک است. هیچکس به فکر کودتا نبود که جان های بسیاری را به باد میداد و زندگی خیلی ها را عوض میکرد. به سختی کسی از چند و چون رویدادها با خبر بود. اعضای حزب [خلق] هم که بعدا برای من صحبت کردند، با شنیدن اولین گلوله ها نظرشان در اطراف کودتایی به وسیله راست گرایان دور میزد. حدود ساعت سه بعد از ظهر اوضاع تا حدودی بدتر شد. مردم کابل در پی پرواز هواپیماهای میگ در ارتفاع کم که با صداهای وحشتناک همراه بود، به منازل خود پناه بردند. شدت صدای هواپیما ها به حدی بود که صدای زنگ تلفن به سختی به گوش می رسید.»²¹⁶

طرح حمله به رادیو

کودتاجیان نقاط کلیدی شهر منجمله وزارت های دفاع و داخله را تصرف کرده بودند و به شدت با نیروهای گارد ریاست جمهوری میجنگیدند. در این زمان رئیس جمهور تصمیم گرفت که وضعیت را از حالت دفاعی به حالت تهاجمی تغییر بدهد و رادیو را از کودتاجیان پس بگیرد. معلوم نیست که چرا این ضد حمله عملی نشد. آقای تاجیار می گوید که فرمانده گارد ابتدا او را مامور باز پس گیری رادیو کرد ولی پیش از آنکه او کاری انجام بدهد فرمانده گارد تصمیمش را عوض کرد:

«همه جا را سکوت فرا گرفته بود. عساکر گارد در مدافعه با روحیه عالی منتظر امر و فرمانده بعدی بودند. در جستجوی قوماندان گارد بودم. در این اثنا خودش به دروازه شرقی گارد تلفن کرد و مرا به قوماندانی خواست. وقتی که به قوماندانی رفتم، گفت: «رئیس صاحب جمهور امر داده که ما باید به هر قدرت که میشود ستیشن رادیو کابل را بگیریم. بنا بر این شما (منظورش من: آمر اوپراسیون) چند عسکر راکت انداز را از هر تولی یک یک نفر جمله هفت هشت نفر را گرفته و برای اشغال ستیشن رادیو طوری که هیچ کس نداند، بروید.» قوماندان گارد میدانست که در هر تولی یک نفر راکت انداز موجود بود و با تعیین نفر و اعزام آن به ستیشن رادیو، صاحب منصبان حزبی اصل قضیه را به آسانی میتوانستند درک کنند. در موقعی که او امر خود را برایم می داد، جگتورن آقا محمد آمر مخابره گارد نیز موجود بود. آقا محمد از دوستان خیلی نزدیک و مورد اطمینان صاحب جان بود. آنها با هم رفت و آمد خانوادگی هم داشتند. رادیو کابل از طرف کندک [گردان] زره دار مربوط قوای چهار زره دار که قوماندان آن اسلم وطنچار بود اشغال گردیده بود. شیر جان مزدوریار نیز آنجا بود. مزدور یار نیز از هم صنفان و رفقای مورد اعتماد صاحب جان بود و همیشه به گارد می آمد. او نیز با صاحب جان رفت و آمد خانوادگی داشت. چند ماه قبل از کودتای هفت ثور، یک روز، به قوماندانی گارد رفتم. یاور قوماندان گارد گفت: «جگرن شیر جان مزدوریار نزد قوماندان گارد است، اما شما میتوانید داخل شوید.» داخل قوماندانی

شدم. پس از عرض احترام، مزدوریار برایم گفت: «آمر صاحب! بعضی شب ها من به دیدن صاحب جان خان به گارد می آیم. عساکر شما از من نام شب را میپرسند و اجازه دخول نمی دهند.» در پاسخ گفتم: «محترم! شما خود یک صاحب منصب با تجربه هستید و مقررات و دیسیپلین عسکری را میدانید. چطور امکان دارد که کسی داخل گارد شود و اشخاص موظف پرسان نکنند؟» مزدوریار گفت: «همه مرا میشناسند که رفیق صاحب جان هستم.» گفتم: «میدانم که شما با قوماندان صاحب رفیق و هم صنف هستید. اگر قوماندان صاحب یک امر رسمی برایم بدهد که مانع آمدن شما نشوم، من آن امر را به جزو تام ها تبلیغ میکنم. شما از این تکلیف خلاص میشوید.» البته، قوماندان گارد هرگز نمیتوانست چنین امر بدهد. در مورد وظیفه اشغال سنتیشن رادیو به قوماندان گارد عرض کردم: «قوماندان صاحب! من عسکر هستم. شما هرچه امر میدهید، به چشم! اجرا میکنم. وقتی که برای گرفتن رادیو بروم، لطفاً امر بدهید که کسی به عوض من سوق و اداره گارد را به عهده بگیرد.» او لحظه ای با خود فکر کرد و گفت: «نخیر! نروید. شما گارد را سوق و اداره کنید. من در زمینه فکر میکنم.» وقتی که از اطاق خارج میشدم، دوباره صدا کرد و گفت: «عبدالحق علموی را حبس کنید. تمام فساد زیر پای اوست.» (البته در آن حالت اضطرار، حبس کردن او ممکن نبود.) در این وقت تانک هایی که صبح به جوار دیوار گارد جمهوری توقف داده و افراد شان داخل قطعه فرستاده شده بودند، به کمک درپورانی که با تانک های خود فرار نموده بودند، به پهلوی وزارت پلان جابجا شده و به انداختن های خود به طرف گارد ادامه میدادند.»²¹⁷

²¹⁷ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش هژدهم، ۱۷ جنوری ۲۰۰۹

تماس با قندهار

رئیس جمهور پس از ناامیدی از آمدن نیروهای مستقر در پایتخت، با عظیم جان فرمانده قول اردوی قندهار صحبت کرد و به او دستور داد که به وسیله جنگنده هایی که در اختیار دارد کودتاچیان را سرکوب کند، اما او نمودارست که عظیم جان هم تسلیم شده است، آقای تاجیار می گوید:

« بعد از این واقعات غرض اخذ هدایت به قصر گلخانه رفتم تا از قوماندان گارد هدایت بگیرم . قوماندان گارد را نیافتم . دیدم جناب رئیس صاحب جمهور داود خان به داخل اطاق قدم میزد. برایش رسم تعظیم نمودم. او فرمود: «کیستی؟ خود را معرفی کن.» اسم، رتبه و وظیفه خود را حضورش عرض کردم. از من پرسید: «به حیث یک عسکر راجع به وضعیت چه فکر میکنی؟» من وضعیت را پیش خود مجسم ساختم و چنین عرض کردم: «محترم رئیس صاحب جمهور! حملات جز و تام ها و قطعات زره دار از طرف جز و تام های گارد جمهوری دفع و طرد شده و تانک های متعرض به پیش روی دروازه های شرقی، دروازه قصر دلگشا، دروازه سینمای کابل و چهار راهی بیست و شش سلطان از بین برده شده اند. ما بالای وضعیت حاکمیت داریم. تنها سه عراده تانک آنها از پیش روی وزارت پلان انداخت های منفرد را اجرا میکنند. شاید جبه خانه [مهمات] کافی نداشته باشند و زود خاموش گردند. ولی نمی توانیم ضربات قوای هوایی را دفع و طرد کنیم، زیرا سلاح و وسایط ضد هوایی نداریم. اگر امکان داشته باشد کسی از جمله قطعات گار نیز یون کابل به منظور گرفتن ستیشن رادیو وظیفه دار شود، ان شاءالله موفقیت به طرف ما خواهد بود.» رئیس صاحب جمهور فرمود: «بچپم! پریشان نباشید. من برای عظیم جان به قندهار امر داده ام که به کمک بیاید.» (منظور داود خان از عظیم جان، دگر جنرال عظیم خان قوماندان قول اردوی قندهار بود. او باید به طیارات امر پرواز میداد تا برای از بین بردن تانک های متعرض می آمد. بعداً معلوم گردید که دگر جنرال عظیم خان توسط اکرم یاور پرچمی اش مجبور به تسلیم شدن گردیده بود.) بعد از این، رسم تعظیم نموده و از قصر گلخانه خارج شدم. رادیو کابل، کشته شدن داود خان و کامیابی

حزب دموکراتیک خلق افغانستان را اعلان می‌کرد. دفعه‌تاً [یک دفعه] یک گروه طیارات بالای حرمسرا بمباران کردند. حرمسرا آتش گرفت. نمیدانم قوماندان گارد در کجا بود که تلفون کرد و گفت باید برای تخلیه حرمسرای اقدام کنم. طیارات بالای قصر گلخانه بمباران خود را ادامه میدادند. در این زمان، راپور زخمی شدن دگرمن محمد سرور قوماندان کندک [گردان] رسید. فوراً موتر قوماندان گارد را موظف ساختم که او را به شفاخانه چهارصد بستر انتقال دهد. قبل از اعزام به شفاخانه، سرور خان در حالت وخیم برابم گفت: د خپل حان احتیاط و کره، دا کمونستان ما او تانه پریژدی. (مواظب زندگی خودت باش. این کمونیست‌ها ترا و مرا زنده نمی‌گذارند.) و از گپ زدن ماند. بعداً معلوم شد که در راه به حق رسیده بود. وی یک صاحب منصب نهایت شجاع و وطندوست بود. روانش شاد باد! چون جزو تام‌ها در محلات خویش داخل موضع بودند، به کمک تولی قوای کار که برای ترمیم تعمیرات ارگ آمده بودند، و یکی دو بلوک از گارد، آتش حرمسرای را توسط قروانه‌ها یا سطل‌های نان خوری افراد عسکری خاموش ساختیم و یک قسمت اموال آن را تخلیه کردیم.»²¹⁸

²¹⁸ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش هژدهم، ۱۷ جنوری ۲۰۰۹

شب ۷ ثور

روشنایی آن روز پر حادثه کم کم جای خود را به تیرگی شب میسپرد ولی جنگ هنوز ادامه داشت، محمد داود خان با وجود آن همه مشکلات هنوز روحیه اش را نباخته بود اگر چه چندان امیدی به موفقیت گارد ریاست جمهوری نداشت، آقای عطایی می نویسد:

«هنگام عصر است و آفتاب آرام آرام رو به تنزل میرود. آواز فیرهای تفنگ یکه یکه [منفرد] و آواز غرش طیارات که از شدت عملیات شان کاسته شده، کنده کنده به گوش می رسند. اعضای کابینه در اطاق کوچک در پهلوئی اطاق رئیس مجلس جمع شده و خاموشانه به همدیگر نگاه می‌کردیم .

رئیس جمهور داخل شد. همه از جا برخاستیم و از وی پذیرائی کردیم. او در چوکی بازو دار نشست. معنویاتش [روحیه اش] خیلی خوب و حتی لبخندی در چهره اش هویدا بود. رئیس جمهور آهسته شروع به سخن نموده و گفت که تمام مسئولیت را به دوش خود می‌گیرد و این حالت را تصور نمی‌کرد.

همه خاموش ماندیم . بالاخره من گفتم: «ما همه همکارهای شما هستیم. آنچه مسئولیت شماست، مسئولیت ما نیز میباشد.»
دیگر آوازی بلند نشد. پس از چند لحظه، رئیس جمهور گفت: «قوای گارد بسیار کوچک است. ببینیم چه میشود.»

در همین وقت دروازه اطاق باز گردید و پیشخدمت با پتئوسی [سینی] که در آن ساندویچ چیده شده بود، داخل شد. اول مرحوم محمد داود خان که در تمام روز نه چیزی خورده و نه نوشیده بود، یک ساندویچ را گرفت. دیگران هم شروع به خوردن کردند.»²¹⁹

خروج نافرجام

در نیمه های شب تصمیم گرفته شد که محمد داود خان و اعضای خانواده اش با یک کامیون از ارگ خارج شوند و به قندهار بروند. پروفیسور عبدالقیوم وردک، وزیر سرحدات دولت جمهوری میگوید که او مبتکر این طرح بود ولی کمونیست های نفوذی با تیراندازی به محمد داود خان و همراهانش جلوی خروج او از ارگ را گرفتند:

«[من] گفتم اگر میتوانید خانواده خود را به جای دیگر انتقال دهید بهتر است زیر اینجا خطر زیاد است. آنها گفتند که همینجا محفوظ می باشد. لیکن با صاحب جان خان فرمانده گارد و صاحب منصبانی که نزدشان می آمدند زیاد حرف میزد. تصمیم گرفته شد که داود خان با یک تعداد از افراد خانواده شان بیرون بروند یعنی از ارگ خارج شوند و طرف دیگر بروند اما طرف مقابل [کمونیست های داخل گارد] از این فرصت استفاده کرد. تقریباً ساعت دو بود که یک تعداد افراد [که] در مسجد موضع گرفته بودند از آنجا تیراندازی کردند. آنها [رئیس جمهور و همراهانش] دوباره وارد گلخانه شدند، در آنجا چند نفر از جمله عمر پسر داود خان و قدیر وزیر داخله زخمی شدند، چند دقیقه بعد عمر مرد. بعداً معلوم شد که آنها [کمونیست ها] در گارد نفر داشتند. از جمله یکی هم عبدالحق علومی بود که بسیار به آنها نزدیک بود و از طرف داود خان به او اعتماد میشد لیکن در آن حمله او نیز کمین گرفته و تیراندازی میکرد.»²²⁰

اما آقای عطایی میگوید که خروج رئیس جمهور از ارگ پیشنهاد وحید عبدالله بود و اگرچه محمد داود خان در ابتدا با این تصمیم مخالفت کرد اما سرانجام

²²⁰ _ روزشمار وقایع و تاریخ شفاهی افغانستان، ص ۱۵۵ و ۱۵۶

او هم پذیرفت و به فرمانده گارد دستور داده شد که مقدمات سفر رئیس جمهور را مهیا کند:

«رئیس جمهور در دهلیز پایان گلخانه نشسته بود. محترم محمد نعیم، اعضای کابینه و بعضی دیگر از اعضای خانواده به دور و پیش اش قرار داشتند. وحید عبدالله به رئیس جمهور پیشنهاد کرد: «شما باید به قندهار بروید.» آن مرحومی [داود خان] از قوای مهتاب قلعه، مقر و قلات در عرض راه تذکر داد و گفت: «تا آخرین لحظه اینجا را ترک نخواهم کرد.» عمر داود صدا کرد: «بابه! من هم به همین فکر استم.» وحید عبدالله گفت: «از برای خدا سرنوشت افغانستان چه خواهد شد؟» من در نزدیکی مرحوم نعیم ایستاده بودم. او با آواز نرمی که خاصه اش بود، گفت: «امروز از اول مرحله باید در این مورد فکر میشد.» بعد، بدون اینکه کدام فیصله در باره رفتن به قندهار اتخاذ شده باشد، به صاحب جان هدایت داده شد تا یک عراده موتر برای رفتن به قندهار سرشته کند. این هدایت به گمان غالب از طرف وحید عبدالله داده شد. دیری نگذشته بود که صاحب جان آمد و از آماده بودن موتر اطلاع داد. به مجرد این اطلاع وحید عبدالله نزدیک زینه رفت و به آواز بلند رو به بالا صدا زد: «ببایید!»

تمام اعضای خانواده دوان دوان از زینه پایین شدند. خانم رئیس جمهور میرمن زینب داود که پیشاپیش دیگران قرار داشت، از رفتن به قندهار اطلاع یافت. او به رئیس جمهور گفت: «من نمی روم. تو برو که مهم است.» مقصدش این بود که موجودیت خودش باعث سهولت نخواهد بود. بعد از چند مرتبه تکرار این گفت و شنود، مرحومی دل نادل از جای خود برخاست و در حالی که بالا پوش خود را می پوشید و کلاه به سر می گذاشت، زیاد پریشان به نظر می رسید. او [محمد داود] از دروازه برآمد و در عقبش، همه کسانی که آنجا حاضر بودند، روان شدند. چون موتر در نزدیکی دروازه بود، لذا کسی از در برآمده و کسی به داخل دهلیز مانده بود. من در جمله کسانی بودم که در نزدیکی رئیس جمهور مانده بودند.

دروازه موتر باز نشده بود که از طرف مسجد ارگ (مقابل عمارت گلخانه)، از بین درخت ها یک فیر یکه و باز یک فیر یکه تفنگ به دیوار سنگی گلخانه عقب ما اصابت کرد. شنیدم که مرحوم داود خان گفت: «اولا!» و به عجله دوباره به طرف دروازه ارگ گلخانه در

حرکت شد. ما هم از عقب شان رفتم. در حالی که چند شلیک دیگر تفنگ شنیده میشد، دیگران همه دستپاچه از عقب ما به دروازه هجوم آوردند و برای اینکه از گلوله باری در امان بمانند، در طرف راست و چپ دهلیز جای می‌پالیدند. [به دنبال جای امنی می‌گشتند] شلیک‌های مسلسل شدت گرفت و از طریق درآمد دهلیز، زینه و دیوار زینه تحت آتش باری شدید قرار گرفتند. در همین حال، چراغ دهلیز پارچه پارچه شد و هر طرف پاشان [پخش] گردید. دیدم پهره دار به زمین افتاد، عمارت تاریک شد و قیامت برپا گردید. بعد از لحظه‌ای که گویی پایان نداشت، فیرهای ماشیندار قطع گردیدند. فرصتی ضرورت بود تا اراده از دست رفته دوباره اعاده گردد.

در روشنی خفیفی که از طریق کلکین [پنجره] ها می‌تابید، در جستجو شدید تا ببینیم به چه کسانی صدمه رسیده است. از نظام الدین غازی که نزدیک ایستاده بود، پریشان به هر سو نگاه میکرد و در تلاش بود به مجروحین کمک کند، پرسیدم: «رئیس صاحب جمهور چطور و به کجا است؟» او گفت: «شکر خوب است و در اطاق عقبی میباشد.» در این اثنا آواز میرمن زینب داود را شنیدم که میگفت: «بگیرید، کمک کنید!»

نظام الدین غازی فوراً جسته و زرلشت داود را که از پا مجروح شده بود، در بغل برداشت. وزیر داخله را دیدم که ماشیندار کوچک دست داشته اش را بالای طاق بخاری دیواری میگذارد و از دستش خون جاری است.»²²¹

آقای تاجیار هم می‌گوید که فرمانده گارد او را مامور کرد که اتوموبیلی به کاخ گلخانه بفرستد و میپذیرد که کمونیست‌ها به سوی رئیس جمهور و همراهانش شلیک کردند و پسر او را کشتند:

«بعد از تخلیه حرمسرای الی نصف شب، قوماندان گارد را ندیدم. حوالی نصف شب به دروازه شرقی ارگ بودم. او برایم تلفون کرد و گفت که یک عراده لاری به قصر گلخانه بفرستم زیرا قرار است که رئیس صاحب جمهور از گلخانه خارج شود. در همین وقت یکی از

221 _ قیام و جمهوریت سرطان ۱۳۵۲، ص ۲۳ و ۲۴

پسران محمد داود میخواست از دروازه قصر خارج شود، ولی توسط کمونیست ها مورد اصابت گلوله قرار گرفت. در عین زمان دو نفر محافظان دروازه قصر نیز هدف گلوله قرار گرفتند. در این سال ها [در اروپا]، عزیز حساس، که بعداً به حیث قوماندان گارد ببرک کارمل ایفای وظیفه میکرد و به رتبه دگر جنرالی ارتقا یافته بود، برایم چنین قصه کرد: «در اثنايي که عمر جان پسر داود خان می خواست از قصر گلخانه خارج شود، از طرف بریدمن ببرک ضابط بلوک اطفاییه کشته شد. دو نفر پهره داران دروازه قصر گلخانه که مربوط تولى من (عزیز حساس) بودند، هم زخمی گردیدند.» بریدمن ببرک بعد از سقوط جمهوریت داود خان، به حیث یاور نور محمد تره کی مقرر گردیده بود. قرار اظهار بعضی صاحب منصبان حزبی، ببرک از جمله خلقی های مربوط به تره کی بوده و در منازعه بین تره کی و امین، از جانب طرفداران امین گرفتار شد و به قتل رسید. در سپتمبر 2008، با یک نفر از قوماندان های تولى سابق گارد جمهوری داود خان و دو نفر صاحب منصبان که در شعبات مصروف وظیفه بودند موضوع را مطرح نمودم. آنها گفتند: «تورن عبدالمجید قوماندان بلوک اطفاییه به یکی از تولى ها رفت و خواهش کرد که یک دلگی عسکر غرض حمایه برایش طور خدمتی داده شود. قوماندان تولى موصوف یک دلگی عسکر را تحت امر تورن عبدالمجید ارسال کرد. وقتی بمباران قوای هوایی صورت می گیرد، ببرک ضابط خواجه عبدالمجید از تاریکی شب استفاده کرده، خود را در پشت بوته های نزدیک مسجد پنهان میکند. او به دلگی حمایه که از تولى دیگر اعزام شده بود، امر اور/ آتش میدهد. در اثر آن دگرمن سرور قوماندان کندک اول زخمی شد. دلگی مشری که این عمل را انجام داده بود، غلام رسول نام داشت و از ولایت فراه بود. غلام رسول به قوماندان تولى خود گفته بود: «دیشب بعد از اینکه با دلگی خود تحت امر تورن صاحب عبدالمجید خان رفتم، نصف شب مرا به قصر گلخانه برد. در حالی که همه جا را تاریکی فرا گرفته بود، برایم امر اور داد. من هم امر را اجرا کردم و ندانستم که کی کشته و کی ها زخمی شدند.» از اظهارات فوق معلوم میشود که در شهادت عمر جان پسر داود خان، دگرمن سرور خان و دو نفر پهره داران قصر گلخانه، قوماندان بلوک اطفاییه [آتش نشانی] تورن عبدالمجید، و ضابط وی ببرک مستقیما دست داشته اند. روز 21 سپتمبر 2008، از امر سپورت [ورزش] سابق گارد

جمهوری داود خان جریان فیر قصر گلخانه را پرسیدم. او گفت: تورن خواجه عبدالمجید قوماندان بلوک اطفاییه، و ضابط موصوف ببرک بالای قصر گلخانه فیر کرده بودند. آمر سپورت از زبان خواجه عبدالمجید چنین حکایت کرد: «از عقب به کمر غلام سرور خان چنان فیر نمودم که دو قات شد.» همچنان عبدالمجید برایش گفته بود: «بسیار کوشش کردم که آمر اوپراسیون [تاجیار] را نیز از بین ببرم، ولی او بسیار تند تند به هر طرف در گردش بود و در یکجا ثابت نمی ماند.» بعد از آنکه من (آمر اوپراسیون) از زندان پلچرخ نسبت عفو عمومی زندانیان سیاسی از طرف رژیم ... به امر ببرک کارمل رهایی یافتم، در مراسم تدفین جنازه یکی از دوستان، در قول آبچکان، خواجه عبدالمجید را که به رتبه جگرنی ارتقا یافته بود، دیدم. بعد از سلام رتبه جگرنی را برایش تبریک گفتم. تورن حمیدالله که در گارد جمهوری وظیفه داشت نیز تشریف آورد. نامبرده بعد از کمی صحبت برآیم گفت: «آمر صاحب! خواجه مجید زندگی شما را خریده است.» پرسیدم: «چطور؟» جواب داد: «خواجه مجید میگوید که قوماندان تولی تشریفات، عزیز حساس میخواست شما را از عقب هدف ماشیندار [مسلسل] قرار داده از بین ببرد، ولی او مانع شده بود.» تشکر کردم و گفتم: «البته اجل من پوره نبود [=عمر من به پایان نرسیده بود]» در سپتمبر 2008، از عزیز حساس قوماندان تولی سابق گارد در مورد اینکه می خواست در شب کودتا مرا از عقب بزند، پرسیدم. او گفت: «اصلاً خواجه مجید در صدد از بین بردن شما بود.»

اینکه کدام یکی راست می گوید به خداوند معلوم است. اما خواجه مجید که اصلاً حزبی نبود، شخص مرتجع و فرصت طلب بود، و اوضاع را مطالعه میکرد که دریابد پله ترازو به کدام جانب سنگین تر است که به آنطرف خود را ملحق سازد. از طرف دیگر چون ببرک ضابط خواجه مجید که یک خلقی عقیدتی بود، در شب کودتا به خواجه مجید گفته بود که باید با وی همفکر باشد. لذا به اساس این دلایل و شواهد، شهادت عمر جان پسر داود خان، سرور خان قوماندان کندک اول، زخمی شدن

دو نفر بهره داران قصر گلخانه، و تشیث برای از بین بردن اینجاناب، توسط شخص تورن خواجه مجید و ببرک می‌تواند به اثبات برسد»²²²

محمد نذیر کبیر سراج می نویسد :

«وزرایی که در مجلس گلخانه موجود بودند، به محمد داود خان مشاوره دادند که از ارگ خارج شده، به جانب یکی از قطعات قوای مرکز رفته و اداره آن را به دست گیرد. محمد داود خان این مشوره را پذیرفت. یک موتر سیاه و الگا به طرف زینه های گلخانه نزدیک گردید. رئیس جمهور از دروازه خارج شد و میخواست به موتر سوار شود. محمد عمر جان پسرش به دنبال او برآمد. در این هنگام، یک فیر تفنگ از طرف قطعه گارد هر دو را متوقف ساخت. عمر جان زخم برداشت و رئیس جمهور دوباره به گلخانه داخل شد و گفت: «نه! همه چیز تمام است. مسئول همه این بدبختی ها شخص خودم میباشم. هر که نمیخواهد کشته شود، به تالار عقبی برود.» قرارى که بعدها گفتند، فیر کلاشینکوف بر داود خان و عمر جان به وسیله یکی از صاحب منصبان گارد که طرف اعتماد کلی محمد داود خان بود، صورت گرفته بود.»

223

به این ترتیب خروج از کاخ ریاست جمهوری هم منتفی شد، رئیس جمهور دوباره به داخل کاخ برگشت و ناامیدی بر همه چیره شده بود. آقای عطایی می نویسد:

«افکار همه متلاشی بود و من نمیدانستم چه کنم و از کی در کجا احوال بگیرم. نمیدانم چه واقع شده بود که من جان به سلامت مانده بودم. در تاریکی گاهی ایستاده و گاهی نشسته، ماحول [اطراف] خود را کمتر درک میکردم. نمیدانم چقدر وقت به همین منوال گذشت. مأیوسی سرا پام را فرا گرفته بود و احساس میکردم همه چیز از دست رفته است.

²²² _ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش هژدهم، ۱۷ جنوری ۲۰۰۹

²²³ _ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش هشتم، کابل ناته، سپتامبر ۲۰۰۸

در این لحظه ملتفت شدم که مرحوم محمد نعیم از برابرم گذشت و به چوکی که در نزدیک کلکین بود، به مشکل نشست. من با قدری تأمل به او نزدیک شدم و پرسیدم: «چه باید بکنیم؟ آیا باید بیرق [پرچم] سفید را بلند کرد؟» او به مایوسی کامل و آواز ضعیف گفت: «هر چه دل تان باشد، بکنید.» بسیار دیرتر فهمیدم که او نیز مجروح شده بود. در افکار در هم برهم گرفتار بودم. دیدم صاحب جان قوماندان گارد که در تمام روز یونیفورم در بر داشت، با لباس ملکی ایستاده است. فوراً خود را به او رساندم و پرسیدم: «جریان از چه قرار است؟»

او در حالی که لبخند تلخی چهره اش را استیلا کرده بود، گفت: «حالا که خیانت از داخل گارد شروع شده، دیگر از دستم چیزی پوره نیست.» (کسی که مرتکب آتش باری شده بود، یکی از افسران گارد به نام عبدالمجید بود و من از آن در محبس پلچرخی اطلاع یافتم.)

صاحب جان گفت: «من این موضوع را به رئیس صاحب جمهور عرض کردم.» و با سر به سوی اطاقی که او آنجا تشریف داشت، اشاره کرد. او پس از این گفته، با من دست داد، خداحافظی کرد و رفت. صاحب جان انسان خوب، راستکار [درستکار] و صادق بود. او با قوای دست داشته اش یعنی گارد جمهوریت از اول صبح تا آخرین لحظات آن شب در برابر دشمنان ملک و ملت با شدت تام مقاومت کرد. یک تانک را که عزیز نام برادرزاده عارف خان جنرال می خواست با آن به دروازه ارگ حمله کند، با راکت حریق کرده بود. مجروحین گارد هم زیاد بودند.

بعد از اینکه قوماندان گارد از دروازه برآمد، از زینه ها بالا رفتم تا از اطاق رئیس جمهور صاحب با منزل تلفونی در تماس شوم و از احوال اولادهایم اطلاع بگیرم. شبکه تلفون شهری قطع گردیده بود. من در عقب دفتر کار رئیس جمهور یک مرکز کوچک تلفون نصب کرده بودم که از شبکه شهری جدا بود و او میتوانست از طریق آن با چند نفر از همکاران نزدیک خود از دفتر و از منزل تماس بگیرد. از این لحاظ این تلفون فعال بود.

هنگامی که به دفتر داخل شدم، میرمن [بانو/خانم] زهره نعیم به من گفت: عقب عمارت، یک جای میسوزد. به اطاق عقبی رفتم. دیدم یکی از پیاده خانه های ارگ که از گلوله باری آتش گرفته بود، می سوخت. به خانه تلفون کردم. دخترم که ده سال داشت، گوشی را برداشت.

پرسیدم: چی حال است؟ او گفت: «هستیم، دیگه چی حال باشه؟» به خاطر ندارم با کس دیگه مکالمه کرده باشم.

از دفتر برآمدم و از زینه ها پایان شدم. در دهلیز در اطاق مجلس و اطاق پهلوی آن که دروازه هایش باز بود، کس ایستاده و کسی نشسته به نظر می رسید. من چهره خاصی را تشخیص نکردم. صرف متوجه شدم که مرحوم محمد نعیم به جای خود نشسته است. با خود اندیشیدم: رئیس صاحب جمهور را ببینم؟ او را در کجا خواهم یافت؟ آیا باعث اذیت نخواهم شد؟ برایش چه بگویم؟ با همین افکار در اطاق کوچک پهلوی اطاق مجلس داخل شدم. از روشنی بیرون، تمام چهره ها شناخته میشدند. دیدم چند نفر از اعضای کابینه آنجا میباشند.²²⁴

رئیس جمهور پس از منتفی شدن خروج از ارگ، معاون گارد را احضار کرد و در مورد وضعیت از او اطلاعات خواست. وضعیت چندان امیدوار کننده نبود، ارگ همچنان در محاصره قرار داشت و کوچکترین نشانه ای از آمدن نیروهای کمکی که داود خان امیدوار بود وزیر دفاع به ارگ بفرستد دیده نمیشد. افسران وابسته به حزب دموکراتیک خلق افغانستان هم به معاون گارد آقای تاجیار فشار می آوردند که تسلیم شوند:

«بعد از این واقعه [سوقصد نافرجام به رئیس جمهور] الی ساعت یک بجه شب قطعه گارد منتظر کمک و هدایت بود. از طرف مقامات بالا کدام اقدامی به عمل نیامد. حوالی ساعت یک بجه شب غرض اخذ هدایت دوباره به قصر گلخانه رفتم. در طول راه عبدالحق علومی و جگرن سید جان نیز با من یکجا شدند. آنها بالایم فشار می آوردند و می گفتند: «قوماندان گارد ناپدید شده و صلاحیت قومانده به دست شما (آمر اوپراسیون) است. باید قرار بدهید، یعنی قطعه را تسلیم کنید.» داخل قصر گلخانه شدم، از قوماندان گارد درکی [خبری] نبود. قرار اظهار جگتورن نادر، قوماندان گارد خود را به زیر زمینی کوتی باغچه پنهان کرده بود. داود خان باز هم از وضعیت معلومات خواست. در جواب عرض کردم: «در وضعیت کدام تغییر قابل ملاحظه رخ نداده و کمک هم برای ما نرسیده است.» در همین وقت، سید جان جگرن معاون

224 _ قیام و جمهوریت سرطان ۱۳۵۲، ص ۲۴ و ۲۵

اوپراسیون و عبدالحق علمی آمر کشف گارد برای داود خان چنین گزاف گویی منافقانه نمودند: «ما تا آخرین قطره خون خود از شما دفاع میکنیم.» این عهد و پیمان دروغ بود. در حقیقت هر دو پرچمی بودند و بعد از شهادت داود خان به مقامات و رتبه های بلند جنرالی ارتقا یافتند. بعد از تقدیم راپور به داود خان، با سید جان جگرن و عبدالحق علمی از گلخانه خارج شدم.»²²⁵

²²⁵ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش هژدهم، ۱۷ جنوری ۲۰۰۹

اقدامات وزیر دفاع

رئیس جمهور تا دقایق آخر زندگی امیدوار بود که وزیر دفاع بتواند با بسیج نیروهای ارتش کودتاچیان را شکست بدهد، خواسته ای که برآورده نشد. اما در طول آن روز وزیر دفاع برای شکست کودتاچیان چه کرده بود؟ ژنرال عبدالقادر می گوید:

«وزیر دفاع با موتر به طرف غرقه رفته بود تا از آن جا قوت های غرقه را برای جنگ آماده کند. موتر وزیر دفاع نرسیده به غرقه - یا در ساحهء غرقه- داخل جوی افتاده بود. وارخطا بوده، سرش به درخت یا دیوار یا چیز دیگر خورده بود و خونین شده بود. نزدیکی شام بود. هوا کم کم تاریک شده بود. نمیدانم کسی را آن جا دیده بود یا نه، شاید هم سرخورده و ناامید شده بود، به هر دلیلی که بود دور خورده بود و به طرف قوای مرکز در دارالامان حرکت کرده بود.»²²⁶

سلیگ هاریسون هم می نویسد:

موقعی که حمله شروع شد، داود بی درنگ اجلاس کابینه را به وقت دیگری موکول کرد. و به ژنرال رسولی دستور داد که شخصا به پایگاه مجاور «قرغم» برود و دلیل اینکه واحدهای توپخانه و فرقه هشتم به درخواست کمک وی پاسخ نمی دهند را دریابد. اتوموبیل رسولی حین عبور از چراغ خطر با یک تاکسی تصادف کرد و بازوی راست او آسیب دید.»²²⁷

²²⁶ _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ، ص ۱۸۰

²²⁷ _ پشت پرده افغانستان ، ص ۲۸

اینکه وزیر دفاع به غرقه رفته بود درست است، او در آنجا نیروها را به حالت آماده باش درآورد و برای کمک به رئیس جمهور و در هم شکستن کودتا فرستاد. ویلهلم دیتل می نویسد:

«وزیر دفاع طبق فرمان ریاست جمهوری شخصا به پادگان رفت تا از دلیل نیامدن قوای کمکی سر درآورد. او با اتوموبیل خدمت خود، بدون اینکه شناخته شود، از میان تانک های مخالفان عبور کرد. ژنرال در سر چهار راه انصاری به مشکلی برخورد. راننده وی در حالی که با عجله اتوموبیل را هدایت میکرد از چراغ قرمز گذشته و با [یک] تاکسی که در آن حوالی در حرکت بود به سختی تصادف کرد. در این تصادف رسولی از ناحیه دست مجروح شد. وزیر دفاع موقعی که از پایگاه راکت انداز هشتم زرهی بازدید میکرد متوجه شد که فرمانده قرارگاه به مرخصی رفته و سربازان او طبق دستور شب قبل وزیر دفاع، به پایکوبی و رقص مشغولند. وزیر دفاع دستور اعزام افراد این پایگاه را که در ۱۳ کیلومتری کابل قرار داشت، میدهد. بعد از رفتن وزیر دفاع از پایگاه، امریه وی به وسیله یک افسر خلقی (مربوط به حزب خلق) از اعتبار می افتد.»²²⁸

تاریخ نگاران روسی هم در کتاب تجاوز از قول نیکلای یوویچ گوریلو سر مشاور شوروی در افغانستان نوشته اند:

«وزیر دفاع در فرقه ۸ تمام افسران را جمع کرده و برای شان وظیفه میدهد که تمام نقاط مهم کابل را به دست آورده و دولت را نجات دهند. حیدر [رسولی] منتظر آماده شدن افسران جهت حمله به کابل نمیشود و برای آماده نمودن سایر افسران اردو به نقاط دیگر میرود ولی در قوای هشتم در عدم موجودیت [حضور] وی واقعه دیگری صورت میگیرد: هنگامی که قطعات [واحدها] از فرقه [پایگاه] می برآید [خارج

میشوند] ناگهان یک تعداد تانک ها عقب گرد میکنند و بالای قطعات خود فیر [آتش] میکنند. قوای جمع شده از هم می پاشد و هرکس به طرفی فرار میکند. بعدا روشن شد که تانکیست های مذکور عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان بوده اند.»²²⁹

پس از ترک فرقه هشت، وزیر دفاع به دارالامان رفت و در آنجا ملاقات کوتاهی با تعدادی از افسران نزدیک داشت، ژنرال محمد نبی عظیمی که در آن موقع در قصر دارالامان بود می نویسد:

«ما که مضطرب و پر تشویش در اتاق های کار خویش نشسته بودیم، ذریعه رفقای قرارگاه خبر شدیم که حیدر رسولی همراه با لوی درستیز عبدالعزیز و چهار پنج نفر سربازان امنیتی با پای پیاده از فرقه ۸ قرغه حرکت و از طریق بیراهه خود را به دارالامان رسانیده اند. رسولی عده یی از افسران نزدیک قرارگاه را جمع کرده بود و بعد از خواندن نماز خفتن [مغرب] میخواست با آنها صحبت کند. من فکر میکردم که او اکنون دارالامان را که با ریشخور (فرقه ۷) و یا گردیز قول اردوی سوم وصل بود به حیث محل سوق و اداره اوپراتیفی کشور تعیین نموده از همین محل مقاومت را شروع خواهد نمود و جنگ ادامه خواهد یافت. در حقیقت او میتوانست جنرال عبدالعلی وردک رئیس ارکان قوای مرکز و دگروال جمال الدین عمر را که هر دوی آنها افسران تعلیم یافته و نخبه نظامی بودند به این وظیفه بگمارد و خودش به فرقه هفت ریشخور که راه آن باز بود رفته و از آن محل عملیات تعرضی را سازمان دهد اما وی جلسه وداعیه با افسران خویش ترتیب داده بود. [رسولی] روحیه خویش را باخته بود و برای رهایی شخص خود و فامیلش فکر میکرد زیرا همین که توپچی لوی ۸۸ مهتاب قلعه بالای دارالامان آتش گشود و مرمی ها مستقیما به قصر اصابت کردند وی با عجله به سواری موتر جیب (لندور) در حالی که لوی درستیز و رئیس

229 _ اردو و سیاست، ص ۱۴۱، به نقل از تجاوز، ص ۱۶ و ۱۷

ارکان قول اردوی مرکزی با وی همراه بودند قصر را ترک گفت و در تاریکی شب ناپدید گردید.²³⁰

همانطور که دیدیم وزیر دفاع در دارالامان خیلی توقف نکرد و پس از شروع بمباران کاخ، آنجا را به سمت محلی که برای آقای محمد نبی عظیمی مشخص نبود ترک کرد و آن محل فرقه/لشکر هفتم بود. خبر رفتن رسولی به فرقه هفت به مرکز فرماندهی کودتا رسید و به گفته سلطان علی کشتمند که در آن شب در مرکز فرماندهی حضور داشت، آنها از شنیدن این خبر خیلی نگران شدند:

«[وزیر دفاع] همراه با... عبدالعزیز به قرارگاه قول اردوی مرکزی واقع دارالامان نزد عبدالعلی قومندان آن قرارگاه پنهان شدند. ولی به زودی قرارگاه متذکره از یکسو تحت آتش متراکم توپچی و از سوی دیگر تحت بمباران متکاتف هوایی قرار گرفت و هر سه تن از نظامیان عالیرتبه رژیم ناگزیر شدند که با استفاده از تاریکی شب راه فرقه ۷ را در ریشخورد در پیش بگیرند. با وصول این اطلاع سرمستی اولی در میان هیئت رهبری جای خود را به نگرانی های گنگی بخشید.»²³¹

ژنرال در فرقه ۷ هم موفقانه عمل کرد و توانست تمام نیرو ها را برای نبرد با کودتاچیان بسیج کند. ویلهلم دیتل می نویسد:

«ژنرال رسولی هنوز در پی جمع آوری قوای کمکی برای رئیس جمهوری بود. وی در این ساعات، در حال تهیه مقدمات حرکت لشکر هفتم پیاده افغانستان بود. در ساعت ۷ بعد از ظهر این مقدمات انجام گرفت و واحد نظامی لشکر هفتم به طرف شهر حرکت کرد. این لشکر مجهز به تمام وسایل و تجهیزات نظامی بود. صف طویل [طولانی] ستون نظامی که در جاده در حرکت بود به چشم میخورد. این طرز

²³⁰ _ اردو و سیاست ، ص ۱۲۹

²³¹ _ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی ، ج دوم ، ص ۳۳۸ و ۳۳۹

حرکت و جابجایی، کار هدف‌گیری جت‌های شکاری را ساده می‌کرد. بدین جهت این واحد نظامی هیچوقت به مرکز شهر (محل حوادث) نرسید. بیشتر سربازان این ستون نظامی به مسافت پنج کیلومتر از بین رفتند. سایرین هم خیلی راحت هم لباسان خود را ترک گفتند و به طرف منزل‌های شان رهسپار شدند»²³²

این روایت با بخشی از آنچه که تاریخ‌نگاران روسی در کتاب تجاوز از قول نیکلا یوویچ گوریلو سر مشاور شوروی در افغانستان نوشته‌اند همخوانی دارد:

«حیدر ناوقت شب به ریشخور رسید و قوای ۷ را به طور عاجل برای دفاع آماده ساخت. در روز ۲۸ اپریل قوای مذکور کاملاً حاضر نشده بود که از هوا با آتش مواجه شدند. در ضربات [حملات] هوایی که چهار ساعت ادامه یافت به تعداد ۲۰ طیاره اشتراک کرده بودند. وزیر دفاع کشته شد و افسران به هر طرف فرار کردند»²³³

ژنرال عبدالقادر هم می‌گوید که مقاومت فرقه ۷ پیشبینی شده و جزئی بود:

«من پیشبینی می‌کردم که احتمالاً فرقه هفت در مقابل ما مقاومت میکند. مقاومت آن فرقه هم جزئی بود. آن‌ها از ریشخور تا نزدیکی چهل ستون آمده بودند»²³⁴

اما سر مشاور اشتباه می‌کند، وزیر دفاع در آنجا کشته نشد بلکه چنان که خواهیم دید به خانه‌ای پناه برد و در آنجا کودتاچیان او را دستگیر کردند. نیروهای فرقه ۷ ریشخور هم پس از آن بمباران به شدت با کودتاچیان جنگیدند و نبرد آنها با کودتاچیان تا حوالی ده صبح ۸ ثور ادامه یافت و برخلاف گفته آقای عبدالقادر مقاومت نیروهای فرقه ۷ چندان جزئی نبود، این نیروها به شدت در برابر

²³² _ گذرگاه افغانستان، ص ۵۷

²³³ _ اردو و سیاست، ص ۱۴۱، نقل قول از تجاوز، ص ۱۶ و ۱۷

²³⁴ _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۸۶

کودتاچیان جنگیدند و بمباران های کودتاچیان هم نتوانست آنها را به تسلیم شدن وادار کند، برعکس آن ها چند فروند جنگنده دشمن را هم شکار کردند، ژنرال محمد نبی عظیمی می نویسد:

«[روز ۸ ثور] یک بال پیاره میگ ۲۱ شکاری... توسط توپچی دافع هوای فرقه ۷ در فضای ریشخور سقوط داده شد، پیاره مذکور از بین رفت ولی پیلوتان پیاره شکاری تعلیمی توسط پراشوت [چتر نجات] به ساحه دارالامان به صورت سالم فرود آمدند. یک بال پیاره سو ۷ شکاری... در ساحه فرقه ۷ ریشخور به تاریخ ۸ ثور بار دیگر توسط دافع هوای ریشخور مورد اصابت قرار گرفته و آتش گرفت»²³⁵

آقای سلطان علی کشتمند هم تائید میکند که وزیر دفاع نیروهای فرقه ۷ را برای مبارزه با کودتاچیان فرستاده بود :

«به رغم پیشگیری ها و پیشبینی ها، باری به مرکز فرماندهی اطلاع رسید که نفرها و نیروهای فرقه ۷ پیاده واقع در ریشخور (چهار آسیاب در چند کیلومتری شرق دارالامان) سوار بر تانک ها، زرهپوش ها و موترهای نظامی به سازماندهی غلام حیدر رسولی با استفاده از تاریکی شب به سوی شهر در حرکت است. به قرار معلوم قوماندان فرقه موفق گردیده بود تا به تشویق وزیر دفاع تمام قوای فرقه را به پشتیبانی از رژیم سرنگون شده رهسپار کابل سازد.»²³⁶

با وجود بمباران های مکرر، فرقه ۷ تا فردای آن روز مقاومت کردند و پس از آن نیروهای این فرقه تسلیم شدند. آقای مهدی دعاگوی که شاهد تسلیم شدن بخشی از این نیروها بود می نویسد:

«مقاومت فرقه ریشخور به شدت خود باقی بود که تمام شب علیه کودتاچیان آتش باری میکرد. ریشخور یک موقعیت استراتژیک

²³⁵ اردو و سیاست، ص ۱۳۰

²³⁶ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ج دوم، ص ۳۴۰

مناسب داشت و در راس آن یک جنرال تحصیل کرده و مجرب و آلوده نشده نصب بود مجدانه می کوشید مقاومت خود را از دست ندهد از این رو تا صبح در حال جنگ بود. صبح فرقه ریشخور از طریق چهلستون تا حدود جنگل رسیده و به پیشروی جانب تانک های مقابل ادامه می دادند. چون دیگر تبادل آتش بین طرفین وجود نداشت اکثر ساکنان محل در دو طرف سرک برآمده بودند تا فرجام قضیه را مشاهده نمایند نگارنده هم جز تماشاچیان در محل بود. بالاخره تانک های هر دو طرف در بیست متری همدیگر قرار گرفتند و از تانک فرقه ریشخور یک جنرال رشید بیرون شد و بالای تانک پرید و با صدایی که رشادت او را متبلور میساخت جانب مقابل را مخاطب ساخت و گفت: «من به حکم وجدان و تعهدی که داشتم و دارم مقاومت کردم و باید مقاومت را دوام [ادامه] میدادم ولی میبینم که این جا مردم بیگناه زندگی میکنند و آنها و اطفال آنها قربانی و خانه های شان ویران میشوند. از این رو من تسلیم میشوم.» آن وقت کلاشینکوف خود را روی تانک گذاشته و دست های خود را به هوا بلند کرد. در پیشاپیش تانک های کودتاچیان یک موتر جیب روسی در حال توقف بود، همینکه سخنان جنرال تمام شد، یک تورن رنگ پریده که به مشکل میتوان او را در برابر یک جنرال بلند قامت و خوش ریخت صاحب منصب گفت، از موتر با تبختر خاص فرود آمد و در حالی که کلاشینکف خود [را] مستقیماً به سوی جنرال گرفته بود به سوی تانک وی پیش رفت. همین که نزدیک تانک رسید با حرکت مضحکی که میخواست به بینندگان خود را قهرمان نشان دهد، بالای تانک قرار گرفت و بازوی جنرال را گرفته و لگد محکمی که ناشی از عقده درونی اش بود به وی حواله نموده با صدای کریه و ناخراش گفت: «او مردم حالی [حالا] که گرز حزب دموکراتیک خلق افغانستان به فرق این خائن خورده تسلیم میشود. تا حالی [حالا] چرا جنگ میکردی، تا حالی [حالا] مردم نبود؟ خانه های مردم نبود.» ترسیم وضع روحی آن جنرال که چه زجر عظیمی را تحمل میکرد، برای نگارنده خیلی دشوار است. ولی به هر حال او با همان شهامت به جواب تورن نو به دولت رسیده گفت: «ما حتی یک فیر هم بالای مردم نکرده ایم، ما روی هدف های خود نشانه میزدیم.» تورن کودتاچی دیگر به او موقع نداد و از بالای تانک فرود آمد و بازوی جنرال را گرفت و گفت: «بسیار گپ نزن مرتجع خائن!» آن وقت او را تسلیم سپاهیان خود کرد و به نفرات

فرقه ریشخور گفت: «رفقا. قومندان تان تسلیم شد، شما هم تسلیم هستید. بروید به قشله های تان» در فاصله نیم ساعت تانک های ریشخور در حالی که چند تانک کودتاچیان آنها را تعقیب میکردند به سوی ریشخور به حرکت افتادند و کودتاچیان هم برگشتند. این که کجا رفتند و سرنوشت آن جنرال چه شد، کسی نفهمید.»²³⁷

وزیر دفاع شب ۷ ثور توسط کودتاچیان دستگیر و کشته شد پیش از آنکه ژنرال عبدالقادر مجالی برای نجات جان او بیابد:

«خبر آوردند که باغبان وزارت دفاع راپور داده که وزیر دفاع و لوی درستیز و قومندان قول اردو در خانه اش پنهان شده اند. نفرهای وطنجار، قول اردو را گرفته بودند. در همین لحظه خانم حیدر رسولی به من تلفون کرد و گفت: «رسولی را بردند. او با شما مخالفتی ندارد. به شما بدی نرسانده. تو دائم به خانه ما می آمدی. نان میخوردی. به تو خدمت میکردم. چرا او را گرفتید و بردید؟ کمک کن! تو به ما کمک کن!» من با وطنجار تماس گرفتم. وطنجار به من گفت: «چی میکنی! گمش کو! حالا گپ خلاص شد.» یعنی آن ها را کشته بودند.»²³⁸

²³⁷ _ رویداد های پنج دهه اخیر ، ص ۱۸۷ و ۱۸۸

²³⁸ _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۹۸

پایان مقاومت گارد

حدود ۱۸ ساعت و شاید هم بیشتر از شروع کودتا گذشته بود و هنوز از غلام حیدر رسولی و نیروی کمکی که او باید می آورد و همه در داخل کاخ چشم انتظار رسیدنش بودند، کوچکترین خبری نشده بود. نیروهای گارد ریاست جمهوری همچنان مشغول نبرد با کودتاچیان بودند، شاید نه به آن شدت قبلی، ولی هنوز مقاومت ادامه داشت. بالاخره صبر محمد داود خان به پایان رسید. دیگر امیدی به رسیدن نیروهای کمکی نداشت تصمیم گرفت که فرمان تسلیم شدن گارد را صادر کند، اما پیش از آن دستور داد که مقداری سلاح به قصر گلخانه بیاورند، شاید او و همکارانش تصمیم گرفته بودند که به تنهایی و تا آخرین گلوله مقاومت کنند. اسلحه ها را آقای تاجیار به قصر گلخانه فرستاد:

«صاحب جان تلفون کرد و گفت که باید یک تعداد اسلحه به قصر گلخانه ارسال کنم. فوراً به بلوک انضباط امر دادم و اسلحه تسلیم داده شد. در داخل قصر گلخانه، قدیر نورستانی وزیر داخله، سید عبدالاله وزیر مالیه، تواب آصفی وزیر معادن و صنایع، عبدالله عمر وزیر صحت عامه، عزیزالله واصفی وزیر زراعت، وحید عبدالله معاون وزارت خارجه، وفی الله سمیعی وزیر عدلیه و دیگر اعضای کابینه حضور داشتند.»²³⁹

پس از آن رئیس جمهور فرمانده گارد ریاست جمهوری را احضار کرد و دستور داد که گارد را تسلیم کنند. آقای شادان به اختصار می گوید:

«حوالی ساعت چهار صبح هشتم ثور [28 اپریل 1978] سردار محمد داود، صاحب جان، سید جان و عبدالحق علومی را احضار کرد و با توجه به نرسیدن کمک سایر قطعات به ارگ و بیهودگی مقاومت چنین هدایت داد:

²³⁹ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش هژدهم، ۱۷ جنوری ۲۰۰۹

«نمی خواهم جوانان تلف شوند. برای اینکه جوانان بیشتر از این تلف نشوند، گارد را تسلیم دهید. من تسلیم نمیشوم، زیرا در تمام وظیفه داری در پست های وزارت دفاع، صدارت و ریاست جمهوری مصدر خدمات صادقانه به مردم و وطنم شده ام. هیچگاه به افغانستان و مردم افغانستان خیانت نکرده ام. اگر مسئولیت یا جرمی داشته باشم، مرا در دادگاه مردم افغانستان محاکمه کنند.»

این بود سخنان سردار محمد داود اولین رییس جمهور افغانستان به افسران قرارگاه گارد ریاست جمهوری. به اساس همین دستور، بیرق سفید بر فراز دروازه شرقی ارگ برافراشته شد و گارد تسلیم گردید.²⁴⁰

سربازان و افسران گارد ریاست جمهوری با این تصمیم رئیس جمهور موافق نبودند و میخواستند که همچنان به نبرد با مهاجمان و کودتا چپان ادامه بدهند اما سرانجام گارد ریاست جمهوری هم رسماً تسلیم شد و چپ گراها کنترل کاخ ریاست جمهوری را به دست گرفتند. آقای تاجیار، معاون فرمانده گارد ریاست جمهوری هم آن لحظه های سخت و طاقت فرسا را به خوبی بخاطر می آورد و به همین خاطر آن را مفصل تر روایت میکند:

«ساعت سه و نیم صبح بود. از مسجد جامع پل خشتی صدای اذان محمدی شنیده شد. توسط جگتورن نادر خان اطلاع گرفتم که قوماندان گارد باز به گلخانه آمده است. خواستم دوباره غرض اخذ هدایت آنجا بروم. داخل قصر شدم و داود خان را دیدم. وزرای مالیه و داخله هر دو نزد من آمدند و معلومات خواستند. گفتم: «وضعیت مانند سابق است.» آنها و سید عبدالله همراه داود خان و دیگر اعضای کابینه در یک اتاق بودند. داود خان به من نزدیک شد و چنین فرمود: «بچیم! جوان هستید، بروید خود را تسلیم کنید. من تصمیم خود را گرفته ام.» صاحب جان نیز برایم گفت: «رئیس صاحب جمهور تصمیم خود را گرفته است. شما بروید قطعه را جمع کنید و امر بدهید که سلاح های خود را تحویل دبیوها کنند.» برای من به صفت یک شخص مسلمان و

²⁴⁰ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش بیستم، فبروری 2009

افغان که برای دفاع از ناموس، اسلام، تمامیت ارضی وطن و حفظ نوامیس ملی به خدا و قرآن سوگند یاد کرده بودم، قبول چنین امر طاقت فرسا بود. صاحب جان مرتبه دوم گفت: «این امر رئیس صاحب جمهور است. بروید و انجام بدهید.» من احترام نمودم و خارج شدم. حوالی شش بجه صبح روز هشت ثور [28 اپریل 1978]، که آفتاب ظلمت و کفر کمونیسیم در آسمان کابل طلوع کرده بود، به اساس امر رئیس جمهور و قوماندان گارد، امر تجمع قطعه گارد را از مواضع شان به محل اجتماع دادم. بعد این که قطعه گارد همه تجمع کردند، در حالی که حب وطن عزیز و... و حس وطن پرستی برایم اجازه تعمیل این امر را نمیداد، گلویم را عقده غیرت فشار میداد، امر رئیس صاحب جمهور را اعلان کردم. قطعه گارد عدم موافقت خود را ابراز کردند و سلاح به زمین نمی گذاشتند. از تولی حمایه [پشتیبانی] که در شروع کودتا از بالای حصار غرض تقویت گارد فرستاده شده بود و من افراد و صاحب منصبان شان را خلع سلاح کرده و داخل تولی مخابره محبوس ساخته بودم، دو صاحب منصب پرچمی به نام های لعل محمد و تورن رسول، که با من به مصر رفته بود، کنترل گارد را به دست گرفتند و به ما چنین امر دادند: «دست های تان بالای سر تان و به شکل یک قطار [صف] یک یک نفر از دروازه گارد خارج شوید.»

وقتی که به چهار راهی پشتونستان رسیدیم، نفر اول قطار که من بودم با نور الله جگرن (هم صنف سابقه ام) روبرو شدم. او گفت: «حالا که یک هزار مرمی را به شکمت خالی کنم، هنوز هم کم است. همین تو بودی که عمر جان را شهید کردی، و تانک ها را در دادی.» در جواب گفتم: «هرچه میخواهی بکن. در جنگ نان و حلوا تقسیم نمیشود.» (نور الله از جمله صاحب منصبان خلقی بود که به معاونت حربی پوهنتون و قوماندانی قوای هوایی ارتقا یافت، و بعد از سقوط رژیم منفور کمونیستی از میهن فرار کرد و فعلاً در دانمارک از پول... عیش و نوش میکند.) بعد از اینکه همه افراد و صاحب منصبان از داخل گارد خارج شدند، در اطراف فواره آب، پیش روی کافی خبیر تحت نظارت ملحدین و کمونیست های... قرار گرفتیم. بعداً از آنجا به داخل سینمای آریانا هدایت شدیم. عزیز حساس، عبدالحق علومی و بعضی پرچمی های دیگر در عین روز از سینمای آریانا خواسته شده و رها گردیدند.

متباقی صاحب منصبان ساعت چهار همان روز، توسط سرویس های
ملی بس به قوای نمبر چهار زرهدار انتقال داده شدیم.»²⁴¹

²⁴¹ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش هجدهم، ۱۷ جنوری ۲۰۰۹

بامداد خونین

شب با همه سختی هایش گذشت و بامداد فرا رسید، آخرین بامداد زندگی محمد داود خان. نیروهای گارد به فرمان او تسلیم شده بودند اما خود او سر تسلیم نداشت، به عنوان یک ژنرال کهنه کار تسلیم شدن برای او شرمساری ابدی به همراه می آورد. و اما در آن بامداد خونین چه گذشت؟ از جمع بندی چشم دیدهای کسانی که در روز هفت ثور در کاخ ریاست جمهوری حضور داشته اند و یا به نحوی در کشتن رئیس جمهور شرکت کرده بودند میتوان به این نتیجه رسید که رئیس جمهور پس از تسلیم شدن گارد ریاست جمهوری یک گروه از کودتاچیان را به حضور میپذیرد. این گروه افسران و سربازان واحد کوماندو هستند و از جانب رهبران کودتا مامور شده اند که رئیس جمهور را دستگیر کنند. امام الدین فرمانده این گروه از رئیس جمهور میخواهد که تسلیم شود. رئیس جمهور پاسخ میدهد که من به غیر از خداوند به هیچکس تسلیم نمی شوم و به طرف آنها شلیک میکند. یکی از همراهان امام الدین کشته میشود و امام الدین هم زخم برمیدارد و بقیه سربازان همراه او رئیس جمهور و اعضای خانواده او را به رگیار میبندند. ژنرال عبدالقادر می گوید که محمد داود خان درخواست کرده بود که با او و اسلم و وطنجار ملاقات کند اما امین نگذاشت که آن دو نفر به ارگ بروند و امام الدین و اسدالله سروری را برای دستگیری محمد داود خان به ارگ فرستاد:

«در رادیو افغانستان بودیم که کسی آمد و خبر آورد که داود خان میخواهد با قادر و وطنجار صحبت کند. جانم میلرزید. من به زر هپوش سوار شدم و گفتم: میروم.

در همین لحظه، امین خیز زد، آمد و یخن مرا گرفت و از زره پوش پایین کرد. گفت: «تو کجا میروی؟! داود باید پیشت بیاید.»
امین گفت: «از زر هپوش پایین شو.» در همین لحظه، نام «امام الدین» را صدا کردند. یک بچه گک کلاشینکوف به دست. او قومندان یک تولی کوماندو بود. امام الدین با امین رابطه داشت. امین به امام الدین

وظیفه داد که با چهار یا شش نفر کوماندو همراه با اسدالله سروری به ارگ بروند. آن‌ها به طرف ارگ رفتند.»²⁴²

شکی نیست که اگر امین جلو عبدالقادر و وطنجار را نمی‌گرفت و آنها به ارگ میرفتند به سرنوشت امام الدین و سرباز دیگر دچار میشدند. عبدالقادر می‌افزاید که با رسیدن کوماندوها به ارگ کشتار هم شروع شد، به گفته ژنرال عبدالقادر آن‌ها به محض رسیدن به ارگ، وزیر داخله و معاون رئیس جمهور را کشتند:

«اسدالله سروری، امام الدین و کوماندوها وارد گلخانه شده بودند. در قسمت راست گلخانه، وزیر داخله و عبدالله- معاون داود خان- نشسته بودند. دو تا کلاشینکوف پیش شان بوده است. آن‌ها دست می‌برند تا کلاشینکوف‌ها را بردارند. امام الدین و اسدالله سروری می‌گویند: «تسلیم شوید!» اسدالله سروری پایش را روی کلاشینکوف می‌گذارد و می‌گوید: «شما دیگر حق گرفتن سلاح را ندارید.» همان جا هر دو نفر را کشته بودند.»²⁴³

آقای عطایی می‌گوید که پس از تسلیم شدن گارد ریاست جمهوری کودتاچیان به داخل ارگ ریاست جمهوری رفتند و دقایقی بعد صدای تیراندازی شنیده شد:

«با تواب آصفی وزیر معادن و صنایع بیرون عمارت رفتیم. میدانم همه یا چند نفر به تعقیب ما روان شدند. لحظه‌یی در اطراف عمارت گشتیم. حوالی دوازده بجه شب بود. کسی به شمول عساکر پهره دار دیده نمی‌شد.

تا جایی که به خاطر دارم، شب مهتابی، هوا ملایم و سکوت حکم فرما بود. احساس می‌کردم این خاموشی پیام آور بدبختی بزرگ و حادثه هولناکی باشد. مایوسی کلی همه را بیچانده بود. شب گویی پایان نمی‌گرفت. عدم تمرکز فکری و متلاشی بودن افکار محیط را فرا گرفته

242 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ، ص ۱۹۱

243 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ، ص ۱۹۲

بود. در تاریکی شب کسی در منزل پایان، کسی در منزل بالا، کسی در داخل عمارت و کسی هم در بیرون نشسته، افتیده یا در حال قدم زدن منتظر آنچه به وقوع خواهد پیوست، بودیم.

به همین حالت روشنی صبح دمید. محاصره شکسته بود. کمونیست ها داخل ارگ شدند و در قدم اول وزرای کابینه را در حبس گرفتند. وزیر مالیه و وزیر داخله که مسلح بودند با رئیس جمهور ماندند. در این ضمن، قطعه عسکری به چمن بین مسجد و گلخانه رسیده و به سبیل شادپایانه به یک قومانده فیر هوایی کرده داخل قصر گردید. لحظه یی بعد، جررس گلوله باری تکان دهنده که گویی شازورهای چند قبضه کلاشینکوف همزمان خالی شده باشد، به گوش رسید و متعاقب آن خاموشی مرگبار سرآغاز بدبختی کشور بود. از همان دقایق تا امروز افغانستان تاریک ترین روزهای تاریخ خود را که پایان آن معلق است، می گذراند.

به این ترتیب، بزرگترین قربانی در راه محبت به وطن در تاریخ کشور، حوالی ساعت هفت صبح روز هشت ثور سیزده پنجاه و هفت [28 اپریل 1978] ثبت گردید. دو نفر [از] مردان بزرگ تاریخ افغانستان با عزیز ترین وابستگان شان آن را متقبل شدند. در این خونریزی هژده نفر از خانواده مرحوم محمد داود به شمول خودش به شهادت رسیدند. روح شان شاد و جنت برین جای شان!

سید عبدالله نیز جان خود را در این آتش باری از دست داد. عبدالقدیر وزیر داخله، که در آتش باری شب گذشته سخت مجروح شده بود، بعداً در شفاخانه چهارصد بستر اردو جان به حق سپرد. عمر داود و خالد داود پس از زخم برداشتن در آتش باری شب گذشته فوت کرده بودند.»²⁴⁴

همانطور که گفتیم نظامیانی که مامور دستگیری رئیس جمهور شده بودند عضو واحد کومانندو بودند که فرماندهی آن را شهناز تنی به عهده داشت. شهناز تنی

244 _ قیام و جمهوریت سرطان ۱۳۵۲، ص ۲۵

روز قبل به دستور رئیس جمهور تحت نظر گرفته شده بود، چنانکه خودش می گوید:

«یک روز قبل با آنکه قوماندان قطعه اول کوماندو بودم، از سوی داود خان نظر بند شده بودم. دلیل این بود که من عضو حزب دموکراتیک خلق بودم. به همین دلیل قیام کردیم. اول به رادیو کابل رفتیم. بعداً بر اساس هدایت رهبران حزب دموکراتیک به ارگ حمله کردیم. ساعت سه صبح امر حمله به ریاست جمهوری را گرفتیم و از دروازه شرقی کاخ همراه با کوماندوهای خود به ارگ هجوم بردیم. بالاخره ساعت شش قوماندانی ارگ، قصر گلخانه و سلام خانه و قصر دلگشا را اشغال کردیم. قطعه حفاظت از ریاست جمهوری تسلیم شدند.»²⁴⁵

در واقع ارگ از همان اول کودتا مورد هجوم قرار گرفته بود و نیروهای گارد به شدت از دفاع میگردند. نکته دیگر آنکه اول گارد ریاست جمهوری تسلیم شد و بعد عمارت های نامبرده را کودتاچیان اشغال کردند نه پیش از آن. آقای تنی می افزاید که رئیس جمهور یک سرباز کودتاچی را کشت و امام الدین را زخمی کرد به همین خاطر بقیه سربازان به روی او و خانواده اش آتش گشودند:

«دستور رهبری حزب هم این بود که داود و خانواده اش کشته نشود. به همین دلیل کوماندوهای بالاحصار وقتی که به داخل ارگ رفتند، به طور سلامی در مقابل گلخانه ایستاد شدند. سربازان بدون سلاح سلامی زدند و گفتند که شما همراه ما بروید. اما آنها قبول نکردند و توسط سلاح ماشین دار ساخت جرمنی انداخت کردند و یک نفر عسکر به نام محمد علی هزاره کشته شد. امام الدین دیگر افسر کوماندو زخمی شد. کوماندو مجبور شد که از خود دفاع کند تا کشته نشوند. به همین دلیل رئیس جمهور داود خان و همراهانش از بین رفتند.»²⁴⁶

²⁴⁵ _ افغانستان رو ، مصاحبه /شهنواز تنی: اختلاف های جناح خلق و پرچم بر سر قدرت بود . ۲۱/۸/۲۰۱۶

²⁴⁶ _ منبع پیشین

در این میان ژنرال محمد نبی عظیمی بدین باور است که امام الدین به تنهایی رئیس جمهور و اعضای خانواده او را به قتل رسانده است:

«ساعت یک بجه شب گارد جمهوری سقوط میکند. جگرن صاحب جان و بعضی از افسران نزدیک به وی دستگیر میگردند. امر دستگیری سردار محمد داود به لمری بریدمن امام الدین افسر قطعه کومانندو داده میشود. امام الدین همراه با دگرمن گل آقا امر اپراسیون گارد به نزد داود میروند و به وی میگویند: نظر به امر کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان شما سلاح خود را به زمین گذاشته تسلیم شوید. داود جواب میدهد: «برای کمونیست ها تسلیم نمیشوم» و به سرعت بالای امام الدین آتش مینماید. امام الدین از ناحیه بازو مجروح میشود، ولی با وجود مجروح شدن، آتش جناحی را توسط کلاشینکوف دست داشته اش، بالای محمد داود و همراهانش باز مینماید. زدوخورد شروع میگردد و در نتیجه سردار محمد داود، سردار محمد نعیم، عبدالاله، زینب داود همسر محمد داود و خواهر محمد ظاهر شاه پسران و اعضای خانواده محمد داود که تعداد آنها جمعاً به هفده نفر میرسد، جابجا کشته میشوند.»²⁴⁷

محمد نذیر کبیر سراج هم تنها امام الدین را مسئول قتل عام رئیس جمهور و خانواده اش میدانند:

«با تاریک شدن هوا، مقاومت قلعه ارگ هم آهسته آهسته از بین رفت و علایم تسلیمی هویدا گردید. بعد از مفاهمه با طرف مهاجم، دروازه ارگ گشوده شد و قوای متمرکز با زرهپوش ها به داخل نفوذ نمود. بلندگو ها تسلیمی بلا قید و شرط سردار محمد داود خان و سردار محمد نعیم خان را تقاضا میکردند. این وقتی است که غیر از سردار محمد داود خان، خامش و یکی دو نفر دیگر، بقیه همه افراد خانواده به شمول سردار محمد نعیم خان به اثر تیراندازی های زمینی و هوایی زخم

247_ اردو و سیاست، ص ۱۴۴

برداشته و در خون خود غرق اند. دو سه طفل هم هلاک شده اند. زرهپوش ها به زینه های گلخانه نزدیک گردیدند و از آنها یک نفر تورن و سه نفر خورد ضابط خارج شده به داخل گلخانه هجوم بردند. [آنها] با تعجب دیدند که محمد داود خان هنوز هم سر پا است، اما زخمی ها روی زمین افتاده اند. تورن امام الدین بر محمد داود خان نعره زد: «مقاومت فایده ندارد. تسلیم شو.» سردار محمد داود خان به جواب گفت: «سرکرده تان را بفرست که با من حرف بزند.» تورن دوباره گفت: «همه ما سرکرده هستیم. هر چه داری به من بگو یا تسلیم شو.» محمد داود خان اضافه از این تحمل نتوانست و با تفنگچه ای که در دست داشت، بر تورن مذکور آتش گشود. تورن که انتظار چنین حمله را از شخصی که همه چیزش را از دست داده بود، نداشت؛ بی محابا با تفنگ کلاشینکوف چنان آتش را در داد که آنانی را که زنده و نیم جان بودند، نیز از بین برد.»²⁴⁸

ژنرال عمرزی می با ژنرال عظیمی و آقای سراج موافق است:

«تورن امام الدین از طرف شورای انقلابی نظامی موظف گردیده بود تا محمد داود خان رئیس جمهور و اعضای کابینه اش را مجبور به تسلیمی نموده و زنده دستگیر نماید. وقتی امام الدین دستور شورای انقلابی را برای محمد داود ابلاغ و آن ها را دعوت به تسلیمی می نماید محمد داود خان با تفنگچه دست داشته اش بالای امام الدین فیر نموده و بازوی او را کمی مجروح می نماید امام الدین تورن بلامعطل محمد داود خان، محمد نعیم برادرش، اعضای خانواده و اعضای کابینه اش که در گلخانه ارگ با هم نشسته بودند با ضربات کلاشینکوف همه را به قتل می رساند.»²⁴⁹

امام الدین، متهم اول پرونده کشتار رئیس جمهور و خانواده اش که هیچگاه محاکمه نشده است با وجود گذشت بیش از چهار دهه هنوز اتفاقات آن روز

²⁴⁸ _ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش هشتم، کابل ناته

²⁴⁹ _ شب های کابل، ص ۱۱۳

را به خوبی به یاد می آورد، او اتهام کشتن رئیس جمهور را رد میکند و میگوید:

«در نیمه اول روز هفت ثور با جزوتام های کوماندو نظر به امر جگرن محمد هاشم علیه قیام در داخل شهر کابل وظیفه گرفتیم. در ختم روز مذکور جگرن محمد هاشم داوطلبانه وظیفه سوق و اداره قطعه را به قوماندان تولی اول (شهنواز تنی که در آن سال ها «تنی» تخلص نمیکرد) انتقال داد و به من وظیفه سپرد تا نزد او رفته ارتباط جزوتام ها را با وی تامین کرده و از او امر وی اطاعت نمایم. حوالی ساعت شش و هفت صبح روز هشتم ثور، قوماندان تولی اول که بعد از این قوماندان قطعه بود، برایم چنین امر کرد:

«از اینکه وظیفه مخابره علاوه بر تامین ارتباط، حمل و انتقال پیام های نظامی میباشد، بنابر این شما وظیفه دارید پیام شورای نظامی قیام را به رئیس جمهور رسانیده و ابلاغ نمایید.» متن مختصر پیام قرار ذیل بود:

«از اینکه قدرت سیاسی به حزب دموکراتیک خلق افغانستان انتقال نموده، بنا شما به دستور شورای نظامی قیام تسلیم شوید.»

وقتی داخل دهلیز قصر گلخانه شدیم، دیدیم که داود خان با چند نفر مسلح ایستاده اند. یک تعداد سلاح مقابل پایه نیز به چشم میخورد. من بعد از رسم تعظیم، پیام شورای نظامی را ابلاغ نمودم. داود خان به مجرد شنیدن پیام، عصبانی شد و سلاح دست داشته خود را که یک تفنگچه بود، بلند کرد تا بالای ما فیر نماید. در همین اثناء یک دختر جوان دست خود را پیش کرد تا وی را ممانعت کند، اما فیر صورت گرفت. دست آن دختر زخمی شد و دختر به زمین افتاد. هم زمان متباقی همراهان داود خان با سلاح دست داشته شان بالای ما فیر کردند. از آن جمله دو مرمی در مفصل شانه راستم اصابت کرد و دست راستم از اراده خارج شد. بعد، آنها بلافاصله بر سر یکی از سربازانی که با من یکجا داخل قصر گلخانه شده بود، فیر کردند. من در حالی که خون از دستم فواره

میزد و درد شدیدی را احساس میکردم، در حالت شوک به فکر نجات خود از کام مرگ افتیدم و به سرعت از دروازه خارج شدم.»²⁵⁰

آقای تاجیار می گوید:

«چنین تصور میشود که بعد از ختم مقاومت و خارج شدن ما از ساحه گارد بعد از ساعت شش صبح، بریدمن امام الدین از قطعه کوماندوی نمبر 444 مقیم بالاحصار با یک عده افراد مسلح با تفنگ های کلاشینکوف داخل قصر گردید و گستاخانه سردار محمد داود خان و دیگر مقامات بلند پایه رژیم جمهوری را مخاطب قرار داده، میگوید: به فرمان کمیته مرکزی شما محکوم استید و خود را تسلیم کنید.

چون سردار از امر امام الدین و فرمان به اصطلاح کمیته مرکزی اطاعت نکرد و توسط تفنگچه دستی خود بالای امام الدین فیر میکند، امام الدین و افراد معیتی اش یک جا بالای خانواده سردار محمد داود خان و اعضای کابینه او فیر کردند و سی و نه نفر را که مشتمل بود به سردار محمد داود خان، برادرش سردار محمد نعیم خان، اعضای فامیل شان و اعضای کابینه وحشیانه به شهادت میرسانند.»²⁵¹

ویلهلم دیتل به نقل از یکی از ژنرالان پیشین سازمان اطلاعات و امنیت افغانستان می نویسد:

«به نظر من در بین این گفته ها نقل قولی که یکی از مهمترین مامورین اطلاعاتی در اختیارم گذاشت، بیشتر قابل قبول است. این شخص ژنرال سابق سازمان اطلاعات و امنیت افغانستان بوده که در اواخر سال ۱۹۸۲ به عنوان پناهنده سیاسی در پاکستان زندگی میکند. بر طبق مشاهدات وی، جریان بدین قرار است: افسری به نام امان الدین برای

²⁵⁰ و آن گلوله باران بامداد بهار ، بخش دوازدهم

²⁵¹ و آن گلوله باران بامداد بهار ، بخش هیجده ، کابل ناته ، ۲۰۰۹

افرادی که در حلقه محاصره قرار دارند تشریح میکند که نیروهای دموکرات خلقی قدرت را به دست گرفته اند و هرگونه مقاومت بی فایده است. این افسر در حال گفتگو به وسیله شلیک گلوله از طپانچه داود از پا درمی آید. به دنبال این واقعه سربازان مهاجم، به طرف رئیس جمهور و سی نفر زن و مرد و کودک که از بستگان وی بوده و در کاخ حضور داشتند شلیک میکنند و همه را می کشند، و خیلی راحت فشنگ خشاب های یک دوجین تفنگ کلاشینکف در این تیراندازی خالی میشود. هیچکدام از کسانی که در این محل بودند شانس زنده ماندن را پیدا نکردند. همچنین تعدادی از مهاجمین در اثر نشانه گیری های غلط، جان خود را از دست میدهند.»²⁵²

یک جای این نقل قول اشتباه است و آن از پا درآمدن امام الدین است زیرا همانطور که میدانیم امام الدین زخمی شد ولی زنده ماند. مگر اینکه منظور راوی از پا درآمدن، از کار افتادن باشد. آقای مهدی دعاگوی در کتاب رویدادهای پنج دهه اخیر در افغانستان می نویسد:

«کودتاپیان وارد خانه محمد داود شدند، بر حسب تداول و یا دستور، آنها فریاد تسلیم شو را بلند کردند. ولی روح سرکش و آکنده از غرور و مناعت و شجاعت محمد داود که مرگ را ترجیح میداد تا خود و خانواده اش را تسلیم مردان قاسی و ستهنده که اصلاً کرامت انسانی نزدشان قابل باور نبود بنماید. او مردانه وار صدا برآورد که مرگ شرافتمندانه تر از تسلیم شدن به کمونیست هاست و بالای امام الدین تورن فیر میکند. با این فیر، نظامیان همکار تورن دست به اسلحه برده و تمام خانواده او را به شمول خودش از بین میبرند.»²⁵³

جورج ارنی می نویسد:

²⁵² _ گذرگاه افغانستان ، ص ۵۹

²⁵³ _ رویدادهای پنج دهه اخیر در افغانستان ، ص ۱۸۶

«رژیم داود صبح روز ۲۸ اپریل سقوط کرد. ساعت ۴ صبح پس از ۱۶ ساعت نبرد، آخرین افراد گارد ریاست جمهوری محاصره گردیدند. داود با اعضای خانواده و مشاوران نزدیکش همه در یک اتاق جمع شده بودند که کوماندو ها شورشی داخل ارگ گردیدند. می گویند شاهزاده سرخ از امام الدین که یک افسر ورزیده بود، پرسید که کی کودتا کرده است؟ او در پاسخ گفت: حزب دموکراتیک خلق افغانستان ادعا دارد که انقلاب کرده است. سپس داود حرف های زشت و ناسازی را به زبان آورده، ماشیندار خود را گرفت و بر او فیر کرد در نتیجه آن امام الدین بر بازویش زخم برداشت. بعد کوماندو ها آتش گشودند و داود و همه اعضای خانواده اش را به قتل رسانیدند»²⁵⁴

آقای عبدالصمد غوث هم می نویسد:

«در قصر ریاست جمهوری مقاومت علیه کمونیست ها اختتام یافته بود. مقاومت متهورانه ای که به شکل متداوم تحت بمباران قوای هوایی و تانک ها تا آخرین رمق جنگیده بودند در هم شکسته بود. محمد داود به وزرا و کارمندان ریاست جمهوری گفته بود که خود را تسلیم نمایند و بیجا زندگی خویش را به مخاطره نیندازند. غیر از عبدالله و قدیر نورستانی که با رئیس جمهور باقی ماندند، دیگران او را ترک کردند. تقریباً ساعت ۶ صبح بود که یک دسته از کودتاجیان به اتاقی داخل شدند که در آن محمد داود، خانواده او و دو تن از وزرا نشسته بودند. یک یاغی به محمد داود گفت که تسلیم شود. میگویند که او جواب داد: «من به هیچ گروه خارجی تسلیم نمیشوم.» با آن جواب کمونیست ها رئیس جمهور، برادر او محمد نعیم و تقریباً تمام خانواده او (به شمول اطفال) و دو تن از وزرا را تیرباران کردند.»²⁵⁵

²⁵⁴ _ گذرگاه کشور گشایان ، ص ۷۸

²⁵⁵ _ سقوط افغانستان، ص ۲۶۱

محمد عزیز نعیم، برادر زاده رئیس جمهور داود می گوید :

«مادرم واقعیات را به چشم دیدند و خلاصه ای از آن گزارشات این است که در لحظات آخر یک افسر داخل می شود و به محمد داود خان مرحوم می گوید شما باید تسلیم شوید. محمد داود خان جواب می دهد که شما این امر را از طرف کی دارید؟ و او جواب می دهد که از طرف قادر دارم. محمد داود خان جواب می دهد که من غیر از خدا به کسی دیگری تسلیم نمی شوم و تا آخرین گلوله من حاضر هستم برای مبارزه.»²⁵⁶

بانو زهره نعیم که بخشی از حوادث آن روز را به چشم دیده و بخشی را هم از دیگران شنیده است می گوید:

«وقتی بمباران [بمباران] شدت گرفت، داود خان گفت: "به منزل [طبقه] پایین بروید" در وقت برآمدن، از سمت دروازه گلخانه آتش باری شروع شد. فکر میکنم فیرها از سوی خلقی ها و پرچمی های درون ارگ بود. در دهلیز زرلشت دختر داود خان، و غزال نواسه هشت ساله اش (دختر عمر) زخمی شده بودند. آن ها را به اتاق دیگری آوردند. گلوله تخت سینه صفورا نواسه سیزده ساله ام را سوراخ کرده بود. نظام [داماد محمد داود] گفت صفورا بیهوش شده اما وضعیتش خوب است، مگر وقتی از نزدیک دید، او مرده بود. صفورا در پیش چشمان خودم جان داد. کودکان در آغوش مادر هم مصون نبودند. شیما عروس سردار صاحب داود خان/ همسر میرویس دو کودکش را در آغوش داشت و به دیوار تکیه کرده بود. وقتی از اتاق خارج میشدیم، دیدیم هر سه تن شهید شده بودند. زرمینه (دختر من و نعیم خان)، عایشه (خواهر معیوب داود خان) که با گادی [ویلچر] حرکت میکرد، زینب (خواهر من/همسر داود خان) و شینکی و زرلشت (دختران سردار داود خان) همه نزد داود خان رفتند و در پهلویش ایستادند. این صحنه را خودم ندیدم، مگر برابم گفتند که کسی از دور به داود خان میگفت: تسلیم شو!

و او جواب داده بود: غیر از خدایم به کسی تسلیم نمیشوم. در همین وقت آواز فیرها [شلیک ها] بلند شد. داود خان، نعیم خان، زینب، شینکی، خالد، ویس و عمر (فرزندان داود خان)، نظام (پسر شاه محمود خان) همه در همانجا کشته شدند. کودتاچیان به دنبال ما آمدند و گفتند از خانه بیرون شوید و اگر بیرون نروید، سقف این خانه بر سر همه تان پایین خواهد افتاد. در وقت برآمدن دیدم که جسد های داود خان، نعیم خان و دیگران روی زمین افتاده بودند پای خودم هم زخمی شده بود. ما را به شفاخانه [بیمارستان] رساندند، ده روز در آنجا نگه داشتند و بعد بردند به زندان. خورشید و توران (فرزندان سردار تیمورشاه/نواسه [نوه] های نعیم خان) در شفاخانه ماندند. گلالی (همسر عمر/عروس داود خان) با آنکه هفت گلوله پایش را داغان کرده بودند، زنده ماند. در آن روز بارانی هفتاد تن از خانواده و خویشاوندان نزدیک ما کشته شدند.»²⁵⁷

ناگفته نباید گذاشت که محمد داود خان مدت ها قبل مرگش را پذیرفته بود و حتی کشته شدن اعضای خانواده اش را، عبدالقادر روزی را به یاد می آورد که محمد داود خان مرگ خود و اعضای خانواده اش را تمنا کرد:

«جلسه شورای وزیران بود. من هم آن روز در آن جلسه بودم. در بنگلادش تحولاتی رخ داده بود. کودتا شده بود و شیخ مجیب الرحمن، رهبر بنگلادش با خانواده اش اعدام شده بود. داود خان گفت: «من هم چنین آرزویی دارم» و همانطور هم شد...»²⁵⁸

آقای حسن شرق هم آن روز را به یاد می آورد:

²⁵⁷ _ و آن گلوله باران بامداد بهار، بخش سوم، کابل ناته، جون ۲۰۰۸

²⁵⁸ _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۴۷

«روزی در مجلس وزرا در سال ۱۳۵۵ شمسی در پهلوی محمد داود رئیس دولت نشسته بودم که وزیر اطلاعات خبری را به مجلس وزرا قرائت کرد:

«امروز در یک کودتای خونین در بنگلادش، مجیب الرحمن رئیس جمهور آن کشور با اکثر اعضای خانواده اش شهید شدند.»
 [من] به محمد داود گفتم: «سبحان الله! چه مصیبت عظیمی.»
 فرمود: «من از خداوند بزرگ شهادتی را میخواهم که برای حفظ حاکمیت ملی کشورم باشد. [نمیدانم] از تصادف روزگار بود یا قبول التجا، زیرا محمد داود در همان اطاقی که از پیشگاه خداوند بی نیاز، مرگی را [در راه] دفاع از وطنش نیازمند شده بود با خانواده اش به شهادت می رسند.»²⁵⁹

259 _ کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری ، ص ۲۲۳

شیخ مجیب الرحمن بنیان گذار بنگلادش در سال ۱۹۲۰ در روستای تونگیپارا به دنیا آمد. از ۱۹ سالگی وارد دنیای سیاست شد و فعالیت های سیاسی خود را برای دموکراسی شروع کرد . پس از تشکیل نهضت زبان مادری در پاکستان شرقی که توسط بنگالی زبان ها برای پاسداری از زبان بنگالی و مبارزه در برابر تحمیل زبان اردو در سال ۱۹۵۲ شکل گرفته بود مجیب الرحمن رهبری این نهضت را به دست گرفت . فعالیت های او در راه رسیدن به دموکراسی و پاسداری از زبان بنگالی به تجزیه پاکستان و تشکیل جمهوری بنگلادش در ماه دسامبر سال ۱۹۷۱ منجر شد. شیخ مجیب الرحمن حدود سه و نیم سال بعد به عنوان رئیس جمهور بنگلادش قدرت را در دست گرفت . نظام مورد نظر او جمهوری سوسیالیستی تک حزبی بود به همین خاطر دوران ریاست جمهوری او دیری نپایید و در سال ۱۹۷۵ در حالی که تنها حدود چهار ماه از شروع کارش به عنوان رئیس جمهور میگذشت افسران پائین رتبه ارتش بنگلادش [احتمالا با کمک سی آی ای] بر علیه شیخ مجیب الرحمن کودتا کردند و او را به همراه اکثر اعضای خانواده و کارمندان دفترش کشتند ، تنها دو دختر او که در هنگام کودتا در اروپا به سر میبردند از این قتل عام جان سالم به در بردند. یکی از این دو دختر شیخ حسینیه بود که بعدها به نخست وزیری بنگلادش رسید و قانون عدم پیگرد قاتلان پدرش را لغو کرد. پس از لغو این قانون بنگلادش قاتلان شیخ مجیب الرحمن را مورد پیگیری قرار داد که به دستگیری و اعدام چند تن از آنها انجامید .

پیام آور مرگ

زمانی که محمد داود خان و اعضای خانواده اش آخرین لحظات عمرشان را سپری میکردند اعضای هیئت رهبری حزب خلق افغانستان در رادیو افغانستان مشغول جر و بحث در مورد زندگی محمد داود خان و همراهانش بودند، ژنرال عبدالقادر می گوید:

«اعضای بیروی سیاسی هنوز گرم مشاجره و بحث تصمیم گیری در مورد داود خان بودند. پرچمی ها میگفتند که داود خان را باید محاکمه کنیم و بعد از محاکمه زندانی شود. یک پیشنهاد هم این بود که بگذارند داود خان و خانواده اش به خارج بروند. یا اول محاکمه شود بعد از افغانستان بیرون شود. خلقی ها از جمله دستگیر پنجشیری و صالح زیری میگفتند که اگر داود خان به خارج رفت، صدایش بلند میشود و مردم در مقابل ما بر میخیزند. امین هم همین را میگفت. خلقی ها میگفتند که بگوئیم داود خان محاکمه شد و اعدام شد. دستگیر پنجشیری هم همین را میگفت. تره کی حیران مانده بود. ایستاده بود. معلوم نبود به این طرف است یا آن طرف.»²⁶⁰

ژنرال قادر می گوید که چند نفر خواهان کشته شدن رئیس جمهور بودند و از سه نفر نام میبرد که بر کشتن محمد داود پافشاری میکردند:

«چند نفر از بیروی سیاسی بیشتر از همه بر کشتن داود خان پافشاری میکردند. به خصوص حفیظ الله امین، کریم میثاق و دستگیر پنجشیری. استدلال این سه نفر این بود که داود خان اگر زنده بماند، حتما صدایش بلند میشود. داود خان این را میفهمید و درک میکرد که مردم در مقابل ما بر میخیزند. البته بعداً دیدیم که برخاستن مردم به صدای داود خان

260 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ، ص ۱۹۲

هم ارتباطی نداشت، اعمال ما، بد رفتاری ها و خلاف رفتاری های اصولی ما و انحرافات بعدی ما در حزب، باعث خیزش شد.»²⁶¹

البته کسانی هم بودند که از زنده ماندن رئیس جمهور دفاع میکردند. آقای سلطان علی کثمتند می گوید که در آن جلسه در حالی که امین خواهان حمله مسلحانه به رئیس جمهور و در صورت لزوم کشتن او بود، بیرک کارمل با قاطعیت از زنده ماندن محمد داود خان پشتیبانی میکرد:

«هیات رهبری حزب، هنگامی که در حدود ساعت ۸_۹ صبح ۲۸ آپریل بار دیگر به مرکز رادیو افغانستان تشکیل جلسه دادند. مطلع شدند که محمد داود حاضر به تسلیم نیست. درباره اینکه با وی، همکاران و خانواده اش چگونه برخورد صورت بگیرد بحث داغی میان اعضای کمیته مرکزی موجود [در جلسه]، در گرفت. امین به نحو آتشین درباره انجام حمله مسلحانه بر وی و در صورت مقاومت، از میان بردن فوری او و همکارانش سخن میگفت. عده ای از اعضای کمیته مرکزی حاضر در جلسه این نظر را حمایت کردند. ولی بیرک کارمل به نحو قاطع با آن مخالفت نمود و اظهار داشت که نباید به هیچ صورت به این امر مبادرت ورزید. او گفت: «بگذار با حوصله مندی و خونسردی این مساله حل گردد. از همین اکنون نباید به مردم و جهانیان چنین انتباه داده شود که انقلاب بی رحم است و ماورا قانون عمل می نماید. بگذار دادگاه مردمی درباره آینده وی تصمیم بگیرد.» من به پشتیبانی جدی از موضع کارمل گفتم که:

«به تائید از حرف رفیق کارمل من هم به این عقیده هستم که نباید از همین اکنون به خودسری راه داد و روسیاهی تاریخی را پذیرفت.» این حرف ها موجب خشم امین گردید. وی در حالی که اظهار میداشت: «ما با سازش کاری سازگار نیستیم.» از جا برخاست و تحت بهانه تامین تماس با برخی از قوماندانان (فرماندهان) قطعات جلسه را ترک گفت و پس از ساعتی بازگشت.»²⁶²

261 _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر ص ۲۱۸

262 _ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ج دوم، ص ۳۴۴

آقای کشتمند میفزاید که امین نمیخواست محمد داود به هیچ عنوان از آن کودتا جان سالم به در ببرد:

«آنچه که معلوم است اینکه: حفیظ الله امین بنا بر هر انگیزه ای که در ذهن وی تسلط داشت اعم از اینکه سیاسی انقلابی گرانه بود و یا شخصی، از همان آغاز تلاش می ورزید تا محمد داود را از میان بردارد.»²⁶³

عبدالکریم میثاق یکی از اعضای بیروی سیاسی حزب خلق هم از جر و بحث کارمل و پنجشیری بر سر موضوع مرگ و یا زندگی رئیس جمهور صحبت میکند:

«سوال این بود که داود خان از بین برده شود و یا زنده باشد؟ یک بخش از کمیته مرکزی میگفت که داود خان زنده باشد و کشتن او مسئولیت تاریخی دارد... بخش دیگری میگفت که این خودش یک اشتباه تاریخی خواهد باشد [بود] در این دو طرح دو نفر عمده بحث میکردند، یکی دستگیر پنجشیری بود و یکی هم کارمل بود.»²⁶⁴

سلطانعلی کشتمند به یاد می آورد که بحث همچنان ادامه داشت و آن ها هنوز به نتیجه ای نرسیده بودند که امام الدین با بدن زخمی وارد جلسه شد:

«بحث پیرامون این مسئله و مسایل دیگر بدون موجودیت [حضور] امین و با موجودیت او برای مدتی ادامه داشت تا اینکه یک تن از افسران که گفته میشد از زمره خلقی های وفادار، ولی نه هواخواه امین بود، با دست و بازوی راست خونین وارد اتاق گردید و مطالبی به این مفهوم اظهار داشت:

²⁶³ _ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ج دوم، ص ۳۴۴

²⁶⁴ _ افغانستان در قرن بیستم، ص ۲۲۳_۲۲۴

«من با عده ای از افسران و سربازان داخل گلخانه ارگ شدم و از نام شورای نظامی به محمد داود ابلاغ کردم که سلاح بر زمین بگذارد و تسلیم شود، ولی او نپذیرفت و با سلاح دست داشته خود بر ما فیر (شلیک) کرد. یک تن از رفقای ما کشته شد و طوری که می بینید من جراحت برداشتم. همراهان من طاقت نیاوردند، او و همه [آنهايي] را که همراه او بودند تحت آتش متقابل گرفتند [و کشتند].»²⁶⁵

امام الدین عضویت جناح خلق را می پذیرد اما به کلی منکر نزدیکی با امین می شود:

« [من] جانبدار تقسیم کردن حزب دموکراتیک خلق افغانستان به دو جناح نبودم، اما به خاطر وضاحت موضوع باید بگویم که مربوط جناح خلق بودم... من با حفیظ الله امین هیچ نوع شناخت قبلی نداشتم. البته سوء تفاهم نشود که نامش را من حیث شخصی که در سطح رهبری حزب قرار داشت، شنیده بودم، اما اگر هدف از «نزدیک بودن» شناخت و نزدیکی شخصی یا تشکیلاتی من با او باشد، این ادعا صحیح نیست. تکرار میکنم که من با حفیظ الله امین نزدیکی نداشتم.»²⁶⁶

آقای مزدک هم بدین باور است که رئیس جمهور به دستور امین و همدستانش کشته شد:

«امین از قتل خیبر تا پایان زندگی خودش بازبگر اصلی تناثر قدرت در افغانستان بود. بنا بر روایت شاهدان عینی، قتل داود به فرمان امین و برخی از بلندپایه های دیگر که زنده ماندن داود را برای خودشان رسوایی آور می پنداشتند، صورت گرفت. یکی از دلایل مخالفت ببرک

²⁶⁵ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، کشتمند، ج دوم، ص ۳۴۴

²⁶⁶ _ همان منبع

کارمل با قتل محمد داود نیز همین نکته بود. بیشتر مخالفین خلقی و پرچمی کارمل به قتل داود پافشاری می کردند»²⁶⁷

بعدها کارمل حتی از دیپلمات های خارجی هم پنهان نکرد که او در برابر یک عمل انجام شده فرار گرفته بود، برادر زاده رئیس جمهور داود هم می گوید:

«چند هفته بعد از این واقعه، مامور وزارت خارجه بریتانیا که در شعبه افغانستان وظیفه داشت به نام رمزی، برای اظهار تسلیت پیش من آمد، نسبت به این واقعه ای که برای خانواده من رخ داد و در ضمن گفت که یک راپور (گزارش) از سفیرشان آقای گُرک رسیده و در این راپور از ملاقات تعارفی که با ببرک کارمل به عمل آمده بود، یاد شده و به قرار گفته رمزی در راپور نوشته شده بود که ببرک گفته که: ما در مقابل یک عمل انجام یافته قرار گرفته بودیم.»²⁶⁸

ناگفته نباید گذاشت که ببرک کارمل جدا از آنکه مانند خلقی ها تندرو نبود درک درستی هم از اوضاع داشت و میتوانست پیامدهای کودتا بر علیه محمد داود خان و سرنگونی او منجمله مخالفت های داخلی و بین المللی را ارزیابی کند. سال ها پیش از وقوع کودتای ثور، عبدالوکیل یکی از فعالان حزب کمونیست خلق در دیداری دو نفره با ببرک کارمل با او در مورد سرنگونی محمد داود خان و انتقال قدرت به کارمل، صحبت کرده بود، کارمل با تحلیل اوضاع و عواقب کودتا او را از صحبت در این مورد برحذر داشته بود، عبدالوکیل می نویسد:

«یکبار در اواخر سال (۱۳۵۳) در یکی از روزهای جمعه با عده محدود از رفقا؛ به شمول محمد رفیع، گل آقا، هدایت الله، تراب شاه آمر اپراسیون کوماندو، خلیل الله قوماندان لوای ۸۸ توپچی در منزل باغی مربوط پدرم در قریه کمری برای صرف نان چاشت جمع شدیم. برای

²⁶⁷ _ هفت ثور معلول خودسری امین بود، [گفتگو با فرید مزدک]، روزنامه 8 صبح ۶ ثور ۱۳۹۴

²⁶⁸ _ افغانستان در قرن بیستم، ص ۲۲۵ و ۲۲۶

اولین بار چنین تجمع دست جمعی دوستانه و رفیقانه داشتیم. در این نشست، بالای گرایش های متضاد دولت صحبت صورت گرفت و هیچ حرفی در مورد اقدام علیه محمد داود گفته نشد. هدف از جمع شدن ایجاد فضای روحی بیشتر آنها برای اقدام بعدی بود. زیرا با آنها قبلاً به طور انفرادی در تماس بودم. سرانجام روزی با ترس و تشویش و نگرانی، موضوع بدست گرفتن قدرت دولتی را برای اولین بار، در یک روز آفتابی، در حال قدم زدن پیشروی مکتب مکروریان، با رفیق ببرک کارمل مستقیماً در میان گذاشتم و گفتم: «رفیق کارمل میخوام نظریات و پیشنهادات شخصی و کاملاً صادقانه خود را در ارتباط یک موضوع نهایت با اهمیت با شما در میان بگذارم و مشوره و هدایت شما را در زمینه میخوام.»

وی با خرسندی گفت:

«هر نظر و پیشنهادی که داری، مانند همیشه میتوانی آنرا با من در میان بگذاری.»

بعد از یک مقدمه کوتاه و توضیح چگونگی رابطه ما با دولت محمد داود گفتم:

«به نظر من رابطه و مناسبات ما با محمد داود تا اخیر طوریکه فعلاً موجود است باقی نه خواهد ماند و در آینده به تیره گی خواهد کشید. همین اکنون علایمی را مشاهده می نمایم که محمد داود با وصف ظاهرراً مشی مترقی، با ما صادقانه عمل نمی کند. بالای ما اعتماد ندارد و ما را به حیث یک نیروی قابل اطمینان خود به حساب نمی آورد. چنانچه، محمد داود تا کنون حاضر نگردیده که صرف یکبار هم با خودت ملاقات و مذاکره نماید و نظریات شما را در ارتباط با آینده کشور بدانند. از اینکه تا حدی ما را تحمل میکند، ناشی از ضعف وی و عدم تسلط و عدم اطمینان موصوف بالای سایر نیروهای رژیم است. سعی می نماید یکبار پایه های رژیم خود را به کمک ما مستحکم سازد، بعداً در ضدیت ما قرار خواهد گرفت، چنانچه هم اکنون علائم این چرخش موصوف احساس میشود.»

ببرک کارمل با دقت به نظریاتم گوش میداد، گفت: «خوب خودت چه میخوایی، که داود خان برای ما انجام دهد؟» در جواب گفتم:

«نباید از محمد داود چیزی مطالبه کنیم و انتظار داشته باشیم، بلکه اگر خودت موافق باشی وی را به سادگی میتوانیم خلع قدرت کنیم و خودت و حزب قدرت را بدست بگیری، این کار به نظر من با امکاناتی که ما داریم، خیلی ها سهل و بدون کدام مشکل بزرگ در چند ساعت انجام شده میتواند. (در این موقع از امکانات رفقای نظامی که با آنها تماس داشتیم نام بردم.)»

ببرک کارمل در حالی که از شنیدن سخنان من قیافه و رنگ چهره اش تیره و تیره شده میرفت. بعد از ختم صحبت من برای چند لحظه چنان عصبانیت شد که بدنش میلرزید. قدم زدن ما دوام داشت و سکوت محض میان ما برقرار بود. سرانجام با آواز گرفته و ملایم در حالی که میخواست عصبانیت خود را تحت کنترل داشته باشد، گفت: «میخواهم چند موضوع را در این مورد بطور جدی برایت بگویم. وکیل جان! از احساسات نیکت در مورد اینجانب که قدرت را بدست بگیرم، بسیار تشکر! من این احساسات را در برابر خودم چه از لحاظ حزبی و چه از لحاظ شخصی، درک میکنم و ممنونم. ولی خودت میدانی که متأسفانه ما در جامعه افغانی و محافل بین المللی به حیث یک نیروی سرخ و کمونیست بنابر فعالیت های ما طی بیشتر از یک دهه، معرفی شده ایم. از نشرات پرچم گرفته تا بیانیه هایم در پارلمان و تظاهرات و برخوردهای ما با مخالفین سیاسی چنین برداشت شکل گرفته است. لهذا با گرفتن قدرت بدست ما، همان طوریکه یک مادر برای تولد طفل خود، آخرین دردهای زه [دردهای زایمان] را میکشد، جامعه افغانی و جامعه بین المللی هم آخرین دردهای خود را در مورد به دست گرفتن قدرت سیاسی، از جانب ما خواهد کشید. در نتیجه جامعه ما و حزب ما قیمت گزافی را در زمینه خواهد پرداخت. گرفتن قدرت از جانب حزب که خودت آنرا ساده و بسیط میدانی، تحمل آن از جانب مخالفین داخلی و خارجی ما آنقدر ساده نمی باشد. یک محاسبه بچه گانه و ماجراجویانه میتواند اینطور باشد. خودت میدانی که اتحاد شوروی رابطه نزدیک و بسیار تنگاتنگ نسبت به حزب ما و خلقی ها با شخص محمد داود و حاکمیت وی دارد. آنها با تمام قوت و نیروی مادی، سیاسی و کمکهای تکنیکی و مشورتی و نظامی خود رژیم موجود را کمک میکنند. چطور میتوانیم در صورت نزدیک آنها با محمد داود، علیه رژیم موجود چنین کار را انجام دهیم. اولین دولتی که مخالف گرفتن قدرت از جانب ح.د.خ.ا در اوضاع و احوال کنونی، خواهد بود اتحاد شوروی است و به هیچ صورت این عمل ماجراجویانه را مورد تائید

قرار نمی دهند. زیرا آنها شناخت از جامعه عقب مانده ما دارند. جنگ سرد در سطح جهانی به شدت میان شرق و غرب وجود دارد. اتحاد شوروی نمی خواهد یک مشکل اضافی برای خود خلق نماید. چیزی که اتحاد شوروی از محمد داود بدست می آورد با ما آن را بدست آورده نمی تواند و حتی آنرا از دست میدهد. نقطه اصلی و اساسی را که میخوام با خودت در میان بگذارم، اینست که خودت با این افراد به اصطلاح رفقای نظامی که بالای آنها اتکا برای گرفتن قدرت داری، مثلاً فیض محمد، محمد رفیع، خلیل الله، هدایت الله، گل آقا، ضیاء، یوسف خان و دیگران متوجه باش که آنها با ما و شما دست به کودتا علیه سلطنت زدند، بلکه یکجا به رهبری محمد داود دست به چنین کار خارق العاده ای زدند. اکنون هم این رفقای که خودت از آنها نام بردی فراموش مکن، قبل از اینکه با ما و شما باشند با محمد داود اند. زیرا محمد داود برای شان بعد از کودتا رتبه و مقام و امتیاز داد، نه ما» ببرک کارمل به یکباره گی ایستاد و به طرف من نگاه کرد گفت: «یک سوال جدی از خودت می پرسم و صادقانه آنرا باید جواب بدهی. آیا این مسایل را با رفقای نظامی خود در میان گذاشته ای یا نه؟»

من که سخت تحت تأثیر منطق و استدلال سیاسی و جامع ببرک کارمل قرار گرفته بودم متوجه شدم که چه اشتباه بزرگی از من سر زده بود. در حالی که رنگم پریده بود و می لرزیدم گفتم: «صادقانه و رفیقانه می گویم که با هیچ کدام شان این موضوع را طرح نکرده ام، صرف خواستم نظریات و آرزوی شخصی خود را در مورد گرفتن قدرت و گرایش های محمد داود با شما در میان بگذارم.» در واقع من برای ببرک کارمل راست نگفتم. زیرا عواقب آنرا خوب میدانستم که باعث قطع فعالیت های من و حتی اخراج از حزب میگردید.»²⁶⁹

269 _ از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان ، عبدالوکیل ، ص

پس از کودتا

روز هشتم ثور کودتا پیروز شده بود، دولت سقوط کرده بود و محمد داود خان دیگر زنده نبود یعنی نه از تاک نشان ماند نه از تاکنشان. اما بر سر همراهان او که از کشتار جان سالم بدر بردند چه آمد؟ آقای کریم عطایی می نویسد:

«آفتاب همه جا را فراگرفته بود. ولی من فکر می کردم که اطرافم را تاریکی عمیق فراگرفته و زندگی مفهوم خود را از دست داده است. از اینکه چه واقعه در انتظار ماست، برایم به کلی بی تفاوت بود. در اتاق مرکز تلفون ارگ تحت نظارت قرار گرفته بودیم. خاموشانه یکدیگر را نگاه می کردیم. همه متلاشی، مایوس و وحشت زده بودیم. گویی از سرعت وقت کاسته شده و دقیق به بسیار کندی میگذرد. دیدم عبدالقیوم وزیر سرحدات که با یک عسکر همراهی میشد، داخل اتاق گردید و گفت که او با صاحب جان قوماندان گارد در داخل حرمسرا بود. بعداً مرد قوی اندامی داخل اتاق گردید، همه را از نظر گذراند و اتاق را ترک کرد. دیر وقت بعد، همان شخص (بعداً معلوم شد که اسدالله سروری نام دارد و همان کسی است که رئیس ضبط احوالات نور محمد تره کی به نام [د افغانستان د گنو ساتونکو اداره] اگسا مقرر گردیده و هزاران هزاران اشخاص بیگناه را به کشتارگاه فرستاد.) و یک صاحب منصب که چشمانش از حدقه بیرون و کاملاً سرخ شده بود، داخل شدند.

صاحب منصب با کلاشینکوف دست داشته اش که برچه بر آن سوار بود، در گوشه اتاق قرار گرفت، ما را هدف گرفت و گفت:

«دست ها بالا»

او که بسیار زیاد عصبانی معلوم میشد، از عزیزالله واصفی وزیر زراعت پرسید: «چرا به مهمانی باختری صاحب که در فارم هده داده بود (در وقتی که واصفی والی ننگرهار بود) نیامدی؟»

واصفی گفت: «برادر! این را به کسی چه غرض؟ دلم نخواست، نیامدم.»

در ضمن این گفت و شنود، اسدالله سروری شروع کرد به تلاشی هر یک مان. او دکتر عبدالمجید خان را وزیر صاحب دربار خطاب کرد.

من تصحیح کردم و گفتم: «وزیر دولت.»

او گفت: «پروا ندارد. از هم فرقی ندارند.»

و با این تذکر میخواست گفته باشد که جمهوریت شما و نظام شاهی با هم تفاوت نداشتند. به تو اب آصفی سردار صاحب خطاب کرد و گفت:

«به یاد دارید که من پیلوت [خلبان] هلیکوپتر شما بودم؟ (کدام وقتی

آصفی را بر فراز مناطق غربی پرواز داده بود.)»

نزد من که رسید گفت: «شما چرا به داود خان نگفتید که تسلیم شود؟

او همیشه گفته شما را می شنید.»

(این گفته وی به گوشم آشنا آمد. زمانی عبدالقیوم وزیر معدن و صنایع

به من گفته بود که رهبر سخن شما را می شنود. برق آسا به ذهنم رسید

که قیوم با اینها رابطه داشته باشد. در ایام حبس در زندان پلچرخی

اطلاع یافتم که عبدالقیوم با خلقی ها و خانمش معصومه وردک مستقیماً

با نور محمد تره کی ارتباط داشتند.)

خاموش بودم و چیزی نگفتم. اسدالله سروری از جیب عبدالله عمر که

پهلویم ایستاده بود، کلید موتر بنز را گرفت و گفت: «حالا نوبت ماست

که موتر سواری کنیم.»

در همین حال دیدم شماری چند از اعضای خانواده کسی مجروح و

کسی سالم از برابر دروازه میگذرند و میرمن سلطانه نور خانم

سردار محمد عمر نور در پیش روی دیگران قرار دارد. زهرا و

داود فرزندان نظام الدین محمود غازی را دیدم که هر دو مجروح شده

اند.

میرمن سلطانه نور وقتی چشمش به من افتاد، مکث نمود و با اشاره

دست به من گفت: «گناه از این هاست. این ها را چنواری [اعدام]

کنید!»

او که همشیره محمد ظاهر پادشاه سابق افغانستان و خشوی ولیعهد

سردار احمد شاه بود، فکر میکرد من یک تن از عاملین عمده قیام بیست

و شش سرطان [17 جولای 1973] هستم.

اسدالله سروری بعد از تلاشی با محافظین از اطاق رفت. ما دیری در

انتظار ماندیم. دیدیم، باز داخل شد و به دو نفر ما که نزدیک دروازه

نشسته بودند، با دست اشاره نموده گفت: «شما و شما»

و هر دو را با خود برد. او هر ده تا پانزده دقیقه می آمد و یک یا دو نفر را با خود میبرد. همان بود که نوبت به من و دکتر عبدالرحیم نوین رسید. از اطاق که برآمدیم، به سواری موتر به عمارت وزارت دفاع انتقال یافتیم و راساً به یک اطاق زیر زمینی که معلوم میشد دفتر است، راهنمایی شدیم. دیگران هم آنجا بودند.

در ساعات قبل از ظهر سروری به اطاق آمد و با من به صحبت شروع کرد. از سروری پرسیدم: «از ولایات چه احوال است؟» او گفت: «کابل مرکز است. مرکز که تسلیم باشد، ولایات گپی ندارند.» از او پرسیدم: «شهیدان چه وقت دفن میشوند؟» گفت: «اول داود خان و نعیم خان در غیاب محاکمه میشوند.» او نظام الدین غازی را نمی شناخت. وقتی او را معرفی کردم، گفت: «حیف جوانی وی!»

سروری گفت: «نعیم خان یک نفر از رفقای ما را شدیداً مجروح کرده است.» و ادامه داد: «صاحب جان قوماندان گارد را پرسیدم چرا مقاومت کردید؟» گفت: «خبر نداشتم شما (به معنای: کمونیست ها) دست اندرکار هستید.»

او در اخیر بسیار جدی تذکر داد: «اگر امروز تسلیم نمی شدید، در نظر بود یک بم پنج صد کیلویی بالای ارگ پرتاب شود. میدانید یک بم پنجصد کیلویی چه میکند؟ خاک ارگ را به هوا بلند میکرد.» سروری را بعد از آن روز دیگر ندیدیم. مدتی بعد، از یک نفر عسکر که از جمله پهره داران موظف برای انتقال شهدا بود، اطلاع یافتم که اجساد شهدا در تپه مرنجان به خاک سپرده شده اند. حیات جاودان نصیب شان باد.»²⁷⁰

پس از پیروزی کودتای ثور، کمونیست ها اجساد محمد داود خان و اعضای خانواده اش را در یک گور دسته جمعی دفن کردند. با توجه به تعداد کم کسانی که از محل این گور مطلع بودند و تلاش رژیم کمونیستی برای گمنام ماندن این گور و تداوم نابسامانی وضعیت کشور بیشتر از سه دهه طول

270 _ قیام و جمهوریت سرطان ۱۳۵۲، ص ۲۵ تا ۲۷

کشید تا محل این گور کشف شود. برای اینکه بدانید چگونه این راز فاش شد من رشته کلام را به دست بانو carlotta gall میسپارم:

«هنگامی که در شب مرگبار [29/28 اپریل] 1978، فرمان زیر خاک کردن شانزده پیکر رسید، افسر جوان ولی افسرده ارتش با تلاش فراوان خواست جغرافیای این جایگاه را به یاد سپارد. او از گپ و گفت همکاران دریافته بود که «سردار محمد داود خان» نخستین رییس جمهور افغانستان و خانواده اش را زیر خاک کرده اند. از همین رو، از گورستان گروهی تا کنار خیابان، خاموشانه شمار گام هایش را اندازه گرفت. کشته شدن محمد داود در جریان کودتای کمونیستی آن روزگار آشوب زده، زنجیره سی سال جنگ را به دنبال داشت. این نبرد خون چکان که پایانش هنوز به چشم نمیخورد، هر خانواده افغان را آسیب رسانده است. پس از سی سال و اندکی آرامش و آزادی در پرتو فرمانروایی حامد کرزی، پادشاه میر، افسر پیشین ارتش راز نهانی را آشکار ساخت. کمک نامبرده و یاری گواهان، زمینه شدند تا حاکمیت کنونی استخوان های نخستین رییس جمهور و خانواده اش را باز یابد و خاکسپاری دوباره آنها را با مراسم فاتحه به زودی روی دست گیرد. محمد داود تهداب گذار «جمهوریت افغانستان» و سیمای رخشان در بهبود دولت «مدرن» بود. او پسر کاکایش، محمد ظاهر، و اوسپین شاه افغانستان را با کودتای بیست و شش سرطان سیزده پنجاه و دو [17 جولای 1973] سرنگون ساخت، و کشته شدن خودش پس از پنج سال، کشور را به ژرفای خون و تباهی نشاند. نادر نعیم، نواسه چهل و سه ساله محمد داود میگوید: «اگر از هر افغان بپرسید که این همه [بربادی] از کجا آغاز شد، خواهد گفت: از کشته شدن داود خان که مرز میان دو سرنوشت است. هفت ثور سیزده پنجاه و هفت [27 اپریل 1978] و اوسپین روز آزادی افغانستان بود.» هژده تن از خانواده محمد داود و شماری از افسران و کارمندان ارگ، آن شب در کاخ ریاست جمهوری کشته شدند و در دل تاریکی، بیرون از شهر زیر خاک گردیدند. کسی به درستی نمیدانست در کجا. همسر، خواهر، برادر، سه دختر، سه پسر، داماد، عروس و چهار نواسه رییس جمهور که یکی از آنها هژده ماهه بود، بخشی از کشته شدگان اند. بر بنیاد آنچه نادر نعیم میگوید، همه خانواده محمد داود در میان ساعت های چهار و پنج صبح هشتم ثور سیزده پنجاه و هفت [28 اپریل 1978] گلوله باران شدند. پس از نبرد خونین یک روزه، افسری به نام امام الدین با گروهی به درون ارگ آمد تا رییس جمهور را بازداشت کند. محمد

داود رفتن با او را نپذیرفت و با تفنگچه بر آنها آتش گشود. در پاسخ، تفنگداران باغی بارانی از گلوله را بر آنها سرازیر کردند. کمونیست ها پس از کشتار رئیس جمهور، بیست ماه دیگر پی هم به ریزاندن خون پرداختند تا آنکه کار به یورش ارتش سرخ "اتحاد شوروی" در ماه جدی سیزده پنجاه و هشت [دسامبر 1979]، ده سال اشغال افغانستان و ناپدید یا کشته شدن هزاران هزار افغان کشید. بسیاری از قربانیان در گورهای بی نشان گرد و پیش پایگاه ارتش در دامان پلچرخی، گوشه آفتاب برآمد پایتخت، افکنده میشدند. تابستان سال گذشته، گروه بازرسی های حاکمیت به کمک دو تن از گواهان [کارشان را] از جستجوی همین جایگاه آغاز کردند. یکی از آن دو، پادشاه میر جنرال بازنشسته امروز و جگتورن و مدیر حفظ و مراقبت [قوای چهار زره‌دار] دیروز است. به او فرمان داده شده بود که همه پیکرهای آورده شده با موتر [زیس] را در تاریکی شب نزدیک پایگاه خودش در پلچرخی زیر خاک کند. (به گفته پادشاه میر، دگرمن محمد اسلم و وطنجار یک تن از رهبران کودتا نیز در جریان خاک سپاری آن شب در آنجا بود.) پادشاه میر در جریان گفت و شنودی یاد آور شد که با همکاریانش چگونه لاشه ها را در "موضع" یا سنگری که برای تانک کنده شده بود، گذاشتند. سپس او خود در میان کشته شدگان پا گذاشت تا آنها را به آیین اسلامی رخ سوی قبله گرداند. نامبرده افزود: "نتوانستم کشته شدگان را بشناسم، ولی میدانستم که از خانواده داود خان بودند." همچنان پادشاه میر سخن یکی از رانندگان را به یاد می آورد. او گفته بود: «سال ها خدمت این خانواده را کرده ام.» هنگامی که گفته شد: «بر لاش ها خاک بیندازید»، آقای پادشاه میر نخست ترپال موتر بزرگ را برداشت و روی مردگان هموار کرد و در پایان کار، از لبه گور تا کناره سرک نود گام خود را شمرد تا آن جایگاه درست یادش بماند. شب دوم، به دستیار پادشاه میر فرمان داده شده بود که سیزده پیکر تازه را در گورستان دیگری در همان نزدیکی ها زیر خاک کند. به زودی، آقای میر از کابل بیرون شد. او به جنبش مقاومت ضد کمونیستی در کوه ها پیوست و پس از چند سال، چگونگی سرنوشت پیکرها را به یکی از بازماندگان خانواده محمد داود بازگفت. مولا گل کشتکار شانزده ساله آن روزگار، گواه دیگر است. او در نخستین روزهای پس از کودتا سر رشته همان داستان نهان را از زبان سپاهیان خیمه زده بر زمین های خانواده اش به دست آورده و به مادر گفته بود. سه ماه پس از آن که سپاهیان رفتند، مولا گل به خواهش مادر، گرداگرد گورستان را سنگ چینی کرد و پارچه یی به نام "توغ

شهید" بر آن برافراشت. این ماجرا برای دست به کار شدن "گروه تلاشی" حزب فرمانروا بسنده بود. آنها به خانه مولا گل ریختند. جوان شانزده ساله به سوی کوه ها گریخت و به مجاهدین پیوست؛ سپس خانواده اش راهی پاکستان شد. آقای گل هم این راز را با خود نگه داشته بود، تا اینکه شش ماه پیش [جولای/ آگوست 2008] کارمندان کمیسیون جستجو و بررسی گورستان محمد داود و خانواده اش به روستای خواجه غار (کابل) آمدند. سردار محمود غازی نواسه دیگر محمد داود نیز هنگام کاوش گورستان آنجا بود. نامبرده از آقای پادشاه میر خواست از خوست به کابل بیاید و کمک کند. جنرال با واپسین نشانی از راه رسید. آقای غازی گفت: «همه بالای تپه ایستاده بودیم. جنرال پادشاه میر با انگشت گوشه زمینی را نشان داد و گفت: «اینجا...!» دو روز بعد، گروه کاوشگران آنها را یافتند.» دکتر فیض الله کاکر دستیار وزیر صحت عامه و گرداننده کمیسیون گفت: «چندین ماه سپری شد تا استخوان ها باز شناسایی گردند. سی سال زیر خاک ماندن، کرباس درشت تریال روی مردگان را یکسره پوسانده است و تنها حلقه گک های آهنی آن مانده اند. جامه ها شاریده اند. عایشه خواهر رییس جمهور از کفش های ویژه اورتوپدیک و عمر پسرش از گیره های دو تسمه سر شانه بی که به دو گوشه کمر بندش میبست، شناخته شدند.» در فرجام محمد داود نیز به کمک قالب دندان ها و قرآن مجید کوچک زرینی که همواره آن را لای کیسه درون کرتی بالای سینه اش سنجاق میکرد، شناسایی گردید. دکتر کاکر از زبان جنرال انور شاه خان یک تن از دستیاران محمد داود گفت: «این قرآن مجید از سوی پادشاه عربستان سعودی به رییس جمهور افغانستان داده شده بود.» کارمندان کمیسیون با غلام درویش کالا شوی دربار که جامه های محمد داود را شستشو میکرد، نیز سخنانی داشتند. او گفت: «آری. رییس جمهور همیشه همین قرآن مجید را در جیب درون کرتی خود میگذاشت.» به گفته دکتر کاکر، از بررسی استخوان ها بر می آید که رییس جمهور گلوله باران گردیده و عمر پسرش با دو گلوله کشته شده

بود. پیکرهای خیاشنه و نواسه دختری محمد داود که در روز کودتا زخم برداشته بودند و در بیمارستان جان دادند، هنوز ناپدید اند.»²⁷¹

271 _ و آن گلوله باران بامداد بهار، دکتر عبدالصبور سیاه سنگ، بخش بیست و سوم، کابل ناته، مارچ ۲۰۰۹. **اویزه ها** [به قلم دکتر سیاه سنگ] در پاورقی صفحه بعد

1 از نگاه پژوهشی، برخی از پاره ها مانند نمونه های زیرین، در گزارش نیویارک تایمز درست نیستند: _ محمد داود و خانواده اش در میان ساعت های شش و هفت، و به گمان بیشتر، میان شش و سی تا هفت بامداد هشت ثور سیزده پنجاه و هفت [28 اپریل 1978] کشته شدند، نه در دقایق میان چهار و پنج صبح آن روز.

_ از شمار افسران و کارمندان کشته شده در ارگ آماری در دست نیست، ولی تا جایی که روشن گردیده از خانواده محمد دوود تنها عمر داود در تاریکی پس از نیمه شب و دیگران همه در شامگاه هفت ثور و در روشنی آغاز روز هشت ثور سیزده پنجاه و هفت [27 و 28 اپریل 1978] گلوله باران گردیدند.

2 در تازه ترین عکس پیوست این گزارش، مولا گل و برادرش در کنار جایگاهی که پیکرهای محمد داود و برخی از اعضای خانواده اش از ته آن به دست آمده اند، دیده میشوند. دکتر سیاه سنگ

تلفات کودتای ثور

با وجود آنکه تعدادی از رهبران و اعضای حزب خلق همیشه از تعداد کم و حتی انگشت شمار کودتا صحبت میکنند اما در واقع تعداد بیشماری از نیروهای دولتی و کودتاجیان در آن کودتا کشته شدند. ژنرال محمد نبی عظیمی می نویسد:

«مطبوعات رسمی تلفات کودتا را بین ۱۰۰ الی ۱۵۰ نفر وانمود میساخت، اما واقعیت این است که عده تلفات به مراتب بیشتر بود، خصوصاً در گارد ریاست جمهوری صدها تن کشته شدند، تلفات در میدان های هوایی خواجه رواش و بگرام نیز عدد درستی را تشکیل میداد. در بگرام قصداً میکشند، بدون جرم و به اساس مخالفت های شخصی، در فرقه ۷، قرارگاه قوای مرکز، قطعات مستقل قوای مرکز، در دارالامان عده زیادی در اثر بمباران طیاره و آتش توپچی از بین رفتند، در فرقه ۱۱ و کندک [گردان] انضباط قوای مرکز که در شیر پور موقعیت داشت نیز عده ای به قتل رسیدند. مجموعاً در حدود هزار الی یک و نیم هزار انسان از هر دو جانب کشته شدند.»²⁷²

²⁷² _ اردو و سیاست ، ص ۱۴۵

چرا داود خان سقوط کرد؟

شکی نیست که دوران هر دولت مداری پس از گذراندن مدتی به پایان میرسد و آن شخص جای خود را به شخص دیگری می سپارد، خواه این مدت طولانی باشد و یا اندک. محمد داود خان هم اگر سقوط نمی کرد باید پس از گذشت شش سال قدرت را به شخص دیگری تحویل میداد اما او پیش از رسیدن موعد سقوط کرد و هر سقوطی دلیلی دارد. به راستی چرا محمد داود خان سقوط کرد؟ پروفیسور فرد هالیدی معتقد است که محمد داود خان دو اشتباه بزرگ مرتکب شد:

«شاید داود دو اشتباه سرنوشت ساز انجام داد: یکی داخلی و یکی هم خارجی

اشتباه او در داخل این بود که او قدرت دشمنانش را در ارتش و به ویژه در جناح خلق حزب دموکراتیک خلق کمتر از آنچه بود تخمین زد و اصلاً نیندیشید که آنها بتوانند کودتایی را به راه بیندازند و او و خانواده اش را به قتل برسانند. و اشتباه دیگر او این بود که اجازه داد روابط با اتحاد شوروی بیش از حد تیره گردد و در نتیجه این امر، دشمنان داخلی او در حزب دموکراتیک خلق درک کردند که اگر آنها قدرت را به دست آورند، حمایت شوروی را _ اگر نه امداد مستقیم آن را _ خواهند داشت. در واقع اگر داود روابط خوبی با شوروی می داشت، خلقی ها به هیچ وجه به کودتا علیه او دست نمی زدند. گرچه تیره شدن مناسبات با شوروی علت اصلی کودتای ۱۹۷۸ نبود، اما این کار به دیگران اجازه داد تا از این وضع به سود خود استفاده کنند. من فکر میکنم داود، مانند بسیاری از رهبران در این گوشه جهان از جمله آیت الله خمینی، شاه ایران، حفیظ الله امین و دیگران نقش عوامل بین الملل را در تحولات داخلی پر بها داد و از آن تعبیر نادرستی کرد. او مانند دیگران درک نکرد که چه وقت و در چه حدی باید اتحادی را در هم شکست.

داود فکر می کرد که ایرانی ها و آمریکا اساسا از او حمایت خواهند کرد اما آن ها این کار را نکردند و این اشتباه تاریخی او بود.»²⁷³

اما به استثنای دو موردی که پروفسور هالیدی به آن ها اشاره کرد می توان دو مورد دیگر را هم به اشتباهات محمد داود خان اضافه کنیم، نخستین مورد این بود که محمد داود به زنگ خطری که محمد رضا شاه برایش به صدا درآورده بود توجهی نکرد. اشتباه دیگر داود خان، اعتماد خلل ناپذیر او به تعدادی از چپ گرایان بود، کسانی که بعدها در کودتای ثور نقش پر رنگی ایفا کردند. عبدالقادر می گوید:

«در اواخر کارم در ارکان هوایی، فهرستی از منسوبین اردو تهیه شده بود. فهرستی صد و بیست و چند نفری که مظنون به تلاش برای برانداختن رژیم و داود خان بودند. نام من و وطنجار هم در آن فهرست بود. به من گزارش رسید که «چنین فهرستی ترتیب شده است.» ما پیش از اینکه حیدر رسولی آن فهرست را به داود خان بدهد، از آن مطلع شده بودیم. داود خان وقتی آن فهرست را دیده بود روی نام من و وطنجار خط کشیده بود.»²⁷⁴

آقای حسن شرق هم می نویسد:

«محمد سرور نورستانی، محمد یوسف و مولاداد اعضای کمیته مرکزی مرا در جریان فعالیت خلقی ها خصوصا جذب تانکیست هایی که از رهبری روگردان شده بودند گذاشتند. بنابراین موافقت شد تا هر سه نفرشان رئیس جمهور را دیدار کنند. به دیدار محمد سرور مشهور به سرور خان شتافتم و پرسیدم؛ «شبی که با محمد یوسف و مولاداد، به خانه رئیس جمهور دعوت شده بودید به خوشی گذشت؟» گفت «بله ... رئیس جمهور از نفوذ و دست اندازی احزاب در اردو خصوصا اخوانی ها و کمونیست ها می پرسید. ما هم دلایل و حدس و گمان هایی که نزدیک به حقیقت بود خدمت شان یکایک بر می شمردیم و ایشان

²⁷³ _ افغانستان در قرن بیستم، ص ۲۱۰

²⁷⁴ _ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر، ص ۱۶۱

یادداشت میکرد و در ضمن پرسید: «محرک این تحریکات در تانکیست ها کیست؟» همین که گفتیم اسلم وطنجار، ناگهان [رئیس جمهور] برآشفتم و قلم را گذاشت و گفت: «این افواهاست پرچی ها است زیرا او مخالف پرچی ها است نه کمونیست.»²⁷⁵

آقای سلطان علی کشتمند اما بدین باور است که محمد داود خان سقوط کرد چون بر ارتش تسلط کافی نداشت:

«وی نتوانست اردو [ارتش] را به تکیه گاه مطمئن رژیم خویش مبدل سازد. او به این تصور بود که چون در کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳ موفق شده بود صرف [تنها] با پشتیبانی گروهی از افسران و چند قطعه [پایگاه] نظامی وفادار در گارنیزیون پایتخت به قدرت برسد، همین مقدار نیرو برای حفظ وی بر قدرت کافی می باشد. او با دست کشیدن از تحقق دگرگونی های اعلام شده از سوی خودش و با تشدید فشار بر نیروهای ملی و دموکراتیک در درون و برون ارتش، آنانی را که از وی پشتیبانی می کردند از خود دور نمود.»²⁷⁶

اما آقای عبدالصمد غوث معتقد است که اراده قوی کمونیست ها و کمک شوروی ها آن ها را به پیروزی رساند و پایتخت دچار مشکل جدی نبود:

«بعضی از نویسندگان غربی نوشته اند، تظاهرات در جاده ها، کمبود مواد خوراکی یا ناآرامی متعلمان (دانش آموزان) سبب مرگ ناگهانی رژیم داود نبود. هر باشنده کابل تصدیق خواهد کرد که در آن روزها، پیش از کودتا و یا در همان روز کودتا هیچ تظاهراتی در کابل صورت نگرفته بود (غیر از جنازه خیبر) نه کمبود مواد غذایی وجود داشت و نه ناآرامی متعلمان. یک مسئله دیگر هم همین گونه یقینی بود، اراده

²⁷⁵ کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری، ص ۱۵۸ و ۲۰۲

²⁷⁶ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ج دوم، ص ۳۲۳

یک دسته از افسران نظامی کمونیست سبب موفقیت آن ها شده بود. و علاوه بر هر چیز، پلان گذاری و کمک شوروی.²⁷⁷

کودتاچیان با وجود تعداد کم شان موفق شدند دولت را به طرز حیرت انگیزی براندازند. بدون شک کمونیست ها این پیروزی باورنکردنی را مدیون مواردی هستند که ژنرال محمد نبی عظیمی آن ها را می‌شمارد:

1. استفاده وسیع از یورش سریع و ناگهانی قوت های زره دار (خاصاً تانک ها) برای به دست آوردن ممر و به محاصره کشیدن مراکز مهم و کلیدی، مانند ارگ ریاست جمهوری، وزارت دفاع محل چنار(محل سوق و اداره قوای هوایی و مدافعه هوایی) فلج نمودن سیستم مخابرات و ارتباطات و اشغال رادیو افغانستان.
2. بکار بردن و استعمال مانور و آتش نیرومند این قوا (زرهدار) و هماهنگ نمودن آن با آتش های قوت های توپچی و راکتی.
3. حمایه نمودن تعرض تانک ها به وسیله قوت های هوایی.
4. تاکتیک حمله ناگهانی و برق آسا در روز روشن.
5. اغفال نمودن جانب مقابل.
6. سرکوب بی رحمانه هرگونه مقاومت و موقع ندادن به تقرب و استعمال (نیروهای) احتیاط طرف مقابل.²⁷⁸

با توجه به تعداد کم کودتاچیان شانس پیروزی آنها اندک به نظر می رسید. بر اساس تخمین ک گ ب، نظامیان وابسته به حزب دموکراتیک خلق افغانستان حدوداً ۳۲۷۰ نفر بودند. واسیلی میتروخین می نویسد:

²⁷⁷ _ سقوط افغانستان، ص ۲۶۲

²⁷⁸ _ اردو و سیاست، ص ۱۳۲

«براساس تخمین اقامت گاه «کی جی بی»، در آستانه ی کودتای ثور، ۵۰۰ تن از اعضا و ۱۲۰۰ تن از هواخواهان جناح پرچم در اردوی افغانستان وجود داشت. ارقام همخوان برای جناح خلق ۴۷۰ عضو و ۱۱۰۰ هواخواه بود. در بین افراد ملکی ۵۵۰۰ تن پرچمی و کمتر از ۱۰۰ تن خلقی وجود داشت.»²⁷⁹

آقای محمد عزیز اکبری یکی از اعضای حزب کمونیست خلق که بعدها در دوران قدرت این حزب ریاست سازمان اطلاعات آن را به عهده داشت تعداد نظامیان وابسته به حزب دموکراتیک خلق را ۳۵۰ الی ۴۰۰ تن تخمین میزند:

«گزارشی که امین در سال ۱۹۷۴ ارائه کرد به کمیته مرکزی [شمار اعضای حزب را در ارتش] در حدود ۴۰۰ نفر گزارش داد و این رقم بعداً تا سال های ۱۹۷۸_۱۹۷۷ به ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر رسید و اما واقعیت این بود که ما مجموعاً یک سازمان ۳۵۰ تا ۴۰۰ نفر در قوای مسلح داشتیم که قدرت آتش داشتند، یعنی قطعات زره دار (زرهی)، قوای هوایی و عمدتاً در واحدهایی که در کابل مستقر بود.»²⁸⁰

احتمالاً این تعداد، تنها آمار نظامیان شاخه خلق بوده و نظامیان شاخه پرچم هم در همین حد و شاید اندکی بیشتر بوده اند. با توجه به ارقامی که ژنرال محمد نبی عظیمی از کودتاچیان و نیروهای وفادار به رئیس جمهور ارائه میکند میتوان گفت که فقط یک سوم نظامیان وابسته به حزب کمونیست در کودتای ۷ ثور شرکت کردند. ژنرال عظیمی تعداد کودتاچیان را ۱۳۰۰ نفر نوشته است. البته به گفته ایشان کودتاچیان ۱۲۵ عراده تانک، ۱۲۵ عراده زره پوش، ۳۶ فروند هواپیمای جنگنده به همراه ۴۰ دستگاه توپ D30 M30 و ۷۹ کوهی و توپخانه ری اکتیف داشتند. فرماندهی شورشیان را محمد اسلم و طنجار، محمد رفیع، خلیل الله، محمد یعقوب و عبدالقادر به عهده داشتند. نیروهای وفادار به رئیس جمهور حدوداً ۱۲۵۰۰ نفر بودند که ۷۲ عراده تانک، ۲۰ عراده زره پوش و ۲۴ ضرب اویوس به همراه ۳۶ پایه هاوان و ۹ میل راکت انداز وسط در اختیار داشتند.

²⁷⁹ ک گ ب در افغانستان، ص ۲۸

²⁸⁰ افغانستان در قرن بیستم، ص ۲۰۶ تا ۲۰۷

فرماندهی نیروهای دولتی وفادار به رئیس جمهور به عهده رئیس جمهور محمد داود خان فرمانده کل قوا، ژنرال غلام حیدر رسولی وزیر دفاع، صاحب جان فرمانده گارد ریاست جمهوری، حکیم کتوازی فرمانده فرقه ۷ ریشخور و محمد نظیم فرمانده فرقه ۸ قرغه بود.²⁸¹

ضعف فرماندهی ارتش یکی دیگر از عوامل سقوط محمد داود بود. پس از پیروزی انقلاب سفید تا وقوع کودتای ثور قوای مسلح افغانستان بارها شاهد پاکسازی های گسترده بود. مدتی پس از پیروزی انقلاب سفید، این قوا از هواداران شاه سابق و سردار عبدالولی پاکسازی شد، پس از شورش های نافرجام نهضت اسلامی، نوبت به پاکسازی قوا از هواداران نهضت اسلامی رسید و دست آخر محمد داود خان و همکارانش به صورت گسترده ای آن را از چپ گرا ها پاکسازی کردند. کسانی که پاکسازی شدند جدا از طرز تفکر شان افسران آموزش دیده و حرفه ای ارتش بودند. جدا از همه اینها یکی از بزرگ ترین لطمه ای که نیروهای وفادار به رئیس جمهور خورد کنار رفتن ژنرال عبدالکریم مستغنی یکی از کادر های وفادار به رئیس جمهور بود. محمد نبی عظیمی می نویسد:

«اردو بعد از کودتا (ی سفید) شامل تصفیه های کوچکی از وجود طرفداران و هواخواهان شاه و سردار عبدالولی گردید و بعضی از جنرالان و قومندانان در سطح بالای اردو، از وظایف قبلی شان برکنار شدند و یا در وظایف پاسیف توظیف گردیدند. اما در هسته رهبری اردو که آن را محمد داود، مستغنی و حیدر رسولی تشکیل می دادند، به زودی اختلافاتی نسبت رقابت های شخص مستغنی و رسولی به میان آمد و مستغنی طی ورقه استعفا نامه اش را به داود خان سپرد و از خدمت اردو برکنار گردیده به حیث سفیر در ترکیه مقرر گردید. داود خان که نمی توانست تمام امور وزارت دفاع را شخصا واری و مراقبت نماید به ناچار تمام امور وزارت دفاع را برای رسولی رها کرد و بالاخره در سال ۱۹۷۷ رسماً او را به حیث وزیر دفاع تعیین کرد. رسولی تورن جنرال عبدالعزیز را به حیث لوی درستیز تعیین کرد اما صلاحیت های او را محدود نمود و شخصا، هم به صفت وزیر

²⁸¹ _ اردو و سیاست، ص ۱۳۱

دفاع، لوی درستیز و قومندان قوای مرکز صاحب اختیار تمام اردو
گردید.»²⁸²

ژنرال عمرزی هم از بازنشستگی پیش از موعد ژنرالها و سیاستمداران دوران
سلطنت شکایت می کند:

سردار محمد داود خان با آن عده رجال برجسته سیاسی و جنرالان
اردوی شاهانه که در مدت ده سال بازنشستگی و گوشه گیری اش طرف
پادشاه را گرفته بودند و با والاحضرتش ارتباط تماسی نداشتند در وقت
زامداری اش به حیث رئیس دولت روی خوشی به آنها نشان نمیداد و
در دستگاه دولت شامل نبودند بی سرنوشت و یک عده زیاد آن ها به
تقاعد [بازنشستگی] سوق [داده] شدند.²⁸³

ژنرال محمد نبی عظیمی به ضعف فرماندهی ارتش اشاره میکند و می گوید که
این موضوع باعث رشد اندیشه های سیاسی در ارتش شد:

«وجود چنین هیات رهبری ضعیفی در اردو، در آن هنگامی که اردو
علناً در سیاست داخل شده بود و سهم عظیمی در سرنوشتی نظام شاهی
داشت، موجب آن گردید تا احزاب سیاسی نیمه مخفی دوران دموکراسی
متوجه اردو شوند و به جلب و جذب افسران جوان اردو همت بگمارند.
پرچمی ها، خلقی ها، شعله جاوید و احزاب بنیاد گرای اسلامی یکی
بعد دیگری وارد صحنه عمل گردیدند. بازار سیاست در اردو داغ شد،
کتاب ها، جراید، حتی اسناد و اوراق حزبی دست به دست می گشت و
میلخین و فعالین ملکی و نظامی این جریان های سیاسی آزادانه و بدون
ترس در درون قطعات و جزواتم اردو نفوذ می کردند و رفت و آمد
داشتند بدون آنکه کسی مزاحم آن ها گردد و بپرسد که برای چه منظور

²⁸² _ اردو و سیاست، ص ۱۰۰ _ ۹۹

²⁸³ _ شب های کابل، ص ۲۳۷

و نزد کدام شخصی آمده است. بدون تردید پرچمی ها در مراحل اول، قبل از آنکه محمد داود به خود آید و قطعات اردو را از وجود آن ها تصفیه کند، در حصه [بخش] جلب و جذب افسران پیشتاز بودند زیرا افسران اردو تحت تاثیر آن ها قرار گرفته و فکر میکردند که با دولت سهیم هستند و در پیروزی کودتا شریک. اشخاصی مانند ذبیح الله زیارمل به حیث مدیر قلم مخصوص وزارت داخله که صلاحیت های زیاد اجرایی را کسب کرده بود مرتباً در قطعات مرکز، رفت و آمد داشتند و به جلب و جذب افسران می پرداختند، اما خلقی ها در آن مرحله بسیار پایین بودند و به ندرت موقع جلب و جذب را می یافتند و حتی از طرف رقبای پرچمی خود اذیت و آزار می دیدند. اما بعد از تصفیه پرچمی ها، جناح خلق اکتیف (فعال) گردید و کار بی امان را در عرصه جلب و جذب افسران خاصتاً در قوای هوایی و زره دار کشور انجام داد. شعله یی ها و سازمان های راست افراطی توفیق کمتری در اردو داشتند زیرا که آن ها دیر جنبیده بودند و اکثر جوانان اردو شکار خلقی ها و پرچمی ها گردیده بودند. موجودیت روز افزون مشاورین شوروی و پخش و پلا شدن آنها تا قطعات و جزو تام های دور دست اردو و مراجعت فارغ التحصیلان از آکادمی های شوروی و کشورهای دیگر نیز باعث تکانه نیرومندی در جهت راهیابی افکار نوین و عقاید مختلف سیاسی در اردو گردیده بود.²⁸⁴ حیدر رسولی در قریه تاجیکان جبل السراج، شخص محاسن سپیدی را یافته و به نزد وی مرید شده بود [مردید او شده بود]. آن شخص که به نام پیر رسولی معروف بود، چنان مورد توجه و حرمت وی قرار گرفته بود که اکثراً همراه با عبدالعزیز بوی درستیز، امور کشور را رها میکرد و به جبل السراج به منزل پیر خویش (خاصتاً شب های جمعه) میرفت و در خانقاه وی به شنیدن موسیقی و رقص و سماع می پرداخت. آن مرد در شهر کابل مشهور شد، چنانکه اکثر رجال دولتی به خاطر خوش آمد رسولی به نزد وی می شناختند، دستانش را می بوسیدند، تحفه و تارتق می دادند تا پیر مذکور آنها را دعای خیر بدهد و به رسولی سفارش کند. این پیر و مرشد رسولی در همه امور حتی رفتن به خارج و بورس های تحصیلی دست داشت و به یک اشاره او همه چیز به کام انسان می گردید. هنگامی که نامبرده در شفاخانه صدری کابل بستر شد رسولی از بام تا شام در بالین وی می نشست، دستان و پاهایش را مالش

284_ اردو و سیاست، ص ۱۰۱

میداد و می گریست و جنرالان، قومندانان، حتی وزرا به خاطر خوشنودی رسولی در گوشه و کنار شفاخانه پرسه میزدند. غلام حیدر رسولی، نه تنها مرتباً به جبل السراج در رفت و آمد بود بلکه بارها و بارها به غزنی میرفت و در زیارت‌ها و اماکن مقدس غزنی سر به سنگ می نهاد و عفو تقصیرات می خواست. دوستان نزدیک و مقربانش عوض اینکه وی را به خود آورند و او را متوجه مسئولیت‌های وظیفوی وی گردانند، بیشتر تشویقش می نمودند تا میدان برای تاخت و تاز و چپاول آن‌ها خالی گردد. این ژنرال مو سپید، لاغر و کوتاه فکر که تا حدود فراوانی احساساتی بود، بزودی آله دست قدیر و عبدالاله قرار گرفت و هر سه با هم فراکسیون ضد چپی‌ها را در دولت به وجود آوردند که آماج اساسی آن‌ها پرچمی‌ها بود.»²⁸⁵

شوروی و کودتای ثور

نویسندگان بسیاری مدعی هستند که اتحاد شوروی در کودتای ۷ ثور به طور مستقیم و یا غیر مستقیم نقش داشته است و کسانی هم این ادعا را رد میکنند. والدیم کازبچگین یکی از ماموران مخفی اتحاد شوروی که به ایالات متحده پناهنده شد می گوید که کمونیست ها با اجازه شوروی کودتا کردند و از حمایت اتحاد شوروی برخوردار بودند:

«چون محمد داود خان به دنبال قتل میراکبر خیبر به دستگیری رهبران حزب دموکراتیک خلق مبادرت ورزید، آنها با سفارت شوروی در کابل ارتباط گرفته و کسب تکلیف کردند. سفارت به آنها اطمینان داد در صورتی که اقدام به کودتا نمایند، مسکو از کودتا حمایت خواهد کرد.»²⁸⁶

در کتاب اسناد میتروخین که واسیلی میتروخین جاسوس دیگر روسی آن را با کمک کریستوفر آندرو نوشته است در مورد کودتای ثور میخوانیم :

«عصر کمونیست در افغانستان در ۲۷ اپریل سال ۱۹۷۸ با یک کودتای نظامی خونین که حزب کمونیست افغانستان (PDPA) بعد با عنوان «انقلاب بزرگ ثور» (آوریل) آن را بزرگ جلوه داده بود آغاز شد . نمایندگی ک گ ب در کابل، قبل از کودتا ثور به وسیله دو تن از رهبران نظامی آن، سید گلابزوی (با نام مستعار MAMAD) و محمد رافی [رفیع] (با نام مستعار NIRUZ) که هر دو آنها ماموران شوروی بودند از این کودتا مطلع شده بودند. مرکز از شنیدن خبر وحشت کرد، و در ۲۶ آوریل به نمایندگی اش گفته بود که ساواک (سرویس اطلاعاتی شاه) ممکن است هواداران PDPA [مخفف حزب

286_ تاریخ سیاسی مختصر افغانستان ، ص ۱۶۸

دموکراتیک خلق افغانستان] را در داخل نیروهای مسلح تحریک کرده باشد تا به شورشی که انتظار داشت سرکوب شود، دست بزنند. پایه و اساسی برای این تئوری بدبینانه مرکز وجود نداشت و شورشیان به جای آنکه سرکوب شوند به آسانی به طرز تعجب آوری به پیروزی دست یافتند. یک گردان تانک، یک اسکادران هوایی و چند صد شبه نظامی PDPA به رهبری نور محمد ترکی رهبر حزب، تنها نیرویی بود که برای تصرف قصر سلطنتی سابق و کشتن محمد داود رئیس جمهوری، همراه با خانواده اش کفایت می کرد. ترکی در ملاقات با ویکتور اوسادچی نماینده ک گ ب و الکساندر پوزانوف سفیر شوروی، دو روز پس از کودتا گله کرد. اگر مخالفت شوروی نبود PDPA می توانست ۳ سال زودتر قدرت را به دست گیرد.²⁸⁷

واسیلی میتروخین می نویسد:

«بر اساس دستور مسکو برای هر عضو کمیته مرکزی و منشی های شهری و ولایتی سازمان های حزبی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در سال ۱۹۷۷ مخفیانه جانشین متبادل انتخاب، تربیت و تثبیت شد. قرار بود آنها در صورت سرکوب ناگهانی یا دستگیری رهبران حزب زمام امور حزبی را به دست گیرند. در عین زمان تاکتیک های جدید دروغ پراکنی و کژ آگاه سازی مقامات روی دست گرفته شد و آوازه هایی راه اندازی شد که گویا خلقی ها [حزب] خود را «منحل کرده بودند.»

مقامات دولتی به روز ۲۵ اپریل ۱۹۷۸ تره کی، کارمل، داکتر شاه ولی و چند تن دیگر از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان را دستگیر کردند، اما حزب خود را خاطر جمع احساس میکرد. اعضای مخفی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بی درنگ به صورت پنهانی گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند تا در بامداد ۲۷ اپریل کودتا راه انداخته و قدرت دولتی را به چنگ آرند. سازماندهی کودتا به عهده فقیر [محمد فقیر] معاون غیرقانونی حفیظ الله امین که کار

287_ اسناد میتروخین 2، ص ۴۵۵ و ۴۵۶

تدارکاتی را نیز سازماندهی کرده بود، گذاشته شد. نقش عمده در کودتا به لواهای ۴ و ۱۵ زره‌دار و قوای کوماندو داده شد تا کابل را اشغال و کنترل ساختمان‌های دولتی را در شهر به دست گیرند. قرار شد نیروی هوایی و پدافند هوا از آن‌ها حمایت کند. فرماندهی نیروهای نظامی به دست فرمانده قوای هوایی و پدافند هوا دگروال عبدالقادر و معاونش نظر محمد بود.

[سید محمد] گلاب زوی (جاسوس ک گ ب با نام مستعار مامد) و محمد رفیع (جاسوس، با نام مستعار نیروز) بی‌درنگ به اقامت‌گاه در مورد حوادث فوق‌العاده‌ای که در شرف وقوع بود، خبر دادند. روز ۲۶ اپریل اقامتگاه از طریق تلگرام عاجل مرکز را در جریان اوضاع قرار داد و پوزانوف سفیر شوروی نیز از وضع به دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی اطلاع داد و اظهار عقیده کرد که «خطر آن می‌رود که کسانی از اعضای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان که هنوز دستگیر نشده‌اند، دست به اقدامات افراطی بزنند. شاید محرکینی مربوط به ارگانهای ویژه دولت افغانستان آنها را به چنین کاری برانگیزند. به نظر ما چنین اقدام افراطی در وضعیت جاری منجر به سرکوب و شکست نیروهای ترقی‌خواه [چپ‌گراها] در این کشور خواهد شد.»

تلگرام بی‌درنگ به صورت فوری درجه یک فرستاده شد. مرکز ک گ ب در همان روز پاسخ فرستاد و منجمله سایر مطالب اظهار داشت که «این امکان را نمیتوان منتفی دانست که موساد [سازمان اطلاعاتی اسرائیل] عمداً سازمان نظامی این حزب را بر آن میدارد تا علیه دولت دست به اقدام نظامی زند تا موساد بتواند از این طریق برآن ضربه وارد کند.»

چنانکه دیده میشود، اقامتگاه، سفارت و رهبری مسکو درمورد وضعیت افغانستان کمتر معلومات داشتند، اوضاع را نادرست درک کردند و فرض را برآن گذاشته بودند که کودتا موفق نخواهد شد. همزمان با این، اوضاع در افغانستان به سرعت حرکت میکرد. حکومت داود سقوط کرد و خودش کشته شد.²⁸⁸

آقای عبدالصمد غوث هم می گوید که مشاوران روسی مستقر در کابل به هر نحو ممکن به کودتایچیان کمک می رساندند:

«چشم دیده‌ها چنین بود که آن مشاوران هیچگاه کنار دوستان خویش را رها نکردند و به هر طریق ممکن به آنها کمک کردند. آشکار بود که مشاوران نظام مخابراتی قوای مسلح را برهم زده بودند تا ارتباط محمد داود را با قطعات وفادار به او قطع نمایند. مشاوران در جنگ هم اشتراک کرده بودند. یک شاهد عینی برای من قسم یاد کرد که به چشم خود دیده بود که یک سرباز سرخ رنگ که شاید افغان نبود یکجا با عساکر افغان از پشت یک تانک پیش میرفت و در نزدیک هتل کابل و به سوی یک تولی حفاظتی وفادار به محمد داود ماشیندار استعمال می کرد. منابع مختلف اینقدر گفته اند که طیارات میگ شوروی از تاشکند پرواز کرده و به طرفداری یاغیان، قصر ریاست جمهوری را به گونه دقیق بمباران میکردند.»²⁸⁹

هفت ثور، انقلاب یا کودتا؟

اگرچه اعضای حزب دموکراتیک خلق و هواداران آنها کودتای ثور را انقلاب ثور می‌نامند اما به نظر من این نامگذاری کاملاً اشتباه است. انقلاب یعنی یک دگرگونی وسیع و یا تغییر اساسی که توسط تعداد زیادی از مردم به منظور دگرگونی های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انجام بشود، کودتا هم که عبارت است از براندازی یک حکومت و جایگزینی آن با یک حکومت دیگر که البته معمولاً تعداد کمی از افراد هم میتوانند آن را انجام بدهند. از آنجا که اکثر مردم افغانستان در زمان وقوع کودتای ثور مسلمان بودند بنابراین کودتای کمونیستی به خواست آنها نبود بلکه اکثر آنها با وقوع این کودتا مخالف بودند و مطمئناً کمونیست ها را نمیتوان نماینده مردم در این کودتا دانست. تعداد شرکت کنندگان در کودتای هفت ثور هم در ابتدا محدود بود به نظامیان جناح خلق و بعداً نظامیان وابسته به جناح پرچم هم به آن افزوده شدند و گروه های دیگر سیاسی و حتی کمونیستی هیچگونه نقشی در این کودتا نداشتند. توماس تی هاموند می نویسد:

«این کودتا بیشتر کودتایی مقابل یک قصر بود تا یک انقلاب مردمی. تزه کی چند بار ادعا کرده بود که: این یک شورش و قیام جزئی یا یک کودتا نه، بلکه عملیه انقلاب توده ها بود که انجام شد. در حالی که کلیه مدارک بر عکس گفته اوست. اگر نسبی قضاوت شود فقط چند نفری که تقریباً همه نظامیان بودند در آن شرکت جستند. مگر حتی در میان خود نظامیان نیز بسیاری از واحدها از شمولیت در جنگ به نفع هر دو طرف ابا ورزیدند و منتظر شدند تا ببینند برد با کدام یک از طرفین خواهد بود. توده مردم عوام جهت راه انداختن یک انقلاب مردمی قیام نکردند، نه در کابل و نه در ولایات کشور.»²⁹⁰

²⁹⁰ _بیرق سرخ بر فراز افغانستان، ص ۷۲

آقای سلیمان لایق، یکی از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان می گوید که حزب خلق کودتا نکردند بلکه این کودتا اقدامی خودسرانه از سوی کسانی بود که میخواستند به خواسته های شان برسند:

«کودتا را حزب دموکراتیک خلق نکرد. کودتا را چند نفر انجام دادند. یک عده عناصر جاه طلب و چوکی خواه که میخواستند به کرسی، ویسکی، موتر و جایگاه بلند برسند، کودتا کردند و حزب دموکراتیک خلق افغانستان را در برابر یک عمل انجام شده قرار دادند. جناح های خلق و پرچم به خاطر حفظ جان خود مجبور شدند که کودتای کامیاب شده را قبول کنند.»²⁹¹

آقای فرید مزدک هم بدین باور است که کودتای ۷ ثور عملکرد خودسرانه حفیظ الله امین بود و بس:

«آنچه که در هفت ثور به وقوع پیوست برآیند عملکرد خودسرانه امین بود نه فیصله و توافق رهبری واحد حزب دموکراتیک خلق. ببرک کارمل در اگست ۱۹۸۹ در صحبت با روزنامه‌نگار روس ولادیمیر سینگریف گفته بود که: «انقلاب خلاف اراده من و اراده حزب به وقوع پیوست.» امین تمام ریزرف‌ها و انرژی متراکم برای تغییر قدرت را برای تحقق آجندای شخصی خودش استفاده کرد. این برنامه امین با قتل خبیر آغاز شد و تا تسلط او بر تمام اهرم‌های اساسی قدرت ادامه یافت. بدون شک اشغال قدرت به هر گونه ممکن از اهداف حزب بود و کار با افسران نظامی در خدمت همین هدف قرار داشت. اما قدرت در ۷ ثور توسط امین بر حزب تحمیل شد. آنگاه که حزب به قدرت رسید، وحدت حزبی به پختگی لازم نرسیده بود و خلقی‌ها و پرچمی‌ها سرشار از کینه و نفرت نسبت به هم‌دیگر بودند. در حقیقت زیر نام حزب، امین به قدرت رسید.»²⁹²

²⁹¹ و آن گلوله باران بامداد بهار، دکتر سیاه سنگ بخش دوم، کابل ناته ۲۸

اپریل ۲۰۰۸

²⁹² _ روزنامه ۸ صبح، ۱۳۹۴/۲/۶

ژنرال عبدالغنی عمرزی هم این کودتا را به امین منسوب میکند و میگوید که این کار، تصمیم حزب نبود:

این قیام به ابتکار متهورانان حفیظ الله امین صورت گرفته بود. برخلاف آنچه در رژیم تره کی گفته میشد که انقلاب ثور بر اثر تصمیم حزب د.خ.ا و دستور دسته جمعی که یک اصل مهم احزاب مارکسیستی است، صورت گرفته است در صورتی که چنین می بود [چگونه] منشی اول و دوم حزب آقای تره کی و کارمل اصلاً از قیام و انقلاب خبری نداشتند... تره کی و کارمل و سایر اعضای رهبری حزب بعد از پیروزی انقلاب ثور در بیانات خود می گفتند: حزب قبلاً فیصله نموده هرگاه از طرف رژیم رهبران ح.د.خ.ا گرفتار و زندانی شوند رفقای که مسئول بخش نظامی اند برای سرنگونی رژیم بلامعطل قیام نمایند ولی این سند مهم و فیصله حزبی هیچوقت در سازمان های حزبی مادون شایع نشده بود و کسی از آن آگاهی نداشت. این فیصله هیئت رهبری را هیچ یک از اعضای حزب ندیده و نشنیده بود.²⁹³

آقای خلیل زمر، رهبر دیگر حزب دموکراتیک خلق افغانستان هم به این باور است که کودتا پیش از موقع بود و حزب هنوز بخاطر اینکه به پختگی لازم نرسیده بود توانایی اداره کشور را نداشت:

«حزب دموکراتیک خلق افغانستان هنوز به پختگی لازم نرسیده بود که بتواند بر کشوری با این مساحت حکومت کند. وقتی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان قبل از موقع به قدرت رسید و شرایط هم در جامعه برایش فراهم نبود، نتوانست قدرت را در چنگ خود نگهدارد و افغانستان به طرف بی ثباتی رفت. حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مراحل کودکی زندگی سیاسی بود نه در دوران بلوغ. بنابراین، توانایی اداره افغانستان را اساساً نداشت. این سه عامل باعث این شد که قدرت

²⁹³ _ شب های کابل، ص ۹۵_ ۹۹

را اینها قبل از وقت تصاحب کنند. کودتای ثور / اردیبهشت، یا آن طور که گفته می شود انقلاب ثور، قبل از موقع بود. حزبی که در چنین شرایط ناگوار و ناپخته ای برسر قدرت می آید، به صورت طبیعی چون توانایی و تجربه اداره کشور را ندارد، نمی داند که از چه راهی اصلاحات و اداره را برای جامعه تامین کند. حزبی که جناح های مختلف آن بین خود جور نمی آمد، چطور اینها می توانستند در افغانستان وحدت و اتحاد را ایجاد بکنند. به نظر من، کودتای داود یک تفاوت با کودتای حزب دمکراتیک خلق افغانستان داشت. شخص داود، در آن جامعه سنتی افغانستان شاهزاده بود. او پسر کاکا(عمو)ی ظاهرشاه، پادشاه افغانستان بود. شخص داود خان، به همین دلیل زمینه پذیرش در جامعه افغانستان داشت، ولی حزب دمکراتیک خلق افغانستان چنین زمینه ای را نداشت.

میر اکبر خیبر، یکی از رهبران حزب که بعداً (قبل از کودتای هفتم ثور/ اردیبهشت 1357) کشته شد، می گفت، شخص داود عامل ثبات است و ثبات افغانستان را قبل از وقت نباید به هم زد. بنا براین اتحاد مطرح نبود، ثبات افغانستان از طریق تائید رژیم داود خان در افغانستان مطرح بود. ولی قبل از کودتا اقداماتی صورت گرفت (که روند کودتا را سرعت بخشید) اول اینکه در کنفرانس 1975، که بخش پرچم برگزار کرد، آنها گفتند که حزب دمکراتیک خلق افغانستان باید الئرناتیو رژیم داود خان در آینده باشد. این پیش درآمد یا زمینه فکری کودتا بود. دوم هم این بود که وحدت را به عنوان یک مساله اساسی مطرح کردند و طرح وحدت هم زیر فشار اتحاد شوروی بود که این هم گامی عملی بود که در جهت تدارک کودتا برداشته می شد.²⁹⁴

اما از بعضی جهت ها کودتای ۷ ثور الگو برداری کاملی از قیام اپرل روسیه بود. در هر دو مورد پس از سقوط دولت نظام سوسیالیستی حاکم شد، و چپ گرا های افغانستان همانند بلشویک ها رهبر کشور را به همراه اعضای خانواده اش کشتند. نیکلای دوم آخرین تزار روسیه پس از پیروزی انقلاب بلشویکی از سلطنت استعفا داد و خودش را تسلیم بلشویک ها کرد. بلشویک ها بخاطر مشکلات زیادی که داشتند منجمله جنگ جهانی اول که روسیه

294 _ بی بی سی فارسی، ۸ دی ۱۳۸۸ - ۲۹ دسامبر ۲۰۰۹

هم در آن شرکت کرده بود فرصتی برای محاکمه تزار نداشتند و تزار و خانواده اش پیوسته تحت نظر بودند و از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل میشدند. کوه های اورال آخرین نقطه ای بود که تزار و خانواده اش به آنجا منتقل شدند و زندگی آنها هم در همین منطقه به پایان رسید، پیشرفت نیروهای چک و امکان نجات دادن تزار و خانواده اش توسط آنها بلشویک ها را مضمم کرد که آنها را قتل عام کنند.²⁹⁵ تزار نیکلای دوم امپراطور مستعفی روسیه، ملکه روسیه به همراه چهار دختر و تنها پسرشان الکسی و چهار نفر از کسانی که پیوسته با آنها بودند یعنی دکتر پوتین، خاری تونوف آشپزشان، تروپ فراش که تعادل ذهنی هم نداشت و دمی دووا ندیمه ملکه به صورت وحشیانه به قتل رسیدند و قاتلان آنها حتی به سگ کوچک شان هم رحم نکردند. پس از کشتن تزار و اعضای خانواده و چهار تن دیگر جسد های شان را توسط اسید از بین بردند و باقیمانده اجساد را درون یک گودال دفن کردند.²⁹⁶

اگر کشتن تزار از نگاه سیاسی الزامی بود [از نگاه بولشویک ها، نه من] دلیلی برای قتل عام خانواده اش نداشتند و حتی اگر آنها را برای جلوگیری از انتقام احتمالی کشته باشند باز هم هیچ توجیهی برای کشتن مستخدمان آنها وجود ندارد. قابل یادآوری است که ساوت محلی قبل از کشتن تزار و خانواده او نیروهای محافظتی آنها را عوض کرده بودند و کسانی که برای بار آخر در ظاهر از آنها محافظت میکردند تحت فرمان شخصی به نام یوروفسکی بودند، یوروفسکی و افرادش وظیفه داشتند تا در موقع معین فرمان قتل تزار و خانواده اش را اجرا کنند. شباهت های هر دو فاجعه :

1. هر دو مورد توسط کمونیست ها انجام شده است .
2. در هر دو مورد تمام اعضای خانواده رهبر هم همراه او تیرباران میشوند.
3. در هر دو مورد دلیل این جنایت پیشگیری از وقوع قیام های احتمالی بوده است.
4. در هر دو مورد رهبران کمیته های مرکزی خودشان را بی خبر نشان میدهند.

²⁹⁵ _نگاهی به تاریخ جهان ، جواهر لعل نهرو ، جلد ۲ ص ۱۲۵۶

²⁹⁶ _یک قرن انتظار . . . خبرگزاری ایرنا ، مسکو تاریخ انتشار ۲۷ تیر ۱۳۹۷

5. در هر دو مورد قربانیان در قبرهای دسته جمعی دفن شده اند.

در نخستین ماه فصل زمستان سال بعد نیروهای ضربت ک گ ب کاخ تاج بیگ را مورد حمله قرار دادند، جانداد و چند تن دیگر در داخل کاخ سنگر گرفتند و به دفاع پرداختند، پس از نبردی شدید و نرسیدن نیروهای کمکی مهمات مدافعان تمام شد و نیروهای ویژه اتحاد شوروی وارد کاخ شدند و بلا استثنا همه را زیر آتش گرفتند، امین و عبدالرحمن پسرش کشته میشوند و بعد دوباره به روی اعضای خانواده امین رگبار میکنند. بدون شک آتش گشودن به روی خانواده امین منجمله خانم و دختران او و کشته شدن خانم وزیر خارجه بی شباهت با شهادت اعضای خانواده رئیس جمهور داود نیست و ناگفته نباید گذاشت که رستم تورسولوکوف یکی از افسران اتحاد شوروی سابق در که حمله به کاخ تاج بیگ شرکت داشته است در مصاحبه با بی بی سی فارسی اعتراف کرد که آنان دستور داشتند تا هر جنبنده ای را در کاخ تاج بیگ به قتل برسانند ولی از انجام دستور خودداری کرده اند.²⁹⁷

²⁹⁷ 43 دقیقه شلیک، "امین را پشت قصر دفن کردیم" مصاحبه رستم تورسولوکوف با بی بی سی، تاریخ انتشار ۱۸ دسامبر ۲۰۰۹، ۲۷ آذر ۱۳۸۸

داود، کارمل و نیروی سوم

سال ها قبل آقای ولادمیر سنگیریف یکی از نویسنده گان و روزنامه نگاران مشهور روسیه به طور اتفاقی در سربرییانی بور با آقای ببرک کارمل ملاقات کرد و در آن ملاقات و دیداری های بعدی گفتگوهایی با آقای کارمل داشت که از هر نگاه از اهمیت ویژه ای برخوردار هستند. نویسنده و روزنامه نگار مشهور کشور آقای رزاق مامون این گفتگو را در پیوست کتاب «راز خوابیده» گذاشت و من هم لازم دیدم که آن را بدون هیچ کم و کاستی از نظر خوانندگان بگذرانم:

سرنوشت، مرا از روی تصادف به ملاقات کارمل در آگست 1989 در «سربرییانی بور» (محلی در اطراف مسکو) کشاند. من در آن جا در یک داچه خدمتی «پراودا» (18) زندگی می کردم. روزی به گردش برآمده بودم که دفتراً واقعه ناگهانی اتفاق افتاد: ببرک کارمل از جانب مقابل کاملاً رو در رو در برابر من ظاهر شد. درکنار وی جوان افغان قرار داشت و کمی دورتر از آن ها، فرد محافظ، که تعلقیّت تخصصی وی از نگاه اول مشهود بود. ما کنار هم رسیدیم.

سلام علیکم رفیق کارمل!

او گویا چنین چیزی را مدت ها پیش انتظار می کشید. با آمادگی یک قدم به جلو گذاشت. ما باهم دست دادیم؛ یکدیگر را به آغوش گرفتیم و از رخسار همدیگر مطابق رسم افغانی سه بار بوسیدیم.

چطور هستین؟ صحت تان چطور است؟ از دیدن تان خوشحالم.

با ادای جملات عام و معمولی (که هر افغان به گفتن آن عادت دارد) کوشیدم به وی حالی نمایم که آیا مرا به جا آورده است؟ زیرا سال های زیادی از ملاقات اولی ما می گذشت.

او دریشی سیاه رنگ و جاکت نازک به تن داشت. چهره شایسته و مغزورگذاشته را حفظ کرده بود. در یک لحظه چشمانش گواهی دادند که: آن ها علی رغم افسردگی، درخشیده و ملاقات تصادفی را با علاقه مندی پذیرا شدند. حضور محافظ برای رهبر کاملاً نامناسب بود. هم رکاب افغانی اش نیز با آمادگی به من سلام کرد. اما محافظ کوشید تا بهما نزدیک شده و با دقت زیاد از کنج چشم بنگرد.

من نخواستم کارمل بیش از حد در بحر خاطراتش سرگردان شود و بلافاصله خود را معرفی کرده و یاد آور شدم که قبلاً در کجا و چه وقت ملاقات کرده بودیم. محافظ گوش هایش را تیز کرد و به سوی ما نزدیک تر شد. من در مورد سفر آخر خویش به افغانستان یاد آور شدم؛ در باره محاصره جلال آباد شرح دادم و از مدافعان آن تمجید نمودم. ما با نیم زبانی به انگلیسی، روسی و فارسی صحبت نمودیم. من به کارمل نشان دادم که خانه من در کجا موقعیت دارد و از وی دعوت کردم تا به مهمانی بیاید.
من گفتم:

بهرتر است تنها و بدون آن جوانک (محافظ) بنشینیم.

با دست به محافظ خاموش وی اشاره کردم. اما محافظ به سرعت از جا پرید و گفت:

هی، بدون من ممکن نیست. در نبود من شما هیچ کاری نمی توانید.
بدین گونه «سربیریانی بود» پس از سال ها ما را به ملاقات دو باره بهم رساند. ما با هم دیدو باز دید داشتیم. هر چند هیچ گاهی نزد من نیامد، ولی مرا با میل زیاد نزد خویش دعوت می کرد. او برای ترجمانی، پسر و یا داماد خویش را می طلبید. ما جای می نوشیدیم و ساعت ها گپ می زدیم.
دشواری دو تا بود:

یک: تقریباً هر بار باید پس از کشمکش با محافظین داخل خانه می شدم. مشکل دومی عبارت از آن بود که ببرک کارمل مطلقاً مرا در استفاده وسایل ضبط صوت منع کرده بود. حتا در آغاز، یادداشت نوشتن را نیز اجازه نمی داد. بدین لحاظ زمانی که به خانه برمی گشتم، تا نمیه شب ها می کوشیدم صحبت ها مان را که در حافظه ام بود، دو باره سازی نموده و بر روی کاغذ بیاورم.

پنج ماه از آخرین ملاقات ما گذشت. چند روز پیش به کاوه پسر کارمل تلفن کرده و به او گفتم:

می خواهم به عیادت پدر بیایم.

کاوه با شغف فراوان گفت:

« البته تشریف بیاورید. او خوشحال می شود.»

قرار وعده ما روز شنبه تعیین شد.

کارمل جاکت بافتگی سرمه ای و پتلون تیره رنگ کهنه و مستعمل به تن داشت. وضعش خوب نبود. پژمردگی و تیرگی در رخسارش هویدا بود و کمتر تبسم می کرد.

من کاملاً معتقد بودم که کلیه صحبت های ما درخانه «اداره» (اداره کا،جی،بی) روی نوار ضبط خواهد شد؛ البته صاحب خانه هم آن را حدس می زد.

-این دیگر چه گونه صداقت است؟

بنابراین فوراً پیشنهاد کردم که نه در درون خانه، بلکه در بیرون از آن، در چمنزار کوچک کنار جنگل و در زیر آفتاب باهم صحبت کنیم. کارمل با اشتیاق زیاد پیشنهاد مرا پذیرفت. پسرک محافظ با چهره عبوس و ناراضی در آستانه در عمارت فرعی خوش و ایستاد پس از چشم به هم زدن، ناپدید گردید. معلوم بود که رفت تا به آمرش تلفن کند. راستی به زودی در آن طرف قلعه، در کنار درخولی، موتر «ولگا» سایه رنگ پارک نمود و تا زمانی که ما صحبت می کردیم، در همان جا باقی ماند. شاید از آن جا به صحبت های ما گوش می کردند؟

بر روی میز مدور سرمیزی انداخته شد و چای و کافی آوردند. کارمل قبل از همه، سگرت همیشگی «کننت» اش را برداشت و فراموش نکرد ت به من هم تعارف نماید.

من به خاطرش آوردم زمانی که 9 سال قبل برای بار نخست به همراهی گروه بزرگ مشاورین به نزد وی در قصر (منظور نویسنده ارگ کابل است) رفتم. یکی از چکیست (19) های کهنه کار رهنمای ما به همه هشدار داد که در مقابل منشی عمومی سگرت نکشیم. کارمل در آن زمان کوشیده بود تا سگرت کشی را رها نماید.

-بلی، واقعاً سه چهار بار کوشیدم تا سگرت کشیدن را رها نمایم ولی هیچ چیزی دستگیرم نشد.

«برای مقدمه» من صحبت را درباره مستأجرین پیش این تعمیر کا،جی،بی آغاز می کنم:

« می گویند قبلاً درین جا خانم « دولورس ایبار روری» یکی از رهبران حزب کمونیست اسپانیا که در جنگ داخلی فعالانه اشتراک نمود زندگی می کرد؟»

-تا پیش از من، درین خانه رهبر حزب کمونیست یمن زندگی می کرد. ازین جا دو باره به میهن برگشت و به زودی وی را کشتند. به شوخی می گویم:

« ببینید، ضرور نیست برای برگشت تان عجه داشته باشید.»

ولی او نه تبسم می کند و نه صدایش آهنگ شوخی می گیرد:

-شروع کنیم رفیق ژورنالیست؟

صحبت ما بدون آمادگی، خصوصیت کاری و سخت دارد. « شما از موقعیت امروز، انقلاب اپریل 1978 را چه گونه ارزیابی می کنید؟» منظور از انقلاب 1978 روزکودتای ماه ثور 1357 است که در نتیجه آن، حکومت پنج ساله داود خان سرنگون شد و حزب دموکراتیک خلق به خصوص جناح خلق به رهبری نورمحمد تره کی به قدرت رسید.

ببرک کارمل بدون اندک ترین تأخیر می گوید:

-انقلاب اپریل 1978 یک جنایت عظیم در برابر مردم افغانستان بود.

« او هو! ولی شما خود یکی از اشتراک کنندگان فعال و حتا یکی از پیشوایان این انقلاب بودید. پس شما خود تان نیز یک جنایت کار هستید؟

او دستش را به علامت احتجاج بلند می کند:

-نخیر! من مخالف بودم. انقلاب خلاف اراده من و اراده حزب به وقوع پیوست.

من واقعاً ازین گفته متعجب می شوم:

« چگونه؟ مگر کمیته مرکزی حزب تصمیم به سقوط داود نگرفت؟»

او می گوید:

- نه این گونه نبود.

« اجازه بدهید برحسب آنچه که من از بعضی رفقای افغان شنیده ام، گویا در رهبری حزب توافقی وجود داشته دال بر این که: اگر حزب دموکراتیک خلق افغانستان را خطر قلع و قمع تهدید نماید، باید بلادرنگ علیه رژیم اقدام صورت گیرد. در آخر اپریل تمام رهبران شما زندانی شدند و خطر واقعی در هم شکستادن حزب به وجود آمد. بدین لحاظ، آن چی که به وقوع پیوست، واقع شد. تمام محققان ما و غربی ها درین زمینه توافق نظر دارند.»

- نظر رسمی چنین است. ولی یکی مسأله دادن مصاحبه برای ژورنالیستان و تاریخ دانان است و دیگر، مسأله برداشتن

پرد ه از روی حقایق واقعی. ما و شما اکنون به مثل دو دوست باهم حرف می زنیم و کدام مصاحبه ای انجام نمی دهیم. همین طور نیست؟

من که آماده چنین حرفی بودم، با سرتصدیق کردم.

- حال من بعضی چیز ها را برای شما حکایت می کنم. پلان انقلاب وجود نداشت. کمیته مرکزی برنامه سقوط داود را به تصویب نرسانده بود. تمام اعضای کمیته مرکزی بازداشت شده بودند.

« از جمله امین؟ »

- کاملاً هم چنین نبود. امین هجده ساعت بعد تر زندانی شد و به ما پیوست. جالب این است که او درین مدت کجا بوده است؟

« پس کجا بود؟ »

کارمل تبسم نهانی می کند:

- امین خون می خواست و بسیاری از خلقی ها با وی همنظر بودند و نه تنها آن ها.

کارمل انگشت اشاره اش را دریک وقفه طولانی بالا نگه میدارد.

- یک نیروی نهایت بزرگ دیگر هم بود که حزب را به سوی کودتا رهنمون شد. دقیقاً همان نیرویی که زمانی افغان ها را به سوی سقوط شاه سوق داد.

ظاهراً کارمل تلویحاً به دخالت و تسلط شبکه استخبارات شوروی (کا،گی،بی) درزمینه کنترول و هدایت حزب دموکراتیک خلق اشاره می کند.

من از خویش تصویر یک آدم ابله را به نمایش می گذارم:

« این کدام نیرو بود؟ »

ولی کارمل می داند در کجا مکث کند:

- دریغا! اگر من نام آن را بگیرم، هم شما و هم من، سرهای
مان را از دست خواهیم داد.

او این کلمات را با آواز خفیف و زیرلب ادا می کند. من باور دارم که
وی واقعاً از چیزی هراس دارد.

« بسیار خوب، فرض کنیم نقش سرنوشت ساز متعلق به این «نیروی
سوم» نهانی است. شاید چنین هم باشد... ولی چرا شاه را سقوط دادند؟
بالاخره در زمان شاه مناسبات میان افغانستان و اتحاد شوروی به شکل
عالی آن توسعه می یافت.»

(حالا تمام پر ها باز اند. قاعده بازی انتخاب گردیده، به پیش!)

- بلی چنین بود. ولی در زمان داود به حیث نخست وزیر،
مناسبات ما بسا بهتر بود. آن ده ساله را در تاریخ مناسبات
مشترک دو کشور به حیث «دهه طلایی» نامیدند. بعد تر در
دهه اخیر (سلطنت) درکابل، پنج نخست وزیر، یکی بعد
دیگر تعویض شدند. هریک از ابرقدرت ها افغانستان را به
سوی خود می کشیدند. امریکایی ها در اواخر دهه 1960
بالای میوند وال که رئیس کابینه بود، حساب می کردند. او
(در زمان جمهوری محمد داودخان) به ظن داشتن ارتباط
با «سی، آی، آی» دستگیر و بعداً به گونه ای مرموز در
زندان کشته شد. بنابراین هیچ جای تعجبی نیست که «نیروی
سوم» می خواست بر مسند کابل شخص مناسب خویش را
ببیند.

کارمل گویا با پیش بینی این که سخنانش از یک مکان مجهول به وسیله
شبکه کا،جی،بی ضبط و یا شنیده می شود، هنگام اشاره به کا،جی،بی،
به شیوه استفاده از رمز(شفر)، واژه های «نیروی سوم» را بر زبان
می راند.

- بسیار خوب، اما چرا داود سقوط داده شد؟ تلقی چنین بود که
روی پس از راندن شاه و گرفتن زمام امور مملکت، سیاست

خارجی متوازن را درپیش گرفت- گوگرد روسی، سگرت امریکایی.

عبارت ترکیبی - گوگرد روسی، سگرت امریکایی- را به داود خان نسبت داده اند. مراد ازین ترکیب مساوی آن بود که داود خان در برخورد با شوروی و امریکا، با درک موقعیت حساس و شکننده افغانستان از لحاظ سیاسی و موقعیت حیولیتیک چنین عبارتی را بیان داشته بود. اما طوری که سیاست شتاب زده داود خان دردیپلماسی منطقه ای نشان داد، وی در حرکت درمسیر ایجاد توازن منطقه ای میان شرق و غرب دچار لغزش شد و افغانستان به سوی شوروی گرایي سقوط کرد. وی بی آن که سگرت امریکایی را به دست بیاورد، از آتش «گوگرد» روسی جاننش را از دست داد و کشور را نیز درباتلاق طولانی ترین جنگ قرن بیست و بیست و یکم فرو برد. یک نگاه به عقب نشان می دهد که سیاست های بدون انعطاف داود علیه پاکستان آن هم دروضعیتی که کشور از حیث اقتصادی و دسترسی به راه های استراتژییک درمحاصره قرار داشت، تعادل سیاسی کشور را برهم زد.

- درواقعیت امر، وی درآغاز، مشی شوروی گرا داشت. ولی بعد ها به دیگر کشورها نیز علاقه مندی نشان داد. ضمن سفرهای رسمی به عربستان سعودی، کویت، ایران، همچنان آماده سفر به امریکا شد. تصور می شود او به این تصمیم رسید که شاید یاری های غرب، مؤثر تر از شوروی باشد. غرب میلیارد ها دالر وعده نمود؛ درحالی که کمک های اتحادشوروی سالانه کمتر از 500 میلیون دالر می گردید.

« یعنی شما تأیید می کنید که انقلاب برای شما کاملاً غیرمترقبه بود؟ اگر راستش را بگویم برای من مشکل است این را بپذیرم. اما به هر حال بعداً چی شد؟ قیام کنندگان به تاریخ 27 اپریل (هفتم ثور) شما را با دیگر رهبران حزب از زندان رها ساختند و...»

- همه ما را حوالی ساعت 2 یا سه بعد ازچاشت توسط دو زرهپوش به تعمیری که درآن رادیو وتلوویزیون قرار داشت، بردند. نبرد با شدت درکابل جریان بود و وضعیت به سود ما

چرخ می خورد. داود همراه با خانواده و اعضای کابینه اش در قصر (ارگ) در محاصره قرار داشتند. روشن بود که او محکوم به شکست گردیده است؛ زیرا در میان گارد محافظ وی نیز طرفداران ما موجود بودند. افسران قیام کننده در شرایط دشوار، با شجاعت عمل می نمودند. در آن ساعات، اختلاف میان «خلق» و «پرچم» به بوته فراموشی سپرده شده بود. همه شانه به شانه هم عمل می کردند. هرچند نیروی سوم» نمی خواست چنین شود.

« و رهبری حزب همچنان متحدانه عمل می کرد؟»

- خیر، من نمی توانم بگویم که چنین بود. «پرچم» علیه قیام مسلحانه بود. آن ها ثابت می ساختند که هنوز وضعیت انقلابی فرانسیده است. ما به خلقی ها القا می کردیم، حالا که خون ریزی صورت گرفته، نباید به جنگ و برادرکشی دست زنند. باید به داود و نزدیکانش امان داده شود. من پیشنهاد دادم تا از طریق تلفن و یا بلند گوها با قصر در تماس شده و محاصره شدگان را به تسلیمی فراخوانند. ولی تره کی، امین و طرفدارانش پافشاری داشتند تا همه آن ها را نابود سازند و چنین هم کردند. هم داود، هم خاتم، فرزندان، نواسه ها و عده ای از اعضای کابینه وی را به قتل رساندند.

« شما تصور نمی کنید، قتل و کشتاری که در 27 اپریل 1978 به امر امین برپا شده بود، شبیه آن در 27 دسامبر سال بعد دوباره به وقوع پیوست که در آن امین و نزدیکانش کشته شدند؟»

- ولی آن زمان صرف امین و برادرش را کشتند...

« نه تنها آن دو را. یک تعداد از چهره های برجسته نظامی و ملکی را نیز به پای اعدام فرستادند؛ دخترمنشی عمومی را زخمی ساختند و ده ها تن از طرفداران امین را برای سالیان متمادی به بند کشیدند.»

- راستی شما می دانید، کی امین را کشت؟

او واضحاً تلاش دارد طفره برود و حرف را به استقامت دیگری بکشانند.

« من از آدم های مختلف شنیده ام که گلاب زوی (سیدمحمد) این کار را انجام داده است. برای این منظور، افراد ما او را در هنگام حمله به قصر (تپه تاج بیگ) با خود گرفته بودند.»

کارمل با رضایت خاطر تأیید می کند و می گوید:

- درست است. خلقی ها- گلاب زوی و سروری (اسدالله)- در آن اشتراک داشتند. اما می دانید کی فرمانده ستاد مرکزی یالوی درستیز را از پا درآورد؟ وکیل وزیر خارجه کنونی.

اما بیانید به صحبت قبلی مان برگردیم. آن زمان... اختلافات درون حزبی ما در هر ساعت بالاتر می رفت. جلسه کمیته مرکزی در باره مسأله قدرت جریان داشت. امین تهیه لست 50 نفری شورای نظامی- انقلابی را پیشنهاد کرد که در آن صرف سه نفر پرچمی گنجانیده شده بود. در رابط به به حکومت اصلاً حرفی در میان نبود. آن ها می خواستند تا در کشور رژیم نظامی- تروریستی را برپا سازند. من با قاطعیت علیه آن برخاستم و در نهایت نقطه نظر ما اکثریت کسب نمود. تره کی در مقام فرد اول حکومت، شورای انقلابی و حزب قرار گرفت و من در هر سه مقام به حیث معاون وی تعیین شدم.

ببرک کارمل با حرارت، صحبت یکنواختش را به پایان رساند و دو باره به سگرت کشیدن آغاز نمود. من از وی خواهش کردم تا کمی به عقب برگردد.

« خوب من آماده ام باور کنم که انقلاب خلاف میل و اراده شما به وقوع پیوست. ولی نتیجه کودتا عبارت از پیروزی کامل حزب بود. شما چی احساسی داشتید: خوشی، ناراحتی یا نگرانی؟»

- هیچ گونه خوشی وجود نداشت. صرف احساس تلخ بدبختی های قریب الوقوع موجود بود.

این را می گوید و با دقت به سوی من می نگرد: آیا من می کنم یا خیر؟ بعد اضافه می کند:

«من درک کردم که در صورت تصاحب قدرت با زور، توده ها از ما حمایت نخواهند کرد و ما قدرت را نگهداشته نمی توانیم.» «پرچم» از برخورد احترام کارانه با اسلام و عنعنات مردم حمایت می کرد. ما قبل از همه علیه ارتجاع راست مبارزه می کردیم. بسیاری از هموطنان شما، که آن زمان درکابل کار می کردند، بالای «خلقى ها» حساب می نمودند. رفقای شوروی، جناح خلق را مارکسیست تر می پنداشتند.»

نگاهی گذرا به دوران ریاست جمهوری داود خان

۱۹۷۳_ در ماه جولای سال ۱۹۷۳ محمد داود خان و هوادارانش سلطنت را سرنگون کردند و نظام جمهوری را روی کار آوردند. در ماه اگست پادشاه استعفا نامه اش را برای محمد داود فرستاد. در ماه سپتامبر محمد نعیم فرستاده ویژه رئیس جمهور به اتحاد شوروی سفر کرد. در همین ماه میوندوال نخست وزیر سابق رژیم سلطنتی به همراه تعدادی دیگر به اتهام کودتا دستگیر شد و در جریان بازجویی به قتل رسید.

۱۹۷۴_ در ماه فیروزی وزرای خارجه و دفاع پاکستان به کابل سفر کردند تا از محمد داود برای شرکت در کنفرانس کشورهای اسلامی که قرار بود در لاهور برگزار شود دعوت کنند. محمد داود خان در این کنفرانس شرکت نکرد. در همین ماه استاد غلام محمد نیازی دستگیر شد.

۱۹۷۵_ در سال ۱۹۷۵ رئیس جمهور به ایران سفر کرد و پس از بازگشت از این سفر در یکی از سخنرانی های مشهورش ایدئولوژی های وارداتی را محکوم کرد، منظور او از این ایدئولوژی ها، کمونیسم و اندیشه های اخوان المسلمین بود. در ماه جولای نهضت اسلامی قیامی بر علیه محمد داود خان راه اندازی کرد که با شکست مواجه شد. در ماه سپتامبر محمد داود برنامه پاکسازی گسترده کمونیست ها از کابینه و قوای مسلح را شروع کرد.

۱۹۷۶_ در ماه مارچ سال ۱۹۷۶ دولت برنامه ۷ ساله ای را به منظور توسعه اقتصادی، اجتماعی شروع کرد. در ماه ژوئن ذوالفقار علی بوتو به کابل آمد و با محمد داود خان در مورد پشتونستان مذاکره کرد. در همین ماه رئیس جمهور، محمد نعیم خان برادرش را به عنوان نماینده ویژه به ایالات متحده فرستاد. در ماه جولای شفاخانه/بیمارستان نظامی چهارصد بستر ارتش که به کمک اتحاد شوروی ساخته شده بود افتتاح شد. در ماه اگست رئیس جمهور برای شرکت در کنفرانس کشورهای غیر متعهد به کلمبو رفت. در همان ماه محمد داود خان فرمان تشکیل لویه جرگه برای انتخاب رئیس جمهور را صادر کرد و در ماه دسامبر به دعوت ذوالفقار علی بوتو به پاکستان سفر کرد.

۱۹۷۷ در ماه نخست سال ۱۹۷۷ پیش نویس قانون اساسی منتشر شد و در ماه بعدی نمایندگان لویه جرگه آن را تصویب کردند و محمد داود خان هم به عنوان رئیس جمهور برگزیده شد. در ماه مارچ رئیس جمهور سنگ زیر بنای دستگاه تلویزیون را گذاشت و در ماه اپریل برای دیدار با برژنف به مسکو سفر کرد. در همان ماه محمد داود خان به ایران سفر کرد. در ماه ژوئن اسناد قرارداد آب هیرمند با طرف ایرانی مبادله شد و بوتو برای آخرین بار به کابل سفر کرد. در ماه جولای شاخه های خلق و پرچم حزب کمونیست خلق دوباره با هم متحد شدند. در ماه اکتبر ژنرال ضیاالحق که ذوالفقار علی بوتو را سرنگون کرده بود و قدرت را به دست گرفته بود به کابل سفر تا با محمد داود خان دیدار کند. در ماه نوامبر آن سال علی احمد خرم وزیر برنامه ریزی افغانستان ترور شد.

۱۹۷۸ _ در ماه فیروزی محمد داود خان برای دیدار با ژنرال تیتو و معمر القذافی به بلگراد و لیبی رفت و در ماه مارچ از هند و پاکستان دیدار کرد. در ماه اپریل محمد داود خان به کشورهای عربستان، کویت و مصر سفر کرد. در همان ماه میر اکبر خیبر یکی از رهبران حزب کمونیست خلق شاخه پرچم ترور شد و رهبران دیگر حزب تشییع جنازه با شکوهی برای او برگزار کردند و در جریان آن دولت را مسئول قتل خیبر قلمداد کردند. دولت رهبران حزب را دستگیر کرد، نظامیان وابسته به حزب کمونیست بر علیه محمد داود خان کودتا کردند و رئیس جمهور داود را به همراه اعضای خانواده و تعدادی از اعضای کابینه اش کشتند.

منابع

- _ رویدادهای پنج دهه اخیر در افغانستان، مهدی دعاگوی، موسسه انتشارات الازهر، ۱۳۸۴
- _ بیرق سرخ بر فراز افغانستان، توماس تی هاموند، برگردان رقیه حبیب، انتشارات وست ویوی کالیفرنیا، ۱۹۸۹
- _ کی گ ب در افغانستان، واسیلی میتروخین بایگان ارشد ک گ ب، برگردان: دکتر حمید سیماب، ۱۳۹۴
- _ اسناد میتروخین 2، ک گ ب و جهان، کریستوفر آندرو، واسیلی میتروخین، برگردان فریدون دولت‌شاه، انتشارات اطلاعات ۱۳۸۶
- _ تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهر شاه تا کرزی، دکتر سید علی موسوی، مطبعه بلخ، ۱۳۸۸
- _ خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا، به اهتمام محمد قوی کوشان
- _ افغانستان در منگنه ژئوپلیتیک، و . پلاستون_ و . اندریاف، برگردان آقای عزیز آریانفر، مرکز نشراتی میوند، ۲۰۰۱
- _ افغانستان گذرگاه کشور گشایان، جورج ارنی، برگردانان دکتر سید محمد یوسف علمی، حبیب الرحمن هاله، کانون ترجمه آثار جهاد، ۱۳۷۰
- _ گذرگاه افغانستان، ویلهلم دیتل، برگردان سید محسن هاشمیان، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵
- _ مجموعه اسناد لانه جاسوسی، بخش اول، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی، ۱۳۶۹

- _ اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۹ و ۳۰، بازپخش: راه پرچم
- _ رازی را که نمیخواستم افشا گردد، غوث الدین فایق، مرکز مطبوعات افغانی
پشاور، ۱۳۷۹
- _ سقوط سلطنت، عبدالحمید محتاط، مطبعه ناحیوی سویتز شنه، کیف اکراین،
۲۰۰۴
- _ افغانستان و اتحاد شوروی، هانری برادشر، برگردان شورای ثقافتی جهاد
افغانستان، ۱۳۷۰
- _ افغانستان در مسیر سده بیست، غلام حضرت کوشان
- _ افغانستان در قرن بیستم، ظاهر طنین، ناشر محمد ابراهیم شریعتی، ۲۰۰۱
- _ اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، شادروان محمد نبی عظیمی،
کتابخانه سبا، ۱۳۷۶
- _ نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، برگردان محمود تفضلی، موسسه
انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۶
- _ شب های کابل، جنرال عمرزی، انتشارات میوند، ۱۳۸۸ ه خ
- _ راز خوابیده، اسرار مرگ فاروق یعقوبی، رزاق مامون، گزارش نامه
افغانستان
- _ ظهور و زوال حزب کمونیست افغانستان، اکادمیسین دستگیر پنجشیری،
پشاور، ۱۳۷۷
- _ پشت پرده افغانستان، دیه گو کوردوز و سلیگ اس. هاریسون، برگردان
اسدالله شفایی، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۹
- _ سقوط افغانستان، عبدالصمد غوث، برگردان: محمد یونس طغیان، کتابخانه
دانش پشاور، ۲۰۰۰
- _ تلک خرس، مارک ادکین و دگروال یوسف برگردان

__ یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، سلطان علی کشتمند، ناشر
نجیب کبیر، ۲۰۰۳

__ دهه قانون اساسی، صباح الدین کشکی، ناشر شورای ثقافتی جهاد
افغانستان، ۱۳۶۵

__ کرباس پوش های برهنه پا، دکتر محمد حسن شرق، کتابخانه الکترونیکی
امین

__ تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، دکتر حسن شرق، کتابخانه
تارنمای حقیقت

__ کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری، دکتر محمد حسن شرق، به اهتمام
میرویس شرق، ۱۳۹۴

__ خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر گفتگو با دکتر پرویز آرزو، کتابخانه
الکترونیکی امین، ۱۳۹۲

__ قیام و جمهوریت سرطان ۱۳۵۲ هجری شمسی، نویسنده و گردآورنده:
دیپلوم انجینر کریم عطایی، ۲۰۰۴

__ از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان، عبدالوکیل

__ گل برای درمسال، جمعه خان صوفی، برگردان: محمد قاسم آسمایی،
انتشارات راه پرچم، ۲۰۲۰

__ نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عبدالقدوس غوربندی،
۱۳۷۹

__ روز شمار وقایع و تاریخ شفاهی افغانستان، حامد علمی، ناشر بنیاد اندیشه
۱۴۰۰

__ ساواک، کریستین دلانوا، برگردان عبدالحسین نیک گهر، طرح نو ۱۳۷۱

__ خاطرات من، استاد علی تهرانی، ۲۰۰۲

__ دو خاطره از خدمات صادقانه داود خان قبل از صدارتش، جناب عبدالجلیل
جمیلی

__ سند راپور سی آی ای در مورد کودتا و قتل میوندوال، برگردان: احمد فواد
ارسلا، ۲۰۱۵

__ مرحوم محمد داود خان اولین رئیس جمهور افغانستان و جریان مکمل و
واقعی سفر رسمی ۱۹۷۷ ایشان به مسکو، عبدالجلیل جمیلی

__ افغانستان رو، مصاحبه /شهنواز تنی: اختلاف‌های جناح خلق و پرچم بر سر
قدرت بود. ۲۱/۸/۲۰۱۶

__ یک قرن انتظار . . . خبرگزاری ایرنا، مسکو تاریخ انتشار ۲۷ تیر ۱۳۹۷

__ و آن گلوله باران بامداد بهار، دکتر صبور الله سیاه سنگ، کابل ناتِه

__ خلیل زمر: حزب قبل از موقع به قدرت رسید، عنایت فانی، بی‌بی‌سی فارسی ۸
دی ۱۳۸۸ - ۲۹ دسامبر ۲۰۰۹

__ تانک‌ها به دستور اسلم وطنجار بسوی کاخ ریاست جمهوری حرکت کردند،
بی بی سی فارسی، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۷ - ۲۶ آوریل ۲۰۱۸

__ ۴۳ دقیقه شلیک، بی بی سی فارسی، ۲۷ آذر ۱۳۸۸ - ۱۸ دسامبر ۲۰۰۹

__ قتل‌ی که کودتا در پی داشت، وحید مژده، **26 May 2007**

__ عمق فاجعه، فرهاد لیبیب، پورتال افغان جرمن آنلاین

__ درخواست همکاری استخباراتی شهید داود خان از امریکا برای مقابله با
توطئه‌ها برضد رژیم جمهوری، احمد فواد ارسلا، ۲۰۱۶

__ قتل و شهادت میوندوال، قاسم باز، پورتال افغان جرمن آنلاین سال انتشار:
۲۰۱۵

__ سردار داود خان در گذشته ننگین، ناشناس، کابل ۱۳۵۵

__ رساله ۲۶ سرطان داود خان، ۱۳۵۵

__ هفت ثور معلول خودسری امین بود، [گفتگو با فرید مزدک]، روزنامه 8
صبح ۶ ثور ۱۳۹۴